بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد نهم

شامل سوره های روم، لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر و یس

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی روم

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در اواسط دوران **مکّه** نازل شده و نام آن برگرفته از دوّمین آیه‌ی سوره، با روم شرقی یا بیزانس که بعدها به صورت کشور عثمانی و سپس ترکیّه‌ی امروزی درآمد، تطبیق می‌شود.

سوره، با **پیشگویی** آغاز می‌شود و غلبه‌ی رُمیان بر ایرانیان را پس از شکست رومی‌ها، پیش‌بینی می کند. سپس این پیشگویی را به موضوع **قیامت** کشانده، در واقع پیام می‌دهد که همچنانکه آن پیش‌گویی به وقوع پیوست، قیامت نیز رخ خواهد داد.

آنگاه آیات خدا در بیان علم و قدرت او و اثبات معاد مطرح شده مردمان را به **توحید عبادت** و **دین فطریِ توحیدی** فرا می‌خواند و از پراکندگی و شرک برحذر می‌دارد. این تذکّرات بعد از سخنان کوتاهی در توصیه‌ی انسان به کمک به مستمندان و دوری از رباخواری، تکرار شده و سرانجام سوره را با ذکر عناد کافران ـ که همچون مردگان چشم و گوششان بر حقایق عالَم بسته است ـ و دعوت مردمان به انصاف و سفارش پیامبر[ص] به صبر در برابر جاهلان، به پایان می‌برد.

آیات سوره را می‌توان در هشت بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۶) ؛ **پیشگویی و نصرت مؤمنان به یاری خدا**

بخش دوّم (آیات ۷ تا ۱۱) ؛ **غفلت مردمان و نصایح إلهی**

بخش سوّم (آیات ۱۲تا ۱۸) ؛ **تذکّر قیامت و امر به نماز**

بخش چهارم (آیات ۱۹ تا ۲۷) ؛ **تصریح بر معاد با توجّه به آیات قدرت و حکمت إلهی**

بخش پنجم (آیات ۲۸ تا ۳۶)؛ **برحذرداری مردمان از شرک و دعوت به دین فطرت**

بخش ششم (آیات ۳۷ تا ۴۱)؛ **امر به زکات و پرهیز از ربا و توجّه به نتایج اعمال**

بخش هفتم (آیات ۴۲ تا ۵۳)؛ **عبرت‌آموزی از سرنوشت گذشتگان و آثار حکمت خدا در طبیعت**

بخش هشتم (آیات ۵۴ تا ۶۰)؛ **غفلت منکران در دنیا و حسرت آنها در آخرت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(پیشگویی و نصرت مؤمنان به یاری خدا)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) الٓمٓ .

« **الف. لام. میم** (خدای لطیف و مجید) »،

آیه‌ی شریفه را می‌توان مخفّف اَسماءِ إلهی در نظر گرفت که توضیحش را در موارد مشابه قبلی داده‌ایم (توضیح اوّلین آیه‌ی سوره‌های بقره، آل‌عمران، اعراف، یونس، رعد، مریم، شعراء، نمل، قصص و عنکبوت).

(۲) غُلِبَتِ ٱلرُّومُ .

« **رومیان مغلوب شدند** »

بنا به اخبار تاریخی[(1)] در سال‌های اوّل سلطنت هراکلیوس (هرقل) پادشاه رُمِ شرقی یا بیزانس، تهدید ایرانیان نسبت به قلمرو رُم شدید بود. ایرانیان در سال ٦١٢ میلادی به انطاکیّه حمله برده آنجا را فتح کردند و در سال ٦١٤ با تصرّف اورشلیم، یادگارهای گرانقدر مسیحیان ـ از جمله صلیب حضرت مسیح[ع] ـ را در اختیار گرفتند. سپس آنها (ایرانیان) در سال‌های ٦١٨ تا ٦١٩ میلادی اسکندریّه (شهر معتبر و مشهور رُم) را اشغال نموده موفّق به پیروزی قطعی بر رُمیان و شکست کامل آنها گردیدند. پیامبر اسلام[ص] (متولّد سال ۵۷۰ میلادی) در زمان شکست رُمیان به دست ایرانیان (سال٦١٩ میلادی) ٤٩ ساله بود و از این‌رو زمان نزول آیه‌ی فوق و سوره‌ی روم را باید سال نهم بعثت درنظر گرفت.

(۳) فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ .

« **در نزدیکترین آن سرزمین** (به مرزهای عَرَبی) **و هم ایشان ـ بعداز شکستشان ـ به زودی پیروز خواهند شد** »،

---

(۱) ـ مستخرج از کتاب «تاریخ بیزانس» ص۸۴، تألیف پُل لومرل، ترجمه‌ی ابوالقاسم اعتصام‌زاده، از مجموعه انتشارات «چه می‌دانم؟» نشر علمی، دهه‌ی ۱۳۳۰ شمسی ـ همچنین در این زمینه می‌توان به «تاریخ ایران باستان» اثر پیرنیا مراجعه کرد.

مراد از «**أَدْنَى الْأَرْضِ**» در آیه‌ی شریفه ـ محلّ شکست رومیان توسّط ایرانیان ـ منطقه‌ای در شمال عربستان، حدود اراضی اردن و فلسطین و سوریّه‌ی امروزی بوده است. سپس آیه‌ی شریفه پیشگویی می‌کند که رومیان به زودی (طی چند سال آینده از آن تاریخ؛ سال ٦١٩ میلادی) شکست خود را جبران کرده بر ایرانیان غلبه خواهند کرد.

(۴) **فِي بِضْعِ سِنِينَ ۗ لِلَّهِ ٱلْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنۢ بَعْدُ ۚ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ ٱلْمُؤْمِنُونَ .**

« در کمتر از ده سال؛ سررشته‌ی امور ـ قبل و بعد از آن ـ در دست خداست؛ و آن روز مؤمنان شادمان می‌شوند »،

آیه‌ی شریفه مشتمل بر سه نکته‌ی اساسی است:

اوّل آنکه سطح پیشگویی را در مورد پیروزی رُمیان بر ایرانیان ـ بعد از شکستشان ـ بالا برده و از «**به زودی**» در آیه‌ی قبل به «**بِضْعِ سِنِينَ**» ترقّی داده است. واژه‌ی «**بِضْع**» در عربی به معنی «کمتر از ده سال» می‌باشد؛ چنانکه طبری می‌گوید «وَ **الْبِضعُ** ما دونَ الْعَشر= و **بضع** کمتر از ۱۰ است»؛ و این پیشگویی درست از آب درآمد، همانگونه که مورّخان آورده‌اند «هرقل با کمک اُسقف قسطنطنیّه "سرژیوس" که اموال کلیسا را در اختیار وی گذاشت، توانست در آسیای صغیر ارتشی فراهم آورد و در سال ٦٢٢ به ایرانیان حمله کند؛ پیکار درخشانی که او را در سال ٦٢٥ به ارمنستان رساند و در سال ٦٢٨ میلادی ـ که سال فوت خسرو دوّم پادشاه پارسیان بود ـ تا قلب ایران پیش برد و به پیروزی نهایی رسانید، به طوری‌که ایرانی‌ها از کلّیّه‌ی فتوحات خود دست کشیدند[1]». بدین‌ترتیب فاصله‌ی زمانی سال ٦١٩ میلادی که ایرانیان تا اسکندریّه پیش رفته و به فتح رسمی رسیدند تا سال٦٢٨ که رُمیان شکست خود را جبران کردند، ۹ سال است و این همان است که قرآن پیش‌بینی کرده است.

دوّم آنکه پس از پیشگوییِ پیروزی رُمیان بر ایرانیان ظرف «**کمتر از ده سال**»، می‌فرماید «**لِلّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَ مِن بَعْدُ**» یعنی اراده و قوانین إلهی، مقدّمات پیروزی یا شکست قومی را بر قوم دیگر فراهم می‌کند و اگر ایرانی‌ها بر رومی‌ها پیروز شدند یا برعکس، یاری یا عدم یاری خدا ـ به مناسبت روحیّات و اعمال هر دسته ـ مؤثّر بوده است.

سوّم آنکه متعاقب جمله‌ی اخیر که به صورت "پرانتزی" ذکر شد، آیه‌ی شریفه به موضوع پیروزی رومیان بر ایرانیان بازگشته و می‌فرماید «**وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ**»= آن روز مؤمنان شادمان می‌شوند». در اینجا سه نظر هست:

- **یکی** آنکه گفته‌اند سال ٦٢٨ میلادی (یعنی ۹ سال بعد از نزول سوره‌ی روم) که سال پیروزی رُمیان بوده، همزمان با سال ششم هجرت زمان صلح حدیبیه بوده است که مسلمان‌ها از صلح با مشرکان

(۱) ـ همان.

خوشحال شدند. امّا این نظر دو اشکال دارد، زیرا (**۱**) بنا بر آن است که مسلمان‌ها نه از پیروزی رُمیان، بلکه از صلح خودشان خوشحال شده باشند و (**۲**) بنا بر قرائن تاریخی، عدّه‌ی قابل ملاحظه‌ای از مسلمان‌ها در حدیبیه ـ خصوصاً عمرـ با ظاهربینی، از قرارداد صلح با مشرکان خشنود نشدند، بلکه احساس سرشکستگی کرده و ناراضی بودند که آورده‌اند ابوبکر آنها را آرام می‌ساخت.

- **دیگر** آنکه مرحوم دکتر علی شریعتی اظهار داشته که شادی مسلمان‌ها از پیروزی رُمیان بر ایرانیان ـ پس از شکستشان ـ از این‌رو بود که می‌دیدند این مخاصمات به ضعف زورگویان زمان و پاگرفتن قدرت مسلمان‌ها می‌انجامید. امّا این نظر نیز بعید می‌نماید زیرا سنگین است که تصوّر شود جامعه‌ی کوچک اسلامی در آن زمان که در خطر مداوم داخلی از جانب مشرکان بسرمی‌بُرد، به فکر دستیابی به قدرت جهانی باشد.
- **محتمل** از نظر ما این است که ظاهراً شکست رُمیان به دست پارسیان، برای مسلمان‌ها چندان خوشایند نبوده زیرا رُمی‌ها را با داشتن آئین مسیح، به خود نزدیکتر از پارسیان می‌دانستند. از این‌رو آیه‌ی شریفه می‌فرماید غلبه‌ی رُمیان بر ایرانی‌ها ۹ سال بعد (در سال ۶۲۸ میلادی) باعث خوشحالی مسلمان‌ها می‌شود.

(۵) **بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .**

« **به یاری خدا و** (خدا) **هرکه را بخواهد** (و شایسته بیند) **یاری می‌دهد و او شکست‌ناپذیر و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه تأکیدی بر «**لِلّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَ مِن بَعْدُ**» در آیه‌ی پیشین است. می‌فرماید آن حادثه (پیروزی رُمیان بر پارسیان) به یاری خدا بوده و خداوند آن قدرت فائقه و شکست‌ناپذیر و مهربانی است که عنایات و یاریش هرکه را لایق تشخیص دهد، فرا خواهد گرفت.

(۶) **وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ .**

« **وعده‌ی خداست؛ خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند، ولی اکثر مردم نمی‌دانند** »،

آیه‌ی شریفه را می‌توان در دو وجه، «خاص» و «عام» درنظر گرفت. وجه «خاص» مربوط به تحقّق پیشگویی است که به مسلمان‌ها در سال ۶۱۹ میلادی اعلام می‌دارد یقین بدانید که رومیان بعد از شکستشان، تا ۹ سال دیگر پیروز خواهند شد (و قیامت هم به همین ترتیب یقیناً به وقوع خواهد پیوست). وجه «عام» در ارتباط با آیه‌ی قبلی و اصل کلّی یاری و رحمت خدا نسبت به مؤمنان لایق است که می‌فرماید اکثر مردم از درک این حقیقت عاجزند و فقط خود و امکانات محدودشان را در قبال حوادث عالَم می‌بینند.

بخش دوّم

(غفلت مردمان و نصایح إلهی)

(۷) **يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ .**

« **آنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت غافلند** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که اکثر مردم تخلّف‌ناپذیری وعده‌ی خدا را نمی‌دانند؛ و در آیه‌ی فوق می‌فرماید آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند. حال آنکه همانگونه که وعده‌ی خدا مبنی بر پیروزی رُمیان بر ایرانیان قطعی است (آیه‌ی قبل) ظهور آخرت نیز بنا بر مشیّت حتمی خداست و بی‌تردید خواهد آمد؛ هرچند شناسایی مردم اکثراً به ظواهر امور بوده و عاقبت‌بینی ندارند. به‌عبارت دیگر خداوند پس‌از یک پیشگویی تاریخی که محسوس خواهد بود، پیش‌گویی آخرت را مطرح ساخته و می‌خواهد نشان دهد که همچنانکه وعده‌ی پیروزی رُمیان بر ایرانیان واقع گشته و مشهود می‌گردد، ظهور آخرت نیز سخن همان گوینده بوده و واقع خواهد شد.

بدین‌ترتیب مشاهده می‌شود که در آیه‌ی شریفه، «ظاهر» حیات دنیا در برابر «باطن» قرار نگرفته، بلکه در برابر «آینده» آمده که آخرت است و می‌فرماید اکثر مردم «ظاهر» حیات دنیا را می‌شناسند ولی از «آینده‌ی آن (آخرت)» ـ که سرانجام کارها در آن فیصله می‌یابد ـ غافلند.

(۸) **أَوَ لَمۡ يَتَفَكَّرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۗ مَّا خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَأَجَلٖ مُّسَمّٗىۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَآيِٕ رَبِّهِمۡ لَكَٰفِرُونَ .**

« **آیا در خود نمی‌اندیشند** (که) **خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دو است جُز به حق و تا سرآمدی معیّن نیافریده است؟ و همانا بسیاری از مردم به ملاقات خداوندشان کافرند** »،

منظور از «به حق بودن خلقت آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دو است» این است که بیهوده و عبث آفریده نشده‌اند و آفرینش آنها را هدفی است و جهان غایتی دارد. عبارت «**أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِی أَنفُسِهِمْ** = مگر در نفسِ خود نیاندیشیده‌اند؟» استفهام توبیخی است و به تفکّر در نفس و تحلیل دیدنی‌های نظام خلقت در ذهن اشاره دارد. یعنی شأن آدمی این است که در حقیقت هستی و این‌که از کجا آمده و به کجا می‌رود و مقصود از آفرینش او چه بوده، اندیشه کند و در ظواهر دنیا متوقّف نماند و گم نشود. در چنان تحلیلی ـ اگر منصفانه و عاری از غرض‌ها انجام گیرد ـ قطعاً این مطلب به ذهن می‌رسد که آیا این نظام دقیق ـ که آشکارا نشان

می‌دهد حکیمانه ساخته و پرداخته شده ـ هدفمند نیست؟ اگر هدفمند است، ممکن نیست بتواند همواره به همین صورت، پایدار بماند و باید به تحقّق هدف و سرانجام خود برسد؟ منظور از «**أَجَلٍ مُسَمًّى**» همین است که جهان آفرینش جاودانه نیست و عمر معیّنی دارد و به قول شاعر به آنجا می‌رسد «کازاده به حقّ خویش رسیدن آسان». بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه ـ متعاقب پیش‌گویی وحی در آیه‌ی قبل ـ دلیل افزوده‌ای بر اثبات آخرت، از طریق تفکّرات برهانی ذهن در مشهودات ظاهری جهان به دست می‌دهد. امّا با اینهمه در ختام آیه تصریح دارد که بسیاری از مردم ـ چون در این زمینه فکر نمی‌کنند ـ ملاقات خدا (یعنی حضور در محکمه‌ی عدل إلهی) را انکار دارند. در حقیقت آخر این آیه با مقطع آیه‌ی قبل هماهنگ است و هر دو قسمت می‌فرماید که اکثر مردم سطحی نگرند (آیات متعدّد قرآن نشان می‌دهد که منظور از «**لِقَاء رَبّ** = ملاقات خدا» حضور در محکمه‌ی عدل إلهی در آخرت است ـ انعام/۳۱، اعراف/۱٤۷، یونس/٤۵، رعد/۲ و کهف/۱۱۰).

(۹) **أَوَ لَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْۚ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُواْ ٱلْأَرْضَ وَعَمَرُوهَآ أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .**

« آیا در زمین نگردیده‌اند تا عاقبت کسانی را که قبل از ایشان بودند ببینند؟ آنها بس نیرومندتر از ایشان بوده و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه اینان آبادش نمودند آباد بنمودند؛ و پیامبرانشان با دلائل روشن سویشان آمدند؛ پس خدا بنای ستم بر آنها نداشت، لیکن آنان خود بر خویشتن ستم کردند »،

آیه‌ی شریفه در مقام اِنذار است و می‌فرماید چرا این مردمِ سطحی‌نگر (آیات قبل) در زمین نمی‌گردند تا عاقبت کسانی را که به مانند آنها می‌اندیشیده و سلوک می‌کردند (فقط ظاهری از حیات دنیا را دیده و به عاقبت امور توجّه نداشتند) ببینند؟

آنگاه ـ پس از تشویق مردم به گردش در زمین و یافتن علل انقراض اقوام گذشته که با تاریخ و باستان‌شناسی مرتبط است ـ تذکّر می‌دهد که هرچند آن اقوام نیرومندتر از آنها (از نظر کشاورزی و صنعت) در زمین بودند، منقرض شده و از بین رفتند[1] (واژه‌ی «**أَثَارُوا الْأَرْضَ**» به معنی «شخم زدن زمین» کنایه از کشاورزی است و «**عَمَرُوهَا**» عمران را در وجوه ساختمانی و صنعت می‌رساند).

متعاقباً خاطرنشان می‌سازد که علّت انقراض آن اقوام، تنها گذشت زمان نبود، بلکه آنچه مایه‌ی انقراض آنها شد، بی‌توجّهی به اِنذار خیرخواهان و در رأس آنها پیامبران بود که مردمان را با دلایل روشن، از انحطاط برحذر می‌داشتند و گوش شنوایی نمی‌یافتند.

بخش انتهایی آیه مشعر بر این معناست که نه آنکه خدا بر آنها ستم کرده باشد، بلکه کجروی‌ها ـ بر طبق قانون طبیعی خدا ـ باعث انقراضشان شد.

---

(۱) ـ باید در نظر داشت که پیش از عرب جاهلی، اقوامی در همان مناطق می‌زیستند که عرب آثار قدرت و مهارت‌های آنها را شنیده بود و آنان را عرب بائده می‌گویند.

(۱۰) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَـٰٓـُٔواْ ٱلسُّوٓأَىٰٓ أَن كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ .

« **سپس سرانجام کسانی‌که بدی کردند وخیم‌تر بود** (به سبب آن) **که آیات خدا را تکذیب کرده به استهزایش پرداختند** »،

یعنی سرنوشت اُخروی آن اقوام گذشته بدتر از اضمحلالشان در دنیا رقم خورد، زیرا با استهزایشان به آیات إلهی، به عذاب آخرت گرفتار آمدند.

(۱۱) ٱللَّهُ يَبْدَؤُاْ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

« **خداست که آفرینش را آغاز سپس آن را بازمی‌گرداند؛ آنگاه به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

با این گفتار کوتاه، قرآن بعید شمردن آخرت را از اَذهان می‌زداید؛ می‌فرماید همان خدایی که مخلوقات را پدید می‌آورد بر او آسان است که مجدّداً آنها را بازگرداند. چنانکه در همین ارتباط فرموده «**أَوَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ** = آیا ندیده‌اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می‌کند؟ سپس آن را بازمی‌گرداند؛ در حقیقت این (کار) بر خدا آسان است» (عنکبوت/۱۹).

بخش سوّم

(تذکّر قیامت و امر به نماز)

(۱۲) **وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُبْلِسُ ٱلْمُجْرِمُونَ .**

« **و روزی که آن هنگام** (موعود، قیامت) **به پا شود، مجرمان نومید گردند** »،

به دنبال رفع استبعاد از آخرت در آیات قبل، در آیه‌ی فوق سخن را به خود آخرت معطوف داشته است. منظور از «**السَّاعَةُ** = آن هنگام» زمان ظهور قیامت است (انعام/۳۱).

در فارسی بین «جُرم» و «گناه» تفاوت قائلند. «جرم» گناه قانونی است که درخور مجازات دنیوی است. حال آنکه «گناه» عمل خلاف شرع است چه پنهان باشد یا آشکار و حسابش با خداست. در آیه‌ی فوق مراد از «**مُجرِمون**» همان گناهکارانند.

مقطع آیه حاکی از آن است که در قیامت گناهکاران، از این‌که بتوانند با بار گناهان و جرائمشان خلاصی بیابند، نومید می‌شوند. از آیه‌ی بعد معلوم می‌شود که گناه بزرگ ایشان شرک به خدا بوده است.

(۱۳) **وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَآئِهِمْ شُفَعَـٰٓؤُاْ وَكَانُواْ بِشُرَكَآئِهِمْ كَـٰفِرِينَ .**

« **و برای آنان از شریکانشان** (که برای خدا منظور می‌داشتند) **شفیعانی نخواهد بود و منکر شریکان خود می‌شوند** »،

بُت‌پرستان بت‌ها را شریک خدا می‌دانستند نه شریک خود. ولی در قرآن بت‌ها را شریکان آنها خوانده، بدین‌معنی که آنها بودند که چنان شریکانی برای خدا قائل بودند و اوصاف انحصاری خدا را به بت‌هایشان تعمیم می‌دادند، و الاّ خداوند اصولاً هیچ شریکی برای خود قائل نیست.

آیه‌ی فوق می‌فرماید آنها که جُز خدا را بندگی می‌کردند و معتقد بودند که معبودانشان شفیعانشان نزد خدا هستند، در قیامت می‌بینند که جز خدا کاری از کسی به نفع ایشان ساخته نیست و معبودهایشان را انکار می‌کنند.

آن معبودان (شفیعان) هم شامل بت‌ها یا نمادهایی می‌شود که در سوره‌ی یونس (آیه‌ی ۱۸) به آنها اشاره شده و هم شامل انسان‌ها، چنانکه در سوره‌ی بقره (آیات ۱٦٧←۱٦٥) مذکور است. طبری می‌گوید منظور از «شفیعان» در آیه، رؤسای آنها بوده که مردم را به ضلالت می‌کشاندند (و مردمان نیز سرسپرده‌ی آنها بودند).

(۱۴) **وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ .**

« **و روزی‌که آن هنگام** (رستاخیز) **برپا گردد،** (مردم) **آن روز پراکنده می‌شوند** »،

مراد از پراکندگی (**يَتَفَرَّقُونَ**) در آیه‌ی شریفه ـ چنانکه از آیات متعدّد قرآن برمی‌آید ـ جدا شدن مردمان بر حسب کردار دنیویشان می‌باشد. به عبارت دیگر، برخلاف دنیا که نیک و بد با هم در اختلاطند، قیامت روز دسته‌بندی و جدا شدن صفوف است (یٰس/۵۹)

(۱۵) فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَهُمۡ فِي رَوۡضَةٖ يُحۡبَرُونَ .

« و امّا کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، در باغستانی به شادی سرکنند »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، در ارتباط با صفوف مختلف انسان‌ها در قیامت است. طبرسی در مجمع البیان واژه‌- ی «**رَوضه**» را در آیه‌ی شریفه، به «بوستانی به غایت زیبا و خوش‌رایحه» معنا کرده است.
طبری واژه‌ی «**يُحْبَرُون**» (از ماده‌ی «حَبَرَ») را به معنی «نعمت داده می‌شوند» یا «گرامی داشته می‌شوند» دانسته و برخی آن را به معنی «آوای خوش بهشت را می‌شنوند» گرفته‌اند. هرچند اصل «حَبْر» نزد عرب به معنی «سرور و شادمانی» است و شامل همه‌ی این معانی می‌شود.

(۱۶) وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَلِقَآيِٕ ٱلۡأٓخِرَةِ فَأُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ .

« و آن کسانی‌که کُفر ورزیده آیات ما و ملاقات آخرت را دروغ شمردند، پس آنها در عذاب حاضر آیند »،

بر طبق صنعت مقابله آیه‌ی شریفه، فرجام ناگوار کافران را ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ بازگو کرده است. واژه‌های «**كَفَرُوا**» و «**كَذَّبُوا**» در آیه می‌رساند که هدایتی به آن افراد رسیده بود که تکذیبش می‌کردند.

(۱۷) فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ .

« **پس خدا را هنگامی‌که به شب درآیید** (مغرب) **و زمانی‌که به صبح وارد می‌شوید** (طلوع فجر) **تسبیح گویید »،**

این آیه و آیه‌ی بعد به نمازهای واجب پنجگانه و اوقات آنها اشاره دارد. واژه‌ی «**تُمْسُونَ**» از مصدر «إمساء» به معنی «به شب درآمدن» است، یعنی «مغرب». در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «**سُبْحانَ**» به صورت مصدر آمده (پاک بودنِ خدا ...) و مراد «امر» است (پاک شمارید خدا را).

می‌فرماید ای مردم! به‌جای امید بستن به شفیعان پنداری و مدح و ثنای آنها، به خدای یگانه روی آورید و او را در دنیا بخوانید که پناهی جُز او در آخرت ندارید. تسبیح و حمد خداوند در چارچوب نمازِ مغرب (**تُمْسُونَ**) و نماز صبح (**تُصْبِحُونَ**) (و در آیه‌ی بعد با اشاره به نماز **ظهر** و **عصر**) آمده است.

(۱۸) وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ .

« **و ستایش در آسمان‌ها و زمین از آنِ او** (خدا) **است؛ و به گاه عصر و چون به نیمروز می‌رسید »،**

واژه‌ی «**عَشِيّ**» در آیه‌ی شریفه ـ چنانکه از آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی ص برمی‌آید ـ «وقت عصر» است و با «**عِشاء**» (**صَلَاةِ الْعِشَاء** که در آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی نور آمده) تفاوت دارد.

ساختار آیه با آیه‌ی قبل گره خورده و پس از آنکه در آیه‌ی قبل از تسبیح خدا به هنگام مغرب و طلوع فجر سخن گفت، در آیه‌ی فوق ابتدا به لفظ «عام» اعلام می‌دارد که «ستایش کامل از آنِ خداست» و سپس در تعقیب ذکر «خاص» آیه‌ی قبل در مورد تسبیح خدا در مغرب و طلوع فجر، از نماز عصر و ظهر سخن آورده است.

بخش چهارم

(تصریح بر معاد با توجّه به آیات قدرت و حکمت إلهی)

(۱۹) **يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَيُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ وَكَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ .**

« **زنده را از مرده برون آورَد و مرده را از زنده خارج می‌کند، و زمین را پس از مرگ**(و پژمردن)**اش زنده می‌سازد، و شما** (نیز) **بدین‌گونه** (از گورها) **برون آورده شوید** »،

آیات قبل درباره‌ی تسبیح و حمد خدا و توجّه به او، در اوقات پنجگانه‌ی شبانه‌روز بود. در آیه‌ی فوق ـ با عنایت به آیات پیشین ـ بحث قیامت را از سر گرفته است که در آیات بعد نیز با طرح تدابیر و حکمت‌های خدا در طبیعت و هدفداری در نظام عالَم، به نوعی تعقیب می‌شود. مضمون آیه در آیات آل‌عمران/۲۷ ، انعام/۹۵ و یونس/۳۱ نیز آمده است.

ابتدا به پیدایش حیات اشاره شده که چنانکه می‌دانیم در آغاز خلقت، جز موادّ عنصری در عالم چیزی نبود و حیات از موادّ عنصری سرزد (**يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ**). بنابراین آن قدرت حیات‌آفرین در به حیات آوردن مجدّد مردگان نیز تواناست که این معنا با معکوس کردن عبارت آمده و می‌فرماید «**وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ**». به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که حیات و مرگ هردو به دست خداست و به هرصورت که بخواهد در طبیعت تصرّف داشته آنجا که اراده کند حیات می‌بخشد و هرکجا خواست مرگ آورده حیات را بازپس می‌گیرد. چنانکه زمخشری در تفسیر آورده «إبداء و إعاده برای خداوند یکسان است».

در بخش بعدی می‌فرماید همان‌گونه که مشهود است زمین خشک و مرده با باران رحمت إلهی زنده شده گیاهان از آن سرمی‌زنند، شما انسان‌ها نیز به همین سادگی به فرمان خدا بعداز مرگ زنده می‌شوید. به قول مولوی:

این بهار نو ز بعد برگ‌ریز　　　هست برهان بر وجود رستخیز

(۲۰) **وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٞ تَنتَشِرُونَ .**

« **و از آیات او این است که شما را از خاک آفرید، پس آنگاه شما بشری** (شدید که در زمین به هرسو) **پراکنده‌اید** »،

این آیه و آیات بعدیِ آن را باید آیات قدرت و حکمت خدا دانست. بدین‌ترتیب آیات شریفه نشان می‌دهند خدایی که چنین شگفتی‌هایی پدید آورده، البتّه بر بازآفرینی انسان‌ها تواناست و بر این مبنا ارتباط آیات با

موضوع قیامت برقرار می‌ماند. چنانکه درآیات ۲۵ تا ۲۷ به همین‌ترتیب ازآیات «قدرت» و «حکمت» إلهی در اثبات معاد نتیجه‌گیری شده است (و همین اُسلوب را در آیات فُصِّلَت/۳۹ و شوری/۲۹ می‌بینیم).

در آیه‌ی فوق (آیه‌ی۲۰) می‌فرماید آفرینش آدمی از زمین (خاک) آغاز شد (چنانکه موادّ تشکیل‌دهنده‌ی جسم انسان از عناصر زمینی و خاکی است). آنگاه می‌فرماید «**ثُمَّ** = سپس» شما بشری (در نقاط مختلف زمین) پراکنده شدید. واژه‌ی «**ثُمَّ**» در اینجا ظاهراً برای نشان دادن تأخیر زمانی است که نشان می‌دهد انسان بلافاصله از خاک سردرنیاورد، بلکه دوران و مراحلی بر او گذشت تا به هیئت بشر امروز رسید و نشر او در زمین با ایجاد زمینه و هدایت قدرت حکیمانه‌ای در کار آفرینش عالم و نسل او بوده است (دهر/۱).

(۲۱) وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓاْ إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ .

« **و از آیات او این‌که برای شما از** (نوع) **خودتان همسرانی پدید آورد تا بدآنها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد؛ همانا در این** (پدیده) **برای اهل تفکّر قطعاً نشانه‌هاست** »،

در این آیه به اصل «زوجیّت» و همسرگزینی انسان‌ها اشاره شده که زمینه‌اش را خداوند در وجود آدمیان نهاده است. مایه و ملاط این پیوند، مهر و دوستی و آن کشش جاذبی است که خداوند در دل زن و مرد نسبت به هم قرار داده است. از این‌رو هرچند طرف خطاب آیه ظاهراً مردانند، ولی بنا به قاعده‌ی «تغلیب» می‌تواند انسان به طور کلّی باشد.

مقطع آیه می‌فرماید هرکه اهل فکر و توجّه باشد از همین پدیده، نقشه‌کشی و طرح‌ریزی و هدفمندی را در کار عالم درمی‌یابد (و به آن طرّاح مدبّر و قدرتمند از دل آفرین می‌گوید).

(۲۲) وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱخْتِلَـٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّلْعَـٰلِمِينَ .

« **و از آیات او، آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شماست؛ به یقین در این** (امر) **برای دانشوران بی‌تردید، نشانه‌هاست** »،

در این آیه مخاطبان ـ خاصّه اهل دانش ـ به تفکّر در جهان آفرینش و اختلاف زبان‌ها و نژادها دعوت شده‌اند. انسان‌ها درحالی‌که همه منشأِ واحد داشته‌اند، به چنین پهنه‌ای از گوناگونی‌ها رسیده‌اند. می‌فرماید این نشانه‌ای برای دانشمندان است که با تحقیق و بررسی ـ درصورت انصاف ـ حکمت این‌گونه امور را دریابند و در برابر آن قدرت حکیمانه‌ای که این غوغا را به راه انداخته، سر تعظیم فرود آورند. در «اختلاف زبان‌ها» با توجّه به محیط نزول، شاید اختلاف لهجه‌ها نیز مراد بوده باشد که مربوط به حنجره و دستگاه صوتی انسان‌هاست و علی‌رغم آن، افراد می‌توانند یکدگر را در زبان واحد درک کنند.

(۲۳) وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ .

« **و از آیات او خواب شما در شب و روز و جستجویتان از فضل** (و روزی) **اوست؛ همانا در این** (معنا) **برای مردمی‌که** (حق را) **می‌شنوند، بی‌گمان نشانه‌هاست** »،

برخی مفسّران مانند زمخشری، معتقدند که در این آیه لفّ و ترتیب به کار رفته و می‌فرماید «خوابتان در شب» و بلافاصله «جستجوی روزی در روز» آمده، چنانکه از آیات دیگر برمی‌آید که شب را جایگاه استراحت و روز را زمان «**اِبْتِغَاؤُكُمْ مِن فَضْلِهِ** = جستجویتان در طلب فضل (روزی) او» دانسته است (انعام/۶۰، فرقان/٤٧ و نبأ/١١←٩). امّا در عین‌حال، کار شبانه و خواب روزانه نیز ـ خصوصاً در عصر جدید که بسیاری مشاغل به صورت نوبت‌کاری (شیفت) انجام می‌شود ـ وجود دارد که البتّه وجه غالب نیست و کمتر پیش می‌آید و آیه‌ی شریفه ناظر به وجه اکثر است.

منظور از «**لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ**» در مقطع آیه، کسانی است که اندرزها را می‌شنوند و پند می‌گیرند (نه بی‌تفاوت‌ها).

(۲۴) **وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْىِۦ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** .

« **و از آیات او** (این‌که) **برق** (آسمانی) **را ـ بیم‌آور و امیدبخش ـ به شما می‌نمایاند؛ و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مرگش، بدان** (آب) **زنده می‌سازد؛ همانا در این** (رویداد) **برای اهل تعقّل قطعاً نشانه‌هاست** »،

در اینجا خداوند **برق** را ـ که مقدّمه‌ی نزول باران است ـ به‌عنوان نشانه‌ی دیگری از ذات اقدس او، مطرح ساخته است. واژه‌ی «**خَوْفًا**» به خطرات ناشی از برق اشاره دارد که ترسی در دل‌ها می‌افکند و آدمی را به ضعف و کوچکی او در مُلک گسترده‌ی خدا متوجّه می‌سازد. هرچند به موازات این‌ترس، امید و شادی از نزول باران و برکات آن در دلها راه می‌یابد (**طَمَعًا**). البتّه آیه‌ی شریفه به قسمت اخیر بیشتر تکیه داشته زیرا بلافاصله باروری زمین را ـ بعداز خشکی و بی‌حاصلیِ آن ـ که در نتیجه‌ی نزول باران است، مطرح ساخته و می‌فرماید این موضوع نشانه‌ای از تدبیر خدا در نظام عالم، در نظر مردم خردپیشه است.

(۲۵) **وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِۦ ۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ** .

« **و از آیات او این‌که آسمان و زمین به فرمانش برپاست؛ پس چون شما را به دعوتی از زمین فرا خواند، در دَم** (از گورها) **خارج می‌شوید** »،

آیه‌ی شریفه ثبات و دوام وضع آسمان‌ها و زمین را یکی از آیات قدرت و تدبیر خدا شمرده و سپس از حتمیّت قیامت سخن آورده است. واژه‌ی «**تَقُوم** = می‌ایستد» از مصدر «قیام» استعاره‌ای برای بیان ثبات و استقرار است، چنانکه فرموده «**وَ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ** = (خداوند اجرام) آسمان را از این‌که ـ جز به امر او ـ بر زمین افتد، نگه می‌دارد» (حج/۶۵)

می‌فرماید نظام آسمان و زمین به فرمان خدا برپا و جاری است ـ یعنی امر او در عالم نافذ است ـ و

بنابراین چون شما انسان‌ها مُردید، خدا می‌تواند به یک فرمان شما را زنده کند.

(۲۶) وَ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلٌّ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ .

« و هرآنکه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ اوست و همگان مطیع اویند »،

آیه‌ی شریفه مالکیّت عام و مطلق خداوند را در عالم بازگو کرده است. واژه‌ی «**قانِتُون**» جمع «قانِت» به معنی فروتن و فرمانبردار است (بقره/١١٦ و آل‌عمران/١٠٩).

می‌فرماید هرکس در آسمان‌ها و زمین است، مملوک خدا و تکویناً، مطیع امر اوست. این نتیجه‌ای است که از مقدّمه‌ی آیه‌ی قبل برمی‌آید. بدین‌معنی که نظام عالَم به امر خدا برپا و جاری است؛ پس هرکس در آسمان‌ها و زمین است تکویناً مطیع امر اوست و بنابراین اگر شما را بعداز مرگ بخواند، بلافاصله زنده می‌شوید.

(۲۷) وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ وَلَهُ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ .

« و اوست آنکه آفرینش را آغاز می‌کند؛ سپس خلق را بازمی‌گرداند و این بر او آسانتر است؛ و وصف برتر در آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و او شکست‌ناپذیر و حکیم است »،

می‌فرماید چون خدا پدید آورنده‌ی مخلوقات است (در آیه‌ی شریفه مصدر به‌جای مفعول به کار رفته و منظور از «**خَلْق**» مخلوق است) و خود، آنها را می‌میراند، بازآوردن و دوباره زنده کردن آنها بر او آسان است. البتّه در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «**أَهْوَن** = آسانتر» به کار رفته که برخی از مفسّران آن را به قرینه‌ی «**هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ** = آن‌کار بر من آسان است» (مریم/۹ و ۲۱) به معنی «**هَيِّن** = آسان» گرفته‌اند و ازجمله طبری با آوردن شعری، بر این قول رفته است. امّا باتوجّه به آنکه در مرگ آدمی، روح و ذرّات مادّی وی نابود نشده و در حیاتبخشی مجدّد، خداوند فقط به آنچه از پیش خلق شده صورت می‌بخشد، می‌توان «**أهْوَن**» را به معنی «آسانتر» نیز گرفت و شاید هم که بر مبنای تشبیه یا مجاز باشد و از این‌رو بلافاصله می‌گوید «**وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ**» یعنی هر صفت کمالیّه که در هر موجودی از موجودات آسمان‌ها و زمین مفروض باشد، عالی‌ترین وجه و مرتبه‌ی آن در خداوند است (واقعه/٦٢).

بخش پنجم

(برحذرداری مردمان از شرک و دعوت به دین فطرت)

(۲۸) ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ ۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِى مَا رَزَقْنَـٰكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَآءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَـٰتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ .

« (خدا) **برای شما مَثَلی از خودتان زده است: آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از مملوکانتان دارید که در آن** (نعمت با هم) **مساوی باشید؟ و همان‌گونه که شما از یکدگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟** (هرگز! پس چرا درباره‌ی خدای عالَم چنین می‌اندیشید؟) **بدینسان آیات** (خود) **را برای قومی‌که خرَدورزند، تفصیل می‌دهیم** »،

در آیات بخش قبل از آثار قدرت و تدبیر خدا در عالَم نشانه‌هایی آورد و در آیات این بخش ـ به تناسب ـ از بطلان شرک سخن می‌گوید. نکات زیر در مورد آیه‌ی فوق شایان توجّه است:

اوّل آنکه درباره‌ی عبارت «**ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً** = (خدا) برای شما مَثَلی زده است»، باید دانست که مثال مذکور قبلاً مبنایی در قرآن داشته است، چنانکه در سوره‌ی نحل (که قبل از سوره‌ی روم نازل شده) آیه‌ی ۷۱ می‌خوانیم «**وَ اللّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِى الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ** = خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دگر برتری داده است؛ و(لی) کسانی‌که فزونی یافته‌اند (از) روزی خود به مملوکانشان رد نمی‌کنند تا در آن با هم مساوی باشند».

دوّم آنکه موضوع آیه مخالفت با شرک است که با بیانی خاص ـ ضمن ذکر مثالی از اوضاع و احوال مردم در محیط زمان نزول ـ آورده شده است (**مَثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ**).

سوّم آنکه منظور از «**مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** = آنچه دستهای شما مالک شده است» در اینجا، با توجّه به زمان نزول سوره که دوران مکّه می‌باشد، اُسَرای جنگی نیست بلکه بردگان و کنیزانی است که مشرکان در اختیار داشتند.

چهارم آنکه آیه‌ی شریفه به طور خلاصه می‌فرماید ای مشرکان که غلام و کنیزانی در اختیار دارید، آیا ممکن است آنها را در آنچه خدا به شما از روزی و نعمت بخشیده، شریک بگیرید؟ و همچنانکه دو شریک از خودتان رعایت حال یکدیگر را می‌کنند و از مؤاخذه‌ی هم بیم دارند، از مملوکان خود بیم داشته باشید؟ هرگز چنین نخواهید کرد!؟ پس چگونه انتظار دارید که خدای عالَم کسانی را که خود آفریده، به ملاحظه‌ی احوالشان، در مُلک خویش شریک گرفته باشد و به شما فرمان دهد که آنها را همچون خودش عبادت کنید؟!

پنجم آنکه انتهای آیه دعوت به اندیشه می‌کند؛ می‌فرماید خوب در آنچه گفته شد تعقّل کنید و ببینید

چقدر آن تصوّرات شرک‌آمیز دور از خرد است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه به‌وضوح نشان می‌دهد که خداوند سهمی از خدایی خویش به هیچ مقامی تفویض نکرده و همه‌ی تصوّراتی که از رجوع به غیر خدا ـ در عبودیّت و برآورد حاجات (ورای اسباب طبیعی) ـ بین مردمان وجود دارد، باطل است.

(۲۹) بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖۖ فَمَن يَهۡدِي مَنۡ أَضَلَّ ٱللَّهُۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ .

« **بلکه ستمگران ـ بی‌هیچ دانشی ـ هوس‌های خود را پیروی کرده‌اند؛ پس چه کس آنکه را خدا به گمراهی سپرده** (می‌تواند) **هدایت کند؟** (هیچ‌کس) **و آنان را یاورانی نخواهد بود** »،

آیه‌ی شریفه در تکمیل و تتمیم آیه‌ی پیش است؛ می‌رساند که فهم بُطلان شرک به لحاظ عقلی برای مردم دشوار نیست؛ ولی افراد «فکر» نمی‌کنند و بی‌هیچ دانشی ـ در پیروی از عادات و تمایلات نفسانی ـ دل به پرستش غیر خدا می‌بندند و خیالات واهی از تأثیر غیرخدا در سرنوشت خود و دیگران دارند.

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که کسانی‌که با بی‌فکری وپیروی ازعادات، به خود ستم کرده و به جای رجوع به خدا سراغ شرک و دلبستگی به غیر خدا رفته‌اند، به حکم قوانین خدا در گمراهی خواهند ماند و یاوری نخواهند داشت (مگر آنکه به توفیق إلهی از اسارت مأنوسات به در آیند و آماده‌ی شنیدن سخن حق شده بخواهند که به حقیقت برسند).

(۳۰) فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ .

« **پس حقگرایانه روی خود سوی آن دین** (یکتاپرستی) **فرا دار؛ فطرت إلهی که** (خدا) **مردمان را بر آن سرشته است؛ آفرینش خدا را تبدیلی نیست؛ این است آن دین پایدار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند** »،

حرف «**فاء**» در ابتدای آیه می‌رساند که متن آیه منتج از مطالب آیات پیشین است. همچنین آیه خطاب به پیامبر^ص^ می‌باشد و منظور این است که پیروانش ـ در پیروی از او ـ به آئین یکتاپرستی روی آورند. منظور از «**وَجْه**» در مورد انسان‌ها، باطن و شاکله‌ی درونی است. «**أقِمْ** = به پا دار» یعنی «متوجّه ساز» و «**حَنِيف**» به معنی «حق‌گرا» می‌باشد (بقره/۱۳۵).

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که ای پیامبر (و تو ای انسان!) خالصانه به آئین توحید روی آور که خدا فطرت (سرشت) انسان‌ها را بر خداشناسی و گرایش به آن قدرت و حکمت «ما فوق» قرار داده است[۱] (اعراف/۱۷۲).

---

(۱) ـ گرایش انسان به خداوند امری فطری است؛ چنانکه آدمی در جریان زندگی، به‌وضوح متوجّه می‌شود که هرچه در پی مقصودی تدبیر و تلاش کند، باز دستیابی او به آن مقصود، در گرو همکاری حوادث است و خواه ناخواه متوجّه مرکز قدرتی خارج از وجود خویش می‌گردد که حوادث در دست اوست. بنابراین مبنای کشش انسان به سوی خداوند، همان میل درونی اوست که وی را ـ به خصوص در بیماری‌ها و بلایا ـ متوجّه آن علم و قدرت بی‌پایان می‌سازد که بر طبیعت تسلّط داشته و سررشته‌ی امور در کف قدرت اوست. این همان مظهر فطرت خداشناس آدمی است که عدّه‌ای آن را با توجیهاتی نظیر شانس و اقبال، پس می‌زنند و منصفان پیگیرش شده، به آئین یکتاپرستی می‌رسند.

سپس می‌فرماید «**لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ** = در آفرینش خدا تبدیلی نیست»، یعنی انسان‌ها همه با فطرت دینی و گرایش به آفریدگار خود به دنیا می‌آیند ولی البتّه می‌توانند طی عمر ـ بنا به اختیار ـ با افکار غلط و انحرافات، از آن فطرت توحیدی منحرف شوند و حتّی آن را به کلّی تغییر دهند، چنانکه فرموده «**فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللهِ** = (مشرکان) آفرینش خدا را تغییر می‌دهند» (نساء/۱۱۹). بنابراین قانونِ خدا در خلقت تغییر نمی‌کند و کسی کافر به دنیا نمی‌آید ولی می‌تواند در جریان عمر، کافر شود. چنانکه هیچ انسانی مثلاً مبتلا به دخانیات به دنیا نمی‌آید، ولی می‌تواند در زندگی خود را مبتلا سازد.

در بخش انتهایی آیه تصریح شده که آئین توحیدی دینِ پایدار خداست ـ که خدا فطرت آدمیان را بر آن نهاده ـ هرچند اکثر مردم نمی‌دانند و در کشاکش نیروهای مختلف طی عمر، مجذوب قوای دیگر می‌شوند و از فطرت پاک إلهی بازمانده رو به شرک می‌روند.

(۳۱) مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

« **در حالی‌که به سوی او** (خدای خود) **بازگردید و در برابر او تقویٰ پیشه کنید و نماز را به پا دارید و از مشرکان مباشید** »،

پس از مقطع آیه‌ی قبل (**أَكْثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُونَ** = اکثر مردم نمی‌دانند) آیه‌ی شریفه به متن آیه‌ی قبل بازگشته است.

واژه‌ی «**مُنِيبِينَ إِلَيْهِ**» در ابتدای آیه، به قول طبری جمله‌ی حالیّه است و به دنبال آیه‌ی قبل که فرمود «**حق‌گرایانه روی خود سوی آن دین** (یکتاپرستی) **فرا دار**» در آیه‌ی فوق می‌فرماید درحالی‌که همه به سوی خدا بازگردید و دربرابر خدا تقوی پیشه کرده از گناهان دوری کنید و ارتباط با خدا را با نماز محکم سازید و سرشت إلهی خود را منقلب ننموده از آلایش به هرگونه شرک به دور مانید.

(۳۲) مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ .

« **از آن کسان که دینشان را فرقه‌ها کردند و دسته‌ها شدند؛ هر دسته‌ای به آنچه نزدشان است، دلخوشند!** »،

به دنبال مطقع آیه‌ی قبل که فرمود «**لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** = از مشرکان نباشید»، در آیه‌ی فوق وصفی از مشرکان ارائه داده و خطاب به مردمان می‌فرماید از آن خصلت شرک به دور مانید. لازمه‌ی موحّد بودن، پیمودن راه وحدت است و تفرقه و چند دستگی از لوازم شرک می‌باشد. چنانکه فرموده است: «**إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ** = همانا این اُمّت شما امّتی یگانه است و من خدای شما هستم، پس مرا بندگی کنید» (انبیاء/۹۲)» «**وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ** = به راستی اُمّت شما امّتی یگانه است و من خدای شما هستم، پس در برابر من تقوی پیشه کنید»(مؤمنون/۵۲).

در مقطع آیه می‌فرماید «**كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ** = هر دسته‌ای به آنچه نزدشان است شادمانند»، یعنی خود را حق و دیگران را باطل می‌شمرند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اصولاً راه تشخیص عقیده‌ی صحیح چیست؟ از کجا هرکس می‌تواند بفهمد که اعتقادش درست و حق است؟ قرآن پنج راه نشان می‌دهد:

اوّل آنکه عقیده‌ی حق، تناقض ندارد؛ انسان منصفانه در عقائدش نظر کند و اگر تناقضی می‌بیند بداند که

حق نیست (نه آنکه تلاش نماید تناقضات را به‌زور تأویل، رفع و رجوع کند!) چنانکه خداوند یکی از دلائل حقّانیّت قرآن را عدم تناقض در آن می‌شمرد: «**اَفَلایَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِاللهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافًا کَثِیرًا** = آیا درقرآن تدبّر نمی‌کنند؟ اگر از نزد غیرخدا بود، اختلاف بسیار درآن می‌یافتند» (نساء/۸۲).[۱]

دوّم آنکه عقیده‌ی حق از راه ایجاد حصارهای فکری پیش نمی‌آید، بلکه عقیده‌ی حق آنست که بعد از شنیدن همه‌ی سخنان و در آزادی کامل فکر، به‌اختیار، برگزیده شود (نه آنکه خود را از شنیدن هر کلام متفاوتی محروم ساخته و فقط آنچه را دوست می‌داریم دنبال کرده و مطمئن هم باشیم که فکرمان درست است!) چنانکه فرموده است: «**فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللهُ وَ اُولئِکَ هُمْ اُولُوا الاَلْبَابِ** = پس به بندگانم نوید ده آنان که همه‌ی اقوال را می‌شنوند و بهترین را پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و هم آنان خردمندانند» (زُمَر/۱۸و۱۷).

سوّم آنکه عقیده‌ی حق از سر حبّ و بغض‌های شخصی و یا گروهی به دست نمی‌آید، بلکه نشأت یافته از انصاف است. انسانی به حق می‌رسد که تحت تأثیر پدر و مادر، مأنوسات و یا دشمنی‌ها و دوست داشتنی‌ها قرار نگیرد، بلکه صرفاً با انگیزه‌ی کشف و شناخت حقیقت در مسائل نظر کند. خدا وعده داده که تلاش فکری چنین کسی را به نتیجه‌ی درست هدایت می‌کند: «**وَ الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا** = کسانی را که درباره‌ی ما مجاهده‌ی (فکری و عملی) کنند، آنها را به راههایمان هدایت می‌کنیم» (عنکبوت/ ٦٩).

چهارم آنکه عقیده‌ی درست بی‌شکّ آدمی را به اعمال درست می‌برد. به عبارت دیگر، میوه‌ی عقیده‌ی حق، عمل صالح است. بنابراین آنها که اعمالشان فاسد و زیانبار است، باید بدانند که عقایدشان نیز صحیح نیست. چنانکه قرآن سخن پاکیزه و عقیده‌ی درست را به درخت سالمی تشبیه کرده که مرتّب میوه می‌دهد و منطق ناصحیح را چون درخت فاسدی برشمرده که ریشه‌ی آن کنده شده و ثمرآور نیست (ابراهیم/ ۲٦←۲٤).

پنجم آنکه نظر درزندگانی اهل توفیق (پس از اثبات حقّانیّت آنها) می‌تواند درهر مقوله‌ای راه درست را نشان دهد. قرآن در زمینه‌ی دین، پیامبران را سرمشق شمرده و می‌فرماید: «**فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ** = به هدایت ایشان اقتدا کن» (انعام/۹۰). بنابراین هریک از أهل دیانت باید ببیند رفتارش با منش پیامبرش منطبق و هماهنگ است یا خیر؟ و اگر نیست، بداند کج می‌اندیشد و کج می‌رود!

(۳۳) **وَ إِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ .**

« و چون به مردم زیانی رسد، خدای خویش را ـ توبه‌کنان به سویش ـ می‌خوانند؛ سپس چون رحمتی از جانب خود به ایشان چشانَد، آنگاه گروهی از آنان به خداوندشان شرک می‌آورند »،

متعاقب دعوت به فطرت توحیدی، خداوند در این آیه گروهی را ملامت می‌کند که چون گرفتار بلایا

(۱) ـ اگر کسی در قرآن تناقضی می‌بیند مطمئن باشد که در درک معانی دچار اشتباه شده است و با تدبّر و تحقیق و دستیابی به معانی درست، تناقض رفع می‌شود.

می‌شوند یاد خدا کرده به درگاه او اِنابه می‌کنند ولی چون به لطف إلهی رفع گرفتاری شد، به سوی شرک رفته (آن گشایش را به حساب مرحمت غیرخدا می‌گذارند).

(۳۴) لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡۚ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ .

« **تا به آنچه ایشان را دادیم ناسپاسی ورزند** (اینک) **بهره‌مند شوید که به زودی خواهید دانست** »،

حرف «لام» در «**لِيَكْفُرُوا**» نه لام تعلیل بلکه «لام» غایت است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه به نکته‌ی دقیقی اشاره دارد که همان کفران نعمت است و آن را ـ باتوجّه به مقطع آیه‌ی قبل ـ از نتایج شرک می‌شمرد. (مذهبیّون محیط ما معمولاً درگرفتاری‌ها به سوی خدا رفته او را به یکی از عزیزانش قسم می‌دهند که خدایا به حقِّ آن‌حضرت مارا نجات ده. ولی چون رفع گرفتاری شد، متأسّفانه از آن عزیز بیشتر سپاس‌گزارند تا خدا!).

(۳۵) أَمۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٗا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُواْ بِهِۦ يُشۡرِكُونَ .

« **آیا حجّتی بر آنان نازل کرده‌ایم که درباره‌ی** (درستی) **آنچه شریک** (خدا) **می‌گردانیده‌اند سخن گوید؟** »،

انتظار اصولی این است که دعاوی، مبتنی بر دلیل باشد و اگر در زمینه‌ی دین ادّعایی هست، دلیل دینی هم داشته باشد. خداوند در این آیه از مشرکانی که ذکرشان رفت (آیه‌ی قبل) دلیل می‌طلبد که چه دلیلی بر شرک خود دارند ؟ آیا حجّتی ازسوی خدا دارند که او و مردم را به عبودیّت غیرخود فراخوانده است ؟ هرگز!. واژه‌ی «**سُلْطان**» در آیه‌ی شریفه به معنی «دلیل» است و منظور از سخن گفتنِ دلیل (**يَتَكَلَّمُ**) در واقع دلالت آن است.

(۳۶) وَإِذَآ أَذَقۡنَا ٱلنَّاسَ رَحۡمَةٗ فَرِحُواْ بِهَاۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ إِذَا هُمۡ يَقۡنَطُونَ .

« **و چون به مردم رحمتی بچشانیم بدان شادمان می‌شوند و اگر ـ به خاطر آنچه دستان ایشان پیش فرستاده ـ آسیبی به آنها رسد، ناگاه نومید می‌گردند** »،

آیه‌ی شریفه بیان دیگری از آیه‌ی۳۳ است. به علاوه متذکّر می‌گردد که انسان‌ها وقتی به خوبی می‌رسند طبیعتاً شادند ولی چون آسیبی ببینند، به جای آنکه پی‌جویی کرده علل و عوامل آن را بشناسند و در صدد اصلاح برآیند، نومید می‌شوند!

بدین‌ترتیب در آیه‌ی۳۳ شرک به خدا و در آیه‌ی۳۶ یأس از رحمت خدا تخطئه شده که هردو انحراف از خداشناسی است.

بخش ششم

(امر به زکات و پرهیز از ربا و توجّه به نتایج اعمال)

(۳۷) أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

« **آیا ندیده** (ندانسته) **اند که خداست که روزی را برای هرکس که بخواهد** (و صلاح بیند) **فراخ یا تنگ می‌گرداند؟ همانا در این** (امر) **برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی هست** »،

یعنی آنها که با آسیبی نومید می‌شوند (مقطع آیه‌ی قبل) اگر با چشم دل به حوادث بنگرند درمی‌یابند که بسط و قبض روزی به دست خداست و چه بسا خدا قبلاً به آنها گشایش داد و اکنون نیز اگر به اصلاح خود بپردازند، می‌توانند از گشایش‌های خدا بهره‌مند شوند. در مقطع آیه این واقعیّت منعکس است که هرکسی درک این مطلب را نمی‌کند وفقط آن مؤمنی که با اندیشیدن در امور یا با اصلاح کار خویش ـ در تجربه‌ی زندگی ـ به گشایش می‌رسد، این آیات را دریافته و دست خدا را در کارش می‌بیند (رعد/۲٦، اسراء/۳۰، عنکبوت/٦۲، سبأ/۳۹ و۳٦، زُمَر/۵۲ و شوری/۱۲).

(۳۸) فَـَٔاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ .

« **پس حقِّ خویشاوندان و تنگدستان و به راه ماندگان را بده؛ این برای کسانی که خشنودی خدا را می‌طلبند بهتر است و آنها همان رستگارانند** »،

یعنی ای مسلمان، حال که گشایش و تنگی معاش به دست خداست (آیه‌ی قبل) پس بُخل مورز و حقّ مستمندان (در درجه‌ی اوّل خویشاوندان مستمند و سپس سایر مستحقّان) را بده که این راه خیر و روش طالبانِ خشنودی خداست و راه رستگاری است.

امّا در برخی تفاسیر آمده که چون آیه خطاب به پیامبر(ص) است ومی‌فرماید حقّ خویشان را بده، پس حقّی برای خویشان پیامبر قائل شده که همان خمس است. چنانکه در تفسیر صافی اثر ملاّمحسن فیض کاشانی، ج۲ ص۳۰۱، می‌خوانیم «**لَمَّا نَزَلَتْ هذهِ الآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ** (ص) **اَعْطَى فَاطِمَةَ فَدَكًا وَ سَلَّمَهُ اِلَيْهَا** = چون این آیه بر پیامبر(ص) نازل شد، فدک را به فاطمه‌ی زهرا(ع) بخشید و به او تسلیم کرد». ولی این نظر درست نیست زیرا **اوّلاً** سوره‌ی روم به اتّفاق مفسّران در دوران مکّه (قبل‌از هجرت) نازل شده و فدک در مدینه به دست

مسلمان‌ها افتاد و پیش از آن دراختیار پیامبر[ص] نبود تا به فاطمه‌ی زهراء[ع] ببخشد! **ثانیاً** آیه هرچند در ابتدا خطاب به پیامبر[ص] است ولی مقطع آن نشان می‌دهد که اختصاصی نبوده و همه‌ی مسلمانها را دربرمی‌گیرد زیرا تأکید دارد که کمک به مستمندان از عایدات، راه و روش همه‌ی کسانی است که خشنودی خدا را می‌طلبند و راه رستگاری است و این مضمون در قرآن به صُوَر گوناگون آمده، چنانکه می‌خوانیم : «**وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون** = هرکه از خِسَّتِ نفس مصون ماند (و از مال خود بگذرد) ایشان همان رستگارانند» (حشر/۹). به عبارت دیگر آیه‌ی فوق‌الذّکر در وجوب زکات است، نه خمس چنانکه آیه‌ی بعد نیز مؤیّدِ این معناست.

به علاوه دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه هرچند واژه‌ی «**خَيْر**» صفت تفضیلی و به لحاظ لغوی به معنی «بهتر» است، ولی به مفهوم عامِّ «خوب و صلاح» نیز آمده و در واقع می‌فرماید خیر هر مسلمانی در آن است که وظایف خود را نسبت به خویشان و محتاجان جامعه فراموش نکند.

دوّم آنکه «**يُرِيدُونَ وَجْهَ الله**» را برخی مفسّران به معنی «خواهان خشنودی خدا» و برخی دیگر به معنی «جویندگان پاداش خدا» دانسته‌اند که وجه نخست، بهتر است.

(۳۹) وَ مَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ ٱللَّهِ ۖ وَ مَآ ءَاتَيْتُم مِّن زَكَوٰةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُضْعِفُونَ .

« **و آنچه** (به قصد) **ربا می‌دهید تا در اموال مردم افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی‌یابد** و(لی) **آنچه را ـ در طلب خشنودی خدا ـ از زکات می‌دهید، پس آنان** (زکات دهندگان) **همان فزونی‌یافتگانند** »،

یعنی ای مسلمان، اگر به قصد أخذ ربا مالی را به محتاجی دادی، بدان که باعث خشنودی خدا نمی‌شود بلکه آنچه را که به عنوان زکات با طلب رضای خدا، به محتاجان می‌بخشی موجب خشنودی خدا گردیده مایه‌ی برکت مالت می‌شود.

این آیه نخستین آیه‌ای است که درباره‌ی ربا نازل گردیده و چنانکه مشاهده می‌شود «حُرمت» ربا در آیه مطرح نشده و صرفاً وام رَبَوی «تَقبیح» گردیده است. حرمت ربا به مانند برخی دیگر از محرّمات (شرب خمر) به تدریج در قرآن راه تکامل پیموده و سرانجام در سوره‌ی بقره (آیات ۲۷۹ و ۲۷۸) به حرمت کامل رسیده است.

نکته‌ی دیگر آن‌که در جمله‌ی «**أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ**» آیه‌ی شریفه ـ بر اساس صنعت التفات ـ از حاضر به غایب آمده و در واقع می‌فرماید هرچند به ظاهر، مردم فکر می‌کنند که ربا بر میزان مال می‌افزاید، ولی در حقیقت چنین نیست، بلکه آنچه از زکات داده می‌شود مایه‌ی برکت مال است و آنها که زکات مال خود می‌پردازند، ثواب مضاعف دارند.

(۴۰) اَللَّهُ ٱلَّذِی خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ یُمِیتُكُمۡ ثُمَّ یُحۡیِیكُمۡۖ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن یَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَیۡءٍۚ سُبۡحَـٰنَهُۥ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا یُشۡرِكُونَ .

« **خداست آن کس که شما را آفرید سپس روزیتان بخشید؛ آنگاه شما را می‌میراند و پس از آن زنده می‌کند؛ آیا از شریکانتان** (که برای خدا قرار داده‌اید) **کسی هست که** (چنین) **کاری کند؟ خدا منزّه و برتر است از آنچه** (با او) **شریک می‌کنند** »،

آیه‌ی شریفه به آیاتی که قبلاً درباره‌ی توحید نازل شد بازمی‌گردد؛ تا آیه‌ی ۲۸ که آثار خدا را در نظام تکوین نشان داد و سپس به موضوع فطری بودن توحید پرداخت. آنگاه فرمود که بسط و تنگی روزی به دست خداست و به تناسب، یاری مستمندان را خاطرنشان ساخت و از رباخواری منع نمود. در اینجا مجدّداً به بحث توحید بازگشته و دخالت خدا را در خلقت انسان، روزی‌رسانی به او و مرگ و حیات مجدّدش یادآور می‌شود.

شایان توجّه است که چون طرف خطاب آیه زندگانند، خلقت و روزی‌رسانی به آنها به لفظ ماضی آمده (**خَلَقَكُمْ، رَزَقَكُمْ**) و از مرگ و حیات مجدّد آنها به فعل مضارع یاد می‌کند (**یُمِیتُكُمْ ، یُحْیِیكُمْ**).

در مقطع آیه با استفهام انکاری از مشرکان می‌پرسد آیا معبودهای شما از چنین قدرتی (خلقت، روزی‌رسانی، حیات‌بخشی) برخوردارند؟ به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه اعتراف مشرکان را به اختصاص آن امور به خدای تعالی(مؤمنون/۸۹←۸٤) مبنا قرار داده تا آنها را «**فقط**» به عبودیّتِ خدا بکشاند. البتّه مشرکان به حیات پس از مرگ عقیده نداشتند و آیه‌ی شریفه این امر را نیز داخل در اوصاف إلهی قرار داده تا به طور ضمنی توجّه دهد که خدایی که اوّل‌بار انسان را خلق کرد، از خلقت مجدّد و بعد از مرگ او عاجز نیست.

نکته‌ی دیگر آنکه وجه تنزیه خدا (**سُبْحَانَهُ**) در آیه‌ی شریفه مشخّص شده و می‌فرماید خدا از آنچه شریک او می‌دارند منزّه و برتر است (**عَمَّا یُشْرِكُونَ**). ولی درمورد «**سُبْحَانَ اللهِ**» به طور مطلق، باید گفت که منظور تنزیه خدا از هرنوع نقص و بدی است و اعتراف به این حقیقت که خدا کمال مطلق است.

(۴۱) ظَهَرَ ٱلۡفَسَادُ فِی ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ بِمَا كَسَبَتۡ أَیۡدِی ٱلنَّاسِ لِیُذِیقَهُم بَعۡضَ ٱلَّذِی عَمِلُواْ لَعَلَّهُمۡ یَرۡجِعُونَ.

« **در خشکی و دریا ـ به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده است ـ فساد** (و تباهی) **آشکار شد؛ تا** (خدا سزای) **برخی از آنچه را که انجام داده‌اند به آنها بچشاند، شاید که بازگردند** »،

آیه‌ی شریفه پیرو آیات قبل، از شرک و گناهان مردم سخن می‌گوید و به همگان هشدار می‌دهد. برای آیه دو تفسیر شده است :

اوّل آنکه می‌گویند منظور آن است که فساد و تباهی (قتل، جنایت، سرقت، بی‌عفّتی و امثال آن) در همه جا از خشکی و دریا ـ با غفلت از خدا و اعمال ناشایست مردم ـ آشکار شده و خداوند جزای برخی از اعمالی را که انجام داده‌اند به مردمان می‌چشاند تا شاید متنبّه شده به سوی خدای خود بازگردند. به عبارت دیگر

آیه‌ی شریفه تصریح دارد که ظلم و فساد عکس‌العمل دارد و آسیب‌هایی به خود بشر می‌رساند و قید «**بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا**» نشان می‌دهد که «جزای کامل و تمام اعمال» نه در این دنیا، بلکه در آخرت داده خواهد شد.

دوّم آنکه می‌گویند آیه‌ی شریفه ویرانی‌های طبیعی چون سیل، زلزله ، طوفان و غیره را مقصود داشته و می‌فرماید گاهی این سوانح با اعمال مردم رابطه دارد و خداوند وقتی اعمال ناروا همه جا را پُر کرد این سوانح را پیش می‌آورَد تا شاید مردم متذکّر شده به سوی خدا بازگردند.

بدین‌ترتیب در تفسیر اوّل فسادهای اجتماعی مراد است و در تفسیر دوّم خرابی‌های تکوینی مراد دانسته شده است. طبری و عدّه‌ای از مفسّران بر قول اوّل رفته‌اند و برخی قرائن قرآنی به قول دوّم اشاره دارد، چنانکه فرموده است «**وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** = و قطعاً (ناباوران عذاب اُخروی را) غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می‌چشانیم، امید که آنها (به خدا) بازگردند» (سجده/۲۱). البتّه مفسّران ذیل آیه‌ی ٤١ سوره‌ی روم به آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی انبیاء استناد کرده‌اند که می‌فرماید «**لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا** = اگر در آن دو (آسمان و زمین) جز خدای یکتا خدایانی می‌بود، همانا هردو تباه می‌شدند». در این آیه واژه‌ی «**فساد**» به معنی «خرابی‌های تکوینی» آمده است.[1]

(۱) ـ هرچند بدیهی است که موضوع دو آیه‌ی ٤١ سوره‌ی روم و ۲۲ انبیاء متفاوت است.

بخش هفتم

(عبرت‌آموزی از سرنوشت گذشتگان و آثار حکمت خدا در طبیعت)

(۴۲) قُلْ سِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلُ ۚ كَانَ أَكْثَرُهُم مُّشْرِكِينَ .

« بگو: در زمین بگردید؛ پس بنگرید سرانجام کسانی‌که پیش از این بوده و اکثرشان مشرک بودند، چگونه بود »،

در آیه‌ی قبل فرمود که فساد و ویرانی، خشکی و دریا را ـ به سبب اعمال تبهکارانه‌ی مردم ـ فراگرفته و در آیه‌ی فوق دعوت می‌نماید تا مردمان سفر کرده (یا در تاریخ بنگرند) و شواهد گوناگون (اعمّ از اضمحلال اجتماعی یا ویرانی‌های تکوینی) از سرانجام اقوامی‌که به مظالم روی آوردند را مشخّصاً ببینند.

دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخورِ توجّه می‌باشد :

اوّل آنکه در آیه‌ی فوق به سرانجام شرک اشاره دارد ولی در مواضع دیگر از فرجام تکذیب انبیاء و جرم مُجرمان سخن رفته است، چنانکه می‌خوانیم «**سِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ** = پس در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود» (نحل/۳٦) و «**قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ** = بگو: در زمین بگردید، آنگاه بنگرید که سرانجام گنهکاران چگونه بود» (نمل/٦۹).

دوّم آنکه مراد از شواهد عینیِ «سرانجام ظلم‌پیشگان (مشرکان)» در زمان و موقعیّت نزول آیه‌ی٤۲، چه بسا خرابی‌های موجود از آثار اقوامی چون عاد و ثمود بوده که علی‌رغم هدایت و نصایح پیامبرانشان، همچنان ـ با دشمنی و آزار انبیاء ـ به راه شرک می‌رفتند و عربها هنگام سفر به شام از برابر ویرانی‌های آنها می‌گذشتند؛ ولی آیه‌ی شریفه منحصر و متوقّف بر شرایط نزول نیست و موارد مشابه در هر زمان و مکان را دربر دارد.

(۴۳) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ ٱلْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ ۖ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ .

« پس روی خود ـ پیش از آنکه روزی برگشت‌ناپذیر از سوی خدا فرا رسد ـ به سوی این دین پایدار فرا دار؛ در آن روز (مردم) **از یکدگر جدا می‌شوند »،**

آیه‌ی شریفه انسان را ـ از طریق پیامبر[ص] ـ مخاطب قرار ده و می‌فرماید حال که چنین است و سرانجام کافران جُز سیه‌روزی نیست، پس تو ای انسان حصار ایمانی برای خود برگزین و با قلب و روح به سوی آن

دین فطری (یکتاپرستی) روی آور و بدین‌ترتیب سعادت خود را بیمه کن؛ بدان که چندان فرصت نداری، قیامت پشت گوش است، تا فرصت هست و چشم خود از حیات فرونبسته‌ای و راهیِ آن روز محشر نشده‌ای، خود را دریاب و در باور «توحید» خالص شو! که به زودی آن روز حشر فراخواهد رسید. در آن روز هرکس به عاقبتی که خود برای خویش ـ با عقیده و عمل ـ آفریده، می‌رسد و مردمان از یکدیگر جدا می‌شوند. بهشت، منطقه‌ی رحمتِ إلهی و دوزخ تجلّی‌گاهِ قهرِ خداست. هرکس به منطقه‌ای می‌رود که با عقیده و اعمالی‌که در دنیا داشته، نسبت به آن سنخیّت یافته باشد، چنانکه گفته‌اند «**اَلسِّنْخِیَّةُ عِلَّةُ الانْضِمَام** = سنخیّت موجب انضمام می‌شود».

(۴۴) مَن كَفَرَ فَعَلَيۡهِ كُفۡرُهُۥۖ وَمَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِأَنفُسِهِمۡ يَمۡهَدُونَ .

« **هرآنکه کفر ورزد، پس** (سزای) **کفرش بر اوست؛ و هرآنکه کار شایسته کند** (عاقبت نیک) **برای خود فراهم می‌آورَد** »،

یعنی زندگی دنیا و آخرت، همان پدیده‌ی عمل و عکس‌العمل است. هرآنکه این فرصت دنیا را همه‌چیز شمرده به‌خاطر منفعت‌طلبی‌های زودگذر کفر و انحصار و اجحاف پیش گیرد، نتیجه‌اش را خواهد دید و آنکه از ایمان صحیح و اعمال نیک سرمایه ساخته، به نتائج این سرمایه‌گذاری‌اش بی‌کم و کاست، خواهد رسید چنانکه فرموده «**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاء فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ** = هرکس کار شایسته کند، به سود خود اوست و هرآنکه بدی کند، به زیان خود اوست؛ و خداوندِ تو، به بندگان(اش) ستمکار نیست» (فُصِّلَت/٤٦) «**وَ أَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ** = و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او (نصیبی) نیست» (نجم/۳۹).

(۴۵) لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ .

« **تا** (خدا) **کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند از فضل خود پاداش دهد؛ همانا او کافران را دوست نمی‌دارد** »،

در آیه‌ی قبل فرمود ایمان وعمل انسان‌هاست که آنهارا به بهشت یا دوزخ می‌برد و در آیه‌ی فوق می‌فرماید که مؤمنان با فضل خدا و محبّت او، به پاداش نیک می‌رسند و کافران با عدم دوستی خدا روبرویند. به عبارت دیگر به دست می‌آید که «فضل» یا «خشم» خدا تعیین کننده‌ی عاقبت انسانهاست و «عامل طبیعی» با «عامل إلهی» توافق دارد. هرآنکه عمل نیکی کند نتیجه‌ی نیک می‌گیرد و برعکس اگر بدی کند، بد می‌بیند و این امر بر طبق قرارداد إلهی است که خود او این بنا را نهاده و محبّتش نسبت به کار خوب و خشمش معطوف به بدی‌هاست. شایان توجّه این‌که در برابر پاداش نیکی‌ها، از «فضل خدا» سخن آورده و در مورد «کافران» صرفاً می‌فرماید «**لَايُحِبُّ الْكَافِرِينَ** = خدا کافران را دوست ندارد» که نشان می‌دهد پاداش نیکی‌ها بسی بیش از نیکی‌ها، ولی جزای کفر و بدکاری، در حدّ بدی‌های ارتکابی است.

(۴۶) وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرْسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٍ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحْمَتِهِۦ وَلِتَجْرِيَ ٱلْفُلْكُ بِأَمْرِهِۦ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

« و از نشانه‌های او این است‌که بادها را نوید رسان می‌فرستد و تا از رحمتش به شما بچشاند و تا کشتی‌ها به فرمانش روان گردند و تا از فضل او بجویید و باشدکه سپاس دارید »،

عبارت «**وَ مِن آيَاتِهِ**» محور آیات ۲۰ تا ۲۵ سوره بود که سلسله نتائجی از آنها طی آیات ۲۶ تا ٤٥ بیان شد. حال مجدّداً به «**وَ مِن آيَاتِهِ**» و ذکر نعمت‌های خدا بازگشته که بازهم نتائجی از آنها مترتّب است. این ـ چنانکه در سُوَر دیگر نیز دیده‌ایم ـ از جمله روش‌های قرآن است که اصلی را به صُوَر گوناگون یادآور شده و در هر یادآوری، نتائجی از آن می‌گیرد.

می‌فرماید این از جمله آیات خداست که باد پدید می‌آید، بادی‌که هم نوید دهنده‌ی باران و هم روان کننده‌ی کشتی‌ها است. (واژه‌ی «**فُلْک**» به معنای مفرد و جمع هردو آمده است). عبارت «**لِيُذِيقَكُم مِن رَحْمَتِهِ** = تا از رحمتش به شما بچشاند» به رونق و توسعه‌ی کِشت و زَرع و محصولات کشاورزی اشاره دارد؛ و «**لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ** = تا از فضل او بجویید» توضیح «روان شدن کَشتی‌ها» است که موجب تجارت و فعّالیّت‌های بازرگانی می‌شود. در مقطع آیه **نتیجه‌ی غایی** بیان شده که تا شما ـ مردمان ـ سپاس‌گزار نعمت‌های خدا بوده از آنها درجهت رضای او استفاده کنید.

دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه مسلّماً بر باد و باران و حرکت کشتی‌ها فواید دیگری نیز مترتّب است ولی قرآن صرفاً فواید عامّه و مبنایی را مدّ نظر قرار داده است.

دوم آنکه البتّه امروزه حرکت کشتی‌ها کُلًّا بر سوخت‌های فسیلی و اتمی متّکی است؛ ولی **اوّلاً** امروزه هم اصل استفاده از باد به شکلهای مذکور کارایی خود را ازدست نداده است و **ثانیاً** سوخت‌های مزبور نیز ریشه در نعمت‌های إلهی دارند.

(۴۷) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَآءُوهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَٱنتَقَمْنَا مِنَ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا۟ ۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« و همانا پیش از تو پیامبرانی به سوی اقوامشان فرستادیم و دلائل روشن برایشان آوردند؛ پس از مجرمان انتقام گرفتیم و یاری مؤمنان بر عهده‌ی ماست »،

یعنی ای پیامبر، قبل از تو نیز پیامبرانی با دلایل روشن به سوی مردمان رفتند؛ عدّه‌ای پذیرفته و زندگانی ایمانی پیش گرفتند و درنتیجه مشمول یاری و عنایات خدا شدند و عدّه‌ای نپذیرفته به طریق کفر و عناد رفتند و کیفر دیدند. در واقع آیه‌ی شریفه هشدار می‌دهد که افراد، بی‌تفاوت از آیات و اندرزها و هشدارهای إلهی نگذرند. به مانند سخنرانی که موضوعی را مطرح نموده و دنبال می‌کند و به ناگاه در میان سخن ـ به

صورت جمله‌ی معترضه ـ هشدار می‌دهد که به مطالبش توجّه کنند؛ قبلاً عدّه‌ای به این پندها عمل کرده و به تناسب نتیجه گرفتند و عدّه‌ای آنها را نادیده گرفته دچار عواقب دَهشَتناک شدند.

چند نکته در آیه‌ی شریفه شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه تصریح دارد پیامبران دلایل روشن ـ که به حسّ و مشاهده نزدیک است ـ آورده‌اند، نه مطالب پیچیده و رمزگونه.

دوّم آنکه از کسانی که به اندرزهای انبیاء توجّه وعمل نکردند، به عنوان «**مُجرم**» یاد می‌کند ومی‌رساند که نپذیرفتن مطالب ایمانی، خود جرم است (و هم منشأ جرائمی می‌گردد).

سوّم آنکه نشان می‌دهد خداوند اهل حق را تنها نمی‌گذارد و پشتیبان آنهاست، همانگونه که اهل باطل را نیز بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

چهارم آنکه آیه‌ی شریفه نقل مطالب گذشته را هشداری برای آیندگان قرار داده و به عبارت دیگر موضوع را به صورت قانونی مطرح می‌نماید که درطول تاریخ جاری بوده است.

پنجم آنکه «انتقام گرفتن» در بین انسان‌ها، همراه با لذّت خاطر و تشفّی قلب یا «خنک شدن دل» است، در صورتی‌که در ارتباط با خداوند، صرفاً به معنای جزاء و واکنش عمل است و ذات باری از هر تحوّلی منزّه است.

(۴۸و۴۹) **اَللَّهُ ٱلَّذِی یُرۡسِلُ ٱلرِّیَٰحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَیَبۡسُطُهُۥ فِی ٱلسَّمَآءِ کَیۡفَ یَشَآءُ وَ یَجۡعَلُهُۥ کِسَفًا فَتَرَی ٱلۡوَدۡقَ یَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦۖ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِۦ مَن یَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ إِذَا هُمۡ یَسۡتَبۡشِرُونَ . وَإِن کَانُواْ مِن قَبۡلِ أَن یُنَزَّلَ عَلَیۡهِم مِّن قَبۡلِهِۦ لَمُبۡلِسِینَ .**

« **خداست که بادها را می‌فرستد؛ و** (بادها) **ابری را برمی‌انگیزند، پس آن** (ابر) **را در آسمان آنگونه که می‌خواهد** (برطبق قوانینش) **می‌گستراند و انبوهش می‌گرداند؛ پس باران را می‌بینی که از خلال آن** (ابر انبوه) **برون می‌ریزد؛ و چون آن** (باران) **را به هرکس از بندگانش که خواهد رساند، آنگاه آنان شادمان می‌شوند** » « **هرچند که پیش از آنکه بر آنها ببارد، نومید بودند** »،

پس‌از هشدار آیه‌ی قبل، مجدّداً به آثار جوّی و فوائدی که بر آنها مترتّب است بازگشته است.

آیه‌ی شریفه در واقع «اجمال» آیه‌ی ٤٦ را که فرمود «خداوند بادها را مبشّرات می‌فرستد»، توضیح می‌دهد. می‌فرماید نتیجه‌ی حرکت بادها، ایجاد ابر است که در آسمان بنا به مشیّت (و قوانین) إلهی پراکنده شده هرقطعه از آن ـ بعداز تراکم ـ مولّد باران است (اعراف/۵۷ و نور/۴۳). نشان می‌دهد که قوانین طبیعی همان قوانین خداست که منکران فقط ظاهر آنها را دیده به منشأ و واضع آن قوانین توجّه ندارند. چنانکه شیخ شبستری می‌گوید:

رَمَد[1]دارد دو چشم اهل ظاهر   که از اشیاء نبیند جُز مظاهر

(۱) ـ درد چشم.

سپس از بی‌طاقتی مردمان سخن می‌گوید که از نزول باران به شـوق آمده شـادمان می‌شوند، هرچند که قبل از آن از رحمت خدا نومید شده بودند.

(۵۰) فَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحۡمَتِ ٱللَّهِ كَيۡفَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ .

« پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌کند، همانا هم اوست که قطعاً مردگان را زنده می‌کند و او به هر امری تواناست »،

بر طبق معمول قرآن، آیه‌ی شریفه «محسوس» را مبنای درک «معقول» قرار داده و از اِحیاءِ زمینِ مرده و رویشِ گیاهان، «معاد» را نتیجه گرفته است. می‌فرماید مردمان در آثار باران در طبیعت بنگرند که خداوند چه خیری برایشان در آن آثار نهاده است؛ آنگاه بیاندیشند که همان قدرتی‌که زمین مرده و بایر را با ریزش باران، زنده می‌کند و انواع گیاهان از آن سرمی‌زنند، البتّه مردگان را نیز می‌تواند زنده کند.

(۵۱) وَلَئِنۡ أَرۡسَلۡنَا رِيحٗا فَرَأَوۡهُ مُصۡفَرّٗا لَّظَلُّواْ مِنۢ بَعۡدِهِۦ يَكۡفُرُونَ .

« **و اگر بادی** (سوزان) **بفرستیم و آن** (کِشت خود) **را زرد شده بینند، بعد از آن به کفر می‌روند** »،

یعنی قرار نیست همیشه هم بادها «بشارت‌آور» باشند (آیه‌ی٤٦) بلکه بعضی اوقات بادها آفت‌خیزند که مزرعه‌ی سرسبز را یکسره زرد می‌کنند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه به تدبیر إلهی توجّه می‌دهد تا مردمان تصوّر نکنند که پدیده‌ها خاصیّت ثابت طبیعت‌اند و قدرت و حکمت فائقه‌ای ماوراءِ آنها نیست.

ضمناً مفاد آیه بی‌تابی و حس‌گرایی انسان‌ها را نشان می‌دهد که به طور کلّی با کوچکترین ناهنجاری نومید گردیده کفران می‌ورزند.

(۵۲) فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ .

« پس همانا تو مردگان را شنوا نمـی‌گردانی و این دعوت را به کـران ـ آنگاه که پشت‌کنان روی برمی‌تابند ـ نتوانی شنواند »،

واژه‌های «**مَوْتَىٰ** = مردگان»، «**صُمّ** = کران» و «**عُمْی** = کوران» در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، همه معنای مجازی دارند:

«**مردگان**» به معنی کسانی‌که روح معنویّتشان مرده است؛ «**کران**» به معنی افرادی‌که به سبب گناهان گوش باطنی آنها بسته شده است و «**کوران**» به مفهوم کسانی‌که بصیرت و دید حقیقت‌بین خود را با انکار آیات إلهی ازدست داده‌اند.

آیه‌ی شریفه در مقام بیان تأثیر آیات إلهی بر اشخاص مختلف است. می‌فرماید اگر کسی حاضر به شنیدن سخنی نباشد البتّه سخن حق در او اثر نمی‌کند. چنین شخصی ـ که دعوت را نمی‌شنود ـ قرآن او را به

منزله‌ی مرده می‌داند؛ و یا کری که پشت کرده و حتّی با حرکات دست و سر هم نمی‌توان مقصودی را به او منتقل کرد؛ او نیز قابلیّت درک حقایق را ازدست داده است.

البتّه مقصود از تشبیه پندناپذیران به «مردگان»، کسانی‌که از این دنیا مفارقت کرده و در عالم برزخ از نتایج اعمالشان آگاه می‌شوند نیست، بلکه مقصود «جسم مرده» است که ناشنوا و فاقد شعور و ادراک می باشد[۱]. می‌فرماید پندناپذیران مانند جسم مرده هستند که نه می‌شنوند و نه ادراکی دارند (به توضیح آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی نمل نگاه کنید).

(۵۳) وَ مَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ .

« و تو هدایتگر کوران از گمراهیشان نیستی؛ تو فقط کسانی را می‌شنوانی که به آیات ما ایمان آورند و خود تسلیم (حق) **اند »،**

ابتدای آیه تشبیه دیگری از پندناپذیران است که همچون کوران، نمی‌توان راه را به آنها نشان داد؛ بصیرتشان را برای درک و رُؤیت راه رستگاری ازدست داده‌اند.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که تأثیر سخن و آیات إلهی در افراد، موکول به آن است که آنها آمادگی درک و فهم سخن حق را داشته باشند و از انصافی برخوردار باشند که اگر با حقیقت روبرو شوند بپذیرند، و اِلاّ همچون مردگان و کران نمی‌شنوند و به مانند کوران نمی‌بینند.

به عبارت دیگر آیات شریفه (آیات ۵۲ و ۵۳) می‌فرماید اینکه عدّه‌ای در برابر آیات خدا بی‌تأثیر و یا مقاومند، چه بسا نقص نه از «گوینده» بلکه در «گیرنده» است. امّا در پاسخ این سؤال که چرا عدّه‌ای دچار اینگونه بلایا (ناشنوایی و کوردلی دربرابر حق) می‌شوند، قرآن دلیل آن را ـ در آیات مختلف ـ روی‌آوری به گناهان و برخلاف وجدان طبیعی حرکت کردن و همچنین کبر و خودبزرگ‌بینی دانسته است. گناهان، حق را در نظر بی‌اهمّیّت جلوه می‌دهند و نداهای وجدانی را رفته رفته خاموش می‌سازند. همینطور، خودبزرگ‌بینی موجب می‌شود که آدمی، هر پیشنهاد معقولی را کوچکتر از خود ببیند و با بی‌اعتنایی از آن بگذرد. خصوصاً اگر پذیرش آن پیشنهاد مانع و رادعی در برابر خواستنی‌ها و منافع ظاهری و لذائذ باشد (عنکبوت/۳۵ ، فُرقان/۲۱ ، مُطَفِّفِین/١٤).

(۱) ـ بر سر اجساد و قبور مردگان رفتن و با آنها سخن گفتن و حاجت‌خواستن، کاری وهم‌آمیز و پندارگرایانه است. هرچند دیدن قبرها مایه‌ی عبرت ما می‌تواند باشد و یاد آخرت را در افراد مؤمن زنده می‌کند.

بخش هشتم

(غفلت منکران در دنیا و حسرت آنها در آخرت)

(۵۴) اَللّٰهُ ٱلَّذِی خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ ضَعۡفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ ضَعۡفًا وَشَيۡبَةً ۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡقَدِيرُ .

« **خداست که شما را** (ابتدا) **ناتوان آفرید؛ آنگاه پس از ناتوانی قوّت بخشید؛ سپس ـ بعد از قوّت ـ ناتوانی و پیری داد؛** (خدا) **هرچه اراده کند می‌آفریند و او دانا و تواناست** »،

پیرو آیات پیشین (آیه‌ی٤٦ به بعد) که در پی‌گیری «**وَ مِنْ آیاتِهِ**» در آیات قبلی سوره بیان شد و در لابلای آنها تذکّراتی ارائه گردید، آیه‌ی فوق از علم و حکمت و قدرت خدا سخن دارد.

می‌فرماید عُمر طبیعی انسان ـ بنا به قوانین إلهی ـ یک منحنی است. آدمی ضعیف به دنیا می‌آید، سپس رو به جوانی و قدرت می‌رود و مجدّداً به ضعف و پیری برمی‌گردد. ضعف اوّل نوپایی است و ضعف آخر دیرپایی. هیچ انسانی نمی‌تواند این منحنی را متوقّف سازد یا در مرحله‌ای برگرداند ـ قانون خداست ـ فقط آدمی اختیاردارد که چگونه آن را طی کند.

مقطع آیه از آفرینندگی خداوند سخن می‌گوید که در عین اراده و قدرت به هر آفرینشی، داناست و طرح آفرینش او حکیمانه است چنانکه منحنی عمر انسان را این چنین از سر دانش و توانایی قرار داده است.

(۵۵) وَ يَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقۡسِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ مَالَبِثُواْ غَيۡرَ سَاعَةٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَانُواْ يُؤۡفَكُونَ .

« **و روزی که آن ساعت** (قیامت) **برپا شود، گناهکاران سوگند می‌خورند که جُز ساعتی** (در دنیا) **درنگ نکرده‌اند؛ این‌چنین** (در دنیا هم) **از راستی برگردانده می‌شدند** »،

به دنبال سخن از ضعف و پیری می‌فرماید آن ضعف و پیری، به فنا نمی‌پیوندد بلکه متعاقب آن حیات دیگری است و گناهکارانی که به حیات دنیا دل بسته‌اند وقتی در آستانه‌ی آن حیات (آخرت) قرار می‌گیرند، مدّعی می‌شوند که عمر دنیا کوتاه بوده و آنها فرصت تأمّل و درک حقیقت در دنیا را نداشتند.

در بخش بعدی آیه می‌فرماید همانند این دروغی که در آخرت می‌گویند (که دنیا فرصت تفکّر و تأمّل در مسائل را به آنها نمی‌داد؛ ولی در واقع دنیاطلبی و گناهان بود که به آنها مجال اندیشه و توجّه به حقایق را نمی‌داد) در دنیا نیز از راستی منحرف گشته و منکر آخرت می‌شدند، درحالی‌که هشدارها و فرصت توجّه به حقایق برایشان فراهم بود.

(۵۶) وَ قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ وَ ٱلْإِيمَـٰنَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِى كِتَـٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْبَعْثِ ۖ فَهَـٰذَا يَوْمُ ٱلْبَعْثِ وَلَـٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ .

« **و کسانی‌که دانش و ایمان به ایشان داده شده است، گویند: همانا شما** (به موجب آنچه) **در کتاب خداست تا روز رستاخیز درنگ کردید؛ و این، روز رستاخیز است؛ امّا شما نمی‌دانستید** (و نمی‌پذیرفتید)»،

آیه‌ی شریفه، پاسخ عذرآوری گناهکاران را در آخرت، از زبان مؤمنان داده است. توجّه شود که از مؤمنان به عنوان صاحبان «دانش» و «ایمان» هردو، یاد کرده و نشان می‌دهد که ستودگان قرآن کسانی‌اند که ایمان را توأم با دانش دارند.

مفسّران از «**كِتاب الله** = مکتوب و نوشته‌ی خدا» در آیه‌ی شریفه به علم خدا و لوح محفوظ إلهی تعبیر کرده‌اند امّا از آنجا که در قرآن از «**كِتاب**» به مفهوم مقدّرات حتمی خداوند نیز یاد شده (اعراف/۳۷ و انفال/ ۶۸) می‌توان «**فِی كِتاب الله**» را «بر طبق سنّت خدا» نیز معنی کرد. بنابراین سخن مؤمنان ـ و درواقع پاسخ خداوند ـ این است که ای گناهکاران! تقدیر و سنّت إلهی این بود که آدمیان در دنیا عمر جاویدان نخواهند داشت و به زودی به این مرحله (آخرت) می‌رسند. شما می بایستی این حقیقت را درک کرده و خود را برای چنین روزی آماده می‌کردید، ولی دنیا فریبتان داد و غافل ماندید.

(۵۷) فَيَوْمَئِذٍ لَّايَنفَعُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ .

« **پس امروز پوزش آنها که ستم کردند سودشان ندهد و از ایشان عذرخواهی خواسته نشود** »،

واژه‌ی «**وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ**» در مقطع آیه، از مصدر «اِستِعتاب» به معنی رضایت طلبیدن و عذرخواهی کردن است. گفته‌اند مقصود این است که از ایشان خواسته نشود که عذرخواهی کنند و رضایت حق طلبند.

آیه‌ی شریفه درواقع می‌فرماید معذرت‌خواهی در آخرت بی‌نتیجه است و آنجا که حقیقت آشکار شده، فهم و درک آن فضیلتی نیست. وقتی درک حقیقت و تسلیم به آن فضیلت است که در نتیجه‌ی تلاش و کوشش خود انسان باشد، و إلاّ تسلیم در برابر حقیقت عیان، مایه‌ی فضیلت و نجات نیست. پس جای عذرخواهی و توبه در دنیا است نه آخرت.

(۵۸) وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِى هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ ۚ وَ لَئِن جِئْتَهُم بِـَٔايَةٍ لَّيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ .

« **و به راستی در این قرآن از هرگونه مَثَلی برای مردم آوردیم، و اگر هرنشانه‌ای برایشان آوری، بی‌تردید کسانی‌که کفر ورزیدند گویند: شما** (مؤمنان) **جُز اهل باطل نیستید** »،

در انتهای مطالب پندآمیز سوره می‌فرماید همه نوع مَثَلی که مایه‌ی هدایت مردم شود، در این قرآن آوردیم. در این زمینه لازم به توجّه است که «**مَثَل**» در قرآن به معنای سخن احتجاج‌آمیز (سخنی که در مقام حجّت برای کسی آورده می‌شود) نیز آمده است. مثلاً می‌فرماید «**وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَ نَسِىَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِى**

الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ = و برای ما مَثَلی زد و آفرینش خویش را فراموش کرد، گفت : چه کس استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند» (یس/۷۸). چنانکه ملاحظه می‌شود این تعبیر از نوع «**مَثَل**» به معنی معروف نیست، بلکه نوعی احتجاج است (که قرآن در آیه‌ی بعد ـ یس/۷۹ ـ بدآن پاسخ داده است). از این‌رو طبری در تفسیر آیه‌ی فوق (روم/۵۸) می‌گوید مراد آن است که در این قرآن همه نوع سخنی که مایه‌ی بیداری و حجّت باشد (هرنوع حجّت‌آوری) آورده شده است.

امّا (بخش بعدی آیه) برای آنها که راه جهل و عناد می‌پیمایند، هرسخن حجّت‌آوری و هر نشانه‌ای که پیامبر[ص] مبنی بر صدق خود ارائه دهد، بی‌اثر است وهمچنان خواهند گفت شما مسلمان‌ها جُز راه باطلی را دنبال نمی‌کنید!

(۵۹) **كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ .**

« **این‌چنین خدا بر قلب جاهلان مُهر می‌نهد** »،

واژه‌ی «**لَایَعْلَمُون** = جاهلان» به لحاظ وصف، از «**کافران**» در آیه‌ی قبل مایه می‌گیرد. یعنی منظور از «**کسانی که خدا بر قلبشان مُهر می‌زند**» کسانی نیستند که قصور در ادراک دارند، بلکه مراد کسانی‌اند که عنادها و لجاجت‌های روحی آنها ـ ناشی از گناهان و نفسانیّات ـ مانع فهمشان می‌شود. می‌فرماید خداوند از مردم معاندی که نمی‌خواهند درک حقایق کنند، سلب توفیق می‌نماید (بقره/۷).

(۶۰) **فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ .**

« **پس صبر پیشه کن که وعده‌ی خدا حق است و آنها که یقین ندارند تو را** (نلغزانند و) **به سَبُکسری نبرند** » .

آیه‌ی شریفه خطِّ مشی پیامبر[ص] (و مسلمان‌ها) را در برابر مردم کافرپیشه (البتّه تا زمانی که دست به اسلحه نبرده‌اند) تعیین می‌کند. می‌فرماید ای پیامبر (و شما ای مسلمان‌ها) در برابر کسانی‌که معاندانه و جاهلانه در برابر هر دلیلی ایستادگی می‌کنند، صبر پیش گیرید و خصوصاً تأکید می‌نماید سبکسری نکنید، یعنی بردباری خود را حفظ کرده و به رفتاری که مایه‌ی وهن (سستی کار) می‌شود دست نزنید.

شایان توجّه است که در آیه‌ی شریفه از کافران به عنوان «**کسانی‌که اهل یقین نیستند**» یاد کرده و به قول طبری منظور این است که مشکل اصلی معاندان، شکّی است که در مسئله‌ی قیامت و معاد دارند، چنانکه آیه‌ی ٥٦ سوره نیز در همین‌زمینه می‌باشد. به عبارت دیگر وقتی انسان معتقد به حساب و کتابی در کار خود نباشد، چه بسا در برابر هر برهانی لجاج می‌ورزد.

سوره‌ی لقمان

توضیحات کلّی در اطراف سوره

در این سوره‌ی مکّی ـ مانند بسیاری از سُور دیگرـ ابتدا از شأن آیات سخن رفته که مایه‌ی هدایت و رحمت است و سپس توضیح می‌دهد که چه کسانی از آن بهره‌مند می‌شوند و درمقابل، چه کسانی از اینگونه آیات حکمت‌آمیز بهره‌ای نبرده به دنبال سخنان لهو و بیهوده‌اند. آنگاه از عظمت و قدرت خدا یاد می‌کند و اشاره دارد که فقط چنین مقامی شایسته‌ی عبادت است، نه آنها که خود مخلوقی بیش نیستند. متعاقباً به لقمان اشاره رفته که مرد فرزانه‌ای بود و فرزندش را حکیمانه به توحید و عبادت انحصاری خدا و پاداش و جزای عمل، اندرز می‌داد. سرانجام با ذکر احاطه‌ی خدا بر هستی و اشاره به علم بیکران او و دعوت همگان به پرستش إلهی و توجّه به آخرت، سوره را به پایان می‌برد. آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۱) **؛ آیات حکمت‌آمیز قرآن و بهره‌مندان و بی‌بهرگان از آنها**

بخش دوّم (آیات ۱۲ تا ۱۹) **؛ نصایح لقمان به پسرش و حقّ والدین نسبت به فرزندان**

بخش سوّم (آیات ۲۰تا ۲۸) **؛ عنایات إلهی به انسان و حق‌ناشناسی‌ها و سرانجام مردمان**

بخش چهارم (آیات ۲۹ تا ۳۴) **؛ آثار قدرت و حکمت خدا در آفرینش و اندرز به آدمی.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(آیات حکمت‌آمیز قرآن و بهره‌مندان و بی‌بهرگان از آنها)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) **الٓمٓ .**

« الف. لام. میم »،

درمورد اینگونه حروف مقطّعه در آغاز بعضی از سوره‌های قرآن، قبلاً توضیح داده‌ایم که مخفّف اسماءِ إلهی است. بر این پایه، حروف مقطّعه‌ی فوق می‌تواند معرِّف «**اَللّٰه، لَطِیف، مَجِید**» باشد (بقره/۱، روم/۱، عنکبوت/۱، قصص/۱، نمل/۱، شعراء/۱).

(۲) **تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ .**

«**این‌است آیات کتاب** (سرشار از) **حکمت** »،

پنج آیه‌ی اوّل سوره‌ی لقمان، مانند آیات اوّلین سوره‌ی بقره است. جُز آنکه درسوره‌ی بقره، اضافاتی به چشم می‌خورد که با توجّه به زمان نزول آن (که مدّتها پس از سوره‌ی لقمان بوده و در مدینه نازل شده است) دارای تفصیل بیشتری است. مثلاً در برابر آیه‌ی فوق (**تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ**) در ابتدای سوره‌ی بقره می‌فرماید: (**ذٰلِکَ الْکِتَابُ لارَیْبَ فِیهِ** = این است آن کتابی که در (حقّانیّت) آن هیچ تردیدی نیست).

بدین‌ترتیب در سوره‌ی بقره اشاره به مأخذ إلهی آیات شده و در سوره‌ی لقمان بر حکمت‌آموزی آیات تأکید دارد. نکته‌ی دیگر آنکه «**تِلْکَ**» (در سوره‌ی لقمان) و «**ذٰلِکَ**» (در سوره‌ی بقره) هردو ـ برای نشان دادن عظمت آیات قرآن ـ اسم اشاره به دوراند که یکی (**تِلْکَ**)، به تناسب واژه‌ی «**آیات**» مؤنّث آمده و دیگری (**ذٰلِکَ**) در تطبیق با واژه‌ی «**کِتاب**»، مذکّر می‌باشد.

منظور از «**حکمت**»، مطالبی منطبق با حقّ و حقیقت و در عین‌حال ژَرف و تأمّل‌برانگیز است. طبری واژه‌ی «**حَکیم**» را به معنی «محکم و استوار» آورده است؛ به عبارت دیگر، علوم و اندرزهای ارزشمندی با

مفاهیم روشن و استوار که حاوی نکات تربیتی است؛ علومی که اکتساب آنها، به قول صدرالدّین شیرازی، انسان را به جهانی عقلانی تبدیل می‌کند (صَیرورَة الإنسان عالَمًا عَقليًّا مُضاهيًّا لِلعالَم الخارجی). البتّه این تعریف شامل «حکمت نظری» می‌شود ولی سخن قرآنی به حکمت عملی یعنی علم اخلاق نیز عنایت دارد.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه ـ در توصیف آیات قرآن ـ می‌فرماید که قرآن، عقل‌پرور و کمال‌آور است؛ چنانکه از قول عیسی(ع) آمده «**وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِالْحِكْمَةِ** = و چون عیسی با دلایل روشن آمد، گفت: به تحقیق برای شما حکمت آورده‌ام» (زُخْرُف/٦٣).

(۳) هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ .

« (که) **برای نیکوکاران** (مایه‌ی) **هدایت و رحمت است** »،

آیه‌ی فوق شبیه «**هُدًى لِلْمُتَّقِين** = برای پرهیزکاران مایه‌ی هدایت است» در مقطع دوّمین آیه‌ی سوره‌ی بقره می‌باشد. بدینصورت‌که دراین سوره از «**مُحْسِنِين**» که مشمول رحمت پروردگارند، به عنوان «**مُتَّقِين**» در سوره‌ی بقره یاد شده است. از سوی دیگر، آیه‌ی شریفه، قرآن را مایه‌ی «**هدایت**» و «**رحمت**» برای «**نیکوکاران**» دانسته است که سه نکته در اینجا شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه «**هدایت**» به معنی راه یافتن به سوی هدفی معیّن می‌باشد. راهی که به هیچ کجا ختم نمی‌شود و انسان را به سرگردانی می‌برد، راه «هدایت» نیست. می‌فرماید قرآن کتابی نیست که ـ به‌شیوه‌ی بسیاری از طرز فکرها ـ انسان را به سرگردانی ببرد، بلکه آدمی را به سوی هدف مشخّصی راهنمایی می‌کند که سعادت دنیا و آخرت او را دربردارد.

دوّم آنکه قرآن باب «**رحمت**» خداست؛ یعنی دریچه‌ای است که به سوی مراحم إلهی باز می‌شود. بنابراین نتیجه‌ی پیروی از قرآن، رسیدن به خشم خدا نیست، بلکه دستیابی به رأفت اوست و آنها که به نام قرآن، تنها مُبَلِّغِ خشونت و کینه‌ورزی بین مردم هستند، این کتاب را نشناخته‌اند.

سوّم آنکه ذکر «**نیکوکاران**»، در اینجا به پیروی از اصطلاح ادبی، ممکن است به اعتبار «مَا يَؤُولُ إلَيْهِ الأمْر» یا فرجام کار، آمده باشد. یعنی قرآن، کسانی را که قصد خوبی و نیکی دارند، به هدف می‌رساند. چنانکه مثلاً در زبان فارسی می‌گویند «این دانشکده پزشک تربیت می‌کند» یعنی محلّی است که هرگاه کسی به آن وارد شد و برنامه‌اش را پیمود، به حرفه‌ی پزشکی می‌رسد.

(۴) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ .

« **همآنان که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و آنها به آخرت یقین دارند** »،

پیرو آیه‌ی قبل، سه صفت برای «**نیکوکاران**» ذکر شده است. آیه‌ی شریفه شبیه سوّمین و چهارمین آیه‌ی سوره‌ی بقره است که می‌فرماید «**اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُون** = آنها که غیب (خدای نادیده) را باور دارند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند» «**وَ**

الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ مَا أُنْزِلَ مِن قَبْلِکَ وَ بِالآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُون = و آنها که برآنچه به سوی تو و آنچه قبل از تو نازل شده ایمان می‌آورند و به آخرت یقین می‌کنند». بدین‌ترتیب محتوای مختصر آیه‌ی سوره‌ی لقمان در سوره‌ی بقره بسط داده شده است.

«**اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ** = آنها که نماز را به پا می‌دارند» در حقیقت، بندگانی از خدا هستند که آفریدگار خود را فراموش نکرده با تداوم نمازها، همواره به یاد او هستند. «**یُؤْتُونَ الزَّکَاةَ** = زکات می‌پردازند» کسانی‌اند که خلق را فراموش نمی‌کنند و یاد خدا باعث می‌شود که همواره محرومان جامعه را به یاد داشته باشند. نهایتاً همه‌ی نیکی‌ها در «**بِالآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُون** = به آخرت یقین دارند» جمع است زیرا مسلّماً باورمندان به آخرت که به ملاقات خدای خویش و عکس‌العمل کردارشان در دنیا می‌اندیشند، رو به گناهان و مظالم نمی‌روند و با ایمان و عمل صالح برای ابدیّت خود توشه برمی‌دارند.

(۵) **أُوْلَـٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ .**

« ایشانند که از جانب خداوندشان به هدایت قرین‌اند و آنها همان رستگارانند »،

این آیه شبیه پنجمین آیه‌ی سوره‌ی بقره است که می‌فرماید: «**أُولَئِکَ عَلَی هُدًی مِن رَبِّهِمْ وَ أُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون**».

آیه‌ی شریفه، جمع‌بندی آیات پیشین است. می‌فرماید کسانی که به خدا ایمان داشته همواره او را یاد می‌کنند و مسئولیّت خود را در قبال نیازمندان جامعه فراموش نمی‌کنند و همه‌ی این اصول را با ایمان به آخرت حفظ می‌نمایند، به هدایت خدا نائل آمده و رستگار می‌شوند.

(۶) **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ .**

« و از مردم کسی است که سخن لهو (و بیهوده) **را می‌خرد تا** (مردمان را) **بی‌هیچ دانشی، از راه خدا گمراه کند و آن** (راه) **را به ریشخند می‌گیرد! آنهایند که عذابی خوارکننده دارند »،**

پس از وصف «**نیکوکاران**» در آیات قبل، در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، از صنف مقابل سخن آورده است.

واژه‌ی «**لَهْو**» به قول زمخشری به معنی سرگرمی و هر چیزی است که انسان را از کار خیر بازمی‌دارد. «**حَدِیث**» به معنی سخن و گفتار است. بنابراین «**لَهْوَ الْحَدِیث**» معنی گسترده دارد و از مصادیق آن هر سخن بیهوده و بی‌ثمر اعمّ از مجادلات و مناقشات کلامی و جَدَل‌های عمر تلف کن تا قصّه‌ها و اشعار و ترانه‌های مبتذل است. واژه‌ی «**مِن**» در آغاز آیه، بعضیّه است و مقصود از «**مِنَ النّاس**» برخی از مردمان است و «**یَشْتَرِی**» از «اِشتراء» به معنی «خرید» و «فروش» هر دو، آمده است.

می‌فرماید برخی مردم به دنبال سخنان بیهوده‌اند و آنها را می‌خرند و می‌فروشند و از این طریق دیگران را گمراه می‌سازند. حال آنکه آن سخنان، مبتنی بر هیچ دلیل و دانشی نیست و صرفاً یاوه‌گویی‌هایی برای

سرگرمی و جلب توجّه دیگران است که غالباً طی آنها، دین و راه خدا به استهزاء گرفته می‌شود و موجب غفلت از اهداف صحیح و ارزنده‌ی زندگی می‌گردد.

مفسّران گفته‌اند که آیه درمورد «نَضْر بن حارث» نازل شد که تاجری عرب بود و در جریان سفرهای تجاری به ایران، داستان‌های رستم و اسفندیار را آموخته و در بازگشت به مکّه آنها را به عنوان هم‌آوردی در برابر داستان‌های قرآن، به مردم عرضه می‌داشت! ولی امثال «نضر بن حارث» همه جا یافت می‌شوند که زندگانی‌شان با قصّه‌سرایی و مسخرگی می‌گذرد و در مجالس و محافل برای آنکه به‌قول معروف و ازدیدگاهِ خود "گُل کنند" مقدّسات را به استهزاء می‌گیرند. خداوند اینان را در برابر استهزاءِ ایشان به آیات قرآن، به عذابی «خوار کننده» وعده می‌دهد و متعاقباً حالت غرور و خودبزرگ‌بینی آنها را در برابر کلام حق توضیح می‌دهد.

(۷) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًاۖ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ .

« و چون آیات ما بر او خوانده شود با نخوت روی برمی‌گرداند، مثل اینکه آن را نشنیده، گویی در گوش‌هایش سنگینی است! پس او را از عذابی دردناک خبر ده »،

چه بسا افرادی که تحصیلات عالیه در علوم متداول دارند ولی حاضر نیستند زحمت شنیدن (یا مطالعه) و فهمیدن آیات قرآن را به خود راه دهند؛ با آنکه قرآن از سعادت جاوید یا خُسران ابدی سخن می‌گوید. آیه‌ی شریفه می‌فرماید، مبنای این رویّه، کبر نفسانی است. کبر باعث می‌شود که انسان خود را بالاتر از آن ببیند که به پیام انبیاء گوش فرا دهد و دربرابر حق تواضع کند؛ نصایح در گوشش سنگینی می‌کنند و به هر سخنی بیرون از مأنوسات و تمایلاتش، پشت می‌کند. خداوند می‌فرماید اینان در آخرت عذابی دردناک دارند، و یکباره درمی‌یابند که با همه‌ی تکبّرهایشان، در عالَم حقیقت جایی ندارند (حج/۷۲).

(۸و۹) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ جَنَّٰتُ ٱلنَّعِيمِ . خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّاۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .

« همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، آنان را باغ‌های پُر نعمت است » « (که) **جاودانه در آن بسربرند؛ وعده‌ی راستین خدا است و او شکست‌ناپذیر و حکیم است »،**

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی روند پیشین است. در آیات ۳←۵ از اوصاف و سرانجام «**مُحسِنِین** = نیکوکاران» سخن گفت و در تقابل با آنها در آیات ۶و۷، به راه و روش «استهزاگران دین خدا» و عاقبت آنها اشاره داشت. اینک مجدّداً به احوال مؤمنان و صالحان بازگشته است.

کسانی‌که وعده‌ای می‌دهند و به آن عمل نمی‌کنند، معمولاً علل تخلّف وعده این است که وعده دهنده یا قدرت و امکاناتش را از دست می‌دهد و یا شاید از سر بی‌فکری وعده‌ای داده و سپس پشیمان می‌شود.

هیچ یک از این احوال در خدای سبحان نیست، زیرا هم قدرتش بی‌پایان است و هم دانش‌اش بی‌انتها (**عَزیز** و **حَکیم** است). بنابراین تحقّق وعده‌ی خدا حتمی است.

(۱۰) **خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ وَأَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ.**

« **آسمان‌ها را بدون ستونی‌که آن‌را ببینید آفرید و در زمین کوه‌های استوار افکند تا شما را نلرزاند، و در آن** (زمین) **از هرگونه جنبنده‌ای پراکنده ساخت و از آسمان آبی فروفرستادیم و** (بدآن آب) **از هر نوع** (گیاه) **نیکو در آن رویاندیم** »،

در پی ذکر دو صفت «**عزیز**» و «**حکیم**» از خدای تعالی در آیه‌ی پیشین، آیه‌ی فوق نمونه‌هایی از آثار قدرت و حکمت خدا را در طبیعت به نمایش گذارده است.

بخش اوّل آیه مشعر بر این معناست که ستون‌هایی در آسمان‌ها هست ولی ما قادر به رؤیتشان نیستیم (که شاید همان نیروهای جاذبی بین کُرات منظور باشد). در بخش دوّم آیه می‌فرماید: «**وَ اَلْقَىٰ فِی الاَرْضِ رَوَاسِیَ** = در زمین کوه‌های راسخ و استوار القاء کرد». یعنی اراده کرد تا در زمین کوهها پدید آیند که می‌فرماید کوه‌ها فقط توده‌ی حجیمی بر سطح زمین نیستند، بلکه ریشه در قشر زمین داشته موجب استحکام و استقرار زمین می‌گردند. زمینی‌که ۳/۴ آن از آب تشکیل شده است و مرکزی متلاطم دارد، اگر فقط لایه‌ای بدون پایه‌های مستحکم درونی می‌بود، همواره در معرض لرزش و التهاب قرار می‌داشت. بنابراین کوه‌ها از عوامل پایداری زمین به شمار می‌روند. سپس آیه‌ی شریفه، به پیدایش حیات در زمین اشاره می‌کند و البتّه زمین پایدار، آماده‌ی ایجاد حیات در آن است که بخش بعدی آیه به این موضوع اشاره داشته و می‌فرماید «**وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دابَّة** = و در آن از هر نوع جانوری را پراکند». واژه‌ی "**پراکند**" انتشار جانوران متنوّع را در نقاط مختلف زمین می‌رساند و اینکه در هر منطقه‌ای، حیوانات متناسب با آن منطقه پدید آمدند. سپس به موجبات تغذیه‌ی انسان و حیوانات اشاره می‌نماید که از طریق نزول باران از آسمان و رویش گیاهان در زمین، فراهم شده است.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، وصف جهان و نظام آفرینش به زبان دین است. علم می‌گوید همه‌ی کُرات و سیّارات، در سلسله قوانین دقیق و ثابتی در حرکتند و دانشمندان تلاش در فهم هرچه بیشتر آن قوانین دارند. این، وصف و شرح علمی و کلّی جهان است. امّا دین موضوع را از زبان خالق عالَم و واضع آن قوانین بیان می‌دارد و مثلاً می‌فرماید آسمان و زمین و هرآنچه در آنهاست تسبیح خدا می‌کنند، یعنی بر طبق مشیّت و قوانین خدا حرکت و فعّالیّت دارند. بین بیان علم و سخن دین تناقضی نیست، فقط نحوه‌ی بیان متفاوت است.

(۱۱) هَـٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ بَلِ ٱلظَّـٰلِمُونَ فِي ضَلَـٰلٖ مُّبِينٖ .

«**این، خلقت خداست؛ پس مرا نشان دهید آنها که غیر اویند** (و شما مؤثّرشان می‌پندارید) **چه آفریده‌اند؟** (هیچ) **بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند** »،

پس از ذکر تجلیّاتی از «**قدرت**» و «**حکمت**» خدا که در نظام عالم مشهود است، آیه‌ی شریفه نتیجه‌گیری می‌کند که چنین است آفرینش خدا! البتّه بنا به قرآن مشرکان عرب، خالقیّت را منحصر به خداوند می‌دانسته‌اند. آنها بت‌ها را می‌پرستیدند تا نزد خدا برای ایشان شفاعت کنند (یونس/۱۸). از این‌رو آیه‌ی شریفه به آنها می‌فرماید که تنها آفریدگار هستی سزاوار بندگی است و سخن از خالقیّت خدا در آیه، بر این محور است. یعنی از راه «توحید خالقیّت» به «توحید عبادت» رهبری فرموده است. البتّه مدلول آیه‌ی شریفه در دنیای امروز نیز جای تذکّر و تأکید دارد. زیرا کدام بت سنگی، شخصیّت دینی، علمی یا سیاسی و غیره است که قادر به کوچکترین خلقتی (بر پایه‌ی قوانینی از خود) بوده‌اند؟ بنابراین نتیجه می‌شود که غیرخدا مؤثّری در عالَم نیست. آنها که جُز این می‌اندیشند، یا به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی غیرخدا نیز در کار عالم مؤثّر است و در برابر او رفتار عابدانه دارند، همگی «ستمگرند» (چون به حقیقت ظلم می‌کنند) و هم در «گمراهی آشکار». زیرا چه گمراهی از این واضح‌تر که آدمی عابد موجوداتی شود که منشأ اثر در نظام خلقت نبوده و خود نیازمند فیض و نگهداری از جانب قدرتی دیگرند.

بخش دوّم

(نصایح لقمان به پسرش و حقّ والدین نسبت به فرزندان)

(۱۲) وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَٰنَ ٱلْحِكْمَةَ أَنِ ٱشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ .

« **و همانا لقمان را حکمت** (دانش استوار) **دادیم که: خدا را سپاس دار؛ و هرکه** (خدا را) **سپاس گزارد، جُز این نیست که سپاس خویش داشته** (و به نفع خود عمل کرده) **و هرکه کُفر ورزد، پس به تحقیق خدا بی‌نیاز و ستوده است** »،

درمورد واژه‌ی «**حکمت**» قبلاً ـ ذیل آیاتی‌که ذکرش رفته ـ توضیح داده‌ایم. در آیه‌ی فوق ـ به دنبال سخن از قدرت و تدابیر إلهی و تجلّی آن در عالم هستی ـ می‌فرماید از جمله کسانی‌که درک و تصدیق آن تجلّیّات را در عالم خارج نمود و به حکمت دست یافت، **لقمان** بود.

نام «لقمان» فقط در همین سوره از قرآن آمده است. مفسّران و مورّخان درباره‌ی او اقوال مختلف آورده‌اند. برخی وی را پسرخاله یا خواهرزاده‌ی ایّوب نبیع دانسته‌اند. برخی گفته‌اند که او از قُضات بنی‌اسرائیل بوده که در عهد داود پیامبرع می‌زیسته است. عدّه‌ای حتّی عقیده به نبوّت لقمان داشته‌اند؛ امّا قرآن رسالت و اُمّتی از او ذکر نکرده و از این‌رو نبوّت وی بعید به نظر می‌رسد؛ بلکه شواهد حاکی از آن است که لقمان در اصل حبشی یا سودانی بوده که در عصر بین ظهور عیسیع و رسالت پیامبر اسلامص می‌زیسته و زمانی به اسارت رفت که اربابش وی را برای فروش عرضه می‌کرد، ولی کسی او را با رنگ سیاه و احتمالاً جثّه‌ی نحیفی که داشت، نمی‌خرید؛ ارباب در توصیف وی می‌گفت که به سخنانش گوش فرادهید و ببینید که چه پُر مغز و حکیمانه است. می‌گویند از او پرسیدند: از کجا این حکمت‌ها را آموختی؟ و او پاسخ می‌داد: از قضای إلهی، اَداءِ امانت، صدق و سکوت از سخن بی‌فایده. البتّه کسی در درگاه إلهی عزیز بی‌جهت نیست و مسلّماً لیاقتی برای کسب حکمت در لقمان وجود داشته که آن لیاقت، به فیض خدا بارور گردید[۱]. شایان توجّه این‌که همانگونه که پیش از این به اشارت گذشت، درک و تصدیق تجلّیات خدا در هستی همان «**حکمتِ نظری**» است و نتیجه‌گیری از آن که به دستورات اخلاقی می‌انجامد، «**حکمت عملی**» خوانده می‌شود و آیات سوره درحقیقت چنین حکمتی را از زبان لقمان توضیح می‌دهد.

---

(۱) ـ برای شرح بیشتر در اطراف لقمان و هویّت وی، به کتاب «اعلام قرآن» نوشته‌ی دکتر محمّد خزائلی نگاه کنید.

بخش بعدی آیه در سپاس خداست، بدین‌معنی که شناخت خداوند، درک مسئولیّت در قبال او و عمل به وظایف، درحقیقت به نفع خود انسان تمام می‌شود وخدا نیازمند سپاسگزاری کسی نیست. کفران‌پیشگان فقط به خود ظلم می‌کنند، زیرا خداوند ذاتاً «**غنی**» است و نیازی به سپاس کسی ندارد و «**حمید**»، یعنی محمود بالذّات است؛ چه افراد ستایشش بکنند یا نکنند، در صفات ثابت او تغییری رخ نمی‌دهد.

(۱۳) وَإِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ .

« و (یاد کن) **زمانی که لقمان به پسرش گفت ـ و او را اندرز می‌داد ـ که ای پسرکم!** (هرگز) **به خدا شرک مورز که همانا شرک ستمی بزرگ است** »،

واژه‌ی «**بُنَیَّ** = پسرکم»، اسم مصغّر است و صیغه‌ی تصغیر در اینجا نه برای تحقیر، بلکه بر سبیل تحبیب آمده است. پس از اشاره به حکمت لقمان (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد خداوند، نصایح حکمت‌آمیز او را به پسرش ذکر کرده است. ملاحظه می‌شود که قبل از هر چیز آن پدر فرزانه، پسر خود را به توحید پاک و خالص إلهی فرا می‌خواند. شرک ظلم بزرگی است زیرا نه تنها افتراءِ به حق‌تعالی، بلکه به حقارت انسان و انواع مفاسد می‌انجامد (به سوره‌ی نساء توضیح آیه‌ی٤٨ نگاه کنید). به طور کلّی هر چیزی اگر برای انسان آنقدر در زندگانی مهم شود که هدف نهایی او قرار گیرد، بت اوست. اعتقاد به خدا و ضمناً چنین بت‌هایی را هم یدک‌کش داشتن، یعنی شرک. گاهی بت انسان سیاست است، بعضی اوقات پول و در مواقعی حتّی بزرگان و اولیاءِ دین. انسان موحّد اگر وارد سیاست شود فعّالیّتش با توجّه به خدا و برای مردم خواهد بود و از این‌رو نه در پیروزی از خود بی‌خود می‌شود و نه شکستی او را درهم می‌شکند؛ اگر در تلاش مال است آن را برای صرف در راه خدا می‌خواهد (که البتّه تأمین رفاهِ معقول خود و خانواده نیز جزئی از آن است) و هرگز مال بلای جانش نمی‌شود؛ اگر وارد دین می‌شود آن هم برای خداست و هرگز دکان دینی برای مردم باز نمی‌کند!

(۱۴) وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَٰلُهُۥ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ .

« **و انسان را درباره‌ی والدینش سفارش کردیم؛ مادرش به او باردار شد و با ضعف فزاینده وی را حمل کرد و طی دو سال از شیرش گرفت** (به او سفارش کردیم) **که شکرگزارِ من و والدینت باش؛ بازگشت** (همگان) **به سوی من است** »،

با توجّه به نصایح لقمان به فرزندش، طبعاً اطاعت پسر از پدر مطرح می‌شود که قرآن مجید طی آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد به عنوان جملات معترضه ـ بین اندرزهای لقمان ـ به این موضوع پرداخته و ضمن آن از زحمات مادر درباره‌ی فرزند سخن گفته است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه به طور کلّی در تعلیل رعایت حقوق والدین توسّط اولاد می‌باشد که حقِّ مادر را با ذکر رنج‌هایی که در تولّد و پرورش نوزاد دارد، تفصیل داده است.

شایان توجّه این که در مورد شیر دادن به نوزاد، می‌فرماید «**فِی عَامَیْن** = در دو سال» و در سوره‌ی بقره تصریح فرموده: «**وَ الْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ لِمَنْ اَرَادَ اَن یُتِمَّ الرَّضَاعَة** = و مادران فرزندان خود را دو سال شیر دهند (و این حکم) برای کسی است که بخواهد شیر دادن را به اِکمال رساند» (بقره/۲۳۳).

(۱۵) وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۖ وَصَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا ۖ وَٱتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىَّ ۚ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« **و اگر** (پدر و مادر) **تو را وادارند تا چیزی را که به آن علمی نداری** (برهانی بر اُلوهیّتش نیست) **شریک من گردانی اطاعتشان مکن؛** و(لی) **در دنیا به نیکی با آندو مصاحبت کن و از راه کسی پیروی کن که به سوی من روی آورد؛ سپس بازگشت شما به سوی من‌است و من شما را از آنچه می‌کردید خبر خواهم داد** »،

آیه‌ی شریفه استثنایی بر آیه‌ی قبل است. به عبارت دیگر سپاس خدا که در آیه‌ی قبل مقدّم بر سپاس والدین آمده، در این آیه تفصیل و توضیح بیشتری یافته است. ابتدا شرک، به عنوان پدیده‌ای که هیچ برهانی بر آن نیست، مطرود شناخته شده و سپس می‌فرماید هرچند تبعیّت از خیرخواهی‌های پدر و مادر حق است ولی اگر اولادشان را به نوعی از تفکّر فرا می‌خوانند (یا سوق می‌دهند) که شرک به خداست، در آنجا پیروی از ایشان درست نیست و در عین حفظ ادب و احترامشان، باید آنگونه رهنمودهای آنان را به یکسو نهاد و روش عقیدتی را با کسی تطبیق داد که تقوای خدا را سرلوحه‌ی امور خود قرار داده است. آیه‌ی شریفه درحقیقت می‌فرماید «پدر و مادرپرست» نباید بود و علائق و عواطف خویشاوندی را باید با توجّه به مسئولیّت بالاتر ـ که نسبت به خداست ـ تنظیم کرد. در عین‌حال تصریح دارد که رابطه‌ی پدر و مادر ـ فرزندی، باید در هر شرایطی حفظ شود، اولاد می‌تواند در صورت لزوم، راه زندگی خود را از آنها جدا نماید (زیرا راه زندگی باید همیشه با توجّه به مَبدَئی که انسان در برابرش پاسخگوست انتخاب شود) ولی لازم است احترام پدر و مادر همواره رعایت گردد و فرزندان چیزی از مراقبت و رسیدگی خود در حقِّ آنها کم نکنند (عنکبوت/۸).

(۱۶) يَٰبُنَىَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِى صَخْرَةٍ أَوْ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوْ فِى ٱلْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ .

« **ای پسرکم! اگر** (عملت) **هموزن دانه‌ی خردلی در تخته‌سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا آن را باز می‌آورد که بی‌تردید خدا بس دقیق و آگاه است** »،

نصایح لقمان به پسرش که طی دو آیه‌ی قبل با تذکّراتی از جانب خداوند قطع شده بود، در آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد پی گرفته شده است.

تشبیه عمل به دانه‌ی خردل، تعبیر معقول به محسوس است. درحقیقت می‌فرماید هیچ اقدامی ـ چه خوب و چه بد و هرچند اندک، در هرکجا که باشد ـ از نظر خدا مخفی نخواهد ماند و بدین‌ترتیب مراقبت دقیق

انسان را بر کردار خود می‌طلبد. مطالب اوّلیّه‌ی لقمان اشاره به توحید داشت و در این آیه بحث معاد مطرح شده است. مقطع آیه حاکی از باریک‌بینی بیکران و آگاهی بی‌انتهای خداوند از همه‌ی افکار، گفتار و افعال مخلوقات است که با متن آیه در لزوم دقّت انسان بر کردارش، هماهنگی دارد.

(۱۷) يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ.

« ای پسرکم! نماز را به پا دار و به کار پسندیده بخوان و از زشتی‌ها بازدار و بر مصائبی که (در این راه) **به تو می‌رسد شکیبا باش که این، از استواری تصمیم** (در) **امور است »،**

پس‌از بیانی از توحید و معاد در آیات قبل، در آیه‌ی فوق سخن از ارتباط انسان با خدا و احساس مسئولیّت او دربرابر جامعه پیش آمده است. درحقیقت می‌فرماید:

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است

ولی متأسّفانه مردم همیشه پذیرنده‌ی خیرخواهی‌ها و مطلب حق نیستند و ازاین‌رو برای هرکس که در پی اصلاح باشد، معمولاً مشکلاتی پیش می‌آید و به این جهت می‌فرماید: «**وَ اصْبِرْ عَلَی مَا اَصَابَکَ** = بر مصائبی که بر تو می‌رسد شکیبا باش». ممکن است مراد آسیب‌هایی باشد که در راه امر به معروف و نهی از منکر پیش می‌آید یا به طور کلّی همه‌ی مصائب در زندگی ایمانی. درباره‌ی «**عَزْمِ الْأُمُور**» دو قول آمده **یکی** آنکه کاری را گویند که خدا بر آن عزم نموده و واجبش شمرده است. **دیگر** آن‌که کار جدّی و مهمّی را گویند که مردم باید در اجرای آن، عزمی استوار داشته باشند.

(۱۸) وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ.

«و از مردم (به نخوت) **روی متاب و در زمین به تکبّر گام مزن که خدا متکبّران خودستا را دوست نمی‌دارد»،**

یعنی انسان موحِّد که به آخرت معتقد است، نباید اهل تکبّر و خودستایی بوده و توقّع داشته باشد که همه با کوچکی و فروتنی روی سوی او کنند! لقمان به فرزندش می‌گوید چنین رفتاری با مردم نداشته باش «زیرا خدا متکبّران و فخرفروشان را دوست ندارد». چه بسا ارزیابی ما از امور صرفاً بر پایه‌ی آثار مادّی آنها است. قرآن برعکس، می‌فرماید هر امری را باید بر پایه‌ی ارزش کمالی آن بررسی کرد، یعنی قرب به خدا و رضایتی که ازجانب او حاصل می‌شود.

(۱۹) وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ.

« و در مشی (و رفتار) **خود میانه‌رو باش و از صدایت بکاه که بدترین آوازها بانگ خران است »،**

«**مَشْی**» درلغت به معنی «قدم زدن» است ولی برای بیان نحوه‌ی زندگانی نیز به کار می‌رود . رعایت حدِّ وسط در گام زدن و باوقاربودن در زندگی توصیه شده است که به طور کلّی فضایل اخلاق در میانه‌روی‌ها به دست

می‌آید (بقره/۱٤۳ و فرقان/٦٧). آنجا هم که می‌فرماید «**فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَات** = در خیرات مسابقه دهید» (بقره/٤٨)، منظور پیشی گرفتن در راه اعتدال است و إلاّ حتّی زهد بی‌اندازه و رهبانیّت در اسلام نیست. و اینکه می‌فرماید «**وَ اغْضُضْ مِن صَوْتِکَ** = از صدایت بکاه» منظور، تذکّر وقار و سنجیدگی در سخن گفتن است. به طور کلّی کسانی که در مکالمات جنجالی هستند و بدون برهان، می‌خواهند با صدای خود بر محیط مسلّط شوند، رفتار زشتی را پیش گرفته‌اند. قرآن می‌فرماید شما انسان‌ها چنین نباشید و در پی مقصود، جنجال به پا نکنید و فریاد ناهنجار درازگوش را به یاد آورید که چقدر مذموم و گوشخراش است.

بخش سوّم

(عنایات إلهی به انسان و حق‌ناشناسی‌ها و سرانجام مردمان)

(۲۰) أَلَمْ تَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةً وَبَاطِنَةً ۗ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ.

«**آیا ندیدید** (توجّه نکردید) **که خدا آنچه را در آسمان‌ها و در زمین است برای شما** (انسان‌ها) **مسخّر کرد و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام نمود و** (با این‌حال) **برخی از مردم ـ بی‌هیچ دانش و رهنمود و کتاب روشنی ـ در**(باره‌ی) **خدا به مجادله می‌پردازند!** »،

نصایح لقمان به فرزندش که درواقع مواعظی از حکمت عملی بود، با آیه‌ی قبل خاتمه یافت و در اینجا مجدّداً به مطالب اوّلیّه‌ی سوره (محتوای آیات ۱ تا ۱۱ ـ حکمت نظری) بازگشته است. می‌فرماید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، در خدمت بشر قرار داد و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را به انسان ارزانی داشت. بدین‌معنی که اساس همه‌ی نیازهای بشر در محیط زندگانی او فراهم آمده (نعمت‌های آشکار) و استعداد استفاده از آنها و نیز نعمت‌هایی چون عقل و حافظه و غیره (نعمت پنهان) به انسان داده شده است. آیه‌ی شریفه بیانگر عنایات خاصّ إلهی نسبت به آدمی به لحاظ بیرونی و درونی است.

در بخش بعدی آیه خداوند از ناسپاسی و روحیّه‌ی عناد برخی از مردمان در برابر حقایق، انتقاد می‌کند. به طور کلّی، منبع کسب اطّلاعات و اتّخاذ سند برای انسان در امور، یا ازطریق برداشت از جهان خارج است (علم و دانش) یا دریافت الهام و هدایتی از جانب خدا و یا مراجعه به کتاب معتبری که بتوان مأخذ قرار داد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید علَی‌رَغم همه‌ی نعمت‌های بیرونی و درونی که از جانب خدا به انسان عرضه شده، باز عدّه‌ای بی‌هیچ سیری در آفاق و اَنفُس و یا مراجعه به کتاب روشنگری که حاصل علم و حکمت باشد، درباره‌ی توحید عبادت خدا، بحث ومناقشه می‌کنند. چنانکه می‌دانیم مشرکین در عین آنکه خودرا مخلوق خدا می‌دانستند، عبودیّتشان را به غیرخدا توسعه می‌دادند و غرض از «**يُجَادِلُ فِى الله**» در آیه‌ی شریفه، همین معناست (که متأسّفانه اکنون نیز توسّط بسیاری از مردم، به صُوَرِ گوناگون، انجام می‌گیرد).

(۲۱) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ۚ أَوَلَوْ كَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ.

« **و چون به آنها گفته شود: آنچه را خدا نازل کرده پیروی کنید، گویند:** (نه) **بلکه آنچه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم! آیا هرچند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فراخواند ؟!** »،

قرآن آئین «یکتاپرستی و توحید عبادت خدا» است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید چون پیامبر[ص] مشرکان عرب را به پیروی از قرآن و ترک شرک (روی‌آوری به غیر خدا) دعوت می‌کرد، آنها پاسخ منفی به این دعوت داده می‌گفتند ما آئین پدرانمان را دنبال می‌کنیم! یعنی گرفتار تقلید و تبعیّت کورانه از پیشینیانشان بودند (واژه‌ی «**نَتَّبِعُ**» در متن آیه «پیروی کورانه» را می‌رساند)، بلایی که امروزه نیز از جمله گرفتاری‌های جوامع بشری است. از این‌گونه آیات قرآن نتیجه می‌شود که ملاک پیروی از هر فکر باید عقل و برهان باشد (چنانکه خداوند نیز فرامین قرآنی را با برهان ارائه داده است) نه آنچه گذشتگان می‌کردند و یا فلان قطب و مرجع بدون دلیل گفته‌اند (مائده/۱۰٤).

در بخش آخرین آیه از آن جاهلانی که به جای پیروی از هدایتِ مستدلّ قرآن، پیرو راه پدرانشان شده‌اند (و امثال آنها در طول تاریخ) سؤالی مطرح می‌سازد. می‌فرماید آیا آن جاهلان حاضرند که به راه گذشتگان بروند و لو آن راه، راه شیطان بوده و ایشان را به عذاب إلهی گرفتار کند؟! قرآن معمولاً «ضلالت» را به شیطان نسبت می‌دهد؛ گاهی نیز آن را به عنوان قانون طبیعی خدا ـ که فرجام کار معاندان و گنهکاران را چنین تعیین کرده ـ به خدا نسبت داده است (نساء/۷۸).

(۲۲) وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ ۗ وَإِلَى ٱللَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ.

«و آن کس که نفس خویش را تسلیم خدا می‌کند و نیکوکار است، بی‌تردید به ریسمان استواری چنگ زده و سرانجام امور به سوی خداست»،

واژه‌ی «**وَجْه**» در اینجا به قول زمخشری کنایه از ذات و حقیقت شخص است. مراد از «**يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللّٰه**» توجّه به سوی خدا و تسلیم در برابر اوست که وقتی با «نیکوکاری» توأم شد، خداشناسی در عمل ظهور می‌کند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید چنین کسی به دستاویز محکمی چنگ زده که مایه‌ی ایمنی بوده و رفعت‌بخش است. به عبارت دیگر، خداشناسی و عمل صالح، منشور آزادی و ترفیع درجات انسان می‌باشد. مقطع آیه بدین معنی است که چه انسانها مشرک شوند و پیروی کورانه از پدرانشان را به حق‌جویی و حق‌پویی ترجیح دهند (آیه‌ی قبل) و چه به ریسمان إلهی (قرآن) چنگ زنند، عاقبت امور به سوی خداست و نتیجه‌ی کارشان آنجا روشن خواهد شد.

(۲۳) وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُۥٓ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ.

«و آن کس که کفر ورزید، کُفرش تو را محزون نکند، بازگشتشان به سوی ماست و ما از اعمالشان آنها را با خبر می‌کنیم؛ همانا خدا اسرار سینه‌ها را می‌داند»،

عبارت «**ذاتِ الصُّدُور**» در آیه‌ی شریفه تعبیری از ضمیر نهفته‌ی آدمی است و شامل افکار و نیّات خوب و بد هر دو می‌شود.

مدلول آیه از جمله آیات دلداری به پیامبر[ص] (و همه‌ی مبارزان راه حق) است. به طور کلّی انکار اکثریّت

جاهل و دنیاطلب، دو نوع واکنش در اقلّیّت مبارز و حق‌پرست ایجاد می‌کند: (**۱**) چنانچه ایمان اقلّیّت محکم نباشد، به هراس افتاده در اعتقادات و موضعشان شکّ می‌کنند. (**۲**) ولی اگر ایمانشان استوار و در طریقت خود مستحکم باشند، دل‌هاشان به حال اکثریّت جاهل می‌سوزد . آیه‌ی شریفه چنین حالی از پیامبرِ اکرم[ص] توصیف می‌نماید و خطاب به او می‌فرماید از انکار و لجاجت معاندان محزون وافسرده نشود، بازگشت همه به سوی خداست وآنجا همگی نتیجه‌ی واقعی اعمالشان را خواهند دید، زیرا خداوند نه تنها به گفتار و اعمال انسان شنوا و بیناست، بلکه مکنونات سینه‌ها را نیز می‌داند.

(۲۴) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ .

« **اندکی برخوردارشان سازیم سپس** (در فرجام کار) **به عذابی سخت دچارشان کنیم** »،

از جمله مواردی است که خداوند یکی از قوانین طبیعی عالم را، به عنوان خالق هستی و واضع قوانین‌اش، به خود نسبت می‌دهد. صفات بد و اعمال نکوهیده را خود انسان فراهم آورده و کسب می‌کند که نتیجه‌ی آن بنا به قوانین خدا (اضطرابات یا گرفتاری‌هایی در این دنیا و) پریشان احوال به سوی عذاب رفتن، در آخرت است.

(۲۵) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« **و اگر از ایشان بپرسی چه کس آسمان‌ها و زمین را آفرید؟ همانا خواهند گفت: خدا؛ بگو:** (پس) **ستایش از آنِ خداست؛ ولی اکثرشان نمی‌دانند** »،

آیه‌ی شریفه به وضوح نشان می‌دهد که بحث انبیاء با مخالفان بر سر خالق نبوده و ذات واجب را همه قبول داشتند (عنکبوت/٦٣ و ٦١، زُمَر/٣٨، زُخرُف/٩، مؤمنون/٨٩←٨٤) بلکه بحث بر سر نفی رفتار عبادی و درخور خدا در برابر غیرخدا بوده است؛ همان بلایی که اکنون نیز دامنگیر اکثر جوامع بشری است، حتّی برخی از ظاهر مسلمانان! می‌فرماید وقتی روشن است که قدرت خلاّقِ بلامنازع فقط از آنِ خداست، پس مجذوب قدرت‌های کاذب زمینی نباید شد و ستایش و ابراز نیاز و بندگی را باید به درگاه آن مقامی بُرد که قادر واقعی است و خلاّقِ عالَم است. امّا متأسّفانه اکثر مردم این منطق ساده و روشن را نمی‌فهمند (و خود را اسیر نفس و غیرخدا می‌سازند).

(۲۶) لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ .

« **آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست؛ بی‌گمان خدا همان بی‌نیازِ ستوده است** »،

بخش اوّل آیه تأکید آیه‌ی قبلی است که خدا صاحب آسمان‌ها وزمین است پس بندگان روی سوی غیرخدا از چه روی کنند؟ بخش دوّم آیه در توضیح انحصار ستایش به خدا می‌باشد. می‌فرماید خدا نیازمند حمدِ بندگان نیست، او بی‌نیاز و ستوده (صاحب آسمان‌ها و زمین)است و (بنابراین منظور از انحصار ستایش به خدا جُز این نیست که بندگان از ذلّت بندگی یکدیگر به در آیند و به سوی او روی آورند).

(۲۷) وَلَوْ أَنَّمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَٰمٌ وَٱلْبَحْرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

« **و اگر تمام درختان زمین قلم شوند و دریا و هفت دریای دگر آن را یاری دهند** (و مرکّب گردند تا کلمات خدا را با آنها بنویسند) **کلمات خدا** (علم إلهی) **پایان نپذیرد؛ همانا خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است** »،

پس از «استدلال» بر انحصار ستایش به خدا در آیه‌ی۲۵ و اشاره به «غنا»ی إلهی در آیه‌ی قبل، در اینجا علم نامحدود خدا را توضیح داده است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید کلمات و معلومات خدا را پایانی نیست. واژه‌ی «هفت» به مانند صد و هزار، از لغاتی است که در زبان عربی بر کثرت دلالت دارد. در مقطع آیه، «**عَزِیز** = قدرتمندِ شکست‌ناپذیر» موضوع آیه‌ی بعدی است و «**حَکِیم**» با علم خدا تناسب دارد. نظیر مضمون آیه در کهف/۱۰۹ نیز آمده است.

(۲۸) مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَٰحِدَةٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ .

« **آفرینش و برانگیختن شما** (مردم نزد خدا) **جُز به مانند یک تن نیست؛ همانا خدا شنوا و بیناست** »،

آیه‌ی شریفه ـ به عنوان دلیل دیگری در انحصار پرستش و ستایش به خداوند ـ به «قدرت» خدا اشاره دارد. می‌فرماید آفرینش و بازآفرینی همه‌ی ابناءِ بشر برای خدا، با آفرینش و بازآفرینیِ یک تن تفاوتی ندارد. از سوی دیگر آیه‌ی شریفه می‌تواند در مقام ردِّ استبعاد از «معاد» باشد و در این مضمون به «شنوایی» و «بینایی» خدا نسبت به گفتار و کردار آدمی در مقطع آیه اشاره شده تا مسئولیّت انسان‌ها را در زندگی تذکّر دهد.

بخش چهارم

(آثار قدرت و حکمت خدا در آفرینش و اندرز به آدمی)

(۲۹) أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِىٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

« **آیا ندیدی** (و توجّه نکردی) **که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب داخل می‌کند؟ و خورشید و ماه را تسخیر کرده است که هریک تا زمان معیّن روانند؛ و همانا خدا به آنچه می‌کنید آگاه است** »،

آیه‌ی قبل به قدرت خدا اشاره داشت و آیه‌ی فوق نیز از قدرت و سلطنت مطلق إلهی در عالم سخن دارد. واژه‌ی «**یُولِجُ** = درمی‌آوَرَد، وارد می‌کند» از مصدر «إیلاج» به معنی «درآوردن چیزی در چیز دیگر» است. منظور از «اندر ساختن شب به روز و برعکس»، توجّه دادن به بلند و کوتاه شدن شب و روز طی فصول مختلف سال است. چون کلّ ساعات شبانه‌روز رویهمرفته همواره ثابت است، ولی ضمن تغییرات مزبور، بخشی از شب به روز و پاره‌ای از روز به شب می‌ریزد (آل‌عمران/۲۷، فاطر/۱۳ و حدید/٦). البتّه پیدایش فصول نیز با وضع خورشید و ماه مرتبط است که بنا به اراده‌ی إلهی، در تبعیّت از قوانین معیّن، تسخیر شده‌اند.

می‌فرماید «**خورشید و ماه تا زمانی معیّن روانند**» و ما می‌دانیم که قرن‌هاست روال کارِ این دو گوی آسمانی تغییر نکرده و از این‌رو بشر امروزه موفّق به تدوین تقویم‌های همیشگی شده است. انسانِ امروز، ماهواره‌ها مجهّز به دستگاه‌های دقیق کامپیوتری به فضا می‌فرستد، ولی این چه علم فراگیری است که از قرن‌ها قبل چنین کاری را با کُراتی چون ماه و خورشید آغاز کرده است؟ اگر ابعاد این موضوع را به دریای بیکران کهکشان‌ها توسعه دهیم، آنوقت نمونه‌ای از قدرت و حکمت خداوند در نظرمان بهتر مجسّم می‌شود. همان قدرت عظیمی که نه فقط دو گوی ـ خورشید و ماه ـ بلکه میلیاردها گوی را با اجرام و خواصِ مختلف، علیرغم انفجارهایی که در درونشان صورت می‌گیرد، قرن‌ها در فواصل معیّن نسبت به هم، در فضای لایَتَنَاهَی، معلّق نگه داشته و خللی هم در کارش روی نداده است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید این شرایط «**تا مدّتی معیّن**» ادامه دارد (و آنگاه که خداوند اراده فرمود درهم می‌ریزد؛ چنانکه در آیات اوّلین سوره‌ی تکویر از درهم پیچیده شدن خورشید و تیره شدن ستارگان سخن آورده است).

در مقطع آیه به تناسب، از آگاهی خدا نسبت به اعمال انسان یاد شده است. آن قدرت و حکمت بیکرانی که چنان طرحی ریخته و آن‌را در مراقبت دائم دارد، مسلّماً از کوچکترین اعمال بندگانش نیز با خبر است.

(۳۰) ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلْبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْكَبِيرُ.

« **این**(ها همه) **دلیل آن است که خدا ـ همو ـ حق است و هر آنچه غیر او می‌خوانند باطل است و او بلندمرتبه و بزرگ است** »،

یعنی همه‌ی آن شواهد (آیات قبل) حاکی از آن است که ستایش و پناه‌جویی، حقِّ خداست و سراغ غیر او در طلب پناه و ستایش رفتن، باطل است. اوست که بلندمرتبه و بزرگ است. قدرت‌های زمینی همه مشروطند. فلان مقام مقتدر است به شرط آنکه در پُست خود باقی بماند، فلان قطب و مرجع شخصیّت‌اند مشروط بر آنکه مردم از اطرافشان پراکنده نشوند. قدرت بلاشرط فقط خداست. دیگران را مطلق در نظرگرفتن یا به گونه‌ای با آنها رفتار کردن که گویی قدرت غیرمشروط دارند، شرک است.

(۳۱) أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱلْفُلْكَ تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ ٱللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنْ ءَايَٰتِهِۦٓ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ.

« **آیا ندیدی**(و توجّه نکردی) **که کشتی‌ها به نعمت خدا در دریا روانند؟ تا خدا** (برخی) **از آیات خود را به شما بنمایاند؛ بی‌تردید در این**(امر) **برای هر شکیبای سپاسگزار نشانه‌هاست** »،

واژه‌ی «**فُلْک**» در آیه‌ی شریفه به معنی «کشتی» و «کشتی‌ها» هر دوست. امّا مرادِ آیه‌ی شریفه تنها یک کشتی نیست، بلکه بر عموم دلالت دارد.

پس از ذکری از «قدرت» إلهی در آیات قبل، در آیه‌ی فوق به «**نعمت**» خدا اشاره دارد. نشان می‌دهد که خداوند قدرتی «نعمت‌بخش» است و قدرت او در مجرای «نعمت» به بندگان فیض می‌بخشد.

در توضیح «**لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ**» شایان توجّه است که به اذعان جامعه‌شناسان، «شتر» و «کَشتی» دو عامل مهمّ در پیشرفت تمدّن انسانی بوده‌اند؛ از حمل کالا گرفته تا انتقال فرهنگ‌ها و روش‌ها که توسّط قافله‌ها و کَشتی‌نشینان از جایی به جای دیگر منتقل می‌شدند. امّا نعمت‌های مادّی إلهی، هدف نیست بلکه ابزاری برای استفاده‌ی آدمی و حرکت او به سوی معنویّت است. مقطع آیه می‌فرماید آنهایی‌که نه ابزار زندگی، بلکه خداشناسی و اخلاق را هدف قرار می‌دهند کسانی‌اند که هم «شاکرند» و هم «صبور». زیرا لازمه‌ی شکرِ نعمت، توجّه به مُنعِم و هدف‌های اوست و مسلّماً در طریق آن هدف‌ها گام برداشتن نیز مشکلاتی دارد که صبر می‌طلبد. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه می‌فرماید مردمان معتدل و سپاس‌گزارند که از توجّهات مؤمنانه در زندگی برخوردار بوده آیات نعمت إلهی را به درستی درک می‌کنند و از آنها در جهت تعالی ایمان و راه و روش‌هایشان در زندگی بهره می‌گیرند.(۱)

(۱) ـ قرآن در مواضع گوناگون «ایمان» و «اعتدال» را لازم و ملزوم هم شمرده است. از این‌رو جامعه‌ی واقعی اسلامی را «**أُمَّتِ وسط**» نامیده (بقره/۱۴۳) و آنجا که گفته‌ای را تأیید می‌کند می‌فرماید «**قَالَ أَوْسَطُهُمْ** = میانه‌روشان گفت ...» (قلم/۲۸). بنابراین آنها که به نام اسلام تندروی پیشه می‌کنند، جوهر این دیانت را نشناخته‌اند

(۳۲) وَ إِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ.

« **و چون موجی** (بلند) **همانند سایبان‌ها آنها را** (در کشتی) **فرا گیرد، خدا را بخوانند و دین را برای او خالص کنند و**(لی) **چون به سوی خشکی نجاتشان داد، پس برخی از ایشان** (مردمانی) **معتدلند و با آیات ما عناد نمی‌ورزند، مگر هر عهدشکن کفران‌پیشه** »،

واژه‌ی «**ظُلَل**» (جمع«**ظُلَّة**») به معنی «سایه‌بان‌ها» است (اعراف/۱۷۱) و در آیه‌ی۴۲ سوره‌ی هود به جای «**ظُلَل**» تعبیر «**جبال** = کوهها) برای امواج دریا به کار رفته است. بنابراین مقصود از «**مَوْجٌ كَالظُّلَلِ**» را در آیه‌ی فوق می‌توان «موجی عظیم و کوه‌پیکر» درنظر گرفت. همچنین مقصود از واژه‌ی «**دِين**» را در اینجا ـ چنانکه از عبارت «**دَعَوُا اللهَ**» برمی‌آید ـ باید «عبادت» دانست.

در آیه‌ی قبل از نعمت‌های إلهی برای بشر و قدردانی آنها توسّط اهل «صبر و سپاس» سخن گفت و در آیه‌ی فوق حق‌ناشناسی مردمان را ذکر می‌کند. در آیه‌ی قبل «نعمت کشتی» مطرح بود و در آیه‌ی فوق از «هراس کشتی‌نشینان به وقت خطر» یاد می‌کند. می‌فرماید در قطع امید از اسباب ظاهر، انسان‌ها خالصانه به سوی خدا می‌روند. ولی وقتی خطر گذشت و مجدّداً بستگی‌ها با اسباب ظاهر فراهم آمد، جز «**برخی از آنها**»، خدا را فراموش کرده نجات خود را کار بخت و اقبال یا نتیجه‌ی توجّه ارواح گذشتگان و شفاعت بزرگان دین می‌پندارند! انسان «موحّد» میانه‌روست و به راه عدل و انصاف رفته اتّکاءِ خود را به خداوند در همه‌ی احوال ـ خشکی و دریا ـ همچنان حفظ می‌کند. مقطع آیه بر این معنا دلالت دارد که کسانی‌که فقط در اضطرار خدا را می‌خوانند و پس‌از رفع بحران ناسپاسی کرده رو به شرک می‌روند، هم عهدشکن‌اند و هم ناسپاس (إسراء/٦٧).

(۳۳) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْ وَ ٱخْشَوْاْ يَوْمًا لَّا يَجْزِى وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيْـًٔا إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ.

« **ای مردم! در برابر خداوندتان تقویٰ پیشه کنید و بترسید از روزی که پدر برای پسر کارساز نباشد و نه هیچ فرزندی به کار پدر آید؛ به تحقیق وعده‌ی خدا حق است؛ پس این زندگی دنیا فریبتان ندهد و آن**(نیروی) **فریبنده شما را (در برابر) خدا نفریبد** »،

آیه‌ی شریفه به مردمان هشدار می‌دهد که مخالفت با نواهی خدا نداشته به نتایج کردار خود بیاندیشند؛ و بیاندیشند به روزی که هیچ خویشاوندی به حال ایشان مؤثّر نیست و به یقین بدانند که آن روز آمدنی است و وعده‌ی خدا خلاف ندارد. پس مردمان جاذبه‌های این دنیای زودگذر را هدف نداشته تحت تأثیر وساوس نفس و فریب شیطان قرار نگیرند و خدایی را که به سوی او بازمی‌گردند فراموش نکنند (از واژه‌ی «**الْغَرُور**= آن فریبنده» در مقطع آیه مفهوم «شیطان» استنباط می‌شود ـ نساء/۱۲۰).

(۳۴) إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ.

« **همانا علم آن ساعت** (قیامت) **نزد خداست؛ و** (خداست که) **باران را** (بنا به قوانینش) **فرو می‌فرستد و آنچه را در رَحِم‌هاست می‌داند؛ و کسی نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد و** (هیچ)**کس نمی‌داند که در کدامین سرزمین خواهد مُرد، درحقیقت خداست که** (به همه‌ی امور) **دانا و آگاه است** ».

پس‌از تأکید بر وقوع حتمی آخرت (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق به زمان وقوع آن اشاره کرده تصریح می‌نماید که فقط خدا زمان قیامت را می‌داند، همان خدایی که ازطریق نزول باران (به خلق روزی می‌رساند) و به جزئیّات زندگی انسان از ابتدای تشکیل نطفه‌اش در رَحِم مادر تا هرآنچه در آینده و طی عمر انجام می‌دهد و محلِّ مرگش، آگاهی دارد. این علم فراگیر، مخصوص خداست و البتّه آگاهی خدا از اعمال آینده‌ی انسان، سلب اراده از او نمی‌کند، بلکه آدمی با علم و اراده‌ی خداداد، عمل خویش را انتخاب کرده و آن را به تدریج انجام می‌دهد. بنابراین آیه‌ی شریفه نباید ایهام جبر کند.[1]

(۱) ـ ضمناً متعلّق علم إلهی، محدود به جنس پسر یا دختر نیست بلکه خداوند از همه‌ی احوال ایشان از زیبایی و زشتی و بُخل و جود و سعادت و شقاوت . . . آنان آگاهی دارد (به خطبه‌ی ۱۲۸ نهج البلاغه نگاه کنید).

سوره‌ی سَجده

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران مکّه نازل شده و نام آن برگرفته از آیه‌ی ۱۵ است که سجده‌ی واجب دارد.

سوره شامل چهار قسمت اصلی است. ابتدا از نزول قرآن از جانب خداوند سخن می‌گوید و اینکه به‌دروغ به خدا نسبت داده نشده و نازل گشته تا به قومی که پیش‌از آن پیامبری بینشان برانگیخته نشده بود، هشدار دهد. سپس به ایجاد عالَم اشاره دارد و از تدبیر إلهی در آفرینش جهان و خلقت انسان و حشر او در آخرت (مبدأ و معاد) مطالبی به میان می‌آورد. آنگاه به ترتیب، دو دسته از انسان‌ها را مورد نظر قرار می‌دهد: (**۱**) آنها که به سجده و تسبیح خدا پرداخته در دل شب‌ها از خوابگاه‌ها برمی‌خیزند و خدا را با خوف و رجاء می‌خوانند و در عین‌حال از مردم مستمند غافل نبوده نسبت به آنها احساس مسئولیّت می‌کنند؛ و از مقاماتِ اینگونه بندگان در آخرت سخن می‌گوید و (**۲**) کسانی‌که نقطه‌ی مقابل افراد مزبور بوده وبه گرفتاری‌های دنیوی واُخروی می‌رسند. متعاقباً از موسی[ع] و قوم بنی‌اسرائیل سخن گفته به مسلمان‌ها یادآور می‌شود که قدر پیامبراسلام[ص] و کتاب او را دانسته به راه گذشتگان نروند و راه اختلاف را نپویند. در انتها مجدّداً به موضوع معاد ـ که ایمان به آن ضامن اجرای اعمال نیک است ـ پرداخته، از گرفتاری‌های کافران در آخرت یاد می‌کند.

آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۹) ؛ **بعثت پیامبر[ص]، آفرینش جهان و تدبیر امور عالم**

بخش دوّم (آیات ۱۰ تا ۱۴) ؛ **یادآوری آخرت و سرانجام منکران**

بخش سوّم (آیات ۱۵ تا ۲۰) ؛ **وصف مؤمنان و فرجام آنها**

بخش چهارم (آیات ۲۱ تا ۳۰) ؛ **هشدار به مردمان و اشاره‌ای به ماجرای موسی[ع]**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(بعثت پیامبر[ص]، آفرینش جهان و تدبیر امور عالم)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) الٓمٓ .

« **الف. لام. میم** »،

دربارەی این‌گونه حروف مقطّعه ـ که از یک حرف تا پنج حرف ـ در آغاز جمعاً ۲۹ سورەی قرآن آمده است (نمل/توضیح آیەی۱) مکرّر توضیح داده‌ایم که مخفّف اسماءِ إلهی شمرده می‌شود. حروف سه حرفی فوق که به جُز این سوره، در آغاز پنج سورەی دیگر(بقره، آل‌عمران، عنکبوت، روم و لقمان) آمده است، به احتمال زیاد معرّف «**الله، لطیف، مجید**» می‌باشد (به توضیح اوّلین آیەی سورەی بقره نگاه کنید).

پس از ذکر این حروف، غالباً وصف قرآن آمده (مانند «**قٓ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ**» و یا آیەی بعدی همین سوره) که فرو فرستادەی خداوند جهانیان است. یعنی خداوند نامه‌ای برای بندگان فرو فرستاده و پس از ذکر نام خود، پیام‌های اصلی‌اش را (مبدأ، معاد و...) بیان می‌دارد.

(۲) تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ .

« **فرو فرستادن این کتاب؛ هیچ تردیدی در آن نیست که از جانب خداوند جهانیان است** »،

در این آیەی شریفه به مأخذِ إلهیِ قرآن تکیه شده است. می‌فرماید تردید نکنید که آنچه می‌خوانید از سوی خداوند جهانیان است.

(۳) أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۚ بَلۡ هُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٖ مِّن قَبۡلِكَ لَعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ .

« **آیا می‌گویند آن** (قرآن) **را بربافته است؟!** (نه چنین است) **بلکه آن حق و از جانب خداوند توست؛ تا قومی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برای آنها نیامده است، بیم دهی؛ شاید هدایت شوند** »،

هرچند در آیەی قبل بر منشأ إلهی قرآن تأکید رفت، ولی ما می‌دانیم که بسیاری از مخالفان همواره می‌گویند که قرآن ساخته و پرداختەی محمّد(ص) است! از این‌رو آیەی شریفه متعاقباً این شبهه را مطرح ساخته و به

آن پاسخ داده است (نساء/١٦٦). می‌فرماید شما مردم عرب زبان، از حضور بیم‌دهنده‌ای که دین خالص خدا را معرّفی کند، محروم بوده‌اید و از این‌رو خداوند به اقتضای رحمتش، پیام‌آوری سویتان فرستاده است. چون مسیحیّت به شرک آلوده شده بود و یهودیان نیز (در نتیجه‌ی تحریفات در موارد اعتقادی) فقط خود را قومِ برگزیده دانسته کسی را دعوت به تورات نمی‌کردند. این مطلب، بیان موجزی است که آیه‌ی شریفه در تأکید بر مأخذِ اِلهی قرآن و رفع شبهه از دست‌داشتن محمّد^ص در پدید آوردن آن، ارائه داده است. تذکّر دو نکته در اینجا مفید فایده است:

اوّل آنکه مورّخان آورده‌اند که پیامبر اسلام^ص در سال ۵۷۱ میلادی به دنیا آمد و ٤٠ سال بعد در سال ٦١١ میلادی به پیامبری مبعوث شد. از سوی دیگر ابراهیم^ع که برخی از عرب‌ها ادّعای پیروی از او را داشتند، بعد از ۹ پشت به نوح^ع می‌رسید و از قوم عرب نبود. وی در مقطع زمانی ١٩٤٠ ـ ١٧٦٥ پیش از میلاد در کنعان می‌زیسته و زمانی (حدود سال ١٨٦٧ پیش از میلاد) همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل را به منطقه‌ی عربستان آورد و اگر نظر مورّخان درست باشد، به کمک اسماعیل^ع که به ۳۰ سالگی رسیده بود، حدود سال ١٨٨٤ پیش از میلاد به مرمّت خانه‌ی کعبه پرداخت (بقره/١٢٧ و ١٢٥). آن زمان ترکیب قوم عرب به صورت زمان پیامبرِ اسلام (ص) نبود، بلکه چادرنشینان معدود و پراکنده‌ای بودند که در صحرای عربستان حول و حوش خانه‌ی کعبه و سایر نقاط در قبایلی می‌زیستند. بنابراین آیه‌ی شریفه که می‌فرماید پیش از پیامبرِ اسلام^ص «**بیم‌دهنده‌ای بر آنها** (عربها) **نیامده بود**»، با توجّه به این‌که (۱) ابراهیم^ع و فرزندش در اساس از قوم عرب نبودند و اقامت ابراهیم^ع در آن خطّه مقطعی بود و (۲) بُعد زمانی دوران ابراهیم^ع و اسماعیل^ع تا زمان ظهور پیامبر اسلام^ص (بیش از ۸۰۰ سال) و باقی نبودن کتاب و آثار تعلیمی از آندو، کاملاً قابل فهم است (رجوع به کتاب مقدّس، سِفر پیدایش، ابواب ١٧ و١٦ و١٢ و ١١ همچنین به سوره‌ی قصص، توضیح آیه‌ی٤٦ نگاه کنید).

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه که می‌فرماید پیامبر اسلام^ص مبعوث شد تا قوم عرب را بیم دهد، مانع از آن نیست که قرآن پیامی برای سایر جهانیان نیز باشد، چنانکه در آیات دیگر تصریح شده (قلم/۵۲، انعام/۹۰، یوسف/١٠٤، انبیاء/١٠٧، فرقان/١، تکویر/٢٧، اعراف/١٥٨ و سبا/٢٨) و به قول معروف «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند».

(۴) اَللَّهُ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا شَفِيعٍۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ .

« **خداست که آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دو است در شش روز** (دوره) **آفرید؛ سپس بر عرش** (قدرت و تدبیر) **مستقر گشت؛ شما را غیر او هیچ یاور و شفاعتگری نیست؛ آیا پند نمی‌گیرید؟! »**،

آیه‌ی شریفه ـ پس از تأکید بر آن‌که قرآن فروفرستاده‌ی خداوند جهانیان است ـ خدای مقتدر و معبود حقیقی را که آفرینش جهان و اداره‌ی امور هستی دردست قدرت و تدبیر اوست، معرّفی می‌کند. در مورد «**آفرینش**

آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌دو است در شش روز» و «**استیلای خداوند بر عرش**»، قبلاً توضیح داده‌ایم (اعراف/ توضیح آیه‌ی ٥٤ و هود/ توضیح آیه‌ی۷).

آیه‌ی شریفه سپس تصریح می‌نماید که هیچ یار و یاوری و شفیعی که سرنوشت مخلوق را تعیین نماید، جز خدا نیست. در این کلام روی سخن با مشرکینی است که با وجود پذیرش خداوند به عنوان یکتا خالق هستی و گرداننده‌ی امور جهان (مؤمنون/۸۹ و۸۸) اولیاء و شفیعانی برای خود قائل بودند. تصوّر آنها از شفیعانشان می‌توانسته است هریک از موارد زیر باشد:

۱ـ شفیعان می‌توانند سوای اراده‌ی إلهی مریدان را نجات دهند و یا نفعی به آنها رسانند که شفاعتی خارج از اذن خداست و مصداق «شُفَعاء مِن دُونِه» به شمار می‌آید که قرآن آن را مردود دانسته، چنانکه می‌فرماید: «**أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً اِن يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنِّی شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لايُنْقِذُونِ** = آیا غیر از خدا معبودانی بگیرم که اگر(خدای) رحمان بخواهد به من گزندی رساند نه شفاعتشان به حالم سود دهد و نه می‌توانند مرا برهانند؟» (یس/۲۳). این آیه نشان می‌دهد که مشرکان عرب چنان تصوّراتی درمورد بت‌هایشان داشتند و معتقد بودند که آنها می‌توانند خارج از اذن خدا، برایشان کاری انجام دهند که این تصوّر را آیه‌ی شریفه مردود و غیرممکن دانسته است. و إلاّ شفاعت به اذن خدا ـ یعنی بعداز امر إلهی ـ از نظر قرآن بلامانع است و در این شرایط شفیع، فقط حامل رأی و حکم إلهی است (شبیه مأمور ابلاغ).

۲ـ شفیعان می‌توانند در رأی خدا تأثیر گذارند. بدین‌معنی که اگر برای درخواستی مستقیم سوی خدا روند و به عبادت او پردازند ممکن بود نپذیرد ولی با واسطه‌ی شفیعان، رأی إلهی تغییرکرده و می‌پذیرفت. چنانکه باور بسیاری، امروزه چنین است و در واقع معتقدند باید با «پارتی» سوی خدا رفت تا به مقصود رسید! روشن است که این طرز فکر ـ یعنی تأثیرگذاری مخلوق در خالق ـ شرک است. قرآن می‌فرماید «**وَ لايَشْفَعُونَ إلّا لِمَنِ ارْتَضَى** = آنها جز برای کسی که خدا از (رستگاریِ) او راضی و خشنود باشد، شفاعت نمی‌کنند (انبیاء/۲۸) بنابراین شفعاء، نمی‌توانند مولِّدِ رضایت خدا باشند و شفاعت آنها فقط برای کسانی است که خدا خود از ابتدا از شفاعت درباره‌ی آنها راضی و خشنود بوده باشد و آنگاه ممکن است شفعاء را مأمور ابلاغ خشنودیِ خود قرار دهد. به همین ترتیب فرموده است: «**وَ كَمْ مِن مَلَكٍ فِی السَّمٰوَاتِ لاتُغْنِی شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا اِلّا مِنْ بَعْدِ اَن يَأْذَنَ اللهُ لِمَن يَشَاءُ وَ يَرْضَى** = و بسا فرشتگانی در آسمان‌ها که شفاعتشان به کاری نیاید مگر پس‌از آنکه خدا برای هرکه خواهد و خشنود باشد، اذن دهد» (نجم/۲٦).

۳ـ خداوند اصولاً تصمیم‌گیری در اموری را به برخی به‌عنوان «شفیع» سپرده است. چنانکه مثلاً بگویند خداوند أئمّه (ع) را شفیعان برای استجابت دعا قرار داده و اینکه خواسته‌ای پذیرفته یا ردّ شود، هر دو را به ایشان واگذار کرده است. چنین امری، یعنی «تفویض»، یعنی قائل شدن به اینکه خداوند بخشی از خدایی خود را به دیگران واگذار کرده است که هیچ خداپرستی نمی‌تواند چنین بیاندیشد، چنانکه می‌فرماید: **وَ لايُشْرِكُ فِی حُكْمِهِ اَحَدًا** (کهف/٢٦) یعنی: (خدا) هیچکس را در حکم خود شریک نمی‌کند.

عبارت «**أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ** = آیا پند نمی‌گیرید» در مقطع آیه‌ی٤ سجده، استفهام توبیخی است و در واقع خطاب به مردم مشرک می‌فرماید تا کی می‌خواهید در غفلت بمانید و به حقایق توجّه نکنید و راه توحید را نپوییدی؟!

(۵) **يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥٓ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ .**

« **امر** (جهان) **را از آسمان تا زمین** (توسّط فرشتگانش) **اداره می‌کند؛ آنگاه** (نتیجه و گزارش آن) **در روزی‌که مقدار آن به‌شمار شما** (آدمیان) **هزار سال است، به سوی او عروج می‌کند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که سخن از آفرینش آسمان و زمین رفته است، در آیه‌ی فوق از تدبیر امور جهان گفتگو می‌کند. بنابراین، از دیدگاه قرآن، خدا فقط خالق جهان نیست که ـ چنانکه برخی تصوّر کرده‌اند ـ عالمی را خلق نموده و سپس آن‌را رها کرده باشد! بلکه خداوند علاوه بر خلقت، مُدبِّر امور جهان نیز هست و جمیع اسباب و علل به مانند حلقه‌های زنجیری‌اند که در خدمت تحقّق مشیّت إلهی قرار می‌گیرند.

آیه‌ی شریفه مبدأ تدبیر نظام عالَم را از آسمان برمی‌شمرد؛ و ما می‌دانیم که کره‌ی زمین جزئی از یک منظومه بوده تابع نظام آسمانی است و طی جاذبه‌ی عمومی، مجذوب خورشید است و با ماه و دیگر سیّارات در ارتباط می‌باشد. همچنین معیشت مردم روی زمین به عواملی چون باد و باران و تابش نور خورشید بستگی دارد که از آسمان و فضای حول زمین سرچشمه می‌گیرد. از این‌رو «**تدبیر امور زمین از آسمان**» مفهومی روشن و امری محسوس و منطقی است.

امّا اینکه چگونه این تدبیر و ازطریق به کارگیری چه نیروها و عوامل ظاهری و باطنی انجام می‌شود؟ آیات سوره‌ی نازعات ازمأمورانی (فرشتگان، نیروهای ملکوتی) با وظایف مختلف سخن می‌گوید، به ویژه تدبیر کنندگان امور (**فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا** ـ نازعات/۵)، آنها که برنامه‌های إلهی را با اقدامات سنجیده، تحقّق می‌بخشند. بدین‌ترتیب، آیات اوّلین سوره‌ی نازعات در واقع آیه‌ی فوق را تفسیر می‌کنند. علاوه بر قوانین ظاهری جهان، ملائک یا نیروهای آگاه و مخفیِ عالَم ـ تحت امر آفریدگار ـ مرتّب در کارند و با سرعتی شگفت‌انگیز بین آسمان و زمین در حرکتند، فرامین إلهی را از مرکز خود می‌گیرند و نقش لازم را در نظام طبیعت ایفاء می‌کنند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید با چنان سرعتی فرشتگان نازل می‌شوند و به مراکز خود بازمی‌گردند که اگر انسان‌ها بخواهند آن راه را (که فرشتگان در یک روز می‌پیمایند) طی کنند، هزارسال به درازا می‌کشد. البتّه شاید کلمه‌ی «هزار[۱]» واژه‌ی کثیره بوده و در اشاره به زمان طولانی باشد.

---

(۱) ـ متأسّفانه فرقه‌ی بهایی از واژه‌ی «هزار» در آیه‌ی فوق سوءِ برداشت کرده و اشاعه داده است که بنا به قرآن، دیانت هر هزارسال یکبار تجدید می‌شود! درصورتی‌که در آیه‌ی مزبور از تدبیر امور عالَم سخن می‌گوید، نه از تقنین قوانین دینی برای بشر! به علاوه میان پیامبراسلام^ص و حضرت مسیح^ع حدود ۵۷۰ سال فاصله بوده نه هزار سال و ازسوی دیگر علی‌محمّد باب در سال ۱۲۵۶ هجری به ادّعای نبوّت برخاست که ۲۵۶ سال دیرتر از موعد مزبور است! هرچند بهائیان برای توجیه موضوع، مبدأ را از زمان فوت امام حسن عسکری (ع) حساب می‌کنند تا رقم ۲۵۶ سال اختلاف را حل کنند، درحالی‌که دین اسلام بنا به آیه‌ی «**اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**» توسّط پیامبراسلام^ص و در زمان آن‌حضرت کامل شد نه در زمان امام حسن عسکری(ع).

(۶) ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .

« **این است** (خدای) **دانای پنهان و آشکار و نیرومند و مهربان** »،

آیه‌ی قبل تصویری از عظمت إلهی به‌دست داد و آیه‌ی فوق به همین موضوع تکیه داشته خدا را با علم بیکران و قدرت شکست‌ناپذیر و رحمت بی‌پایانش که آمرزنده‌ی بازگشت‌کنندگان به سوی او است، مطرح می‌سازد. آنگاه، پس از اشاره به آفرینش نظامِ أحسَن ـ در آیه‌ی بعد ـ از خلقت انسان سخن می‌گوید:

(۷) ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٍ .

« **همو که هر آنچه را آفرید نیکو آفرید و آغاز آفرینش آدمی را از گِل نهاد** »،

آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که آغاز خلقت انسان از موادّ عنصری زمین بوده است (حِجر/۲۶) و به قول مفسّران حقیقت حُسن، عبارت از سازگاری و تناسب اجزاءِ هرچیز نسبت به یکدیگر است. از این‌رو طبری «**أَحْسَنَ**» را به معنای «**أَتْقَنَ**» آورده است.

(۸) ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ .

« **سپس نسل او را از چکیده‌ی آبی ناچیز قرار داد** »،

واژه‌ی «**سُلَالَة** = چکیده» در معنی «نطفه» آمده است، چنانکه اصل آن به معنی «چیزی» است که از شَیْءِ دیگر بیرون آید (صَفْوَة) و از این‌رو فرزند را هم «سُلاله» خوانده‌اند. «**مَهِين**» به معنی «ناچیز و بی‌مقدار» است. بنابراین مقصود از «**سُلَالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِين**»، نطفه‌ی آبی بی‌مقدار می‌باشد و تکیه بر آن در آیه‌ی شریفه ـ در سخن از آفرینش آدمی ـ از نظر بیان قدرت خداست که موجودی چون انسان را از مایع ناچیزی، بنای تولّد و تکثیر نهاد.

(۹) ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ .

« **آنگاه اندام‌هایش را بپرداخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها نهاد؛ چه اندک سپاس می‌دارید** »،

تفصیل «**ثُمَّ سَوَّاهُ** = آنگاه اندام‌هایش را بپرداخت» در آغاز آیه، در سوره‌ی مؤمنون (آیه‌ی ۱٤) آمده است که می‌فرماید: «**خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا** = نطفه‌ی (آدمی) را لخته‌خونی و آن لخته‌خون را گوشتی لهیده و آن‌گوشت را استخوان‌ها ساختیم، سپس استخوان‌ها را با گوشت پوشاندیم . . .». این چنین اندام‌های انسان در رَحِم مادر شکل گرفته کامل و متوازن می‌گردد. به زبان علم امروز از آن‌مجموعه‌ی پُر یاخته (stem-cells) در رَحِم، اعضای بدن آدمی ساخته و پرداخته می‌شود.

سپس می‌فرماید «**وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ** = از روح خویش در وی دمید». یعنی پس از ایجاد اندام‌ها و

پیدایش بدن آدمی در رحم مادر، آن گوهر انسانی ـ روح ـ در پیکر آن مسافر دنیای خارج پدید می‌آید، چنانکه می‌فرماید «**آنگاه وی را آفرینشی دگر بخشیدیم**» (مؤمنون/١٤). توضیح آنکه از باب شرافتِ روح، خداوند آن را به خود نسبت داده و اِلاّ شک نیست که «انتقال» بخشی از خدا به انسان، مراد نیست بلکه روحِ انسان آنقدر شریف است که خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد، چنانکه خانه‌ی کعبه را نیز خداوند به خود نسبت داده می‌فرماید «**بَیْتِی** = خانه‌ی من» (حج/٢٦).

در بخش بعدی آیه آمده که «**برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها نهاد**» در اینجا ترتیب کلمات جالب است که ابتدا **گوش** و سپس به **چشم** و آنگاه به **قوای** عقلی اشاره شده است؛ چنانکه نوزادان ابتدا صدا را می‌شنوند و بعد چشمانشان مناظر را می‌بینند و پس‌از این مرحله، قوای عقلی و شعور به کار می‌افتد. در مقطع آیه خداوند می‌فرماید که انسان‌ها چقدر کم ارزش نعمت‌هایی را که نصیبشان شده است می‌دانند و چگونه این نعمت‌ها از مقصود اصلی رانده شده برای تحصیل کمال و ترقّی روحی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند.

بخش دوّم

(یادآوری آخرت و سرانجام منکران)

(۱۰) وَ قَالُوٓاْ أَءِذَا ضَلَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِۢۚ بَلۡ هُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمۡ كَٰفِرُونَ .

« **و گفتند: آیا چون** (مُردیم و) **در زمین** (پراکنده و) **گُم شدیم، آیا** (باز) **در آفرینش جدیدی خواهیم آمد؟!** (امّا چنین نیست که توانایی خدا را در آفرینش جدید منکر باشند) **بلکه آنها به ملاقات خداوندشان کافرند** »،

پس از ذکر آفرینش انسان در آیات قبل ـ که قدرت بازآفرینی خدا را نیز مدلّل می‌سازد ـ به موضوع معاد پرداخته است.

منظور از «**گُم شدن در زمین**»، دفن شدن جسد آدمی در خاک و سپس تلاشی و تبدیل آن به اجزاءِ خاک یا اجزاءِ زمین می‌باشد. بزرگترین شبهه‌ی منکران معاد، همواره امتناع از پذیرش اعاده‌ی معدوم بوده و پاسخ قرآن به آن نیز همواره این بوده که خدایی‌که انسان را از ابتدا آفرید، قادر به اعاده‌ی خلقت او هم هست (حتّی می‌فرماید این بر خدا آسان‌تر است ـ روم/۲۷). امّا آیه‌ی شریفه در اینجا موضع دیگری اتّخاذ نموده و از زیربنای غلط فکری منکران که موجب چنین شبهه‌ای می‌شود، سخن آورده است. می‌فرماید اینان از هدفداری خدا در آفرینش غافلند و نمی‌خواهند بفهمند که زندگی پوچ و بیهوده نیست و آدمی سرانجام به ملاقات خدای خویش رسیده در محکمه‌ی عدل او پاسخگوی کردارش خواهد بود.

(۱۱) قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ .

« **بگو: فرشته‌ی مرگ که بر شما گمارده شده، جانتان را به تمامی می‌ستاند؛ آنگاه به سوی خداوندتان بازگردانده می‌شوید** »،

درباره‌ی «رفتن جان از بدن» قرآن به انحاءِ گوناگون سخن گفته است (نساء/۹۷، انعام/۹۳، محمّد/۲۷، زُمَر/ ٤٢ و آل‌عمران/١٤٥).

آیه‌ی فوق پیام می‌دهد که انسان‌ها فقط پوست و گوشت و استخوان نیستند که وقتی اینها مضمحل شد دیگر وجود خارجی نداشته باشند! بلکه می‌فرماید شما مردمان، شخصیّتی روحی هستید که هیچگاه در نظام عالَم گم نمی‌شوید. مأموران إلهی آن شخصیّت حقیقی شما را بازمی‌ستانند و به مراکزی که باید سفر کند هدایت می‌نمایند. آنگاه، در پی تحوّلات جهان، نوبت ملاقات خدا وحضور درمحکمه‌ی عدل او فرامی‌رسد. آیه‌ی شریفه ازجمله آیاتی است که به بقاءِ نفس انسان و استمرار حیات روحی آدمی و نیز به رستاخیز او، اشاره دارد.

(۱۲) وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلۡمُجۡرِمُونَ نَاكِسُواْ رُءُوسِهِمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ رَبَّنَآ أَبۡصَرۡنَا وَسَمِعۡنَا فَٱرۡجِعۡنَا نَعۡمَلۡ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ .

« **و اگر می‌دیدی هنگامی‌که مجرمان ـ سرها به زیر افکنده ـ به نزد خداوندشان** (گویند:) **خداوندا!** (صحّت وعده‌هایت را) **دیدیم و شنیدیم؛ پس ما را بازگردان کار شایسته کنیم؛ همانا** (اکنون) **یقین یافته‌ایم** »،

«**نَکْسِ رأس**» به معنی «سرافکندگی از سر شرم و ترس» است. آیه‌ی شریفه بیانگر شرمندگی برخی افراد در صحنه‌ی قیامت است. همآنها که تصوّر داشتند وجودشان در کالبد مادّی خلاصه می‌شود و عمری را در دنیا، در خدمت به این کالبد مادّی گذراندند! اوّلین شرمندگی آنها پس از مرگ این است که به یکباره متوجّه می‌شوند تمام عمر به خطا رفته‌اند و با حقیقتی ـ بر پایه‌ی ظنّ و گمان ـ مخالفت ورزیده‌اند؛ حال در معرض عواقب بدِ افکار خود قرار می‌گیرند. طبری می‌گوید منظور از «**اَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا** = دیدیم و شنیدیم» در آیه‌ی شریفه، این است که یعنی بار خدایا آنچه را انکار می‌کردیم دیدیم و حقّانیّت پیامبرانت را شنیدیم؛ حال مطمئن شدیم که آنچه می‌گفتند راست بود، پس ما را بازگردان تا بر طبق تعالیم پیامبرانت در دنیا زندگی کنیم.

شبیه آیه‌ی فوق در سوره‌ی انعام آمده که آنجا پاسخ توقّع منکران در آخرت را برای بازگشت به دنیا، داده است. آری، اگر آنها به دنیا بازگردند از دو حال خارج نیست یا آن صحنه به یادشان می‌ماند که در این صورت از سر ترس رو به ایمان رفته زندگی‌شان جبری می‌شود و چنین شرایطی خلاف فلسفه‌ی خلقت إلهی است؛ چنانکه می‌فرماید «**وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ** = اگر خدا می‌خواست همگی را (به اجبار) بر هدایت خویش گرد می‌آورد (ولی نخواست)» (انعام/۳۵) و یا پس از بازگشت به دنیا، صحنه‌ی رؤیت حقایق از یاد منکران می‌رود که در این‌صورت همان افراد قبلی خواهند بود: «**وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ** = اگر هم به دنیا بازگردانده شوند باز آنچه را نهی شده بودند ازسر می‌گیرند» (انعام/۲۸). باید آدمی تا در این دنیاست و آزادی انتخاب دارد، چشم و گوش باز کند و آیات خدا را ببیند و پیام پیامبران را بشنود و مطابق آن زندگی کند، و إلاّ در مسیر طبیعی خلقت، بازگشت نیست.

(۱۳) وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ مِنِّي لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ .

« **و اگر می‌خواستیم، بی‌گمان به هرکس** (به اجبار) **رهنمودش را می‌دادیم، لیکن این سخن از سوی من محقّق گشت که همانا دوزخ را از تمامی جنّیان و مردمان** (ستمکار و ناسپاس) **پُر خواهم کرد** »،

می‌فرماید اگر بنا به جبر می‌بود، خدا می‌توانست همه را در همین دنیا به اجبار هدایت کند تا نتوانند کج روند و گناه کنند؛ ولی بنای خلقت چنین نبوده و مشیّت إلهی بر این تعلّق گرفته است که انسان‌ها از سر آزادی، ایمان و شیوه‌ی زندگی خود را انتخاب نمایند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه به روشنی ضدّ جبر است و نشان می‌دهد که خداوند نخواسته آن هدایت «اختیاری»، تکویناً در انسان‌ها نشانده شود که دراین‌صورت

اراده وقدرت انتخاب و نیروی تلاش برای شناخت حقیقت در آدمی، بی‌مورد می‌بود و دلیلی برای ارسال رُسُل و معاد هم وجود نداشت (یونس/۹۹).

بخش بعدی آیه مشعر بر این معناست که حکم ثابت خداوند به کیفر ستمکاران تعلّق گرفته که عدالت إلهی را می‌رساند. عبارت «**حَقَّ الْقَوْلُ مِنّی**» بیانی کنایی از قضای محتوم إلهی است و علّت ذکر «جنّیان» در اینجا به احتمال زیاد، مقابله با جن‌پرستی است که در عربستان شایع بوده و کاهنان، مدّعی ارتباط با جنّیان بودند و اخباری از آنها به مردم می‌دادند.[1] همانگونه که امروز عدّه‌ای به جن‌گیری مشغولند و ادّعاهایی در این زمینه دارند. آیه‌ی شریفه بر آنست تا این فرهنگ را بشکند و از این‌رو تصریح دارد که بدکاران ـ چه جنّ و چه اِنس ـ به کیفر اعمالشان می‌رسند. از سوی دیگر «**پُر شدن جهنّم**» را شاید بتوان کنایه‌ای از تنگی آن دانست. چنانکه قرآن از وسعت بهشت خبر داده (آل‌عمران/۱۳۳، حدید/۲۱) ولی دوزخ را به پهناوری وصف نکرده است.

(۱۴) **فَذُوقُواْ بِمَا نَسِيتُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَآ إِنَّا نَسِينَٰكُمۡۖ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡخُلۡدِ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ** .

« (در آن صحنه به ایشان گفته شود:) **پس به** (سزای) **آنکه ملاقات این روزتان را فراموش کردید** (عذاب را) **بچشید؛ همانا ما** (نیز) **فراموشتان کردیم** (و از عنایات خود دورتان داشتیم) **و** (امروز) **به** (سبب) **اعمالی‌که مرتکب می‌شدید، عذاب جاودان را بچشید** ».

آیه‌ی شریفه در توضیح بیشتر آیه‌ی ۱۰ آمده است و به روحیّه و کردار گناهکاران در دنیا و عکس‌العمل خداوند در قبال آن، اشاره دارد . می‌فرماید شما گناهکاران در دنیا، هدفداری آفرینش و معاد را منکربوده خدا را به فراموشی سپردید. خداوند نیز شما را در طغیان‌هایتان رهاکرد و از عنایات خود محرومتان ساخت و نتیجتاً در گناهان پیش رفتید و امروز به عکس‌العمل کامل آن غفلت‌ها که داشتید رسیده‌اید. توجّه شود که در آیهٔ شریفه صنعت مشاکله به کار رفته و رویگردانی خداوند را از گناهکاران به صورت غفلت‌های خود آنها ذکر کرده، نه آنکه واقعاً خدا کسی و امری را فراموش کرده باشد، چنانکه فرموده «**مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** = خداوند تو فراموشکار نیست» (مریم/٦٤). چنانکه در فارسی نیز مصطلح است و مثلاً می‌گویند «تو وظایفت را فراموش کردی، ما هم امروز مزد تو را فراموش می‌کنیم.» مفهوم آیه به بیان دیگر در طٰهٰ/ ١٢٦ و جاثیه/٣٤ نیز آمده است. طبری نسیان را در اینجا به معنای «ترک» گرفته است یعنی امروز شما را در دوزخ، ترک و رها کردیم.

---

(۱) ـ درسوره‌ی صافّات آمده است که عدّه‌ای از مشرکین عقیده داشتند که خدای سبحان با جن وصلتی کرده است؛ چنانکه می‌فرماید: «**وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا** = و بین خدا و بین جنّیان نسبت و خویشاوندی قرار دادند» (صافّات/ ۱۵۸).

بخش سوّم

(وصف مؤمنان و فرجام آنها)

(۱۵) **إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْ سُجَّدًا وَسَبَّحُواْ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ۩** .
﴿*سجده‌ی واجب*﴾

« **جُز این نیست که کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که چون به آن** (آیات) **یادآور شوند، سجده‌کنان بر زمین می‌افتند و به ستایش خداوندشان تسبیح می‌گویند و آنان استکبار نمی‌ورزند** »،

پس از آیات پیشین در هشدار به منکران معاد، آیه‌ی فوق از احوال مؤمنان سخن گفته است. می‌فرماید مؤمنان راستین چنان قلب و روحشان دربرابر آیات قرآن خاضع است که با شنیدن آنها، به سجده می‌افتند. همین حال را از خود پیامبر(ص) نیز در تاریخ آورده‌اند که چون اینگونه آیات قرآن بر او خوانده می‌شد، سجده‌کنان بر زمین می‌افتاد و چشمانش پر از اشک می‌شد.

آیه‌ی شریفه که به پیروی از پیامبر اکرم(ص) سجده‌ی واجب می‌طلبد، متعاقباً می‌فرماید که برخلاف منکران، مؤمنان واقعی دربرابر آیات خدا بزرگی نمی‌فروشند و تسبیح و حمد خدا کرده ازبندگی او استکبار نمی‌ورزند. ذکر «**سُبْحَانَ رَبِّیَ الأعْلَی وَ بِحَمْدِهِ**»[1] که در نمازها به هنگام سجده گفته می‌شود، از عبارت «**سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ**» در آیه‌ی فوق أخذ شده است.

(۱۶) **تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ يُنفِقُونَ** .

« (در دلِ شب) **پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می‌گردد؛ خداوندشان را از سر ترس و طمع** (بیم و امید) **می‌خوانند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند** »،

آیه‌ی شریفه در فضیلت نماز شب است. می‌فرماید آن مؤمنان مخلص بستر گرم را به یاد خدا ترک کرده نیمه شبان برای خدا برمی‌خیزند و خدا را با بیم از گناهان و غفلت‌هایشان و شوق ملاقات او، به نیایش می‌خوانند و روزها از آنچه روزیشان شده است، به نیازمندان انفاق می‌کنند. چنین مردمی که خودخواهی و بخل‌ورزی در وجودشان به خداخواهی و غمخوارگی نسبت به نیازمندان تبدیل شده، مؤمنان راستین‌اند که در آیه‌ی بعد درجات عالیه‌ی آنها را وصف می‌کند.

---

(۱) ـ گفتن این ذکر بدون لفظ «**بِحَمْدِهِ**» نیز جایز است، چنانکه از آیه‌ی «**سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَىٰ**» مستفاد می‌شود که با ذکر صفت «الْأَعلیٰ» پس از تسبیح، در حقیقت حمد و ستایش خداوند نیز صورت گرفته است.

(۱۷) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .

« **و هیچ‌نفسی نمی‌داند که چه چیزی از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است، به** (پاداش) **اعمال** (نیکی) **که انجام می‌دادند، برایشان پنهان شده است** »،

آیه‌ی شریفه، در بشارت به مؤمنان پارساست. می‌فرماید آن مؤمنان را در آخرت نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده و به هیچ گوشی نرسیده و به قلب کسی هم خطور نکرده است. عبارت «**مَا أُخْفِيَ لَهُمْ**» احتمالاً می‌رساند که آن نعمت‌ها اکنون موجود است و چون مؤمنان دیده از جهان بربستند و به سرای آخرت رفتند، بر آنها آشکار می‌شود. از ابن عبّاس روایت شده که آن پاداش، فوق نعمت‌های بهشتی است که در آیات مختلف قرآن از آنها نام برده شده و چه بسا توضیح «**رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ**» (توبه/۷۲) و مقامات عالیه‌ی قُرب به خدا و سیر و سلوکی باشد که مؤمنان در عالَم دیگر می‌یابند. شایان توجّه این‌که تأکید بر «أعمال نیکِ» مؤمنان رفته و نه فقط ایمان آنها.

(۱۸) أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ .

« **آیا کسی‌که ایمان دارد همچون شخصی فاسق است؟** (هرگز) **آنها یکسان نیستند** »،

مفهوم آیه به بیان دیگر، در سُوَر دیگر نیز آمده است (ص/۲۸، جاثیه/۲۱ و حشر/۲۰).

پس از شرح وضع کافران در آیات پیشین (آیات ۱۰ تا۱٤) و احوال مؤمنان در آیات قبل (آیات۱۵ تا ۱۷) آیه‌ی شریفه توجّه می‌دهد که منصفان، در سرنوشتِ دو دسته بنگرند و عواقب کارشان را ببینند که چقدر با هم متفاوت است.

(۱۹و۲۰) أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ . وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ .

« **امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، برایشان باغستان‌هایی است که** (آنجا) **مأویٰ گزینند؛ به** (سبب) **آنچه انجام می‌دادند پذیرایی شوند** »، « **و امّا آنها که** (از راه حق) **خارج گشتند، پس جایگاهشان آتش است؛ هرگاه بخواهند که از آن بیرون روند، در آن بازگردانده می‌شوند و خطابشان شود: عذاب آتشی را که تکذیبش می‌کردید، بچشید** »،

پیرو آیه‌ی قبل، سرانجام دو دسته «**مؤمن**» و «**فاسق**» در دو آیه‌ی فوق بازگو شده است. واژه‌ی «**نُزُل**» در آیه‌ی شریفه به معنی «آنچه از طعام و خوراکی است که برای مهمان می‌گذارند». تعلیلی که در این آیات به کار برده شده و گفته شده است که افراد «به خاطر اعمالشان» به بهشت یا عذاب همیشگی می‌روند، برای این است که گمان ظلم نرود و همگان توجّه کنند که اثر و نتیجه‌ی اعمال دنیوی خود آنهاست که در آخرت به صورت

بهشت یا جهنّم بر آنها تجلّی می‌کند؛ و اگر گناهکاران در این دنیا خود را از ظلم و گناه جدا می‌کردند، در آخرت نیز قادر بودند از آتش بدرآیند. به قول مولوی :

ای دریــــده پوستیــن یوسفـــان		گرگ برخیزی از این خواب گران
آن سخن‌های چو مار و کژدمت		مار و کژدم گشت و می‌گیرد دُمَت
چون ز دستت زخم بر مظلوم رست		آن درختی گشت از آن زقّوم رست
چون ز خشم آتش تو بر دلها زدی		مایــــه‌ی نـــار جهنّـم آمـدی
وعده‌ی فردا و پـس‌فردای تو		انتظـار حشرت آید وای تو
منتظـر مانی در آنروز دراز		در حساب و آفتاب جان‌گداز

بخش چهارم

(هشدار به مردمان و اشاره‌ای به ماجرای موسی[ع])

(۲۱) وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَدْنَىٰ دُونَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ .

« **و بی‌شک ایشان را از عذاب نزدیکتر** (دنیا) ـ **سوای عذاب بزرگتر**(آخرت) ـ **می‌چشانیم، شاید که** (به خدا) **بازگردند** »،

مرجع ضمیر «**هُمْ** = ایشان» در «**لَنُذِيقَنَّهُمْ**» در آیه‌ی شریفه، «اهل دوزخ» در آیه‌ی قبل می‌باشد؛ و شاید بتوان مقصود از «**الْعَذَابِ الْأَدْنَى**= عذاب نزدیکتر (عذاب دنیا)» را ـ سوای مصائب روحی و اجتماعی ـ به عذاب‌های جسمانی چون بیماری و خشکسالی و جنگ و خونریزی و امثال آن تعبیر کرد. می‌فرماید گنهکاران در دنیا به عذاب‌ها و گرفتاری‌ها مبتلا می‌شوند (که حدّاَقلّ‌اش همان اضطرابات روحی است) تا شاید تغییر روش داده به اصلاح خود بپردازند. نشان می‌دهد که چه بسا برخی گرفتاری‌های دنیوی که افراد می‌یابند، هشدار دهنده است و مقصود آن‌است که انسان متوجّه خطاهای خود شده در پی جبران برآید. نوعی تجربه‌ی دینی که هرکسی ـ در مواضع گوناگون ـ در زندگی خود داشته و انسان هشیار را متوجّه غفلت‌های خود می‌سازد.

(۲۲) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَآ ۚ إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ .

« **و ستمکارتر از آن کس که به آیات خداوندش متذکّر گردد آنگاه از آنها رویگرداند، کیست؟ همانا ما انتقام‌گیرنده از مجرمانیم** »،

یعنی آنها که تذکّرات هشدار دهنده‌ی خدا را یادآور می‌شوند و باز اعراض کرده و به گناهان ادامه می‌دهند، بدانند که گرفتار عکس‌العمل بد اعمال خود (انتقام إلهی) خواهند شد.

(۲۳) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَلَا تَكُن فِى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآئِهِۦ ۖ وَجَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ .

« **و به راستی ما به موسی کتاب** (تورات) **را دادیم ـ پس، از ملاقات آن در شکّ مباش ـ و آن را هدایتی برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم** »،

در برخی از سوره‌های مکّی چون سوره‌های شعراء/۱۹٦و۱۹۷، نمل/۷۸←۷٦، دخان/۳۳←۱۷، جاثیه/۱٦ و۱۷ و احقاف/۱۰ مشاهده می‌کنیم که در میان بحث با مشرکان و گناهکاران، گریزی به ماجرای موسی[ع] و بنی‌اسرائیل زده شده است. یک جنبه از این گریز در تقویت روحیّهٔ پیامبر[ص] و مسلمانان بوده که نشان می‌دهد موسی[ع] و پیروان او نیز در ابتدا مورد مخالفت و آزار فرعونیان قرار گرفتند ولی سرانجام پیروز شدند و بنی‌اسرائیل

اُمّت و حکومت مستقلّی را پدید آوردند. در این‌باره جای تردید نیست. چیزی‌که مایه‌ی اختلاف مفسّران شده مرجع ضمیر در کلمه‌ی «**لِقائِهِ**» است که آیا ضمیر مذکور به موسیؑ برمی‌گردد یا به کتاب؟ غالب مفسّران مرجع ضمیر را به موسیؑ بازگردانده و گفته‌اند که خدای‌تعالی می‌فرماید: ای محمّد در ملاقات با موسی تردید مکن! و وعده‌ی این ملاقات را به معراج رسول‌خداص و دیدار موسیؑ (و سایر انبیاء) در آنجا موکول دانسته‌اند با اینکه حادثه‌ی معراج که ذکرش در سوره‌ی إسراء آمده، پیش‌از سوره‌ی سجده رخ‌داده است زیرا سوره‌ی إسراء در ترتیب نزول سوره‌ها پیش از سوره‌ی سجده نازل شده و حکایت معراج پیامبرص را آورده است. برخی دیگر گفته‌اند که این آیه وعده‌ی ملاقات موسیؑ را در آخرت به پیامبر اسلامص می‌دهد! که معلوم نیست وعده‌ی دیدار موسی در میان آیه آن هم در آخرت، چه نکته‌ای را در بر دارد؟! بعضی دیگر ضمیر «**هاء**» در **لِقائِهِ** را به کتاب بازگردانده و گفته‌اند معنای آیه‌ی شریفه آن است که ما به موسیؑ کتاب یعنی تورات را دادیم؛ بنابراین تردید نداشته باش از اینکه موسی با آن کتاب دیدار کرد و ما آن کتاب را مایه‌ی هدایت بنی‌اسرائیل قرار دادیم. این وجه، معقول است به ویژه اگر کتاب موسی را در درجه‌ی اوّل همان الواح تورات (که ذکرش در سوره‌ی اعراف آمده) بدانیم خصوصاً آنکه الواح مزبور، منقوش و قابل رؤیت هم بوده‌اند. در مجمع البیان این‌قول از **زَجّاج** نقل شده که گفته است: **مَعْناهُ فَلاتَکُنْ یا مُحَمَّدُ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ مُوسَی الْکِتاب** (یعنی ای محمّد! در شک مباش که موسیؑ به دیدار آن‌کتاب نائل آمد.) این وجه صورت تأکید در نزول کتاب به موسیؑ دارد و روابط جمله را نیز حفظ می‌کند و به نظر ما از دیگر وجوه قوی‌تر است. قولی هم از **حسن بصری** گزارش شده که «**لِقاء**» را دیدار آزار مردمان دانسته است که مانند برخی از آراءِ وی، اعتباری ندارد. هرچند صوفیان حسن بصری را بزرگ می‌شمارند و از مشایخ تصوّف می‌دانند امّا او ذوق تفسیری نداشته است. **زمخشری** در **کشّاف** مرجع را **قرآن مجید** دانسته و گفته مراد آنست که: **فَلاتَکُنْ فِی شَکٍّ مِنْ أَنَّکَ لَقِیتَ مِثْلَهُ وَ لَقِیتَ نَظِیرَهُ** (یعنی ای محمّد در شک مباش که تو نیز به ملاقات کتابی مانند و نظیر تورات نائل آمده‌ای). این وجه هم ضعیف است زیرا ذکر قرآن در آیه‌ی شریفه نیامده تا آنرا مرجع ضمیر قرار دهیم. زمخشری از بزرگان ادب عربی است ولی به قول معروف گاهی بزرگان خطاهای بزرگ می‌کنند[1] **وَقانَا اللهُ وَ إِیّاهُم عَنِ الْعَثَرات.**[2]

(۲۴) **وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُواْ وَ كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا یُوقِنُونَ .**

«**و از** (میان) **ایشان پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما** (مردم را) **هدایت می‌کردند، چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند** »،

پس از ذکر موسیؑ و کتاب او که منشأ هدایت بوده است این آیه‌ی شریفه به بروز شخصیّت‌های برگزیده‌ای در

(۱) ـ تفسیر این آیه‌ی شریفه را استاد طباطبائی به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند.
(۲) ـ خداوند ما و ایشان را از لغزش‌ها حفظ کند.

قوم بنی‌اسرائیل اشاره دارد. می‌فرماید به دلیل پایداری در راه توحید و یقین به آیات خدا، برخی از بنی‌اسرائیلیان به درجات بالا رسیدند و منشأ هدایت مردم گردیدند که مقصود، همان پیامبران بنی‌اسرائیل می‌باشند.

(۲۵) **إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ .**

« **همانا خداوندت روز رستاخیز بینشان ـ در آنچه اختلاف می‌کردند ـ داوری خواهد کرد** »،

بعثت موسی[ع] پایدار ماند و اُمّتی فراهم گردید و برجستگانی به ظهور رسیدند (آیات قبل) ولی متأسّفانه رفته رفته اختلافاتی بر سر دین بین بنی‌اسرائیل پدید آمد و راه اُفول و زوال پیمودند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید که آن اختلافات را خداوند در آخرت داوری خواهد کرد (نمل/٧٦) و ازسوی دیگر به مسلمانان پیام می‌دهد که به راه یهودیان نروند و حفظ وحدت کنند (که متأسّفانه نکردند و از این‌رو امروزه مسلمان‌ها در دنیا، دچار انواع بلایا و گرفتاری‌ها هستند).

(۲۶) **أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَٰكِنِهِمْۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٍۚ أَفَلَا يَسْمَعُونَ .**

« **آیا برای آنها روشن نگردیده که ما چه بسیار نسل‌ها را پیش از ایشان هلاک کردیم** (که اینان) **در مساکنشان گام می‌زنند؟! به راستی در این** (امر) **عبرتهاست؛ آیا سخن نمی‌شنوند؟!** »،

پس‌از ذکری از ماجرای موسی[ع] و بنی‌اسرائیل، مجدّداً به موضوع اصلی سوره بازگشته و از نظر تنبّه مشرکان، به سوابق تاریخی اقوام «عاد» و «ثمود» ـ که در بخشی از عربستان می‌زیستند ـ اشاره می‌نماید. به یاد مشرکان می‌آورد که چگونه آن اقوام فاسد که پیامبران خود را تکذیب کردند، گرفتار عذاب إلهی شده از بین رفتند و اینک منزلگاه آنها جزءِ سرزمین عربستان شده و عربها هنگام سفر به شام، از کنار آنها می‌گذرند. این معنا بارها در قرآن آمده و خطاب به عصیان‌پیشگان، از سرنوشت شوم اسلافشان سخن گفته تا شاید به خود آیند و به اصلاح خویش پردازند. چنانکه در همین مضمون فرموده است «**وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمُ الاَمْثَالَ** = و در سراهای کسانی‌که بر خود ستم کردند سکونت گزیدید و برای شما آشکار شد که با آنها چه کردیم و برایتان مثلها زدیم» (ابراهیم/٤٥) ولی متأسّفانه کمتر مردمان عبرت آموخته و «از راه رسیدگان» همچنان تعدّیات «گذشتگان» را پیش گرفته‌اند!

(۲۷) **أَ وَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَسُوقُ ٱلْمَآءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِۦ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَٰمُهُمْ وَ أَنفُسُهُمْۚ أَفَلَا يُبْصِرُونَ .**

« **آیا ندیده**(و توجّه نکرده)**اند که ما آب** (باران) **را به سوی سرزمین خشک می‌رانیم و بدان** (آب) **کِشتی برون آوریم که چهارپایانشان و خودشان از آن** (کِشت) **می‌خورند؟ آیا** (با دیده‌ی بصیرت) **نمی‌نگرند؟!** »،

به دنبال ذکری از تاریخ برای تنبّه بدکاران، در آیه‌ی فوق به شاهد طبیعی در اثبات معاد (و سرانجام شوم

گنهکاران) اشاره می‌نماید. می‌فرماید مردمان بنگرند که چگونه با ریزش باران زمین خشک، سرسبز و خرّم می‌شود و حیوانات و انسانها از آن بهره‌مند می‌گردند. به همین ترتیب مردگان زنده خواهند شد.

(۲۸) وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡفَتۡحُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ .

« و می‌گویند: این روز داوری کِی است، اگر راست می‌گویید؟ »،

مقصود از کلمه‌ی «**فَتْح**» را در این آیه برخی از مفسّران، «فتح مکّه» دانسته‌اند، ولی این قول درست نیست زیرا در آیه‌ی بعد تصریح شده که ایمان کافران «روز فتح» مفید به حالشان نیست درحالی‌که ما می‌دانیم در فتح مکّه، ایمان مخالفان برای آنها مفید واقع شد و قرآن آشکارا از «**يَدْخُلُونَ فِى دِينِ الله أَفْوَاجًا**» در آن روز سخن می‌گوید. بنابراین منظور از «**يَوْمَ الْفَتْح**» نه فتح مکّه، بلکه روز داوری در رستاخیز است[1] که کافران زمان آن را سؤال می‌کردند و خداوند در آیه‌ی بعد، بی‌اعتنا به این‌سؤال، وضع وخیم کفرپیشگان را در آن روز یادآور می‌شود.

(۲۹) قُلۡ يَوۡمَ ٱلۡفَتۡحِ لَا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِيمَٰنُهُمۡ وَ لَا هُمۡ يُنظَرُونَ .

« بگو: (آن) **روز داوری، ایمان کسانی‌که کفر ورزیدند، سودشان ندهد و آنها مهلت داده نمی‌شوند »،**

وقوع قیامت هر زمان باشد تفاوت نمی‌کند، منکران بیاندیشند که در آن روز توبه و ایمان (که از سر اضطرار خواهد بود) سودی نمی‌بخشد و به این مهم فکر کنند که باید در تدارک «رستگاری خود» در آن روز باشند، نه اینکه زمان آن چه وقت است!

(۳۰) فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَ ٱنتَظِرۡ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ .

« پس از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند » .

پیرو آیه‌ی قبل، در آخرین آیه‌ی سوره، پیامبر[ص] را از تلاش برای جلب ایمان معاندان بازداشته است. واژه‌ی «**وَ انْتَظِرْ**» خطاب به پیامبر[ص] از باب امیدبخشی و اطمینان خاطر و «**إِنَّهُم مُنتَظِرُونَ**» درمورد کافران، بر سبیل تهدید است. می‌فرماید ای پیامبر این معاندان را واگذار و منتظر روز داوری پروردگارت باش تا نتیجه‌ی کفر و عنادشان را ببینی و آنها نیز ـ با اعمال ناپسند خویش ـ در انتظار همان روزند تا به عذاب إلهی برسند. به عبارت دیگر واژه‌ی «**انتظار**» در مورد مشرکان از باب مجاز است، یعنی لاجرم آنها دچار عذاب می‌شوند، چنانکه گویی «منتظر»اش بودند.

---

(۱) ـ در تفاسیر از ابن عبّاس نقل شده که گفت: من نمی‌دانستم «**فَتْح**» به معنی «داوری» نیز آمده است تا روزی شنیدم زنی به شوهرش گفت: «**أُفاتِحُکَ بِالْقاضی** = تو را نزد قاضی به داوری می‌طلبم.» [اگر ابن عبّاس رَضِیَ اللهُ عَنْه به این آیات توجّه می‌نمود معنای داوری را از فتح به خوبی درمی‌یافت: **رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ** (اعراف/۸۹) **فَافْتَحْ بَيْنِى وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِى وَ مَن مَعِىَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** (شعراء/۱۱۸) **قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ** (سبأ/٢٦).] بنابراین شاید آن نقل قول از ابن عبّاس صحیح نباشد. مصطفی طباطبائی غَفَرَ اللهُ لَهُ

سوره‌ی اَحزاب

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در دوران مدینه نازل شده و به مناسبت محاصره‌ی مسلمان‌ها در مدینه ـ توسّط ائتلاف گروههای مختلف مشرکین ـ سوره‌ی «**احزاب**» نام گرفته است. مباحث مختلفی که در این سوره‌ی شریفه مطرح شده، عمدتاً عبارتند از (۱) موضوع «**پسرخواندگی**» و احکام مربوط به آن که با زید پسرخوانده‌ی پیامبر^ص^ و همسر او ارتباط دارد (۲) متناسباً از **همسران پیامبر^ص^** یاد شده و وظایف و تکالیف آنها را نسبت به پیامبر^ص^ و همچنین وظایف و تکالیف پیامبر^ص^ را نسبت به آنها، مشخّص کرده است (۳) بر حسب زمانِ نزول که مقارن با آشوب‌های داخلی مدینه و محاصره‌ی مسلمان‌ها توسّط دشمنان از خارج بوده است، از برخورد با احزاب و درگیری با طائفه‌ی یهودی **بنی‌قریظه** در داخل مدینه، محورهایی آورده شده است (۴) حجاب زنان پیامبر^ص^ و به مناسبت، موضوع **حجاب** و حدود پوشش زنان مسلمان، از دیگر مطالب سوره است که در این ارتباط، مشکلاتی که منافقان در داخل مدینه برای زنان مؤمن پیش می‌آوردند بازگو گردیده به گرفتاریهای دنیوی اینگونه تبهکاران و عذاب اُخروی آنها اشاره شده است و بالأخره (۵) درآیات واپسین، مسلمان‌ها به تقوا و سخن استوار و اطاعت از خدا و رسول فرا خوانده شده‌اند. آیه‌ی مشهور «**أمانت**» در مورد امانتی که از خدا به آدمی سپرده شده و انتظار می‌رود که انسان حقّش را أدا نماید تا به سعادت دنیا و آخرت برسد، در انتهای سوره آمده است.

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در ۹ بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۸) ؛ **تذکّراتی به پیامبر^ص^ با توجّه به آشوب‌های محیط، نقض حُکم ظهار با زنان، تصحیح رسم پسرخواندگی و رعایت حقّ خویشان**

بخش دوّم (آیات ۹ تا ۲۷) ؛ **تحلیلی از رویداد احزاب و عبرتها**

بخش سوّم (آیات ۲۸تا ۳۵) ؛ **تذکّر به همسران پیامبر^ص و بشارت به مردان و زنان مؤمن**

بخش چهارم (آیات ۳۶ تا ۴۰) ؛ **ماجرای زید و زینب و ازدواج پیامبر^ص با همسرِ مطلَّقه‌ی پسرخوانده‌اش**

بخش پنجم (آیات ۴۱ تا ۴۹) ؛ **تذکّر و بشارت به مؤمنان**

بخش ششم (آیات ۵۰ تا ۵۴) ؛ **پیامبر^ص و همسران**

بخش هفتم (آیات ۵۵ تا ۶۲) ؛ **حکم حجاب**

بخش هشتم (آیات ۶۳ تا ۶۸) ؛ **رستاخیز عالم و سرانجام منکران**

بخش نهم (آیات ۶۹ تا ۷۳) ؛ **امانت إلهی به انسان** .

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تذکّراتی به پیامبر[ص] با توجّه به آشوب‌های محیط، نقض حُکم ظهار با زنان، تصحیح رسم پسرخواندگی و رعایت حقّ خویشان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَ لَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا .

« ای پیامبر! از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مَبَر؛ همانا خدا دانا و حکیم است »،

از سبک و سیاق آیه به دست می‌آید که پیامبر[ص] در جوّ پرهیاهویی قرارداشته و در معرض اعتراض کفّار و منافقان بوده است. ازاین‌رو خداوند با فرمانی قاطع، توجّه پیامبر[ص] را از جنجال های محیط برکنده اورا به بی‌اعتنایی به آراءِ منکران و منافقان دستور می‌دهد و می‌فرماید این جنجال‌گران را رها کن، خدا دانای حکیم است، یعنی فرامینش به تو ای پیامبر برپایه‌ی حکمت و مصلحت است. البتّه در خطاب به پیامبر[ص] همه‌ی اُمّت نیز به شکلی، داخلند.

در اینکه جنجال محیط بر سر چه بوده و چه حالتی به پیامبر عارض شده بود که چنان هشداری را لازم داشت، شاید آیات۳۷ و۳۸ سوره درباره‌ی فرمان إلهی به ازدواج پیامبر با همسرِ مطلّقه‌ی پسرخوانده‌اش، رهنما باشد که آن‌حضرت احتمالاً نسبت به این کار اِبا داشته و جنجال‌های محیط او را درموقعیّت سختی قرار داده بود و خداوند فرمان می‌دهد که اعتنایی به جنجال‌ها نداشته از فرمان وحی پیروی کند (آیه‌ی بعد).

به علاوه چند نکته درباره‌ی آیه‌ی فوق درخور توجّه است:

اوّل آنکه سوره، مانند سوره‌ی تحریم، با خطاب «**یا أَیُّهَا النَّبِیّ**» (ونه«یا مُحمّد») آغاز شده که خطابی تشریفی است وآن‌حضرت را در مقام پیامبر إلهی، متوجّه مسئولیّت‌های خود می‌نماید.

دوّم آنکه متعاقباً می‌فرماید «**اِتَّقِ اللهَ**» که فرمانی است قبل از أمرِ به تأثیرناپذیری از کافران و منافقان و پیامبر[ص] را به مسئولیّت دربرابرخدا توجّه می‌دهد تا بی‌اعتنایی به جنجال‌های محیط را براو آسان سازد.

سوّم آنکه واژه‌ی «کافران» (که شاید مقصود أعمّ از مشرکان باشند) مقدّم بر «منافقان» آمده زیرا عنصر اصلی لجاج با پیامبر^ص کفرپیشگان بودند و منافقان تحت تأثیر آنها قرار داشتند.

(۲) وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا .

«و آنچه را از سوی خداوندت به تو وحی می‌شود پیروی کن؛ به تحقیق خدا از آنچه می‌کنید با خبر است»،

آیه‌ی شریفه، درتعقیب «**اِتَّقِ اللهَ**» و تکمیل «**لاتُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ**» در آیه‌ی قبل است. به صورت نفی و اثبات می‌فرماید ای پیامبر از خدا پروا بدار، جنجال‌های منکران را به دور افکن واز وحی خود پیروی کن. از اینجا به دست می‌آید که **اوّلاً** پیامبر^ص مقامی فوق قانون نیست و **ثانیاً** روایات وآثار او نباید با قرآن ـ وحی قطعیِ إلهی ـ مخالفت داشته باشد. در مقطع آیه بر آگاهی إلهی از عملکرد همگان ـ چه مؤمنان و چه کفّار و چه منافقان ـ تصریح شده است.

(۳) وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا .

« و بر خدا توکّل کن و خدا برای کارگزاری (و پشتیبانی) **تو کافی است »**،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر^ص در چه شرایط مشکلی قرارداشته و با چه مخالفت‌هایی روبرو بوده که خداوند او را تذکار می‌دهد بر خدا توکّل کن و چه باک از نیرنگ دشمنان، آنگاه که خدا پشتیبان توست.

(۴) مَاجَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٖ مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦۚ وَ مَاجَعَلَ أَزۡوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔي تُظَٰهِرُونَ مِنۡهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمۡۚ وَ مَاجَعَلَ أَدۡعِيَآءَكُمۡ أَبۡنَآءَكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ قَوۡلُكُم بِأَفۡوَٰهِكُمۡۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ .

« خدا برای هیچ مردی ـ در درونش ـ دو دل ننهاده و همسرانتان را که با آنها ظهار می‌کنید، مادرانتان قرار نداده است! و پسرخواندگانتان را پسران (واقعی) **شما نشمرده؛ این سخنی است که بر زبان می‌رانید و خدا حقّ می‌گوید و همو به راه** (راست) **هدایت می‌کند »**،

زمینه‌ی مناقشات و جنجالی که پیامبر را احاطه کرده بود (و هُشدارهای خدا)، از این آیه به بعد رفته روشن می‌شود. خداوند خاطرنشان می‌سازد که انسان به‌طور طبیعی دو شخصیّتی نیست و دو دل ندارد تا با یکی تا دیروز زنی را همسرش بداند و بدون دلیل به یکباره در دل دیگر آن زن مادرش شود[1]! و همچنین به صرف قرارداد، هیچکس فرزند حقیقی کسی نمی‌شود و اعتبارات ذهنی و کلمات لفظی، حاکی از امر حقیقی نیست. قانون خدا با واقعیّت امور سازگاری دارد و انسان را به راه درست و طبیعی هدایت می‌کند.

---

(۱) ـ آیه‌ی شریفه در اشاره به قانون «**ظِهار**» است که بین عربها رسم بود و هر مردی بنا به تمایل خود، با این گفته که «پشت تو بر من مانند پشت مادرم است»! زنش را از آن‌پس برای مدّت نامعلومی، مادر خود می‌شمرد و همچون مادرش بر خود، حرام می‌شناخت! این رسم شبیه نوعی طلاق بود ولی زن پس از آنکه شوهرش با او ظهار می‌کرد، آزادی یک زنِ مطلّقه را نداشت.

البتّه خداوند در سوره‌ی نساء نیز در طرد قانونِ پسرخوانده اعلام نظر کرده و متعاقباً در سوره‌ی مجادله ظِهار با همسران را مردود می‌شمرد، چنانکه می‌خوانیم «**اَلَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنکُم مِن نِسَائِهِم ماهُنَّ اُمَّهاتِهِمْ اِن اُمَّهَاتُهُمْ اِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَرًا مِنَ القَوْلِ وَ زُورًا وَ اِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ** = از میان شما کسانی که با زنانشان ظِهار می‌کنند، آنها مادرشان نیستند، مادران آنها تنها کسانی‌اند که ایشان را زاده‌اند و قطعاً آنها سخنی زشت و باطل می‌گویند و خداوند باگذشت و آمرزنده است» (مجادله/۲) و «**حُرِّمَتْ عَلَیْکُم ... وَ حَلائِلُ اَبْنائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ اَصْلابِکُمْ ...** = (نکاح اینان) برشما حرام است ... و زنان پسرانتان که از پشت (نسل) شمایند» (نساء/۲۳). که دراینجا به وضوح بین زنِ پسرخوانده و زن پسرحقیقی تفکیک قائل شده و ازدواج با زنِ پسرحقیقی را حرام شمرده است.

شایان توجّه این‌که در آیه‌ی شریفه سخن از «**پسرخوانده**» رفته و می‌فرماید «**أَدْعِیَاءَکُمْ أَبْنَاءَکُمْ**» و نفرموده «فرزند خوانده» که شامل دختران هم بشود. از این‌رو این‌که بعضاً مطرح شده می‌توان دختری را به فرزندی گرفت و سپس آن دختر را چون به سنّ رشد رسید به همسری خود درآورد، مبنای قرآنی ندارد. همچنین نمی‌توان «دخترخوانده» را بنا به قانون «تغلیب» در «**أَدْعِیَاءکُمْ أَبْنَاءکُمْ**» داخل دانست، زیرا پسرخواندگی در بین عرب رسم بوده و دخترخواندگی وجود نداشته است و نمی‌توان امری را که مبنایی در زمان نزول قرآن نداشته، بی‌هیچ قرینه‌ی قرآنی، به بسط مصداق بُرد.

(۵) **ٱدْعُوهُمْ لِآبَآئِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوٓا۟ ءَابَآءَهُمْ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمْ ۚ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَآ أَخْطَأْتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا .**

« **آنها** (پسرخواندگان) **را به** (نام) **پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است، پس اگر پدرانشان را نمی‌شناسید در آنصورت برادران دینی و دوستان شمایند؛ و بر شما در آنچه به خطا گفتید گناهی نیست، ولی در آنچه دلهایتان عمد داشته** (مسئولید) **و خدا آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه درمقام تطبیق قوانین اعتباری با قوانین حقیقی است. می‌فرماید اگرمی‌خواهید پسرکی را به فرزندی قبول کرده به خانه آورید، اشکالی ندارد ولی واقعیّت را به او بگویید. به دروغ نگویید که تو فرزندِ من هستی! بلکه وی را به نام پدرحقیقی‌اش بخوانید و اگر پدرش معلوم نیست (مثلاً بنا به رسم امروز از پرورشگاه آورده شده) برادر ودوست شما خواهد بود؛ وهرگاه اورا بی توجّه ـ تحت تأثیر محبّت ـ «پسرم» خطاب کردید، مهمّ نیست به شرط آنکه متعمّدانه نباشد.[1]

---

(۱) ـ فراوان دیده شده که چه بسا خانواده ها اطفالی را به فرزندی قبول کرده آنها را فرزندِ حقیقیِ خود قلمداد می‌نمایند و آنگاه که طفل به سنّ رشد رسید و به نحوی واقعیّت را فهمید، دچار مشکلات فراوان می‌شود. درصورتی‌که هرگاه از ابتدا واقعیّت را به طفل می‌گفتند و در عین حال چیزی هم از محبّت خود کم نمی‌کردند، به احتمال زیاد مشکلی پیش نمی‌آمد. چنین پسرخوانده‌ای اگر خوب از آب درآید، ممکن است حتّی داماد ولیِّ خود شود.

(۶) ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ إِلَّآ أَن تَفۡعَلُوٓاْ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِكُم مَّعۡرُوفٗاۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَسۡطُورٗا .

« **پیامبر به مؤمنان از خودشان أولیٰ است و همسران او مادران مؤمنانند؛ و خویشان در کتاب خدا، بعضی** (نسبت) **به بعضی** (دگر) **ـ از مؤمنان و مهاجران ـ أولویّت دارند، مگر بخواهید به دوستان خود احسانی کنید** (که) **این در کتاب خدا ثبت است** »،

پس از هُشدار به پیامبر ^ص^ و اینکه تحت تأثیر جنجال‌های محیط در موضوع «ظِهار» و «پسرخوانده» قرار نگیرد، مقام شامخ اورا به مؤمنان تذکّر می‌دهد. در اعلام أولویّت پیامبر بر سایر مؤمنین، از واژهٔ «**النَّبِیّ**» استفاده شده که نشان می‌دهد پیامبر با «وصف» نبوّت بردیگران اَولَویّت دارد و بنا به آنکه دستورات خدا را اعلام می‌دارد، حقّ است که مؤمنان رهنمودهای اورا بر دلخواه خویش مقدّم بدارند. این تذکّر، به عنوان زیربنای بدعت شکنی‌ها ـ چون لغو قانون ظِهار و موضوعِ پسرخواندگی ـ به نظر می‌رسد.

متعاقباً موقعیّت زنان پیامبر مشخّص شده و تصریح می‌نماید که ایشان مادران روحانی مسلمان‌ها هستند (و هیچ مسلمانی نباید به فکر ازدواج با همسر پیامبر بعد از وفات آن‌حضرت باشد ـ آیه‌ی**۵۳**).

در بخش انتهایی آیه موضع دو طبقه‌ی دیگر روشن شده است (**۱**) خویشان رحمی و (**۲**) برادران ایمانی. در صدر اسلام مسلمان‌ها با یکدیگر «پیمان اُخُوّت» داشتند و هر برادر ایمانی از برادر ایمانیِ خود ارث می‌برد، ولی با نزول سوره‌ی أحزاب، میراث هرکس به جایگاه طبیعی، یعنی بستگانِ اصلیِ او، تعلّق گرفت (به نحوی که در نساء/۱۱و۱۲ آمده است). از این‌رو می‌فرماید از نظر ارث و میراث، خویشان هرکس نسبت به دیگر مؤمنان اَولویّت دارند مگر کسی بخواهد احسانی کند (و در این‌صورت ممکن است از ثلث مالش برای هرکه بخواهد وصیّت کند). مقطع آیه می‌فرماید که این موضوع در کتاب خدا ثبت است، یعنی در قرآن در سوره‌ی دیگرهم تصریح شده است (انفال/۷۵). هرچند طبری معتقد است که منظور از «**فِی الْکِتابِ مَسْطُورًا**»، یعنی در «لوح محفوظ إلهی» آمده و به عبارت دیگر، أولویّت خویشان (در میراث) نسبت به سایر مؤمنان، در قانون خداست.

(۷) وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَٰقَهُمۡ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٖ وَإِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۖ وَأَخَذۡنَا مِنۡهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظٗا .

« **و** (یاد کن) **زمانی را که از پیامبران پیمانشان گرفتیم؛ و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم؛ و از آنها پیمانی استوار گرفتیم** »،

به دنبال ذکر شأنِ والای پیامبر (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق از مسئولیّت پیامبران سخن می‌گوید که خداوند از

ایشان پیمان گرفت که (**۱**) پیام های اورا برسانند (**۲**) با مشکلات مبارزه کنند و (**۳**) دیگر انبیاء را تصدیق نمایند (آل‌عمران/۸۱) . ذکر پیامبر اسلام(ص) در آیه‌ی شریفه مقدّم بر سایر انبیاء (که آنها را به ترتیب تاریخی نام برده) آمده است. شاید بتوان گفت که این امر به دلیل أهمّیّت شأن والای آن‌حضرت باشد.

(۸) لِيَسْـَٔلَ ٱلصَّٰدِقِينَ عَن صِدْقِهِمْۚ وَأَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا .

« **تا خدا راستگویان را از صداقتشان بازپرسد و برای کافران** (که دروغ گفتند) **عذابی دردناک فراهم آورده است** »،

آیه‌ی شریفه مُشعر بر این معناست که خداوند از صداقت پیامبران درآخرت گزارش می‌گیرد، چنانکه فرموده ازعیسی(ع) گزارش خواهد گرفت (مائده/۱۱۷). مقطع آیه در ارتباط با منکران پیامبران است که نسبت دروغ به پیامبران می‌دادند و در خلاف جهت هدایت آنها به گناه و عصیان می‌پرداختند. می‌فرماید اینان را عذابی دردناک در آخرت خواهدبود. البتّه پیامبران از ابلاغ پیام‌های خود به مردم و إتمام حجّت به آنها، گزارش خواهند داد ولی از اعمال نهانی اُمّت به ویژه پس از مرگ خود، خبر نخواهند داشت، چنانکه از عیسی بن مریم و عموم پیامبران (ضمن سوره‌ی مائده در آیه‌ی ۱۱۷ و۱۰۹) گزارش شده است.

بخش دوّم

(تحلیلی از رویداد احزاب و عبرتها)

(۹) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید؛ زمانی‌که سپاهیانی** (از قبائل مشرک عرب حمله‌کنان) **سوی شما آمدند؛ پس تندبادی و لشگریانی‌که آنها را نمی‌دیدید، بر آنها فرستادیم؛ و خدا به آنچه می‌کنید بیناست** »،

موضوع جدیدی که در این‌آیه مطرح شده ـ و تا آیه‌ی ۲۷ ادامه دارد ـ جنگ (یا رویداد) احزاب (یا خندق) است که طی ۱۸ آیه تحلیل گردیده و عبرت‌ها و درس‌هایی که باید از آن آموخت، ارائه شده است.[۱] در آیه‌ی فوق ابتدا از یاری خدا سخن می‌گوید که با طوفانی ـ به‌نفع مسلمانها ـ احزاب متجاوز را پریشان کرد تا آنجا که به گزارش تاریخ، دیگ‌هایی که برای پختن غذا آماده کرده بودند واژگون شد و خیمه‌هایشان فرو ریخت. طبری آورده که در شب خندق چنان تُندبادی وزیدن گرفت که با سرمای سختی همراه بود و

---

(۱) ـ جنگ احزاب به قول مورّخان در سال پنجم هجری روی داد که زمینه‌های آن را عمدتاً گروهی از یهودیان بنی‌نضیر با همکاری یهودیان خیبر پیش آوردند. بنا به گزارش‌ها، قریش ـ به تحریک یهودیان مزبور ـ قبائل مختلف عرب (بنی‌غطفان و بنی‌کنانه و سایرین) را بسیج نمودند تا از اطراف به مدینه بتازند و با حمله‌ی همزمانِ یهودیان بنی‌قریظه از داخل، کار مسلمان‌ها را یکسره نمایند (با آنکه وجه مشترک یهودیان با مسلمان‌ها بیش از قبائل مشرک عرب بود و به علاوه با مسلمان‌ها پیمان عدم تعرّض و همکاری در حراست از مدینه داشتند، معذٰلک به چنان اقدام خیانتباری دست زدند). وقتی پیامبر[ص] از آن توطئه آگاه شد، به مشورت و چاره‌جویی پرداخت و مسلمان‌ها به پیشنهاد سلمان فارسی، خندقی پیرامون مدینه حفر کرده در آن آب افکندند تا مانع رخنه‌ی دشمن شوند. سپاه دشمن ده هزار نفر و مسلمان‌ها فقط سه هزار نفر بودند و در چنین احوالی، روحیّه‌ی آنها متفاوت بود. عدّه‌ای کاملاً خود را باخته نفاقشان را آشکار می‌کردند و جمعی نیز مؤمن و استوار، آماده‌ی فداکاری بودند. دشمنان به مدّت دو هفته پشت خندق مانده مدینه را محاصره کردند، امّا وجود خندقی مملوّ از آب و تیراندازان ماهر مسلمان و سرما و تندبادهای وسیع و در رأس همه اِمدادهای إلهی، موجب شد که سرانجام دشمنان، دلسرد و سرشکسته بازگردند.

البتّه ماجرای جنگ احزاب در این‌سوره، به‌صورت یک حکایت تاریخی ـ چنانکه مورّخینی چون طبری و یعقوبی و واقدی و دیگران نوشته‌اند ـ نیامده‌است، بلکه ضمن تحلیل حوادث، پیام‌های تربیتی و هدایتی ارائه داده و در این راستا، بیشتر به تحلیل روحیّه‌ها پرداخته تا شرح رویدادها و طی بازگویی پیمان‌شکنی‌های یهودیان و فداکاری‌های مؤمنان و نفاق منافقان، اهداف عالیه‌ی دیانت را در رهبری مردم به سوی کمال عهده‌دار شده است.

سپاهیان دشمن را عاجز کرد. به علاوه بنا به آیه‌ی شریفه، سپاهی از فرشتگان به تأیید مسلمانها وارد عمل شدند. امّا در اینکه آن‌نیروهای نامریی و ملکوتی عالم چه نقشی در تأیید مسلمان‌ها ایفاء کردند، آیه‌ی شریفه ساکت است (برعکس آیات سوره‌ی انفال درباره‌ی جنگ بدر). ممکن است حوادث غیر طبیعی به نفع مسلمان‌ها پدید آورده و یا به تقویت روحیّه‌ی مسلمان‌ها و القاءِ ترس و ناامیدی در دل‌های کافران پرداخته باشند. مقطع آیه اشاره دارد که همه‌ی حوادث زیر نظر و مراقبت خداوند بود، و البتّه همین‌که انسان ایمان داشته باشد که امورش تحت نظارت وشهود خداست، برای تقویت روحیّه‌ی او کافی‌است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که خدا هیچ‌گاه جبهه‌ی حقّ را تنها نگذارده مجاهدان راه‌حقّ را یاری می‌کند. پس نباید مؤمنان راستین در هیچ شرایطی، از رحمت خدا مأیوس گردند.

(۱۰)**إِذْ جَآءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَ إِذْ زَاغَتِ ٱلْأَبْصَٰرُ وَ بَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ .**

« **هنگامی‌که از بالا و از پایین‌تان سوی شما آمدند و آنگاه که دیدگان** (از ترس) **خیره شد و دل‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌های نابجا بردید** »،

آیه‌ی شریفه سهمگین بودن صحنه‌ی جنگ را در منظر مسلمان‌ها ترسیم می‌کند. دشمن جرّار از نواحی مختلف حمله‌ور شده روحیّه‌ها را سخت مضطرب کرده بود. طبری می‌گوید مقصود از کسانی‌که از بالا به سوی مسلمان‌ها آمده بودند (**مِنْ فَوقِكُمْ**) افراد قبیله‌ی غطفان و فزاره با همراهی بنو اسد از نجد بودند و مهاجمان قریش و همراهانشان از سوی پایین (**مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ**) مسلمان‌ها را محاصره کردند.[۱] لیکن «آمدن (سپاهیان دشمن) از بالا و پایین» درعین‌حال می‌تواند کنایه از محاصره‌ی کامل مدینه باشد.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که چنان عدّه‌ای از مسلمان‌ها در برابر آن محاصره خود را باخته بودند که چشمهایشان از ترس خیره شده مژه نمی‌زدند و سینه‌ها برآمده گویی دل‌ها به گلوگاه رسیده بود. (واژه‌ی «**حَناجِرَ**» جمع «حنجره» به معنی «گلوگاه» است).

عبارت «**تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا** = به خدا (انواع) گمان‌ها را گمان بردید» تعبیری از «گمان‌های نابجا» نسبت به خداوند است، یعنی حالت وحشت بعضی‌ها را به شکّ برده بود که نکند یاری‌خدا سخنی بیش نبوده باشد و ما همه کشته می‌شویم؟ ولی البتّه همه‌ی مسلمان‌ها چنین نبودند، چنانکه آیه‌ی ۲۲ احوال اصحاب قوی‌دل را توضیح می‌دهد.

(۱۱) **هُنَالِكَ ٱبْتُلِىَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُواْ زِلْزَالًا شَدِيدًا .**

« **آنجا** (بود که) **مؤمنان آزموده شدند و سخت تکان خوردند** »،

---

(۱) ـ طبری، جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ج۱۹، ص۳۰ ـ الدرّ المنثور، ج۱۱، ص۷۴۸. نظر دیگر آن است که مقصود از کسانی‌که از بالا آمدند بنی‌قریظه و مقصود از کسانی‌که از پایین آمدند، قریش و غطفان و دشمنان خارجی بوده است (ابن هشام، ج۳، ص۲۰۸).

یعنی در آن موقعیّت که مؤمنان با آن جبهه‌ی مخالف روبرو شدند، صحنه‌ی آزمایش آنها بود؛ به سختی تکان خوردند و باید تصمیم می‌گرفتند که چه راهی را برمی‌گزینند؟ آیا مأیوس شده و کنار می‌روند و یا با توکّل به خدا به مقابله برمی‌خیزند؟[۱]

(۱۲) وَإِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا .

« و زمانی‌که منافقان و آنها که در دل‌هاشان بیماری‌است، می‌گفتند: وعده‌ی خدا و رسولش به ما جُز فریب نبود »،

پیرو آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، موضع ضعیف‌دلان و مأیوسان از حمایت إلهی را توضیح می‌دهد.

واژه‌ی «**غُرور**» در عربی به معنی «فریب» است، چنانکه می‌توان گفت «مغروران» در واقع خود را فریب می‌دهند. «**منافقان**» کسانی‌اند که ایمانی نداشته و تظاهر به ایمان می‌کنند؛ و منظور از «**اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَض**» ضعیف‌الإیمان‌هاست؛ آنها که ایمانشان با شکّ و تردید همراه بود. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که با رسیدن اخبار حمله‌ی احزاب و خیانت یهودیان، پیامبر^ص^ به مسلمان‌ها وعده می‌داد که نگران نباشند، محکم بایستند، خدا ما را یاری خواهد کرد و پیروز می‌شویم. آنگاه با هجوم دشمن ـ برعکس مسلمان‌های راستین که گفتند وعده‌ی خدا حقّ است و ما غلبه خواهیم کرد (آیه‌ی۲۲) ـ منافقان و بیماردلان قالب‌تهی کرده اشاعه می‌دادند که آن‌وعده‌ها جُز فریب نبود.

(۱۳) وَإِذۡ قَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ يَٰٓأَهۡلَ يَثۡرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمۡ فَٱرۡجِعُواْۚ وَيَسۡتَـٔۡذِنُ فَرِيقٞ مِّنۡهُمُ ٱلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوۡرَةٞ وَمَا هِيَ بِعَوۡرَةٍۖ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارٗا .

« و آنگاه که دسته‌ای از ایشان گفتند: ای مردم یثرب! (اینجا) **برایتان جای ماندن نیست، بازگردید؛ و گروهی از آنان از پیامبر اجازه**(ی بازگشت) **خواسته می‌گفتند: همانا خانه‌های ما بی‌حفاظ است؛ درحالی که بی‌حفاظ نبود** (و آنها) **قصدی جُز گریز نداشتند »،**

ضمیر «**مِنْهُمْ**» در آیه‌ی شریفه به منافقان و بیماردلان در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. می‌فرماید دسته‌ای از آنها به‌کلّی خود را باخته با رؤیت جمعیّت دشمن، فریاد برمی‌آوردند که ای یثربیان کار تمام است، دست از مقابله بشویید و به خانه و کاشانه‌ی خود برگردید. در اینکه چرا به جای «مدینه» واژه‌ی «**يَثْرِب**» در آیه‌ی شریفه آمده، طبری می‌گوید «یثرب» نام سرزمینی بوده که بخشی از آن را «مدینه» می‌گفتند. ولی محتمل‌است که منافقان مخصوصاً و از سر انکار، به جای «مدینه» ـ که نام‌گذاری شهر به واسطه‌ی پیامبر بوده ـ نام قبلی‌آن، یثرب، را بر زبان می‌راندند تا حساب خود را از اسلام و نهضت پیامبر^ص^ جدا کنند.

---

(۱) ـ جوهر وجودی انسان در کشاکش حوادث روشن می‌شود؛ چه بسا کسانی تصوّراتی راجع به خود داشته باشند که بطلان آن تصوّرات آنگاه که در شرایط خاصّی قرار می‌گیرند، برایشان روشن شود و خود را بهتر بشناسند.

بخش بعدی آیه نشان می‌دهد که همه چنان عجول و بی‌پروا عمل نکرده برخی از ایشان محتاط بودند و سعی داشتند صحنه‌ی نبرد را با توجیهات و معاذیری ترک کنند؛ از این‌رو از پیامبر[ص] رخصت می‌طلبیدند که خانه‌های ما بی‌در و پیکر است و مردی‌هم در خانه نیست و می‌ترسیم زن وفرزندانمان را به اسارت ببرند؛ می‌خواهیم در رکاب تو بمانیم وهمراه با سایر مسلمان‌ها با دشمن بجنگیم، ولی چه کنیم که خانواده‌هایمان بی‌سرپناهند.

بخش انتهایی آیه نشان می‌دهد که آنها بیماردلانی به دنبال «کلاه‌شرعی» بودند و می‌خواستند با آن سخنان، خلافشان را ذی‌حقّ جلوه دهند؛ غافل از آنکه اگر بتوان حتّی پیامبر را هم فریفت، خدارا ـ که آگاه بر پنهان و آشکار آدمی‌است ـ نمی‌توان فریفت. (امید که اینگونه آیات همه‌ی کسانی را که می‌خواهند برای‌گناهان و حرام‌خواری خود دستاویزی بیابند، بیدار کند).

(۱۴) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُواْ ٱلْفِتْنَةَ لَأٓتَوْهَا وَمَاتَلَبَّثُواْ بِهَآ إِلَّا يَسِيرًا .

« **و اگر** (آنها) **از اطراف** (و جوانب مدینه) **مورد هجــوم قرار می‌گرفتند و آنگاه آنها به بازگشت از دین فراخوانده می‌شدند، بی‌گمان می‌پذیرفتند و جُز اندکی در آن تردید نمی‌کردند** »،

ضمیر «**هُمْ**» در «**عَلَيْهِم**» در آیه‌ی شریفه، به «منافقان» و «بیماردلان» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. واژه‌ی «**فتنه**» در برخی آیات به معنی «آزمایش» است، ولی در آیه‌ی فوق به معنی «ارتداد» آمده، چنانکه فرموده «**وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَايَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىَ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ** =فتنه از کشتار بزرگتر (بدتر) است و آن کافران یکسره با شما می‌جنگند تا شما را از دینتان بازگردانند» (بقره/۲۱۷) و چون ایمان منافقان علی‌الأصول ظاهری است، مراد از ارتداد در مورد آنها، ارتداد از همان ایمان ظاهری است. امّا بیماردلان کمی با منافقان تفاوت داشتند و در شکّ و تردید بودند (و هستند). آری پایداری منافقان و بیماردلان در برابر دشمن تا جایی بوده (و هست) که منافع‌شان به خطر نمی‌افتاد؛ امّا همین که احساس می‌کردند (و می‌کنند) که آسیبی متوجّه آنهاست، همان ایمان ظاهری را هم ازدست داده و به کفر عیان می‌رفتند (و می‌روند).

مقطع آیه بیانگر این‌معناست که آن منافقان و بیماردلان در برابر فشار و پیشنهاد ارتداد، فقط ممکن بود لحظه‌هایی کوتاه درنگ کنند و إلاّ برای ایمنی خود، هیچ اشکالی در مرتدشدن نمی‌دیدند.

(۱۵) وَلَقَدْ كَانُواْ عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ لَايُوَلُّونَ ٱلْأَدْبَٰرَۚ وَكَانَ عَهْدُ ٱللَّهِ مَسْـُٔولًا .

« **با آنکه پیش از این با خدا پیمان بستند که پشت** (به دشمن) **نکنند و پیمان با خدا مسئولیّت** (بازخواست) **دارد** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آنچه می‌تواند انسان را در بحران‌ها حفظ کند و از سستی و ضعف و گریز بازدارد، یادآوری پیمان‌هایش با خداست. ولی منافقان و مردم بیماردل چنان در شدائد دچار ترس و وحشت می‌شوند که همه‌ی آن‌پیمان‌ها را به یکسو می‌افکنند؛ و خدا می‌فرماید با این‌کار، مسئولیّت بزرگی متحمّل می‌شوند و بازخواست خواهندشد.

(۱۶) قُل لَّن يَنفَعَكُمُ ٱلۡفِرَارُ إِن فَرَرۡتُم مِّنَ ٱلۡمَوۡتِ أَوِ ٱلۡقَتۡلِ وَإِذٗا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلٗا .

« **بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن** (در راه حق) **می‌گریزید، هرگز آن فرار سودتان ندهد؛ و آنگاه جز** (زمان) **قلیلی برخوردار نخواهید شد** » ،

خطاب به منافقان و بیماردلان می‌فرماید اگر با نرفتن به جنگ و پرهیز از خطر، می‌خواهید به زندگی پوچِ دنیوی خود (چند وعده بیشتر غذا خوردن و چند شب بیشتر خوابیدن و بهره‌هایی هم در کنارش داشتن) ادامه دهید، ممکن است مدّتی برخوردار شوید، ولی آیا واقعاً (در برابر سعادت جاوید اُخروی که به آن دست می‌یابید) می‌ارزد؟ سرانجام عقاب مرگ شما را می‌رباید، چنانکه فرموده «**أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ** = هرکجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد؛ هرچند در برج‌های استوار باشید» (نساء/۷۸).

(۱۷) قُلۡ مَن ذَا ٱلَّذِي يَعۡصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَ بِكُمۡ سُوٓءًا أَوۡ أَرَادَ بِكُمۡ رَحۡمَةٗۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا .

« **بگو: چه‌کس شما را در برابر خدا ــ اگر درباره‌تان اراده‌ی سوئی کند و یا رحمتی برایتان اراده نماید ــ نگهدارتان خواهد بود؟ و جُز او هیچ یار و یاوری برای خود نخواهند یافت** » ،

یعنی اگر تقدیر إلهی دائر به مرگ انسان باشد، کیست که بتواند از این‌تقدیر جلوگیری کند؟ همچنانکه اگر او رحمتی در حقّ کسی اراده داشته و بخواهد که علی‌رغم شرکت در جنگ وی زنده بماند، کیست که بتواند اراده‌ی إلهی را مغلوب سازد؟ یار و یاور نهایی انسان خداست، باید رضای او را ازدست نداد، نه آنکه این ثروت اصلی دربرابر فروع ناچیز ازدست برود! مفهوم آیه به بیان دیگر در آیات یونس/۱۰۷ و فاطر/۲ نیز آمده است.

(۱۸) قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلۡمُعَوِّقِينَ مِنكُمۡ وَٱلۡقَآئِلِينَ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ هَلُمَّ إِلَيۡنَاۖ وَلَا يَأۡتُونَ ٱلۡبَأۡسَ إِلَّا قَلِيلًا .

«**بی‌شک خدا** (به احوال) **ممانعت کنندگان** (و کارشکنان) **شما و آنها که به برادرانشان می‌گفتند: نزد ما بیایید و جُز** (زمان) **قلیلی به جنگ روی نمی‌آورند، آگاه است** »،

واژه‌ی «**مُعَوِّقِين**» درآیه‌ی شریفه به معنی «به تعویق افکنان و بازدارندگان» است و مقصود از «**بَأْس**» جنگ می‌باشد. آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی دسته‌بندی افراد و تحلیل روحیّه‌ی آنها، در جریان جنگ احزاب است.

می‌فرماید یک عدّه چنین‌اند که نه تنها خود در جنگ شرکت نمی‌کنند، بلکه دیگران را نیز از آن منع می‌نمایند و به همفکرانشان می‌گویند جنگ را رها کرده نزد ما بیایید و خودشان، جُز اندک مدّتی که به جبهه‌ها رفته و خودی نشان دهند، کار دیگر نمی‌کنند. آیه‌ی شریفه خاطرنشان می‌سازد که ممکن‌است اینگونه افراد خود را زرنگ تصوّر کنند، ولی نیّات و حقیقت اعمالشان از نظرخدا پوشیده نیست (و به عکس‌العمل کردارِ خود خواهند رسید). نه‌تنها در موضع جنگ، بلکه در مواضع دیگر نیز قرآن رویّه‌ی این‌گونه افراد را محکوم

دانسته است؛ چنانکه می‌فرماید «**مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ** = بسی مانع خیر، متجاوز و گنه‌پیشه است» (القلم/۱۲) و در مقابل، از کسانی‌که «**تَوَاصَوْا بِالْحَقّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** = یکدگر را به حقّ سفارش کردند و به صبر توصیه نمودند» (العصر/ ۳) و «**الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ یا مروّجین نیکی‌ها** هستند» (التّوبه/۱۱۲) تجلیل کرده‌است.[1]

(۱۹) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَآءَ ٱلْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَٱلَّذِى يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلْخَيْرِ أُوْلَـٰٓئِكَ لَمْ يُؤْمِنُواْ فَأَحْبَطَ ٱللَّهُ أَعْمَـٰلَهُمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا .

« **آنها بخیلان بر شمایند و چون خوف** (و خطر) **فرا رسد، آنان را می‌بینی‌که به سوی تو می‌نگرند ــ در حالی‌که چشمانشان به مانند کسی‌که بیهوشی مرگ بر او چیره شده** (از وحشت) **در حدقه می‌گردد ــ؛ و چون ترس** (از جنگ) **برفت، با زبان نیشدار با شما برخورد می‌کنند؛ بخیلان** (و حریصان) **بر مال** (غنائم) **اند؛ آنها ایمان نیاورده‌اند، پس خدا اعمالشان را تباه گردانید و این بر خدا آسان است** »،

واژه‌ی «**أَشِحَّة**» درمتن آیه، از ماده‌ی «**شُحّ**» به معنی«بُخل» است. عبارت «**أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ** = بخیل‌اند بر شما» یعنی «در صرف مال خود برای پیشبرد راهی‌که شما می‌روید بخیل‌اند»، نمی‌خواهند از مالشان چیزی در راه جهاد و دفاع در برابر دشمنان متجاوز صرف کنند؛ و در عین‌حال ــ بنا به بخش بعدی آیه ــ بخل و حرص مال دارند و چون غنیمتی پیش آید، برای سهم بیشتر مناقشه می‌کنند!

به نظر می‌رسد که با اینگونه آیات، خداوند می‌خواهد مؤمنانش مردم‌شناس شوند. از این‌رو یکی از چهره‌های قرآن، آینه‌ی مردم‌شناسی است و در این راستا دستجات مختلف آدمیان را ــ از منافق و کافر و مسلمان و اهل کتاب و غیره ــ آورده، روحیّه‌ی آنها را در کشاکس حوادث تحلیل می‌کند.

می‌فرماید مردمانی با اوصاف فوق ــ که چنان ترسویند که با اوّلین احساس خطر وحشت سراپاشان را فرا می‌گیرد و احساس مرگ می‌کنند، ولی چون خطر برفت وأمنیّت و خیر پیش آمد از همه متوقّع‌تر هستند ــ مردمانی‌اند که حوادث آنها را می‌گرداند و از خود هیچ نقش و اصالتی ندارند. سپس در مقام تعلیل اینگونه کردارها، می‌فرماید آنها ایمان ندارند (**أُولٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا**). به دست می‌آید که ایمان، آن قائمه‌ی ثابتی‌است که آدمی را در حوادث اداره می‌کند و وقتی نبود، حوادث انسان را به هرسمت و سوی می‌کشاند. مقطع آیه مشعر بر این‌معناست که این‌گونه افراد، اگر خیراتی‌هم درگذشته داشته‌اند، آن‌خیرات با ریاکاری‌های بعدیشان، نزد

---

(۱) ــ دراینجا توجّه به این واقعیّت اجتماعی که چرا عدّه‌ای علاوه برآنکه خود بدی می‌کنند سعی دارند دیگران را نیز به راه خود بکشانند، خالی از فایده نیست. چرا منحرفان سعی دارند همفکر و همراه داشته باشند؟ مثلاً مشروب‌خورها هم‌پیاله و تریاکی‌ها هم‌منقل می‌طلبند؟ علّت این أمر به نظر ما آنست که منحرفان می‌خواهند به نوعی ناراحتی وجدان خود را جبران کنند و اینکه دیگران با آنها همراه شوند، به ایشان آرامش می‌بخشد. وقتی انسان می‌بیند که در أمری‌که فطرتش او را از آن بری می‌دارد تنهاست، ناراحت می‌شود و چون دیگران با او همراه شدند، آرام می‌گیرد و شماتت وجدان را با این مستمسک که تنها نیست (و همه همین‌اند) ساکت می‌سازد.

خدا تباه شده و این‌أمر (حسابرسی اعمال) بر خدای واقف به پنهان و آشکار انسان آسان است.

(۲۰) يَحۡسَبُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ لَمۡ يَذۡهَبُواْۖ وَإِن يَأۡتِ ٱلۡأَحۡزَابُ يَوَدُّواْ لَوۡ أَنَّهُم بَادُونَ فِي ٱلۡأَعۡرَابِ يَسۡـَٔلُونَ عَنۡ أَنۢبَآئِكُمۡۖ وَلَوۡ كَانُواْ فِيكُم مَّا قَٰتَلُوٓاْ إِلَّا قَلِيلٗا .

« (اینان) **می‌پندارند که دسته‌ها**(ی دشمن) **نرفته‌اند و اگر آن دسته‌ها بازآیند، دوست دارند که ای‌کاش میان عربهای بادیه‌نشین می‌بوده از اخبار شما می‌پرسیدند! و اگر در بین شما می‌بودند، جُز** (زمان) **قلیلی نمی‌جنگیدند** »،

ظاهراً آیات این سوره بعداز ترک محاصره‌ی مدینه توسّط احزاب عرب، نازل شده‌است. می‌فرماید آن‌مردم منافق و کارشکن (آیات قبل) آنقدر می‌ترسند که هنوز فکر می‌کنند محاصره‌کنندگان نرفته‌اند و در ترس حضور آنها بسر می‌برند! و اگر اتّفاقاً احزاب بازگردند، منحرفان آرزو می‌کنند که کاش در بادیه بسر می‌بردند و دورادور از اخبار شما (مؤمنان) می‌پرسیدند! و اگر تصادفاً به میان شما مؤمنین می‌آمدند جز زمان کوتاهی همراهی‌تان نکرده نمی‌جنگیدند. مردمانی‌که به‌جای فکر، ترسشان عمیق است، دوست دارند که همواره از معرکه به دور باشند و از دور اخبار را شنیده درباره‌ی آنها با دیگران صحبت کنند، نه آنکه خود در حادثه نقشی ایفا نمایند.

(۲۱) لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا .

« **همانا در رسول‌خدا برای شما سرمشقی نیکوست؛ برای آن کس که امید به خدا و روز بازپسین داشته و یاد خدا بسیارکند** »،

معمولاً بعداز عقب‌نشینی دشمن، عدّه‌ای در سپاه غالب، دست به مدّاحی می‌زنند و از بزرگی رهبر و فداکاریِ پیشتازان داد سخن می‌دهند. قرآن برعکس، ابتدا از منافقان و سست ایمان‌ها و کارشکنان آغاز سخن نمود و روحیّه و رفتار آنها را طی۱۲ آیه (از آیه‌ی۹ تا۲۰) تحلیل کرد و سپس در انتها، ضمن فقط یک آیه (آیه‌ی فوق) به رهبر والامقام و سپس در آیه‌ی دیگر (آیه‌ی بعد) به مؤمنان پرداخته است. هیچ‌گونه مدّاحی مبالغه‌آمیز دیده نمی‌شود و فقط می‌گوید برای پاکدلانی که وجدانشان روی سوی خدا دارد و به عاقبت اعمال خویش و روز پاسخگویی نزد خداوند می‌اندیشند، عملکرد رسول‌خدا (ص) در آن‌موقعیّت، سرمشق نیکویی بود. البتّه شخصیّتی که در چنان حادثه‌ی خطیری توانست آن تدبیر و پایداری و استحکام را ـ علی‌رغم نفاق منافقان و کارشکنی‌هایی که با آن روبرو بود و در آیات قبل شرحش داده شد ـ از خود نشان دهد (رسول‌خدا[ص]) به طریقِ أولیٰ در سایر مواضع دینی و اجتماعی نیز سرمشق است. به نگرش دیگر «**شما را در رسول‌خدا سرمشقِ نیکویی بود**» صورت خبری دارد، ولی در واقع معنی امر می‌دهد؛ یعنی خطاب به مسلمان‌ها می‌فرماید «به پیامبرتان اقتدا کنید و در ثبات و رفتار به او بنگرید». بنابراین «پیرو محمّد[ص]» کسی است که اخلاق و رفتار او محمّدی باشد.

(۲۲) وَ لَمَّا رَءَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْأَحْزَابَ قَالُواْ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُۥ وَ صَدَقَ ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُۥۚ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّآ إِيمَٰنًا وَتَسْلِيمًا .

« و چون مؤمنان دستجات (دشمن) **را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و رسولش به ما وعده دادند و خدا و رسولش راست گفتند؛ و جُز ایمان و تسلیمشان نیافزود »،**

یعنی، برعکس منافقان و سست ایمانان و کارشکنان که آن‌چنان با محاصره‌ی دشمن قالب تهی کردند (آیات قبل) مؤمنان با رؤیت احزاب، گفتند: این صحنه‌ی آزمایش ما است، همان‌که خدا و رسولش گفته بودند، حال بر ماست که از عهده‌ی آزمایش به درآییم؛ و با این روحیّه، ایمان و تسلیمشان به خدا فزونی یافت و هرچند جنگی با محاصره‌کنندگان پیش نیامد و آنها عقب نشینی کرده و رفتند، ولی مؤمنان بهره‌ی خود بردند (و در راه کمال پیش رفتند). اینگونه آیات نشان می‌دهد که چه بسا خداوند بنده‌اش را در موقعیّت‌های خطیر قرار می‌دهد تا او عزم خود جزم کند و ارتقاءِ روحی بیابد و چون این‌مقصود حاصل شود، خطر را برمی‌دارد، چنانکه در داستان إبراهیم و قربانی فرزندش نیز به چنین موردی برمی‌خوریم

(۲۳) مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيْهِۖ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُۥ وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَ مَا بَدَّلُواْ تَبْدِيلًا .

« از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا پیمان بستند صادق بودند؛ پس برخی از ایشان پیمان خود را به پایان بردند (و به شهادت رسیدند) **و برخی از آنها منتظرند و هرگز تبدیلی** (در پیمانشان با خدا راه) **ندادند »،**

آیه‌ی فوق ـ در پی آیه‌ی قبل ـ همچنان از مؤمنان راستین سخن دارد. می‌فرماید برخی از آنها در درگیری‌ها به شهادت رسیده و بقیّه نیز آماده‌اند تا چنانچه نیاز باشد تا پای‌جان با دشمن مهاجم بجنگند. واژه‌ی «**نَحْب**» را در متن آیه، فرهنگ المنجد به معنی «پیمان» آورده و بنا به قرآن، ما دو نوع پیمان با خدای‌تعالی داریم: (**۱**) پیمان فطری، آنگاه که در پاسخ «**أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**» همگی «**بَلَىٰ**» گفتیم (اعراف/۱۷۲) و(**۲**) پیمان ایمانی که با قبول دعوت اسلام به آن متعهّد شده‌ایم. آیه‌ی شریفه از کسانی سخن می‌گوید که پیمان ایمانی را به اَعلا درجه رسانده آماده شدند که تا آخرین قطره‌ی خون از دیانتشان دفاع کنند و عدّه‌ای از ایشان در این راه به شهادت رسیدند (خواه در رویارویی‌های احزاب وخواه در دیگر مواضع) و عدّه‌ی دیگر نیز هرچند شهید نشده‌اند، ولی هیچ تغییر و تبدیلی در اراده و پیمانشان راه نیافته همچنان بر آن استوارند.

(۲۴) لِيَجْزِيَ ٱللَّهُ ٱلصَّٰدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا .

« تا خداوند راست‌گویان را به صدقشان پاداش دهد و منافقان را ـ اگر بخواهد ـ عذاب کند یا بر آنها ببخشاید؛ همانا خداوند بسیار بخشاینده و مهربان است »،

به دنبال آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق سخن از پاداش مؤمنان است. می‌فرماید آن اخلاص و راستگویی‌که مؤمنان داشتند، نتیجه‌اش این است که به پاداش إلهی نائل می‌شوند. سپس آیه به منافقان اشاره داشته و ظاهراً مقصود این است که آنها با کرداری‌که از خود نشان دادند، مستحقّ عذابند ولی ممکن است خداوند ـ بنا به رحمتش ـ آنان را اگر آماده دید، توفیق توبه دهد و توبه‌شان را بپذیرد.

(۲۵) وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُواْ خَيْرًاۚ وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْقِتَالَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا .

«و خدا کسانی را که کفر ورزیدند ـ بی‌آنکه به خیری رسیده باشند ـ با خشمشان بازگرداند؛ و خداوند جنگ را از مؤمنان کفایت کرد؛ همانا خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به سرانجام رویارویی احزاب است که با عنایات إلهی ـ در نتیجه‌ی وزش طوفان و سایر عوامل[1](آیه‌ی۹سوره) ـ به نفع مسلمانها تمام شد. سپاه مشرکان عقب نشست و مأیوس و خشمناک و دست خالی به مکّه بازگشتند و بدین‌ترتیب، به لطف خدای متعال، مؤمنان از جنگ بی‌نیاز شدند (سوای برخی پهلوان قریش یعنی عَمْرو بْن عَبدَود که بنا به سیره‌ی ابن هشام از روی خندق پرید و طی جنگِ تن به تن با علی (ع) از پای درآمد).

(۲۶) وَأَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَٰهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا .

« **و کسانی از اهل کتاب را که با ایشان** (احزاب) **همپشتی کردند از قلعه‌هایشان فرود آورد و در دل‌های آنان هراس افکند؛ گروهی را می‌کشتید و گروهی را به اسارت می‌گرفتید »،**

با نزول این‌آیه و آیه‌ی بعد، شرح ماجرای جنگ احزاب پایان می‌پذیرد. آنچه از آیه‌ی فوق برمی‌آید این است که گروهی از یهودیان مدینه که با احزاب مشرکان همکاری داشتند، پس از عقب‌نشینی آنها، یهودیان مزبور، به مذلّت افتادند و ملزم به خروج از قلعه‌هایشان گردیده عدّه‌ای‌شان به دست مسلمان‌ها کشته و عدّه‌ای اسیر گردیدند.

(۲۷) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَٰرَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَـُٔوهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا .

« و (خدا) **اراضی و خانه‌ها و اموال آنها و سرزمینی را که به آن پای ننهاده بودید، به شما** (مؤمنان) **به**

---

(۱) ـ بنا به تاریخ (سیره‌ی ابن هشام، جلد۲، ص۲۲۹) در بحبوحه‌ی محاصره‌ی مدینه توسّط مشرکان عرب و تهدیدات یهودیان بنی‌قریظه از داخل، مردی از میان مشرکان (قبیله‌ی غَطَفان) نزد پیامبر[ص] آمده و اظهار اسلام کرد. وی گفت قومم از مسلمانی من بی‌خبرند و می‌توانم اتّحاد قریش و بنی‌قریظه را برهم زنم و باموافقت پیامبر، به نزد یهودیان رفته پیشنهاد کرد برای اطمینان به همکاری قریش، از آنها گروگان بخواهند و سپس سوی قریش رفته به آنها سپرد که از نیرنگ یهود و سازش آنها با محمّد (ص) بترسند. تدبیر او مؤثّر افتاد و در نتیجه یهود و قریش به یکدیگر مظنون شده از همکاری بازایستادند.

میراث داد و خدا بر هر امری تواناست »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که قبیله‌ی یهود بعد از اضمحلال، قلعه‌ها و اموالشان به دست مسلمان‌ها افتاد و مسلمان‌ها برای اوّلین بار به‌خطّه‌ی آنها پای نهادنـد. نتیجه می‌شـود که تا قبل از پشتیبانی مشرکانِ متخاصم، یهودیان مزبور از جانب مسلمانها کاملاً درأمان بودند وکسی حتّی به فکر ورود به محوّطه‌ی آنها نمی‌افتاد.(۱) أمّا طبری از ابن اسحق و ابن زید نقل می‌کند که منظور از «**أَرْضًا لَمْ تَطَؤُوهَا**» خیبراست که پیامبر(ص) بعد از ختم قائله‌ی بنی قُرَیظه متوجّه آنجا (که به صورت مرکز توطئه‌های یهود علیه مسلمان‌ها درآمده بود) شد و آنجا به دست مسلمان‌ها افتاد که سپس بنا به قراردادی، یهودیان در آن سرزمین باقی مانده به کشاورزی‌شان به صورت مضاربه با مسلمین، ادامه دادند. هرچند طبری خود عقیده دارد که عبارت مزبور، در اشاره به فتوحات بعدی است و شامل همه‌ی سرزمین‌ها می‌شود.

---

(۱) ـ یهودیان ساکن مدینه عمدتاً سه طائفه‌ی بنی قَیْنُقاع، بنی‌النَّضِیر و بنی‌قُرَیْظَه بودند. پیامبر اکرم(ص) در ابتدای ورود به مدینه نوعی پیمان عدم تعرّض و همکاری با آنها منعقد کرد که به موجب آن مقرّر شد هرکس به دین خود باشد ولی در مقابلِ ستیزه‌جویی قریش یا هجوم هرطائفه‌ای به مدینه، مسلمان‌ها و یهود مشترکاً از شهر دفاع کنند و هر دسته این‌کار را به هزینه‌ی خود انجام دهد. امّا هریک از طوایف یهود ـ یکی بعد از دیگری ـ پیمان بشکستند و دچار عواقب آن شدند که شرح آن در تواریخ آمده است (به کتاب «خیانت در گزارش تاریخ» اثر مصطفی حسینی طباطبائی جلد سوّم، فصل۳ نگاه کنید). نخستین پیمان شکن، یهود بنی‌قینقاع بودند که زن مسلمانی را آزرده و مرد مسلمانی را که به دفاع از او برخاست، کشتند و متعاقباً با مسلمان‌ها درگیر شدند. در این‌درگیری مسلمان‌ها بنی‌قینقاع را به زانو درآورده و بعداز تسلیم آنها، قرار شد خانه و زندگی خود را گذاشته و از مدینه بروند که در نتیجه آنان به شام هجرت کردند. بعد از این واقعه، جنگ اُحُد پیش آمد و سپس مسلمان‌ها با پیمان‌شکنی بنی‌النّضیر مواجه شدند که درصدد قتل پیامبر(ص) برآمده بودند و چون ملزم به تسلیم گردیدند، قرار شد از مدینه کوچ کرده جز اسلحه، هرچه را می‌توانند از لوازم و متعلّقاتشان برداشته باخود ببرند. دسته‌ای از آنها به خیبر رفته و بقیّه رهسپار شام شدند. آن عدّه‌شان که به خیبر رفته بودند از آنجا بنای توطئه را گذاشته همکاری بین بنی‌قریظه و احزاب مشرکان را برای حمله به مسلمان‌ها از داخل وخارج ترتیب دادند. بدین‌ترتیب یهود بنی‌قریظه به خیانتی بزرگ دست زدند و نه فقط پیمان‌شکن ساده، بلکه دست دردست احزاب مشرکان، کمر به نابودی جمیع مسلمان‌ها بستند و این بود که بنا به رأی فردی از قبیله‌ی اوس (سعد بن معاذ) که خودشان به حکَمیّت او توافق کرده بودند، قرار شد همه‌ی آنها که در جنگ با مسلمان‌ها دست داشتند اعدام گردند و با وجود این تاریخ گواه است که پیامبر(ص) چند تن از آنان را که به اسلام گرایش نشان دادند و همچنین جوانانی از ایشان را که درآستانه‌ی بلوغ بودند، مورد عفو قرار داد. به علاوه برخی تحقیقات معتبر نشان می‌دهد که تعداد اعدام شدگان بنی‌قریظه ـ برخلاف آنچه ابن اسحاق آورده و عدد آنها را تا هفتصد نفر ذکر کرده است ـ بیش از معـدودی نبوده‌انـد (مغازی واقدی، ج۱، ص۵۲۳ ــ «بررسی تاریخی و کلامی واقعه‌ی بنی‌قریظه» سخنرانی حجّت الإسلام دکتر سیّدمحمّدعلی ایازی ۱۳۹۰/۱۰/۲۷ دانشکدهٔ مفید قم ــ «تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان اُمَویان، چاپ تهران مزکر نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲).

بخش سوّم

(تذکّر به همسران پیامبر^ص و بشارت به مردان و زنان مؤمن)

(۲۸) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا .

« ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، پس بیایید تا بهره‌مندتان سازم و شما را به زیبایی رها کنم »،

در ششمین آیه‌ی سوره به صورت گذرا به زنان پیامبر^ص اشاره شد (**وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ** = زنان پیامبر مادرانِ مؤمنین‌اند) و سپس از میثاق اُمّت‌ها با پیامبرانشان و آنگاه از جنگ احزاب سخن رفت و اکنون به موضوع زنان پیامبر^ص بازگشته موضع ایشان را در درون خانواده و در جامعه توضیح می‌دهد.

ابتدا سخن از ارتباط زنان با خود پیامبر^ص است که زندگانی او وقف رسالتش می‌باشد و لازم است خانواده‌ی وی این‌موضوع را درک کرده متناسب با آن زندگی نمایند. می‌فرماید ای پیامبر به زنانت بگو اگر زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید و حوصله‌ی دینداری ندارید و مشکلاتی را که در زندگی پیامبر^ص است نمی‌توانید تحمّل کنید و قبول شرایط همسری او(اینکه بعد از پیامبر^ص نمی‌توانند با کس دیگری ازدواج کنند وغیره) برایتان دشوار است، تحمیلی دربین نیست، بیایید تاآنجا که می‌توانم شمارا بهره‌مند ساخته با خوبی و خوشی رهایتان کنم. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه این آیه را ـ از آن‌رو که زنان پیامبر^ص را بین ماندن و یا جدا شدن از او مخیّر ساخته است ـ آیه‌ی «تخییر» نامیده‌اند.

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر^ص حتّی نسبت به خانواده‌اش زورگو نبوده (و آنها که درون خانواده خشن و زورگو هستند، رفتارشان از پسند خدا و رسول به دور است).

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه نوعی الگوی رفتاری برای همه‌ی زن و شوهرها به دست می‌دهد که اگر احساس عدم تجانس کردند، نیازی به دشمنی و آزار یکدیگر نیست، با خوبی و خوشی از هم جدا شوند وخصوصاً در این ارتباط شوهران را مخاطب قرار داده و فرموده است: «**وَ لِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ** = زنان مطلّقه را بهره‌ای به شایستگی است که حقّی بر عهده‌ی پرهیزکاران است» (بقره/۲۴۱).

(۲۹) وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا .

« **و اگر طالب** (رضای) **خدا و رسول او و سرای آخرتید، پس همانا خدا برای نیکوکارانتان، پاداشی بزرگ فراهم آورده است** »،

شایان توجّه است که نه در آیه‌ی قبل و نه در آیه‌ی فوق، ذکری از نام «محمّد^ص» نیست، بلکه خطاب به زنان می‌فرماید «**إن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ** = اگر طالب خدا ورسولش و سرای آخرتید»، یعنی زندگانی هدفی‌را در کنار شوهرتان ـ پیامبر ـ پذیرا هستید، دراین‌صورت خداوند به «**نیکوکاران**» ایشان ـ که فقط مؤمن انتزاعی نبوده بلکه مشارکت در کار خیر می‌کنند ـ وعده‌ی پاداشی بزرگ می‌دهد.

(۳۰) يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَٰعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا .

« **ای زنان پیامبر! هرکس از شما کار زشت آشکاری آورد، عذابش دو چندان خواهد بود و این، بر خدا آسان است** »،

در آیات قبل سخن از قبول همسری و یا جدایی از پیامبر^ص بود و از این‌رو لازم می‌آمد توسّط خود پیامبر^ص عنوان شود (**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ** . . .). امّا در آیه‌ی فوق زنانی را که پذیرفتند همسر پیامبر باقی بمانند، خداوند مخاطب قرار داده (**يَا نِسَاء النَّبِيّ** . . .) موضعشان را گوشزد می‌کند. می‌فرماید اگر «**فاحِشَةٍ مُبَيِّنةٍ** = کار زشتی آشکار» آوردید، عذابتان دو برابر است. چرا؟ زیرا همسر پیامبر اگر علناً خلاف شرع کند، هم خود گناه کرده و هم آبروی پیامبر^ص را برده و هم به دین صدمه زده است. البتّه «**مُبَيِّنَة**» صفت «**فاحِشَة**» بوده و منظور کاری است که زشتی آن مسلّم است. مقصود از مقطع آیه (**كان ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسيرًا**) این‌است‌که هرچند همسرپیامبر باشند، ولی درصورت اقدام به کار زشت آشکار، خداوند به آسانی دو برابر عذابشان می‌کند. با نگرش دیگر، صِرف همسری پیامبر^ص، باعث نمی‌شود که اگر همسر خلافی کرد، خدا از او بگذرد؛ بلکه ملاک رستگاری و نجات را فقط صلاحیّت کردار خود شخص فراهم می‌کند.

(۳۱) ۞ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعْمَلْ صَٰلِحًا نُّؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا .

«**و هرکس از شما اطاعت خدا و رسولش را بجای آورَد، و عمل صالح کند، پاداشش را دو بار** (دو چندان) **می‌دهیم و روزی نیکو برایش فراهم آوریم** »،

آیه‌ی قبل لحن تهدید داشت و آیه‌ی فوق لحنی تشویق کننده دارد. می‌فرماید زنان پیامبر که مشکلات همسری آن‌حضرت را پذیرفته شئون اسلام را حفظ کنند، پاداششان دو برابر خواهد بود. امّا این پاداش دو برابر، خاصّ همسران پیامبر^ص نیست، چنانکه فرموده کسانی‌هم که «**صبر کردند و بدی را با نیکی دفع می‌نمایند و از آنچه روزی‌شان دادیم انفاق می‌کنند، دو بار** (دو برابر) **پاداش خواهند یافت**» (قصص/٥٤).

(۳۲) یَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا.

«**ای زنان پیامبر! مانند هیچ‌یک از زنان** (دیگر) **نیستید اگر تقویٰ پیشه کنید؛ پس نرم** (و نازک) **سخن مگویید تا آن‌کس‌که در دلش بیماری است، طمع ورزد؛ و سخنی پسندیده گویید**».

آیه‌ی شریفه در تعقیب دو آیه‌ی قبلی است. می‌فرماید موقعیّت زنان پیامبر به‌گونه‌ای‌است که باکجروی، نه فقط به‌خود، بلکه به هدفی بزرگ صدمه می‌زنند ودرمقابل با رفتارشایسته، نه تنها آبروی‌خود بلکه آبروی اسلام را حفظ می‌کنند و موجب تقویت «نهضت» می‌گردند؛ بنابراین با زنان دیگر تفاوت دارند. واژه‌ی «**إِنِ اتَّقَيْتُنَّ** = اگر تقویٰ پیش گیرید» کلّی‌است و رعایت تقویٰ را در همه‌ی امور می‌رساند. امّا متعاقباً به‌عنوان لازمه‌ی حفظ تقویٰ در کلّیّه‌ی امور، مقدّمه‌ی آن‌را در زمینه‌ی رعایت عفّت آورده و می‌فرماید صدایتان را نرم و نازک نکنید تا افراد مریض‌قلب به طمع بیافتند. یعنی درصورت سخن گفتن به‌کرشمه، مؤمنان حقیقی تکان نمی‌خورند ولی مریض‌دلان فرصت سوءِ استفاده می‌یابند (و چنانکه می‌دانیم معمولاً رفتار زن است که به مرد جرأت و میدان عمل می‌بخشد).[۱]

(۳۳) وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا.

«**و در خانه‌هایتان قرار گیرید و به مانند جلوه‌گری**(زمان) **جاهلیّت پیشین، به خودنمایی نپردازید و نماز به پا دارید و زکات دهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید؛ جز این نیست که خدا می‌خواهد هر پلیدی را از شما ای اهل خانه**(ی پیامبر) **بزداید و پاک و پاکیزه‌تان گرداند**».

واژه‌ی «**قَرْنَ**» در بخش اوّل آیه، فعل مؤنّث از مصدر «قَرار» به معنی «مستقر شدن و آرام گرفتن» می‌باشد. مقصود از «**اَلْجاهِلِيَّةِ الْأُولىٰ**» دوره‌ی پیش از بعثت پیامبر^ص^ است. در دنباله‌ی خطاب به زنان پیامبر^ص^، می‌فرماید «(ای زنان پیامبر) در خانه‌هایتان آرام گیرید و به مانند اوضاع جاهلیّت در اماکن پرسه نزنید». البتّه پر واضح است که مقصود آیه‌ی شریفه زندانی‌شدن زنان در خانه نیست و زنان پیامبر برای امور مختلف (دیدار خویشان، خرید از بازار و غیره) از خانه بیرون می‌رفتند؛ بلکه منظور اینست که زنان پیامبر(و به‌طور کلّی هر زن مسلمان) برای خودنمایی و خیابانگردی از خانه خارج نشود.

متعاقباً آیه‌ی شریفه، زنان پیامبر^ص^ را به برپاداری نماز و پرداخت زکات و اطاعت از خدا و پیامبرش فرمان می‌دهد. این فرامین همه حاکی از تأکید إلهی بر عمل به وظائف دینی است؛ به عبارت دیگر خداوند

---

(۱) ـ متأسّفانه در گذشته برخی بانوان مقدّسه ـ با برداشت غلط از آیه‌ی فوق ـ به هنگام مکالمه با مرد نامحرم دست در دهان می‌گذاشتند تا کج و کوله سخن بگویند! در حالی‌که آیه‌ی شریفه چنین چیزی نمی‌گوید بلکه بر سخن طبیعی (**قَوْلًا مَعْرُوفًا**) تأکید دارد.

می‌خواسته زنان پیامبر^ص از طریق عمل به احکام مزبور، به لحاظ درونی پاک شوند و هر نوع پلیدی ناشی از گناه، از ایشان برود. هرچند غالب مفسّران و راویان امامیّه مقصود از «**يُرِيدُ اللهُ**» را در آیه‌ی شریفه «اراده‌ی تکوینی» خدا و غرض از «**أَهْلَ الْبَيْتِ**» را نه زنان پیامبر^ص، بلکه شخص پیامبر^ص و فرزندان او (فاطمه^ع، حسن^ع و حسین^ع) و علی^ع و سایر امامان شیعه (ع) دانسته‌اند که چند نکته در این ارتباط شایان توجّه است:

اوّل آنکه هیچ سخنی از «اراده‌ی تکوینی» خدا در آیه نیست، بلکه این سبک در قرآن سابقه دارد که ابتدا دستوراتی داده و سپس فوائد ناشی از عمل به آن دستورات را ذکر کند، چنانکه خطاب به عموم مسلمانان نیز به همین سبک سخن گفته و مثلاً می‌فرماید: «**يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ... وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَو عَلَى سَفَرٍ ... فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ... مايُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِنْ حَرَجٍ وَلكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ** ... = ای کسانی‌که ایمان آوردید! چون به (عزم) نماز برخیزید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید، سر خود را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک ... واگر مریض یا در سفر بودید ... و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمّم کنید ... خدا اراده‌ی سختی بر شما ندارد، بلکه **می‌خواهد شما را پاک گرداند** ... » (المائدة/٦). یعنی خداوند می‌خواهد ـ از طریق این احکام ـ دین را بر شما مسلمان‌ها آسان کند تا به آن عمل نموده پاک شوید. بدین‌ترتیب مقصود از «**يُرِيدُ اللهُ**» در آیات شریفه‌ی احزاب/۳۳ و مائده/٦، «**اراده‌ی تشریعی**» خداست که جبر در آن راه ندارد و صرفاً هدف خداوند را به این‌صورت می‌رساند که با تأسیس احکام عبادی، اراده داشته تا مردم (أعمّ از زنان پیامبر یا سایرین) از طریق عمل به آن احکام پاک شوند و از آنجا که انسان‌ها مختار آفریده شده‌اند، بدیهی است که عدّه‌ای درجهت تحقّق این اراده‌ی إلهی در خود، عمل می‌کنند و عدّه‌ای نمی‌کنند. «**اراده‌ی تکوینی**» خدا آنجاست که سخن از امور تکوین است، مانند حیات مجدّد آدمی در قیامت که دراین‌مورد می‌فرماید «**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** = جز این نیست که سخن(و حکم) او به هرچیزی که اراده‌اش کند این‌است که بدو گوید: باش ، پس موجود می‌شود» (یس/۸۲).

دوّم آنکه عدّه‌ای مطرح ساخته‌اند که اگرمقصود از «**يُرِيدُ اللهُ**» در آیه‌ی شریفه (احزاب/۳۳) «اراده‌ی تشریعی» باشد پس چرا با واژه‌ی «**إِنَّما**» شروع شده است؟ مگر خدا می‌خواسته فقط اهل خانه‌ی پیامبر^ص از طریق عمل به احکام پاک شوند؟ پاسخ این است که **اوّلاً** حصرآیه‌ی شریفه متعلّق به موضوع طهارت است یعنی مربوط به طهارت درون است، نه به افراد. یعنی مقصود خداوند از اینکه می‌فرماید زنان پیامبر به آن تکالیف عبادی عمل کنند، صرفاً این است که پاکی درون آنها را در نظر داشته و نه چیز دیگر و (**ثانیاً**) در مورد سایر مسلمان‌ها نیز به وضوح، اراده‌ی تشریعی خداوند بیان شده است (مائده/٦).

سوّم آنکه روشن است به دلیل آنکه در آیه‌ی فوق (احزاب/۳۳) و آیات پیشین و پسین سخن از زنانِ پیامبر^ص رفته، منظور از «**أَهْلَ الْبَيْت**» در آیه‌ی شریفه زنان پیامبر^ص می‌باشد و اینکه با ضمیر جمع مذکّر در «**لِيُطَهِّرَكُمْ**» از آنها سخن گفته، بنا به قاعده‌ی «**تغليب**» در زبان عربی است که با توجّه به حضور پیامبر^ص در آن

خانه‌ها (**بُيُوتَكُمْ**) از ضمیر مذکّر استفاده شده است. چنانکه در سوره‌ی هود (آیه‌ی۷۳) می‌خوانیم که فرشتگان به هنگام سخن گفتن با همسر ابراهیم[ع] از ضمیر مذکّر برای خطاب به او (به عنوان یکی از ساکنان خانه‌ی ابراهیم) استفاده کردند (**قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمرِاللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ**).

چهارم آنکه واژه‌ی «**بُيُوتِكُنَّ**» در آیه‌ی شریفه که در آیه‌ی بعد (آیه‌ی٣٤) نیز تکرار شده، می‌رساند که **بَيْت** یا خانه‌ی پیامبر[ص] دارای حجره‌های متعدّد بوده که در هرکدام از آنها یکی از زنان پیامبر می‌زیسته؛ چنانکه در سوره‌ی حُجُرات (آیه‌ی ٤) نیز به این معنی اشاره شده است. بنابراین یکبار به اهل خانه به‌صورت کلّی «**أَهْلَ الْبَيْتِ**» و یکبار به صورت اختصاصی «**بُيُوتِكُنَّ**» اشاره شده و مقصود، همسران پیامبر بوده‌اند.[۱]

(۳۴) **وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلْحِكْمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا .**

« **و آنچه را از آیات خدا و** (سخنان) **حکمت** (آمیز) **که در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود، یاد کنید؛ همانا خدا صاحب لطف و** (از احوال همه) **آگاه است** »،

بعد از تأکید بر نماز و زکات به همسران پیامبر[ص] در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق خطاب به آنها می‌فرماید فراموش نکنید که خانه‌ی شما منزلگاه وحی وجایگاه نزول آیات حکیمانه‌ی خدا بوده و بنابراین شما سزاوارتر از هرکس در عمل به آیات قرآنید. برخی مراد از «**آیات الله**» را قرآن و مراد از «**حِکمت**» را سخنان پیامبر[ص] دانسته‌اند. ولی حکمت در خلال آیات قرآنی آمده است به دلیل «**ذٰلِكَ مِمّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ**» (إسراء/۳۹) و «**يس. وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ**». مقطع آیه از لطف و نظارت دقیق إلهی سخن می‌گوید که البتّه رعایت کنندگان را بی‌پاداش نمی‌گذارد.

(۳۵) **إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَٰتِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَٱلْقَٰنِتِينَ وَٱلْقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلْخَٰشِعِينَ وَٱلْخَٰشِعَٰتِ وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلْحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا .**

---

(۱) ـ البتّه این‌مطلب بدین‌معنی نیست که همسران پیامبر[ص] همه سراپا پاک و عاری از هرلغزشی بوده‌اند ـ چنانکه ممکن‌است موضوع جنگ «جمل» و رویارویی عایشه با حضرت علی(ع) در این‌ارتباط عنوان شود ـ بلکه همانگونه که گفته شد در اراده‌ی تشریعی خداوند جبر راه ندارد و به عهده‌ی همسران بوده که تا چه حدّ از آن اراده‌ی تشریعی خدا استفاده کنند و بهره ببرند. همانگونه که خداوند از إرسال رُسُل، اراده‌ی هدایت انسان‌ها را داشته ولی می‌بینیم که همه‌ی انسان‌ها هدایت نشده و نمی‌شوند. از سوی دیگر حکم تشریعی اختصاص به زنان پیامبر نداشته و می‌توانسته به همگی اعضای خانواده‌ی پیامبر[ص] تعمیم یابد (چنانکه آیه‌ی ۶ سوره‌ی مائده آن اراده‌ی تشریعی را درمورد جمیع مسلمان‌ها بیان می‌دارد) و از این‌رو تعجّبی ندارد اگر ـ بنا به روایت ـ می‌خوانیم که پیامبر در سپیده‌دمان به هنگام عبور از کنار خانه‌ی علی و فاطمه (عَلَیهِمَا السَّلام) بانگ برمی‌داشته که «نماز، نماز، ای خاندان پیامبر! خدا می‌خواهد پلیدی‌را از شما بردارد و پاکتان گرداند».

« **بی‌تردید مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان فرمانبردار**(خدا)**، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی‌که یاد خدا بسیار کنند، خداوند برای** (همه‌ی) **ایشان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم آورده است** »،

پس‌از فراغت از بحث درباره‌ی زنان پیامبر^ص^، به عموم نیکان پرداخته نوید آمرزش و اجر عظیم به آنها می‌دهد تا گمان نرود که پاداش والا فقط ارزانی زنان پیامبراست. چنانکه طبری در شأن نزول آیه آورده که برخی زنان مسلمان بر همسران پیامبر وارد شده می‌گفتند که خداوند ذکر شما را درقرآن آورده ولی درباره‌ی ما هیچ سخنی نگفته است و آنگاه آیه‌ی فوق نازل شد. به‌علاوه نکات زیر درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**فروج**»، جمع «فَرج» به معنی «عضو جنسی» است أعمّ از مرد و زن و «**حفظ فروج**» کنایه از عفّت و پاکدامنی است.

دوّم آنکه طبری ذیل آیه‌ی آل‌عمران/٤٣ از قول پیامبر^ص^ آورده که هرجا در قرآن ذکر «قنوت» گردیده، منظور فرمانبرداری از خداست.

سوّم آنکه در رأس آیه به مردان و زنان مسلمان اشاره دارد و متعاقباً ذکر مردان و زنان مؤمن رفته است. بدین‌ترتیب روشن است که آیه‌ی شریفه مؤمنی را مدّ نظر دارد که مقام او فراتر از مسلمان است و لازم است بدانیم که آن مؤمن، چگونه مسلمانی است ؟ بی‌شکّ منظور از اینگونه مسلمان، شخصی کـه از سر ناچاری در برابر قدرت تسلیم شده و ابراز مخالفت نمی‌کند، نیست که چنین مسلمانی را قرآن بی‌اعتبار شمرده است (حجرات/١٤). بنابراین منظور، مسلمانی است که از مراحل مختلف ایمان گذشته، به اطمینان قلب رسیده و آنگاه از سرعشق و ایمان سرشار، تسلیم فرامین خدا گشته است. چنین مسلمانی است که به لحاظ اجر و پاداش ــ که آیه‌ی شریفه از آن سخن دارد ــ از مسلمان عادی پیشی گرفته است.

بخش چهارم

(ماجرای زید و زینب و ازدواج پیامبر^ص با همسر مطلّقه‌ی پسرخوانده‌اش)

(۳۶) وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا .

« و هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که چون خدا و فرستاده‌اش به امری حُکم کنند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، بی‌شک به گمراهی آشکاری درآمده است »،

آیه‌ی شریفه زمینه‌ساز ورود در ماجرای ازدواج پیامبر^ص با همسر مطلّقهٔ پسرخوانده‌اش زید بن حارثه[1] می‌باشد که در آیه‌ی٤ سوره به آن اشاره رفت و در آیات بعدی این بخش تفصیل می‌یابد. از سوی دیگر آیه‌ی شریفه با حرف «واو» در آغاز، معطوف به آیه‌ی قبلی است که ضمن آن از زن و مرد «مؤمن» سخن رفته است.

می‌فرماید هر مرد و زن «مؤمن» چون خداوند امر به انجام کاری داد و آن امر توسّط پیامبرش ابلاغ شد، مطیع است و در اجرای آن فرمان چون و چرا نمی‌کند. چرا که عدم اطاعت از چنان امری، در واقع خروج از دایره‌ی ایمان و ورود به وادی گمراهی است. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه عبارت «**إِذَا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ**» در متن آیه، اشاره به امر تشریعی(قانونی) دارد که متضمّن «یک» حُکم از جانب خدا و رسول^ص است. یعنی خداوند حُکمی داده و رسول آن را ابلاغ می‌کند، نه آنکه دو فرمان جدا از هم باشد.

دوّم آنکه واژه‌ی «**إِذَا**» درعبارت مذکور، می‌رساند که چنین امری به ندرت پیش می‌آمده و موکول به

---

(۱) ـ بنا به تاریخ، در دوران پیش از اسلام، عدّه‌ای به قبیله‌ای که زید بن حارثه با خانواده‌اش در آنجا می‌زیست، حمله‌ور شده و زید را که پسربچّه‌ای بوده، از پدرش جدا نموده و به عنوان برده با خود می‌برند و در بازار مکّه در معرض فروش می‌گذارند. یکی از نزدیکان خدیجه زید را برای خدیجه می‌خرد که وی نیز او را به همسرش محمّد^ص (پیش از رسالت) هدیه می‌کند. ولی محمّد^ص زید را آزاد کرده او را فرزندخوانده‌ی خود می‌نامد. پس از مدّتی پدر زید که در جستجوی فرزندش بود، او را نزد محمّد یافته و درخواست استرداد می‌کند. محمّد^ص درخواست او را می‌پذیرد ولی زید خود می‌خواهد که نزد محمّد^ص باقی بماند؛ و چون آن‌حضرت به رسالت مبعوث می‌گردد، زید از اوّلین کسانی است که ایمان آورده و مسلمان می‌شود و در دامان تربیتیِ پیامبر^ص به رشد و بلوغ می‌رسد (ترجمه‌ی سیره‌ی ابن هشام، از مسعود انصاری، جلد۱، ص۳۳۷←۳۲۵). آنگاه پیامبر دخترعمّه‌اش زینب بنت جَحش را برای همسری زید برمی‌گزینند امّا از آنجا که زید سابقه‌ی غلامی داشت، زینب چندان راضی به این ازدواج نبود و چه بسا خداوند مخصوصاً آن ازدواج را پیش آورد تا با اینگونه تعصّبات اعتباری جامعه مقابله شود. ولی به هرحال زندگی مشترک زید وزینب سرانجامی نیافت و بعد از مدّتی کارشان به طلاق وجدایی کشید. زید مسلمانی شایسته و از سرداران بزرگ اسلام گردید که در جنگ «موته» در مقام فرماندهی سپاه به شهادت رسید.

ضرورت‌ها و شرایط استثنایی بوده است، و إلاّ خداوند به طور معمول در مورد طلاق یا ازدواج دو نفر با هم دخالتی نداشته و فرمانی نمی‌داده، مگر به اقتضای حلّ بحرانی در جامعه بوده باشد.

سوّم آنکه پر واضح است که چنان شرایطی امروزه ـ در بسرآمدن دوران وحی و نبود پیامبر^ص ـ منتفی است و پیروی از هر نظریّه و فتاوای شرعی که کسی صادر نماید، موکول به تطبیق آن با منابع شرعی یا قرآن و سنّت می‌باشد.

(۳۷) وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِىٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخْفِى فِى نَفْسِكَ
مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَىٰهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَٰكَهَا لِكَىْ
لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِىٓ أَزْوَٰجِ أَدْعِيَآئِهِمْ إِذَا قَضَوْا۟ مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولًا .

«**و** (به یاد آر) **هنگامی را که به آن کس که خدا نعمت**(ایمان و اسلام) **بخشیده بود ـ و تو** (نیز با آزادسازی و تربیتش) **به او نعمت بخشیده بودی ـ می‌گفتی: همسرت را برای خودت نگهدار و از خدا پروا بدار؛ و در نفس خویش آنچه را خدا آشکارش کرد، پنهان می‌داشتی؛ و از مردم می‌ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی؛ پس چون زید حاجت خود را از او** (زینب) **برآورد** (با وی زناشویی نمود و سپس از او جدا شد) **ما آن زن را به همسری تو درآوردیم تا بر مؤمنان در ازدواج با زنان پسرخواندگانشان ـ چون از آنان کامیاب شده و سپس آنان را طلاق گفتند ـ حرجی نباشد؛ وفرمان خدا انجام‌شدنی است**»،

آیه‌ی شریفه، آغاز شرح ماجرای زید و زینب و ازدواج پیامبر^ص با همسر مطلّقه‌ی زید می‌باشد. زید، پسرخوانده‌ی پیامبر^ص و زینب دختر عمّه‌ی آن‌حضرت بود که پیامبر^ص وی را برای پسرخوانده‌اش (زید) خواستگاری کرد و در نتیجه آن دو به ازدواج یکدیگر درآمدند.

امّا بخش اوّل آیه نشان می‌دهد که آن زندگی مشترک با مشکلاتی روبرو بود؛ تا جایی‌که زید نزد پیامبر شکایت می‌برده و از اختلافات خود با زینب سخن می‌گفته و تصمیم به جدایی از زینب داشته است. در مقابل پیامبر زید را نصیحت می‌کرده که سعی کن با همسرت بسازی و او را نگاهداری. شایان توجّه است که در متن آیه، نعمت خدا درحقّ زید که توفیق درک توحید و ایمان اسلامی بوده، مقدّم بر لطف پیامبر^ص نسبت به وی (آزادی او) آمده، با آنکه از نظر تاریخی، اسلام آوردن زید بعداز آزادی‌اش بوده است.

بخش بعدی آیه به دست می‌دهد که ازدواج زید و زینب منجر به جدایی شده و آنگاه خداوند پیامبرش^ص را موظّف می‌سازد که با زینب همسر مطلّقه‌ی پسرخوانده‌اش، ازدواج کند. واژه‌ی «**قَضىٰ**» به معنی «پایان برد» و «**وَطَر**» به معنی «نیاز و حاجت» است. تعبیر «**قضای وطر**» کنایه از نکاح و سپس طلاق دادن همسر است. واژه‌ی «**أَدْعِيَاء**» جمع «**دَعِيّ**» به معنی «پسرخوانده» است.

متن آیه نشان می‌دهد که آن ازدواج، بر پیامبر بسیارگران بوده و بیم آن داشته که دستاویزی به دست مخالفان دهد و اورا به عنوان اینکه با عروسش ازدواج می‌کند، مورد انتقاد شدید قراردهند. در اینجا خداوند فرستاده‌اش را مورد عتاب قرار می‌دهد که: «از مردم در برابر امر خدا می‌ترسی؟ حق است که از فکر انجام

ندادن آن امر از خدا بترسی!». روشن است که رسول اکرم^ص چه بار گرانی را در آن موقعیّت بر عهده‌ی خویش احساس می‌کرد، چنانکه از عایشه روایت شده که اگر پیامبر^ص می‌خواست چیزی از وحی را کتمان کند، حتماً همین‌آیه را مخفی می‌داشت. ولی مشیّت خداوند و اطاعت امر او، سزاوارتر از نگرانی عواقب آن بین مردم است و چون خداوند امری را از جانب پیامبرش برای درهم شکستن سنّت غلطی از دوران جاهلی می‌طلبد، جای درنگ نیست.

مقطع آیه حاکی از آن است که پیامبر باید پیشقدم شود تا بدعتِ در نظر گرفتن پسرخوانده به عنوان پسرحقیقی، شکسته شود و مشکلات اجتماعی ناشی از آن به یکسو رود.(۱)

(۳۸) مَا كَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ ٱللَّهُ لَهُۥۖ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلُۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا .

« **بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب گردانده، حرجی نیست؛** (این) **سنّت خداست که در**(مورد) **کسانی** (پیامبرانی) **که پیش‌از این گذشتند** (معمول) **بوده و امر خدا معیّن و حساب شده است** »،

واژه‌ی «**حَرَج**» در آیه به معنی «گناه» است. آیه‌ی شریفه مکمّل مطالب مربوط به زید و زینب می‌باشد. می‌فرماید آنگاه که خدا امری را بر پیامبرش لازم دید، نه پیامبر باید نسبت به آن درخود احساس تنگی و سختی نماید و نه در انجام آن گناهی مرتکب شده است؛ و این مطلب نه تنها درمورد پیامبر اسلام، بلکه سنّت إلهی در بین همه‌ی پیامبران پیشین بوده است (که به فرمان خداوند به بدعت شکنی برمی‌خاستند و مأمور می‌شدند عادات نکوهیده‌ی قوم خود را تغییر دهند).

(۳۹) ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا .

« **آنها که پیام‌های خدا را می‌رسانند و از او بیم داشته و از احدی جز او نمی‌ترسند و خدا برای حسابرسی کافی است** » ،

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ در توصیف پیامبران است و از روحیّه‌ی آنها حکایت می‌کند که پیام‌های خدا را ـ بی‌کم و کاست ـ می‌رسانند و در شکستن بدعت‌های جاهلی از احدی جز خدا باک نداشتند.

به قول سعدی: موحّد چـو زر ریزی اندر برش   چو شمشیرهندی نهی بر سرش
امیـد و هراسش نباشـد ز کس   همین‌است معنای توحید و بس

---

(۱) ـ متأسّفانه، اگر ازدواج پیامبر با زینب در زمان نزول آیه موجب توطئه‌ی مخالفان نشد، امّا در این دور و زمانه دستاویزی به دست مغرضان داده است. چنانکه بافته‌اند محمّد (ص) روزی به خانه‌ی زید رفت و در غیبت صاحبخانه چشمش به زینب افتاد و در دم عاشق او شد و سپس زید را وادار کرد تا همسرش را طلاق دهد و با نزول آیات فوق محمّد (ص) راه ازدواجش را با زینب هموارساخت! درصورتی‌که **أوّلاً** صورت زنان مسلمان همیشه باز بوده و زینب نیز دخترعمّه‌ی پیامبر بود و غالباً آن‌حضرت وی را می‌دید. **ثانیاً** پیامبر خود زینب را برای زید انتخاب کرد و اگر عاشق وی بود، مسلّماً این‌کار را نمی‌کرد و محیط هم چنانچه پیامبر زینب را به جای زید به همسری خود درمی‌آورد، اعتراضی نداشت. بنابراین آنچه مغرضان گفته‌اند سوای تضادّ با قرآن، فاقد دلیل عقلی و شواهد نقلی است.

مقطع آیه تأکید دارد که حسابرسی خدا کافی است که پیامبران (و پیروان آنها را) به پیروزی می‌رساند و پاداش نیک می‌بخشد و مخالفان آنها را منکوب گردانده گرفتار کیفر خود می‌سازد. به وجه خاصّ، آیه‌ی شریفه پیامبر اسلام(ص) را به توکّل برخدا و مبارزه با مشکلات تشویق می‌کند.

(۴۰) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا.

« **محمّد پدر هیچ‌یک از مردان شما**(و از جمله زید) **نیست، لیکن فرستاده‌ی خدا و خاتَم پیامبران است و خدا به همه‌چیز داناست** » ،

ظاهراً آیه‌ی شریفه درمقام دفع این اشکال است که می‌گفتند محمّد(ص) با همسر پسرش ازدواج کرده است. می‌فرماید زید فرزندحقیقی محمّد(ص) نبوده تا چنین اشکالی وارد باشد. شایان ذکر است که واژه‌ی «**رجال**» درآیه به مرد بالغ اشاره دارد و با پسرپیامبر ابراهیم که اگرهم در زمان نزول آیه حیات داشته طفلی بیش نبوده و همچنین با امام حسن و امام حسین که آن‌زمان خردسال بودند، تطبیق نمی‌شود. نکته‌ی دیگر اینکه در آیه صنعت ترقّی به کار رفته و می‌فرماید محمّد(ص) نه تنها پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، بلکه رسول‌خداست (پس هرچه انجام داده به امر خدا بوده) و به علاوه خاتم پیامبران است. «**خاتَم**» (به‌فتح تاء) یعنی کسی‌که پیامبران به اوپایان می‌گیرند (دربرابر «خاتِم» ـ به‌کسر تاء ـ به معنی پایان دهنده‌ی پیامبران که خداونداست) مفهوم«خاتَم» ـ به‌فتح تاء ـ را به اعتبار آنکه نامه‌ها به‌وسیله‌ی آن مُهر می‌شده و پایان می‌یافته، در انگشتری نیز به کار برده‌اند. بنابراین حتّی در خاتم به معنای انگشتری، مفهوم اتمام آمده است. امّا نگین انگشتر راکه جنبه‌ی زینتی دارد، در عربی «**فَصٌّ**» می‌گویند که جمع آن «**فُصُوص**» است وکتاب«فُصُوصُ الْحِكَم» ابن عربی در این زمینه شهرت دارد.

عبارت مقطعی آیه (**خدا برهمه چیز داناست**) دو وجه دارد. وجه **اوّل** بدین‌معنی که خداوند از سخنان و تهمت‌هایی‌که نسبت به پیامبر می‌گویند آگاه است و متناسباً عکس العمل نشان خواهد داد. وجه **دوّم** اینکه خداوند ضرورت ختم نبوّت را دانسته و از سر حکمت سلسله و رسالت انبیاء را با محمّد (ص) به پایان رسانده است.[1]

(۱) ـ در زمینه‌ی خاتمیّت دین اسلام بر أدیان أسمانی، باید توجّه داشت که تعالیم اسلام بیشتر متوجّه جوهر (زیر بنا) و اصول زندگی است تا شکل زندگی که در تغییر است. به عبارت دیگر تأکید اسلام و محورهای اصلی دیانت، بر مقولاتی چون ایمان به خدا و آخرت، تهذیب نفس از راه عبادات، ترکِ زشتکاری و محرّمات و پایداری در راه حقّ قراردارد که در هر شکل زندگی معتبر است و ضوابطی ارائه می‌دهد که بتوان آشکال غیراخلاقی را از اخلاقی جدا نمود. مثلاً در روابط انسانی زنا را از زناشویی، در معاملات ربا را از تجارت و در حکومت عدالت را از تبعیض در برابر قانون و ستمگری، تفکیک می‌نماید. بنابراین مجتهدین اسلامی کسانی هستند که بتوانند در آشکالِ مختلف زندگی اجتماعی، به کمک قرآن و سنّت، تفریع اصول نموده و مصادیق اخلاقی و غیراخلاقی را از هم جدا نمایند.

بخش پنجم

(تذکّر و بشارت به مؤمنان)

(۴۱) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! خدا را بسیار یاد کنید »،

پس از اوّلین خطاب در آیه‌ی ۹ سوره، این دوّمین خطاب به مؤمنان است. البتّه یاد خدا به دو صورت می‌تواند باشد، یکی به صورت خَفیّ در دل و دیگری به وجه جَلیّ با زبان. زمینه‌ی یاد خدا نیز متعدّد است چه در وجوه شکر برای نعمت‌هایی‌که به ما ارزانی داشته و چه بر سبیل نیاز و استعانت از او در برابر مشکلات و بحران‌ها.

(۴۲) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا .

« و صبح و شام او را به پاکی بستایید »،

تسبیح صبح و شام، احتمالاً با نمازهای صبح و مغرب و عشاء تطبیق می‌شود. آنگاه که سر از خواب شبانه برداشته می‌شود، می‌فرماید کار روزانه را با یاد خدا آغازکنید و در انتهای روز، با شکر او به‌پایان رسانید. سپس آثار این عبادت را در دنیا و آخرت، طی دو آیه‌ی بعد بیان می‌دارد.

(۴۳) هُوَ ٱلَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَمَلَـٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ۚ وَكَانَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا .

« **اوست که برشما** (مؤمنان) **درود می‌فرستد و فرشتگانش** (نیز) **تا شما را از تاریکی‌ها**(ی جهل) **به سوی روشنایی** (ایمان) **به در آورد و** (خدا) **به مؤمنان مهربان است** »،

شأن درود خداوند، همان توجّه و رحمت اوست و شأن درود فرشتگان، دعا در حقّ مؤمنان. چنانکه این‌معنا در سوره‌های غافر (آیه‌ی۷) و شوریٰ (آیه‌ی۵) آمده است. البتّه مؤمن در نور است. بنابراین مفهومِ خروج از ظلمت در آیه‌ی شریفه درمورد انسان مؤمن، ازدیاد فاصله‌ی او از ظلمت و درمورد غیرمؤمنی که لایق ایمان باشد، خروج او از ظلمت است. شایان توجّه این‌که هدایت و ارزانی نور به انسان‌ها، صرفاً شأن إلهی است و فرشتگان فقط دعا می‌کنند. از این‌رو واژه‌ی «**لِيُخْرِجَكُمْ** = تا بیرون آورد شمارا» در آیه، مفرد است (و نگفته«**لِيُخْرِجُوكُمْ** = تا بیرون آورند شما را» که شامل فرشتگان هم بشود).

(۴۴) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُۥ سَلَٰمٌۚ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا .

« **درودشان ـ روزی‌که او** (خدا) **را ملاقات کنند ـ سلام است و** (خدای‌شان) **برای آنها پاداشی نیکو آماده کرده است** »،

در آیه‌ی قبل از درود خداوند به مؤمنان سخن رفت و در آیه‌ی فوق آن درود را در روز رستاخیز توصیف می‌کند؛ می‌فرماید درود إلهی به مؤمنان در آخرت از یک سو اعلام امنیّت و سلامت خاطر از هرخطر است و از سوی دیگر ابراز مرحمت. بدین‌ترتیب بخش اوّل آیه مفهوم «سلبی» دارد که اعلام فقدان هرخطر و گزندی است و بخش دوّم، جنبه‌ی «ایجابی» که وعده‌ی پاداش کریم به مؤمنان است (یس/۵۷ و۵۸).

(۴۵) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ شَٰهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا .

« **ای پیامبر! همانا ما تو را گواهی‌دهنده و بشارتگر و بیم‌رسان فرستادیم** »،

این، سوّمین خطاب به پیامبر^ص^ در سوره است که تا آیه‌ی ٤٨ ادامه دارد. (اوّلین‌خطاب در اوّلین آیه و دوّمین خطاب در آیه‌ی ۲۸ سوره آمده است). در آیه‌ی فوق سه صفت برای پیامبر^ص^ ذکر شده: (**۱**) شاهد یا گواه (**۲**) مُبشِّر (نوید دهنده) و (**۳**) بیم‌رسان. پیامبر «**شاهِد**» است زیرا بهترین گواه است که هدایت إلهی به مردم ابلاغ و إتمام حجّت شد که متضمّن «**بشارت**» سعادت دنیا و آخرت بر پیروی‌کنندگان و «**هشدار**» از عواقب کارهای زشتی است که منکران به آنها دست می‌زنند و برایشان گرفتاری به بار می‌آورد.

(۴۶) وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذْنِهِۦ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا .

« **و دعوتگر به سوی خدا ـ به فرمان او ـ و چراغی تابان** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی آیه‌ی قبل است و پس از آنکه فرمود پیامبر^ص^ «**شاهد** و **مُبشّر** و **بیم‌رسان**» است، آیه‌ی فوق دو صفت دیگر برای پیامبر ذکر می‌کند: (۱) «**داعِيًا إِلَى الله** = دعوتگر به‌سوی خدا» و (۲) «**سِراج مُنیر** = چراغ تابناک». قید «**به فرمان او**»، دعوتگری پیامبر را از دیگرِ دعوت‌کنندگان (که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند) جدا می‌سازد و رسالت خاصّ آن‌حضرت را می‌رساند. وصف «**سِراجًا مُنِيرًا**» در تکمیل آیه‌ی ۲۱ است و می‌رساند که پیامبر هم خود روشن و راه‌یافته می‌باشد و هم می‌تواند دیگران را روشن و راهنمایی نماید و در جمیع جهات دین، اُسوه و الگوست.

(۴۷) وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا .

« **و مؤمنان را بشارت ده که آنان را بخششی بزرگ از سوی خداست** »،

آیه‌ی شریفه مقدّمه‌ای برای آیه‌ی بعدی است که دعوت به صلابت ایمانی و گذشت و بی‌اعتنایی نسبت به مخالفان می‌کند. می‌فرماید مؤمنان از آزارها درگذرند و به بخشایش بزرگی که از جانب خدا درپیش دارند بیاندیشند. «**فضل کبیر**» خداوند در سوره‌ی شوریٰ توضیح داده شده که می‌فرماید «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الكَبِيرُ** = کسانی‌که ایمان آورده و

کارهای شایسته کردند در باغهای بهشت بسربرند؛ آنچه را خواهند نزد خداوندشان خواهند داشت؛ این همان فضل عظیم است» (شوریٰ/۲۲).

(۴۸) وَ لَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَدَعۡ أَذَىٰهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا .

« و کافران و منافقان را فرمان مَبَر و از آزارشان بگذر و بر خدا توکّل کن و کارسازی خدا تو را کافی است »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که دردوران مدینه و بعد از پیروزی بر «احزاب» که موقعیّت قدرت پیامبر[ص] و مسلمان‌ها بوده، منکران و منافقان در محیط بودند، هرچند امکان مقابله‌ی عملی نداشته و فقط زخم زبان می‌زدند و تبلیغات سوء به‌راه می‌انداختند. و خداوند به **پیامبر و مسلمان‌های در قدرت** دستور بی‌اعتنایی به آنها می‌دهد. البتّه عدّه‌ای گفته‌اند که آیه‌ی فوق با آیه‌ی سیف (توبه/۵) نسخ شده که صحیح نیست زیرا آن آیه مشـرکان پیمان‌شکن را که دست به تجـاوز و غـارت در برابـر مسلمان‌ها زده بودنـد درنظر می‌گیـرد، نه مخالفانی را که سر جنگ با مسلمین نداشتند (ممتحنه/۸). بنابراین دو آیه (احزاب/۴۸ و توبه/۵) ناسخ و منسوخ نیست.

(۴۹) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحۡتُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمۡ عَلَيۡهِنَّ مِنۡ عِدَّةٖ تَعۡتَدُّونَهَاۖ فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! چون با زنان مؤمن ازدواج کردید، سپس ـ پیش از آمیزش با آنها ـ طلاقشان دادید پس بر آنان لازم نیست که برای شما عدّه نگهدارند که حسابش را به شمار آورید؛ پس بهره‌مندشان سازید و به نیکویی رهایشان کنید»،

چون قبلاً (آیه‌ی۳۷) در سوره سخن از جدایی زن و شوهری (زید و زینب) بعد از آمیزش جنسی به میان آمده بود که درنتیجه لازم بود زن مطلّقه عدّه نگهدارد، درآیه‌ی فوق ـ و در شرایطی‌که هنوز جوّ مخالفت‌ها و توطئه‌ی منکران به پایان نرسیده بود ـ تذکّر می‌دهد که **اوّلاً** بدانید اگر طلاق قبل از آمیزش جنسی (واژه‌ی «**مَسّ**» در آیه کنایه‌ی مؤدّبانه از همبستری است) پیش آمد، حفظ عدّه برای زنان لازم نیست و**ثانیاً** توجّه کنید که طلاق با خشم و غضب و توهین همراه نباشد، بلکه حقوق زنان أدا گردد و جدایی با خوش‌رویی و ملایمت باشد.

بخش ششم

(پیامبر ص و همسران)

(۵۰) یَـٰٓأَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّـٰتِیٓ ءَاتَیۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ یَمِینُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَیۡكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّـٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَـٰلَـٰتِكَ ٱلَّـٰتِی هَاجَرۡنَ مَعَكَ وَٱمۡرَأَةً مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِیُّ أَن یَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِینَۗ قَدۡ عَلِمۡنَا مَا فَرَضۡنَا عَلَیۡهِمۡ فِیٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ وَمَا مَلَكَتۡ أَیۡمَـٰنُهُمۡ لِكَیۡلَا یَكُونَ عَلَیۡكَ حَرَجٌۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا.

«**ای پیامبر! همانا ما زنانت را که مهرشان را داده‌ای بر تو حلال کرده‌ایم و آن** (زن اسیری) **که مالکش شده‌ای و خدا از طریق غنیمت** (جنگی) **بر تو ارزانی داشت؛ و** (نیز) **دخترعموهایت و دخترعمّه‌هایت و دختردایی‌هایت و دخترخاله‌هایت که با تو هجرت کردند** (بر تو حلالند که با ایشان ازدواج کنی) **و** (همچنین) **زن مؤمنه‌ای اگر** (داوطلبانه) **خود را به پیامبر ببخشد، چنانچه پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد** (بر او حلال است) **این** (حکم) **ویژه‌ی توست نه دیگر مؤمنان ـ ما نیک می‌دانیم که درباره‌ی همسران و اسیران جنگیِ آنها چه حکم کرده‌ایم ـ تا بر تو** (مشکل و) **تنگی نباشد و خداوند آمرزنده و مهربان است**»،

در آیات بخش قبل از حکم به ازدواج پیامبر ص با همسر مطلّقه‌ی پسرخوانده‌اش سخن رفت و در آیه‌ی قبل بر اَدای حقّ و حقوق زن در صورت تصمیم مرد به جدایی از او ـ پیش از آمیزش جنسی ـ تصریح فرمود و حال در آیات این بخش، به موضوع پیامبر ص و همسرانش پرداخته که به مانند آیه‌ی ۲۸، با خطاب «**یا أَیُّهَا النَّبِیُّ** = ای پیامبر» آغاز شده‌است.

طبری به‌حق می‌گویدکه منظورآیه از نام بردن دستجاتی از زنان که ازدواج پیامبر ص با آنها حلال است، این نیست که همه‌ی زنان مذکورمجموعاً بر پیامبر ص حلال بوده و او می‌توانسته با همه‌ی آنها ازدواج کند، بلکه آیه‌ی شریفه دایره‌ی انتخاب پیامبر ص را بیان می‌کند که همسرانش از میان آن دسته‌ها برگزیده شدند. برخی زنان مؤمن با آن‌حضرت هجرت کردند و او با پرداخت مهریّه، آنان را به همسری خود درآورد و بعضاً بستگانش بودند. همچنین به سهم پیامبر از زنان اسیر جنگی که آن‌حضرت می‌توانست آنها را در اختیار گیرد و به همسری خود درآوَرَد (نساء/ توضیح آیه‌ی ۲٤ و ۲۵) اشاره شده است.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که اگر زن یا زنانی داوطلب بودند که بی‌مهریّه همسر پیامبر^ص شوند، پیامبر می‌توانست اگر می‌خواست، آنها را بدون مهریّه، به همسری برگزیند. ولی تصریح دارد که این‌حکم خاصّ پیامبراست و بقیّه‌ی مسلمان‌ها به قانون مهریّه ملتزم می‌باشند (مگر البتّه زوجه خود ببخشد ـ نساء/٤).

امّا در این‌که آیا حکم مزبور جواز کلّی است یا مصداقی هم در تاریخ داشته، مفسّران بر دو دسته‌اند: **عدّه‌ای** مانند ابن عبّاس گفته‌اند که پیامبر^ص با هیچ زنی به صورت یاد شده ازدواج نکرد و **برخی** دیگر از مفسّران از ۳ تا ٤ زن نام برده‌اند که بدون مهریّه با پیامبر^ص ازدواج کردند، مشخّصاً میمونه، زنیب، اُمّ شریک و خوله.

متعاقباً آیه‌ی شریفه ـ طی جمله‌ای ـ یادآور می‌گردد که خدا می‌داند که درباره‌ی ازدواج دیگر مسلمان‌ها به جز پیامبر، چه گفته و مسلمان‌ها نیز از آن آگاه‌اند (رجوع به آیات مربوطه در سوره‌های نساء و بقره).

مقطع آیه نشان می‌دهد که خداوند با آگاهی از مشکلاتی‌که پیامبر برای پیشبرد اسلام با آن مواجه بوده، دست اورا ـ از سر رحمت و لطف ـ برای ازدواج، باز گذاشته است.[۱]

به طور کلّی ملاحظه می‌شود که بنا به مدلول آیه‌ی شریفه، وضعیّت پیامبر^ص در ازدواج، هم از نظر تعداد زنانی‌که می‌توانسته داشته باشد و هم از نظر حفظ عدالت در روابط با آنها (آیه‌ی بعد) و هم به لحاظ رعایت قانون مهریّه، با دیگر مسلمان‌ها تفاوت داشته و خداوند می‌فرماید این امر «**خَالِصَةً لَكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ** = ویژه‌ی تو سوای دیگر مؤمنان است» که دلایل آن ظاهراً همان شرایط خاصّ رسالت و نوع زندگانی و تکالیف و تدابیری بوده که لازم می‌آمده پیامبر^ص برای پیشبرد اسلام اتّخاذ نماید.

(٥١) **تُرْجِى مَن تَشَآءُ مِنْهُنَّ وَتُـْٔوِىٓ إِلَيْكَ مَن تَشَآءُ ۖ وَمَنِ ٱبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَآ ءَاتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِى قُلُوبِكُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا .**

« (نوبت) **هریک از ایشان را که خواهی به تأخیر افکنی و هریک را که بخواهی نزد خود جای دهی و هریک از آنها را که دوری گزیده‌ای بازطلبی، گناهی بر تو نیست؛ این نزدیک‌تر به آن است که چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگیشان، بر آنچه به ایشان داده‌ای راضی شوند؛ و خدا آنچه را در دل‌های شماست می‌داند و خداوند دانا و دیرکیفر است** »،

---

(۱) ـ تاریخ گواه است که پیامبر اسلام^ص عنفوان جوانیش را (از ۲۵ تا۵۰ سالگی) با زنی ۱۵ سال بزرگتر از خود (أمّ المؤمنین خدیجه) گذراند و هیچگاه در آن ۲۵ سال همسر دیگری نگرفت، هرچند مانعی برای این‌کار نداشت. بنابراین مردی فرو رفته در عوالم شهوات نبود. پس اگر همسرانی در دوران مدینه برگزید، این‌امر به مقتضای شرایط و از نظر همبستگی بین مسلمان‌ها و تقلیل تخاصم قبایل بوده، در عین آنکه ـ علی‌رغم گرفتاری‌های رسیدگی به اختلافات مردم و امور مالی جامعه و سایر مسایل ـ همسری دلسوز و عادل برای زنانش بود. آیه‌ی شریفه حاکی است که خداوند با آگاهی از همه‌ی این‌عوامل چنان تسهیلاتی برای ازدواج‌های پیامبر^ص تجویز کرد.

آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که به دلایل ویژه[۱]، پیامبر^ص مکلّف به حفظ مساوات بین زنانش نیست (**تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْكَ مَن تَشَاء**). سپس متذکّر می‌گردد که پیامبر^ص می‌تواند اگر نوبت یکی از زنانش را یکبار به تأخیر افکند بار دیگر پیش اندازد و می‌فرماید این مایه‌ی خوشحالی آنها می‌شود زیرا مهرورزی غیرمترقّبه است. امّا تفسیر طبری می‌گوید پیامبر^ص «آنچه را خدا بر او جایز دانسته بود عملی نساخت» و همواره به زمان‌های مساوی مصاحبت برای زنانش قائل بود، چنانکه نوشته‌اند حتّی درحالت بیماری، اوقات خود را بین زنان تقسیم می‌کرد و دستور می‌داد اورا از حجره‌ای به حجره‌ی دیگر ببرند تا نوبت زنانش به‌هم نخورد. سرانجام زنان توافق کردند که پیامبر^ص در حجره‌ی عایشه بماند و او که از همه جوان‌تر و فعّال‌تر بود، پرستاری پیامبر^ص را به‌عهده گیرد و همانگونه که می‌دانیم در همان حجره‌ی عایشه، پیامبر^ص از دنیا رفت.[۲]

بخش انتهایی آیه تذکّری است از آگاهی خدا از باطن و نیّات مردمان و این‌که شیوه‌ی او عکس‌العمل شتاب‌زده دربرابر ناسپاسی مردمان نیست. البتّه خدا می‌داند که عدّه‌ای با شنیدن یا خواندن این حکم و دیگر احکام، چه فکر می‌کنند و چه مطالب ناروایی اشاعه می‌دهند؛ ولی خداوند دربرابر افکار و رفتار ناشایسته‌ی مردمان حلیم است، فرصت اصلاح بدانها می‌دهد و به‌سرعت عقوبت نمی‌کند.

(۵۲) **لَا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعْدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَٰجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ رَّقِيبًا .**

« **از این پس** (دیگر) **هیچ‌زنی بر تو حلال نیست و به جای آنان** (نیز) **نمی‌توانی همسران دیگر بگیری، هرچند حسن** (و زیبایی) **شان تو را به شگفت آورد، مگر زن اسیری‌که در قبضه‌ی تو درآمده است؛ و خداوند بر همه چیز مراقب است** »،

درآیه‌ی **۵۰** دائره‌ی همسرگزینی پیامبر^ص را مشخّص ساخت که پیامبر بر آن مبنا، همسرانی اختیار کرده بود. اینک ـ پس از رفع تکالیفی از پیامبر در آیه‌ی قبل ـ طی آیه‌ی فوق می‌فرماید دیگر هرچه همسر گرفتی کافی است و بیش از این نمی‌توانی زنی بگیری یا حتّی اگریکی از زنانت را طلاق دادی به جای او نباید همسر دیگری ـ و لو آنکه حُسن آن زن تو را به شگفت آورده باشد ـ بگیری. آیه‌ی شریفه بیانگر چند نکته است:

اوّل آنکه از جمله آیاتی‌است که به وضوح اشراف و فرمانروایی «گوینده» را بر «شنونده» نشان می‌دهد و مدلّل می‌سازد که وحی قرآنی از مقامی بالاتر بر پیامبر^ص نازل شده‌است.

---

(۱) ـ دلایل ویژه درایجاد تسهیلات مذکور برای پیامبر^ص، همانا مسئولیت‌های فراوان خارج از خانه‌ی او بوده تا آنجا که نمی‌توانسته خود را گرفتار قید و بندهای داخلی کند و برای زمان مصاحبت زنانش حساب نگهدارد.

(۲) ـ ظاهراً علت اصلی ذکر اینگونه مطالب در قرآن، نفی آن اختیارات از سایرین است. یعنی اگر افراد درمی‌یابند که پیامبر^ص قید مساوات را با زنانش رعایت نمی‌کند، دلیل آن نیست که آنها نیز بتوانند در برابر زنانشان بی‌مسئولیّتی پیشه کنند! خداوند به‌خاطر شرایط ویژه‌ی پیامبر^ص برخی تکالیف را نسبت به همسرانش از او برداشت که در مقوله‌ی «**سُنَّةُ النَّبیّ**^ص» نبوده و قابل اقتداء برای سایرین نیست.

دوّم آنکه باوجود برداشتن تکالیفی از پیامبر^ص^، اجازه‌ی تشکیل «حرمسرای پادشاهان» به او نمی‌دهد که بی‌شمار زن بگیرد.

سوّم آنکه بُطلان ادّعائی را نشان می‌دهد که رایج شده و می‌گویند پیامبر هر زنی را می‌خواست بر شوهرش حرام می‌شد!

چهارم آنکه نشان‌می‌دهد زنان در صدر اسلام همواره صورتشان را نمی‌پوشاندند به طوری که گاهی مرد می‌توانست رخسار زنی را دیده «از حُسن او به‌شگفت آید».

پنجم آنکه به دست می‌آید پیامبر^ص^ نیز انسانی بوده که زیبایی را تحسین می‌کرده و از عوارض بشری جدا نبوده است.

مستثنا ساختن زن مملوکه یا اسیر در آیه، احتمالاً با توجّه به این واقعیّت بوده که با پیش آمدن جنگ‌ها ـ در صورت پیروزی مسلمان‌ها ـ قبول زن اسیر امری غیر قابل اجتناب بوده و از سوی دیگر، چون زن اسیر در حدّ زنان دیگر (زن آزاد) نبوده، موجب حسادت و تحریک سایر زن‌ها نمی‌شده است.

(۵۳) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدْخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَـٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَـٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَٱدْخُلُواْ فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسْتَـْٔنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِى ٱلنَّبِيَّ فَيَسْتَحْىِۦ مِنكُمْ وَٱللَّهُ لَا يَسْتَحْىِۦ مِنَ ٱلْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَـٰعًا فَسْـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزْوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦٓ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمًا .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! به خانه‌ها** (حجره‌های) **پیامبر وارد نشوید، مگر آنکه برای** (صرف) **طعامی اجازه یافته** (دعوت شده) **باشید؛ بی‌آنکه** (زودتر بروید و) **برای آماده شدن آن** (غذا) **در انتظار بمانید! لیکن هنگامی‌که دعوت شدید داخل گردید و چون غذا خوردید پراکنده شوید و به سرگرم شدنِ سخن‌گویی ننشینید؛ همانا این** (کار) **شما پیامبر را می‌آزارد و**(لی او) **از شما شرم می‌دارد** (که بگوید) **امّا خدا از** (گفتن سخن) **حقّ شرم ندارد؛ و هرگاه از ایشان** (زنان پیامبر) **چیزی خواستید، از پس پرده از آنها درخواست کنید؛ این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است، و شمارا نسزد که فرستاده‌ی خدا را بیازارید و نه اینکه هیچگاه پس از او با همسرانش ازدواج کنید که این** (کارِ) **شما، نزد خدا** (گناهی) **بزرگ است** »،

پیام آیه‌ی شریفه و مفهوم بخش‌های مختلف آن، روشن است و هرچند خطاب به پیامبر^ص^ می‌باشد ولی ـ در ارتباط با آیات قبل ـ همچنان مسایلی را عنوان می‌کند که با همسران پیامبر نیز پیوند دارد. علاوه بر این، آیه‌ی شریفه نه تنها به عرب ۱٤۰۰ سال پیش، بلکه به بسیاری از امروزیان نیز آداب معاشرت می‌آموزد. خاطرنشان می‌سازد که:

- سرزده و بدون دعوت قبلی، به خانه‌ی پیامبر^ص^ (و هیچ کس)[1] نروید. خانه‌ی پیامبر^ص^ ـ چنانکه در

(۱) ـ حکم وارد نشدن به خانه‌ی کسی بدون اجازه‌ی صاحبخانه، اختصاص به پیامبر^ص^ نداشته و إطلاق بر عموم دارد (نور/۲۷).

گزارش‌ها آمده ـ به صورت مجموعه‌ای از حجره‌های مختلف بوده که هر حجره به یکی از زنان پیامبر[ص] اختصاص داشت. می‌فرماید مسلمان‌ها به حجره‌های پیامبر[ص] وارد نشوند، مگر آنکه برای صرف طعام دعوت شده باشند. نشان می‌دهد که اگر پیامبر[ص] فردی را به حجره‌ی یکی از زنانش فرا می‌خواند، معمولاً برای میهمانی به صرف طعام بوده، و الاّ فرا خوانی برای مذاکره و امثال آن، در مسجد صورت می‌گرفته است.

- گوشزد می‌نماید که وقتی مسلمان‌ها برای صرف طعام به حجره‌ی یکی از زنان پیامبر[ص] دعوت می‌شدند، لازم بود پس از صرف طعام به دنبال کارشان بروند و به حرّافی نپردازند. همچنین تصریح می‌نماید که از ساعت‌ها قبل نیز وارد نشوند که برای آماده شدن غذا به انتظار بنشینند! (واژه‌ی «**ناظِر**» در متن آیه به معنی «منتظر» می‌باشد و مقصود از «**إناه**» پخته شدن غذاست). البتّه موضوع صمیمیّت و یکرنگی و روابط دوستانه که در سوره‌ی نور (آیه‌ی ٦١) به آن اشاره شده، از این حکم جداست.
- متعاقباً خداوند رودربایستی‌های مرسوم بین انسان‌ها را به یک سو زده می‌فرماید گفتگوهای طولانی بعد از صرف غذا، صاحبخانه را به زحمت می‌افکند و اگر چیزی نمی‌گوید، از سر شرم است نه رضایت. ولی خدا اهل اینگونه تعارفات نیست و حقّ را صریحاً می‌گوید.
- همچنین می‌فرماید میهمان وارد محیط خصوصی صاحبخانه نشود و اگر نیاز به وسیله و متاعی بود و ظرف یا چیزی کم داشت، در حجره‌ی پیامبر[ص]، از پشت پرده[1] از همسر پیامبر[ص] درخواست کند. در اینگونه موارد معمولاً قرآن به «طهارت قلب» توجّه می‌دهد که افراد، هرگونه کنجکاوی و نیّت ناپسند را از خود برانند.
- بخش آخرین آیه حاکی از آن است که پیامبر از این فکر که وقتی افراد به خانه‌ی او می‌روند به دنبال دیدن زن‌های وی و خیال ازدواج با آنها پس از مرگ وی باشند، ناراحت می‌شده است. از این‌رو آیه‌ی شریفه می‌فرماید شایسته نیست که مسلمان‌ها پیامبرشان‌را آزار دهند، چنانکه فرموده زنان پیامبر را به منزله‌ی مادران روحانی خود بدانند (الاحزاب/٦).

(۵۴) **إِن تُبۡدُواْ شَيۡـًٔا أَوۡ تُخۡفُوهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمًا .**

« اگر چیزی را آشکار یا پنهان دارید، پس همانا خدا به همه چیز داناست »،

با تذکّر مزبور، مراد خداوند این‌است که افراد با توجّه به آن نظارت وسیع إلهی بر درون و برون انسانها، نه تنها نیکوکار بلکه پاک‌دل شوند.

(۱) ـ عبارت «**مِنْ وَراءِ حِجاب**» درقرآن به معنی مجاز (شوری/۵۱) و حقیقی (آیه‌ی فوق) هر دو آمده است.

بخش هفتم

(حکم حجاب)

(۵۵) لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيٓ ءَابَآئِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآئِهِنَّ وَلَآ إِخْوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآءِ إِخْوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآءِ أَخَوَٰتِهِنَّ وَلَا نِسَآئِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُنَّ ۗ وَٱتَّقِينَ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا .

« **بر آنان** (زنان پیامبر) **گناهی نیست که در** (برابر) **پدرانشان و پسرانشان و برادرانشان و پسران برادرانشان و پسران خواهرانشان و زنان** (همکیش)**شان و زنان** (اسیر) **تحت اختیارشان** (حفظ حجاب نکنند) **و برای خدا تقویٰ پیشه کنید؛ همانا خدا بر همه چیز گواه است** »،

آیه‌ی شریفه با ضمیر «**عَلَيْهِنَّ**» در آغاز، معطوف به زنان پیامبر^ص^ در آیات بخش پیشین می‌باشد. قبلاً فرمود که وقتی مردان مسلمان به خانه‌ی پیامبر^ص^ می‌روند نباید به حریم خصوصی زنان پیامبر^ص^ وارد شوند و اگر چیزی از آنها می‌خواهند لازم است از پشت پرده تقاضا کنند. در آیه‌ی فوق موارد استثناءِ این امر را ذکر کرده خاطرنشان می‌سازد که این قانون، مربوط به مردان بیگانه است، نه پدارن و پسران و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان آنها که لزومی نیست زنان پیامبر^ص^ در برابر این خویشان خود حفظ حجاب کنند. همچنین عدم رعایت حجاب زنان پیامبر^ص^ در برابر زنان همکیش و نیز زن اسیر تحت اختیارآنها، بلا اشکال ذکر شده و در مقطع آیه با جمع مؤنث «**اِتَّقِينَ**» جملگی زنان پیامبر^ص^ را به رعایت تقویٰ و توجّه به نظارت مداوم الهی، تذکّر داده‌است. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه موارد عدم لزوم به رعایت حجاب توسّط زنان پیامبر^ص^ که در آیه‌ی فوق آمده، در استثنائات رعایت حجاب توسّط عموم زنان مسلمان نیز که در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور آمده، داخل است. فقط در آیه‌ی فوق (در مقایسه با آیه‌ی ۳۱ نور)، ذکری از «**بُعُولَتِهِنَّ** = شوهران»، «**آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ** = پدر شوهران» و «**أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ** = پسران شوهران» نیست و همچنین ذکری از «**التَّابِعِينَ غَيْرِ أُوْلِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ** = وابستگانی از مردان که (به لحاظ جنسی) بی‌رغبت به زنانند» و «**الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاء** = کودکانی‌که از احوال جنسی زنان بی‌خبرند» نیامده که احتمالاً به این علّت که درمورد زنان پیامبر^ص^ مطرح نبودند، حذف شده‌اند.

دوّم آنکه چون ذکر قوانین خاصّ برای پیامبر^ص^ و زنانش شده بود (آیات قبل) شاید گمان می‌رفت که حتّی نزدیکان زنان پیامبر^ص^ حقّ معاشرت خصوصی با آنها را ندارند و لذا آیه‌ی شریفه از این‌نظر رفع توهّم می‌کند که معاشرت خصوصی زنان پیامبر^ص^ با خویشانشان و عدم رعایت حجاب در برابر آنها، بلا اشکال است (برعکس برخی جبّاران تاریخ که حتّی به نزدیکان زنانشان اجازه‌ی معاشرت خصوصی با آنها را نمی‌دادند).

سوّم آنکه ذکر عمو و دایی در آیه نرفته چنانکه در آیه‌ی مربوطه در سوره‌ی نور نیز نیامده است (امّا

اجماع فقها چنانکه درکتب فقهی آمده، حاکی از آن‌است که حضور بی‌سرپوش زنان در برابر عمو و دایی، اشکالی ندارد ـ به توضیح آیه‌ی ۳۱ نور نگاه کنید).

چهارم آنکه حفظ حجاب زن پیامبر در برابر زن غیرهمیکش لازم شمرده شده که توضیحش را قبلاً (ذیل آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور) داده‌ایم.

پنجم آنکه منظور از «**ما مَلَكَتْ اَیْمانُهُنَّ**» در متن آیه، به قرینه‌ی واژه‌ی ما قبل «**نِسائِهِنَّ**» **زنان** اسیر تحت اختیار می‌باشند. در حقیقت چون ممکن است زن اسیر مسلمان نشده باشد، «**ما مَلَكَتْ اَیْمانُهُنَّ**» استثنایی بر «**نِسائِهِنَّ**» شمرده می‌شود.

(۵۶) **إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا** .

« بی‌گمان خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی‌که ایمان آوردید! بر او درود فرستید و سلامی شایسته کنید »،

پس از آنکه در آیات پیشین سوره به استقامت پیامبر[ص] درجنگ احزاب اشاره داشت و او را سرمشق (الگوی) مؤمنان در اعمال و اخلاق برشمرد و تکالیف و حقوقی برای آن‌حضرت و زنانش ذکرکرد، آیه‌ی شریفه در مقام قدردانی و اعلام پاداش خیر برای پیامبر[ص] است. در این ارتباط به نظر می‌رسد که منظور از «**صلوات خدا**» رحمت او و مقصود از «**صلوات فرشتگان و مؤمنان**» درخواست رحمت و دعاست. به عبارت دیگر درود خدا اعلام رحمت اوست در حالی‌که دعا و درود سایرین رحمت‌خواهی از خداوند است. البتّه نباید تصوّر شود که پیامبر از سر خودخواهی چنین آیه‌ای مختصّ خود آورده است، زیرا قبلاً از مؤمنان راستین نیز به همان‌گونه تجلیل شده است (احزاب/٤٣).

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که باید قدردان کسانی بود که برای هدایت خلق تلاش کرده و از جان و مال خویش در این راه مایه می‌گذارند.(۱) البتّه واژه‌ی «**سَلِّمُوا**» را در مقطع آیه برخی مترجمان به معنی «تسلیم شدن در برابر کلام پیامبر[ص]» آورده‌اند حال آنکه اگر مُراد اطاعت از پیامبر[ص] می‌بود، باید می‌فرمود «**سَلِّمُوا لَهُ تَسْلِيما**» ولی در مقطع آیه واژه‌ی «**عَلَيْهِ**»، بعد از «**سَلِّمُوا**» نیز در تقدیر می‌باشد (به قرینه‌ی عطف **سَلِّمُوا** بر **صَلُّوا عَلَيْهِ**) که معنای «سلام و درود» را پیش می‌آورد .

---

(۱) ـ در آثار آمده‌که از پیامبر[ص] پرسیدند: چگونه ما بر تو درود فرستیم؟ و آن‌حضرت فرمود: بگویید «**اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَما صَلَّيْتَ عَلَى اِبْراهِيمَ وَ عَلَى آلِ اِبْراهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ بارِك عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَما بارَكْتَ عَلَى اِبْراهِيمَ وَ عَلَى آلِ اِبْراهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ** = خداوندا درود تو نصیب محمّد و آلش باد همانگونه که ابراهیم و آل وی را شامل شد که تو بس ستوده و بزرگواری و برکاتت را بر محمّد و آلش ارزانی دار همانگونه که ارزانی بر ابراهیم و آلش نمودی که تو بس ستوده و بزرگواری». عبارت مزبور صلوات کامل است که در نمازها ـ طی تشهّد بعد از ذکر نام پیامبر ـ ادا می‌شود و در رکوع و سجود که خضوع خالصانه دربرابر خداست، وارد نشده است .

(۵۷) إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا .

« بی‌تردید کسانی‌که به آزار (ناخشنودی) **خدا و رسولش می‌پردازند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند و** (خداوند) **عذابی خوار کننده برایشان آماده کرده است »،**

در تقابل با مدلول آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه حکایت از آن دارد که گروهی مردم منافق صفت، برای پیامبر^ص (و خانواده‌ی او و همچنین مؤمنان و خانواده‌ی ایشان ـ آیه‌ی بعد) مزاحمت و آزارها پیش می‌آوردند . اینگونه افراد ـ که در هر زمان و مکانی وجود داشته مردم محترم را به آزار و سخریّه می‌گیرند ـ تهدید شده‌اند که در دنیا وآخرت از رحمت خدا دورند و سرانجام به عذابی خفت انگیز (درمقابل تحقیرهایی‌که سایرین را می‌کردند) خواهند رسید. طبری با توجّه به آیه‌ی۵۳ که فرمود «هنگام ورود به خانه‌ی پیامبر ایجاد مزاحمت برای او و خانواده‌اش نکنید»، می‌گوید منظور از «**ایذاءِ رَسول**» طعن آن‌حضرت درباره‌ی زنانش بوده‌است، ولی «آزار» می‌تواند انواع گوناگون داشته باشد. البتّه خداوند از عمل کسی «آزار» نمی‌بیند، بلکه ناخشنود می‌شود.

(۵۸) وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا .

« و آنها که مردان و زنان مؤمن را ـ بی‌آنکه (خلافی) **مرتکب شده باشند ـ می‌آزارند، پس قطعاً بار تهمت و گناه آشکاری را به گردن گرفته‌اند »،**

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ تقبیح آزار را به پیامبر^ص محدود نکرده بلکه آن‌را نسبت به دیگر مؤمنان نیز محکوم شمرده است. خصوصاً می‌فرماید آنها که مردان و زنان مؤمن را به کارهایی که نکرده‌اند متّهم می‌سازند، گناهی بزرگ با خود حمل می‌کنند.

(۵۹) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا .

« ای پیامبر! به زنان خود و دخترانت و زنان مؤمن بگو که: سرپوش‌هایشان را به خود نزدیک کنند؛ این ـ برای آنکه (به ایمان و پاکدامنی) **شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند ـ نزدیک‌تر** (سزاوارتر) **است؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است »،**

آیه‌ی شریفه در پی آیه‌ی قبل، به زنان مؤمن تذکّر می‌دهد که آنها نیز خود را محفوظ داشته فرصت به دست کج‌اندیشان و افتراء زنندگان ندهند.

واژه‌ی «**جَلابِیب**»، جمع «**جِلْباب**»، در لسان العرب به معنی جامه‌ای بزرگتر از روسری و مقنعه و کوچکتر از چادر که زنان با آن سر و سینه‌ی خود را می‌پوشانند، آمده است. «**يُدْنِينَ**» یعنی «نزدیک می‌کنند، فرو می‌پوشند».

آیه‌ی شریفه تکمله‌ای بر آیه‌ی۵۵ این سوره و آیه‌ی۳۱ سوره‌ی نور است. طبری به نقل از ابن عباس می‌گوید زنانی‌که اسیر و کنیز بودند، دنباله‌ی «جِلباب»هایشان را به پشت سر افکنده موها و سینه‌هاشان آشکار

می‌شد. آیه‌ی شریفه تذکّر می‌دهد که زنان مؤمن روسری‌های بلندشان را بر خود فروتر گیرند و سپس حکم را تعلیل می‌کند که بدین ترتیب آنها به ایمان و پاکدامنی شناخته شده مورد آزار بیماردلان قرار نمی‌گیرند (و همواره دیده می‌شود که بهترین حفاظ زن، ظاهر و رفتاری است که او خود اتّخاذ می‌کند). در مقطع آیه ذکر آمرزش و رحمت خدا شده که از گذشته‌ها درمی‌گذرد و جالب است که با چنین خیرخواهی و ملایمتی، از بدحجابان به کنایه سخن می‌گوید. ضمناً از «دختران» پیامبر[ص] سخن رفته که چهار تن بودند (زینب، رقیّه، اُمّ‌کلثوم و فاطمه).

(۶۰) لَئِن لَّمْ يَنتَهِ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ ٱلْمُرْجِفُونَ فِى ٱلْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلًا .

« **اگر منافقان و بیماردلان و شایعه‌افکنان در مدینه** (از کارشان) **بازنایستند، قطعاً تو را علیه شان می‌شورانیم؛ آنگاه جز** (مدّت) **قلیلی در مجاورت تو نپایند** »،

در این آیه منافقان و کج اندیشان که مایه‌ی آزار زنان مؤمن رافراهم ساخته شایعه‌های ناامنی و خطر حمله‌ی دشمن را در شهر پراکنده می‌کردند، تهدید شده‌اند که اگر از کار خود دست برندارند پیامبر علیه‌شان وارد عمل شده دستور داده خواهد شد همگی را از شهر تبعید کنند . بدین‌ترتیب آشوبگران، ابتدا به ترک آشوبگری فراخوانده شده و سپس ـ با لحاظ مهلت ـ به تبعید از شهر تهدید گردیده‌اند.

(۶۱) مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوٓاْ أُخِذُواْ وَ قُتِّلُواْ تَقْتِيلًا .

« **از رحمت خدا دور شده هرکجا یافت شوند دستگیر و به سختی کشته می‌شوند** »،

ظاهراً یعنی هر کجا ـ در هر سرزمینی ـ چنین گروه آشوبگر و مفسده‌جویی باشند، آسایش و امنیّتی نخواهند داشت و هرحکومتی با آنها برخوردکرده سرانجام دستگیر و کشته می‌شوند.

(۶۲) سُنَّةَ ٱللَّهِ فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا .

« **سنّت خداست که در** (مورد) **کسانی** (هم) **که پیش از این بودند** (جاری بوده) **است و هرگز در سنّت إلهی تغییری نخواهی یافت** »،

آیه‌ی شریفه ـ در پی آیه‌ی قبل ـ موضوع را با سنّت خدا درطول تاریخ پیوند داده است. یعنی در هرزمان و هر سرزمینی‌که چنان گروه آشوبگری باشند ـ که متعرّض قوانین و آسایش شهروندان گردیده نخواهند از کارخود دست بکشند ـ به شدّت سرکوب خواهند شد. این رسمی‌است که خدا درعالم نهاده است. بنابراین آیاتِ شریفه ظاهراً مشعر بر فرمان قتل منافقان توسّط پیامبر[ص] در مدینه نیست، بلکه سنّت خدا را درجریان تاریخ توضیح می‌دهد ومفسّران قدیم چون طبری قید کرده‌اند که «عاقبت قتل»، در صورتی بوده کـه منافقان در تبعید هم، همان کارها را دنبال می‌کردند.

بخش هشتم

(رستاخیز عالم و سرانجام منکران)

(۶۳) يَسْـَٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا .

« **مردم از تو درباره‌ی آن زمان** (موعود، قیامت) **می‌پرسند؛ بگو: دانش آن فقط نزد خداست؛ و تو چه می‌دانی؟ شاید آن زمان نزدیک باشد** »،

در اینجا خداوند به عنوان جمله‌ی معترضه به سؤالی خارج از متن سوره (که درعین حال با عذاب اُخروی کافران تناسب دارد) پاسخ گفته است. می‌پرسیدند قیامت کی می‌آید؟ البتّه این سؤال ممکن است از جانب دو گروه مطرح شود (**۱**) منکران از سر استهزاء و (**۲**) اهل ایمان از سر کنجکاوی. در اینجا با توجّه به آیات بعد که شرح احوال کافران در آخرت است ـ همچنانکه در دیگر موارد نیز این‌گونه می‌نماید ـ به نظر می‌رسد که سؤال از سوی منکران/ منافقان بوده است.

در پاسخ می‌فرماید زمان وقوع قیامت را فقط خدا می‌داند (حتّی پیامبر^ص^ هم نمی‌داند ـ اعراف/۱۸۷) امّا احتمال اینکه هر لحظه فرا رسد همیشه هست، بنابراین ای پیامبر(و ای مردمان) همواره با این احتمال زیسته ـ با ایمان و عمل پسندیده ـ برای محاسبه آماده باشید. واژه‌ی «**ما يُدْرِيكَ** = تو چه می‌دانی» به وضوح اشراف و علم والای «گوینده» را نسبت به «شنونده» نشان می‌دهد.

(۶۴) إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلْكَٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا .

« **خداوند کافران را از رحمت خود دور ساخته و آتش فروزان برایشان آماده کرده است** »،

در اینجا به پیگیری مطالب قبلی سوره پرداخته است. آیه‌ی شریفه در ارتباط با آشوبگران و مفسده جویانی است که قبلاً نیز فرمود از رحمت خدا دورند (آیه‌ی ٦١). به عبارت دیگر، در آیات ٦٠ تا ٦٢ سرنوشت دنیایی منافقان را شرح داد و در آیه‌ی فوق سرانجام اُخروی آنها را توضیح می‌دهد. وعده‌ی «**آتش فروزان**» با سوز و گدازی که مفسده‌جویان در دنیا برای مؤمنان پیش می‌آورند، هماهنگی دارد.

(۶۵) خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا .

« **همواره در آن جاودانند و یار و یاوری نمی‌یابند** »،

قبلاً (آیات ٦٠ تا ٦٢) فرمود که مفسده جویان ـ در دنیا ـ اگر از کار خود بازنایستند روی خوش نمی‌بینند و هرکجا روند مصیبت خواهند داشت. در آیه‌ی فوق می‌فرماید درآخرت نیز چنین است . اگرمردمان منافق

آشوبگر با آن روحیّه وارد عالم آخرت شوند، آنجا هم همیشه گرفتار و در التهاب خواهند بود و نجاتی نخواهند داشت.

(۶۶) **يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيْتَنَآ أَطَعْنَا ٱللَّهَ وَأَطَعْنَا ٱلرَّسُولَاْ .**

« روزی که چهره‌هاشان در آتش گردانده شود، گویند: ای کاش خدا را فرمان برده و رسول را اطاعت می‌کردیم »،

یعنی روزی که مفسده جویان و توطئه گران در آن‌عذاب ابدی وارد شده جنبه‌های متعدّد مصیبتشان را ببینند، حسرت خواهند خورد که کاش در دنیا به جای فرمانبری از بزرگان و مرادهاشان (آیه‌ی بعد) ـ که آنان را به آن‌آشوب‌ها تشویق می‌کردند ـ مطیع خدا و رسول می‌بودند.

(۶۷) **وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَاْ .**

« و گویند: خداوندا! همانا ما مهتران و بزرگان خود را اطاعت کردیم وآنها ما را گمراه کردند »،

مفسده جویان در جهنّم، رهبرانشان را باعث گرفتاری‌خود معرّفی می‌کنند و گویند آنها گمراهشان می‌کردند و عذاب دوبرابر برای مرادهای خود می‌طلبند، چنانکه ذکرش در آیه‌ی بعد آمده است (واژه‌ی «**سادَتَنا**» جمع «**سَيِّد** = مهتر» به معنی رئیس و سردار قوم آمده است).

(۶۸) **رَبَّنَآ ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ ٱلْعَذَابِ وَٱلْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا .**

« خداوندا! آنان را دو چندان عذاب ده و از رحمت خود دورشان ساز، دورا دور »،

توضیح این آیه در سوره‌ی اعراف آمده است، آنجا که می‌فرماید «**قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولیٰهُمْ رَبَّنا هٰؤُلاءِ أَضَلُّونا فَـآتِهِمْ عَذابًا ضِعْفًا مِنَ النّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلكِنْ لاتَعْلَمُونَ** = آخرینشان (پیروان) درباره‌ی اوّلین آنها (پیشوایان) گویند: خداوندا! این‌ها ما را به‌گمراهی کشیدند، پس عذابشان را از آتش دو چندان کن (خدا) فرماید: همگی را عذاب دو چندان است، امّا شما نمی‌دانید» (اعراف/۳۸). یعنی عذاب مرید و مراد، هر دو مضاعف است. زیرا مرید، هم خود گناه کرده و هم بازار گرم مرادهای گمراه‌کننده می‌شده است و مراد نیز علاوه بر گناه خود، باعث گناه دیگران می‌شده است (برای آگاهی بیشتر به توضیحات ارائه شده ذیل آیات مربوط در سوره‌ی اعراف نگاه کنید). به دست می‌آید که تبعیّت بی‌دلیل از بزرگان، به اعتبار اینکه آنها بزرگند و می‌فهمند، جایز نیست و بزرگان اگر واقعاً بزرگ باشند، هیچگاه مردم را به مریدشدن واطاعت محض خود دعوت نمی‌کنند، بلکه برای آنها استدلال می‌آورند و به آنها علم می‌آموزند.

بخش نهم

(أمانت إلهی به انسان)

(۶۹) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهًا .

« ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! مانند کسانی مباشید که موسی را آزردند و خدا او را از آنچه گفتند مُبَرّا ساخت و نزد خدا آبرومند بود »،

در آیات قبل (آیات۵۷ به بعد) سخن از منافقانی بود که برای پیامبر^ص وخانواده و بعضاً پیروان‌اش مزاحمت‌ها وآزارها پیش می‌آوردند (چنانکه دراین زمانه نیز عدّه‌ای مفسده‌جو، لاطائلاتی‌را در مورد پیامبر اسلام^ص نشر می‌دهند). آیه‌ی شریفه می‌فرماید مؤمنان تحت تأثیر اینگونه هزلیّات قرار نگیرند و به مانند یهودیان که درباره‌ی پیامبر خود موسی^ع یاوه می‌بافتند (و در عهد عتیق یاوه‌های گسترده‌ی یهودیان در مورد اکثر انبیاءِ إلهی چون نوح و لوط و سلیمان و دیگران نیز منعکس است) نباشند. علاوه بر آیه‌ی فوق درسوره‌ی صف هم به آزار موسی^ع توسّط یهودیان اشاره شده، چنانکه می‌خوانیم «**وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِى وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّى رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ** = و (یاد کن) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا آزارم می‌دهید، با اینکه می‌دانید من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم» (صف/۵). امّا اینکه یهودیان چه تهمتی به موسی^ع زدند که خداوند آن را برمَلا ساخت، در آثار است که زن معروفه‌ای را تحریک کردند که بگوید با موسی^ع رابطه داشته امّا او در جمع نتوانست به چنین دروغی دست زند و اعتراف به کذب موضوع کرد. این، معقول‌ترین حدیثی است که در این‌باره نقل شده است که ذکرش را در سوره‌ی قصص ذیل آیه‌ی۸۱ آورده‌ایم. سوای آن، مفسّران داستانی خرافی نقل کرده و آورده‌اندکه: بنی‌اسرائیل به موسی^ع می‌گفتند تو بیماری و فتق داری. موسی از این‌تهمت آزرده بود و شرم داشت که بُطلان آن‌گفته را به ایشان ثابت کند. تا اینکه روزی موسی برای غسل به‌کنار نهر آبی رفت و جامه‌های خویش به در آورده بر روی سنگی نهاد. آنگاه سنگ ناگهان به امر خدا حرکت کرد و موسی دوان دوان در پی آن به دنبال لباس‌هایش به مجالس بنی‌اسرائیل رسید و همه آشکارا دیدند که او فتق ندارد. این داستان خرافیِ توهین‌آمیز را طبری به نقل از ابوهریره، به چند روایت آورده است. درحالی‌که این قصّه نه در تورات آمده و نه در قرآن. به علاوه نشان می‌دهد که مَعاذَ الله، خداوند برای مبرّا ساختن موسی از بیماری فتق، آبروی او را ـ با عریان ساختنش نزد زن و مرد و خرد و کلان ـ بیشتر ریخته است! که با مقطع آیه‌ی شریفه در تصریح بر «**وجاهت** = آبرومندی» موسی^ع نزد خدای‌تعالی، در تضاد بوده و این خود دلیلی بر کذب روایت مزبور می‌باشد.

(۷۰) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا .

«**ای کسانی‌که ایمان آوردید! در برابر خدا تقوی پیشه کنید و** (سنجیده و) **استوار سخن گویید** »،

از جمله مواردی که مؤمنان واقعی را از غیرمؤمن ممیّز می‌سازد، گفتار سنجیده و استوار مؤمن در برابر سخنان هزل و بیهوده‌ی غیر مؤمن است. می‌فرماید برخلاف مفسده‌جویان که یاوه‌ها در استهزاءِ مقدّسات می‌سرایند، مؤمنان چنین نکنند و با احساس مسؤولیّت در برابرخداوند، به سخن سنجیده واستوار ـ که به دور از کژی و افتراء است ـ دست زنند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه «**تقویٰ**» را زیربنای سخن بی‌نقص و مستحکم درنظرگرفته و درحقیقت می‌گوید گفتارنغز، فرآورده‌ی راستی وصداقتی است که در دل برقرار شده است.

(۷۱) يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا .

« **تا** (خدا) **اعمالتان را به اصلاح آورد و گناهانتان را بیامرزد؛ و هرکه از خدا و رسولش فرمان برد، پس همانا به رستگاری بزرگ نایل آمده است** »،

این، قانون طبیعی خدا در عالم است که وقتی انسان نیّتش خیر باشد (تقوای خدا در دلش راه یافته باشد) و باطل‌گویی را ترک کند، خواه ناخواه اعمالش اصلاح می‌شود وخداوند به عنوان واضع قوانین طبیعی، این امر را به خود نسبت داده و می‌فرماید در این‌شرایط، گناهان شخص را می‌آمرزد.

مقطع آیه‌ی شریفه حاکی از آن‌است که اطاعت از خدا و رسول آدمی را به آن سویی می‌برد که کامیابی بزرگی است. امّا چنانکه می‌دانیم هنگامی‌که «**فرمان خدا و رسول**» به انسان عرضه می‌شود آدمی باید آن را با اختیار برگزیند. ازاین‌رو در آیه‌ی بعد سخن از اطاعت اختیاری از فرمان‌های خدا آمده که به عنوان «امانت إلهی» به ما سپرده شده‌اند و سرزنشِ کسانی است که خیانت در امانت‌کرده به درستی‌از آن استفاده نمی‌کنند.

(۷۲) إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومٗا جَهُولٗا .

« **به راستی ما آن امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم؛ پس** (جملگی) **از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان حمل آن را به عهده گرفت که او** (نیز) **بس ظالم و نادان** (قدرناشناس) **است** »،

نحوه‌ی بیان آیه در واقع مشعر بر آن‌است که خداوند آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها را لایق آن أمانت(۱) ندید و استحقاقش را در انسان نهاد که انسان‌ها نیز به طور کلّی، قدر امانت إلهی را ندانسته از اختیار خود برای گزینش‌های غلط استفاده کرده‌اند. و اینکه می‌فرماید آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها «**أَشْفَقْنَ مِنْها** = از حمل آن

(۱) ـ مراد از «**امانت**»، احکام و فرامینی است که بشر باید با "اختیار" آنها را پذیرفته و بدانها عمل کند و دربرابر عمل به آنها مستحقّ پاداش و در صورت نافرمانی، درخور کیفر می‌شود.

بیمناک شدند» می‌رساند که اعطای نعمت اختیار به انسان با مسؤولیّت بزرگی همراه است که اگر آدمی به درستی از آن استفاده نکند، دچار گرفتاری بزرگ خواهد شد.[۱] از این‌رو در آیه‌ی بعد آدمیان به دو دسته تقسیم شده‌اند (**۱**) آنها که خیانت در امانت کرده از اختیار خود سوءِ استفاده کردند و (**۲**) کسانی که حقّ أمانت خدا را ادا کرده از اختیارشان در جهت گزینش درست (پیروی از فرمان خدا و رسول و دستیابی به کامیابی بزرگ ـ آیه‌ی قبل) بهره بردند.

(۷۳) **لِيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَ ٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَ ٱلْمُشْرِكَٰتِ وَ يَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَٰتِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا .**

« **سرانجام خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را** (به سبب خیانت در امانت) **عذاب کند و بر مردان و زنان مؤمن** (که قدرشناس امانت بوده‌اند) **به رحمت بازمی‌گردد و خدا بس آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که منظور از «**ظَلُومًا جَهُولًا** = ظالم و قدرناشناس» در مقطع آیه‌ی قبل، همه‌ی انسان‌ها نبوده‌اند، بلکه عبارت مزبور با اکثر انسانها تطبیق می‌شود.

به طور تکوینی و فطری نیز انسان احساس می‌کند که «مختار» و «مسؤول» است. ازاین‌رو در هر اجتماعی هرآنکه خلاف فطرت به عملی دست زند، قوانین بشری با او برخورد می‌کند. بنابراین همه قبول دارند که انسان، موجود مکلّفی است که اگر به شایستگی ادای تکلیف در برابر وظایف قانونی کند، مستوجب پاداش و در غیر این‌صورت سزاوار کیفر می‌شود. بدین‌ترتیب آنچه به زبان دین در آیه‌ی شریفه آمده، در عقل و فطرت بشر نیز نقش بسته و زبان تشریع با زبان تکوین، هماهنگی دارد. حرف «**لام**» در واژه‌ی «**لِيُعَذِّبَ**» در آیه‌ی شریفه «لام» غایت یا عاقبت است.

دقّت در متن سوره‌ی احزاب نشان می‌دهد که به طور کلّی طی آن، ذکر سه دسته از افراد شده است (**۱**) مشرکین که به‌جنگ مسلمین آمده و یهودیان که همدستانشان بودند (**۲**) منافقان و (**۳**) مؤمنان. از این دیدگاه، آیه‌ی آخرین‌سوره ـ با تقسیم‌بندی‌ای که از افراد مذکور ارائه داده ـ با متن‌سوره هماهنگی دارد.

---

(۱) ـ زمخشری در کشّاف در تفسیر آیه آورده که خداوند بر اسلوب زبان عرب سخن گفته و به آن شیوه، تصویری از عظمت و دشواری (أدای) آن امانت ارائه داده است. «**ظَلُوم و جَهُول**» بودن انسان از آنجاست که امانتی برداشته امّا رعایت آن را نمی‌کند.

سوره‌ی سبأ

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره‌های مکّی است که کُلاً بر محور توحید و نبوّت و معاد می گردد؛ باتأکید بر انحصار ستایش کامل به خدا ـ دردنیا وآخرت ـ آغاز شده و پس از اشاره به علم فراگیر إلهی به همه‌ی موجودات، از وقوع حتمی قیامت و داوری خداوند (با علم وسیع و دقیق او به احوال خلق) سخن گفته است. سپس موافقت مؤمنان و مخالفت کافران را با پیام‌های قرآنی و وعده‌ی خدا درباره‌ی قیامت را مطرح ساخته و به طعنه‌های منکران پاسخ داده است. متعاقباً ـ مانند برخی دیگر از سوره‌های مکّی ـ ماجرای پیامبران گذشته چون داود و سلیمان را به میان آورده و از مراحم إلهی درحقّ ایشان یاد می کند و در عین حال، به جنبه‌ی بشری و مرگ آنان توجّه داده است. درپی این موضوع، به ماجرایی که در شهر سَبَأ (یمن امروزی) رخ داده اشاره داشته نتیجه‌ی کفران نعمت خدا را نشان می‌دهد. در بخش بعد ـ بارویکرد به مسائل توحیدی ـ ضمن تخطئه‌ی عقائد مشرکان، به تبلیغ توحید پرداخته از مسئولیّت منکران در روز رستاخیز سخن می گوید و احوال پیشوایانی را که موجب گمراهی مردم دردنیا شدند، در آن روز شرح می‌دهد. یادآور می‌شود که شئون و اعتبارات دنیوی مایه‌ی سعادت نیست، بلکه ایمان به خدا و عمل صالح با توجّه به آخرت است که می تواند موجب نیکبختی شود، نه تبعیّت از متنفّذین. سرانجام، مخالفان را به تفکّر درباره‌ی وحی و پیام‌های إلهی فراخوانده توصیه می کند که فرصت را ـ پیش‌از آنکه مشکلات اُخروی سراغشان آید ـ ازدست ندهند.

آیات سوره را می‌توان در پنج بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵) ؛ **علم وسیع و دقیق خدا بر عالم هستی، قطعیّت قیامت و سرانجام مؤمنان و منکران**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۹) ؛ **برخورد مردمان با وحی قرآنی و سطحی‌نگری کافران**

بخش سوّم (آیات ۱۰تا ۱۴) ؛ **ماجرای داود(ع) و سلیمان(ع)**

بخش چهارم (آیات ۱۵ تا ۲۱) ؛ **داستان قوم سبأ**

بخش پنجم (آیات ۲۲ تا ۵۴) ؛ **هشدار و اتمام حجّت به منکران و شرح احوال آنان در قیامت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(علم وسیع و دقیق خدا بر عالم هستی، قطعیّت قیامت و سرانجام مؤمنان و کافران)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ.

(۱) ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ.

« سپاس وستایش خدایی راست که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست و در سرای بازپسین (نیز) **سپاس و ستایش او را سزاست؛ و او حکیم و** (از احوال خلق) **با خبر است »،**

پنج سوره در قرآن با حمد خدا آغاز شده که یکی از آنها همین سوره‌ی سبأ و بقیّه، سوره‌های فاتحه، انعام، کهف و فاطر می‌باشد. بدین‌ترتیب آیات شریفه نشان می‌دهد که پادشاه و نعمت‌بخش عالم خداست و حتّی پیامبری‌که آورنده‌ی پیام اوست، در برابر خدا، همچون شمعی در برابر خورشید، محو است (و بدین‌گونه به مسلمان‌ها توجّه می‌دهد که خود را جز در برابر خدا، نشکنند). جمله‌ی بعد تعلیل آن حقیقت است؛ حمد و سپاس از آن خداست، زیرا هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن او (و در کف قدرت اوست و هرکمال و زیبایی که در دنیا وجود دارد، به خدا بازمی‌گردد).[۱]

منظور از حمد خدا در آخرت، ظاهراً این است که هیچ امری جز به فرمان خدا، در آن عالم رخ نخواهد داد و بنابراین مردمان تصوّر نکنند که به جز خدا، در آخرت یار و یاوری خواهند داشت؛ چنانکه در دعا آمده است «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مِنْ اَوَّلِ الدُّنْيَا اِلىٰ فَنائِهَا وَ مِنَ الآخِرَةِ اِلىٰ بَقائِهَا**» و زبان حال مؤمنان ـ مأواگزیدگان بهشت ـ در آخرت بدین‌صورت گزارش شده که «**وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ** ... = گویند: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما تحقّق بخشید و این سرزمین (بهشت) را به ما به میراث داد ...» (زُمَر/۷٤)

در مقطع آیه از «**حکمت و آگاهی**» خدا سخن رفته و در واقع می‌فرماید که کار خدا در دنیا و آخرت، همه صحیح و حکیمانه و توأم با آگاهی تام از احوال بندگان است (پس جای آن دارد که آدمیان از پوچ‌گرایی و

---

(۱) ـ به قول مرحوم مهندس بازرگان همانگونه که دیوان فردوسی را به اعتبار شرح احوال شاهان گذشته‌ی ایران «شاهنامه» نامیده‌اند، قرآن را نیز بنا به آنکه محور اصلی‌اش شرح اوصاف و قدرت و سلایق خداست، باید «خدای‌نامه» خواند.

بدبینی نسبت به آفرینش برَهند و باتوجّه به هستی حکیمانه و سیر مدبّرانه‌ی آن، خوشبین و بانشاط زیسته و با اطمینان از لطف خدا، نهال نیکی‌ها را بکارند).

(۲) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۚ وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلْغَفُورُ.

«آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن برآید و آنچه از آسمان فرو می‌شود و آنچه در آن صعود می‌کند (همه را خدا) **می‌داند و او مهربان و آمرزنده است »،**

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، علم فراگیر خدا را بیشتر توضیح داده است که هیچ رویدادی در عالم از علم تیزبین او مخفی نیست و بر زمین و زمان و کائنات نظارت دقیق داشته و در عین‌حال «**مهربان و آمرزنده**» است؛ یعنی مشکلات را درک می‌کند، انتظار فوق طاقت از کسی ندارد، رحمت و برکات می‌آورد و از خطاهای خلق درمی‌گذرد (و انسان‌هایی‌که می‌خواهند به او نزدیک شوند باید به چنین اخلاقی متخلّق گردند).

منظور از «**آنچه در زمین فرو می‌رود**» می‌تواند آب و دانه‌ها و به طور کلّی آنچه در زمین نهاده یا نفوذ می‌کند، باشد. مقصود از «**آنچه از آن** (زمین) **برآید**» ممکن است درختان و نباتات، چشمه‌سارها، محتویات معادن و امثال آن باشد. منظور از «**آنچه از آسمان فرو می‌شود**» می‌تواند باران و برف و تگرگ، انوار خورشید، کلام وحی و پهنه‌ی وسیع مراحم إلهی باشد. «**آنچه به آن** (آسمان) **صعود می‌کند**» را شاید بتوان انواع گازها و فرشتگان و به مجاز، دعاهای خیر و گفتار و کارهای نیک بندگان برشمرد.

(۳) وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَاتَأْتِينَا ٱلسَّاعَةُ ۖ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ ۖ لَايَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ لَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ لَآ أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَ لَآ أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ .

« و کسانی‌که کفر ورزیدند گفتند: آن زمان (موعود، قیامت) **ما را نمی‌آید؛ بگو: چرا، به خداوندم سوگند که قطعاً به** (سراغ) **شما خواهد آمد؛** (سوگند به همان خدای) **دانای غیب که هموزن ذرّه‌ای ــ نه در آسمان‌ها و نه در زمین ــ از او پوشیده نمی‌ماند؛ و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن؛ مگر آنکه در کتابی روشن** (ثبت است) **»،**

آیه‌ی شریفه انکار معاد را مردود و تحقّق آن را امری محتوم و مسلّم شمرده است. در پاسخ به انکار منکران می‌فرماید قطعاً بدانند که خدا قیامت را خواهد آورد، همان خدایی‌که هیچ چیز در زمین و زمان از او پنهان نیست و جزئیّات امور در طرح علمی او از عالم ثبت است. (منظور از «**کتاب مُبین**» علم بیکران إلهی یا «لوح محفوظ» است ــ انعام/۵۹).

(۴) لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ .

« تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند پاداش دهد؛ آنانند که آمرزش و روزی کریمانه برایشان (فراهم) **است »،**

در این آیه و آیه‌ی بعد، ظهور قیامت تعلیل شده است. می‌فرماید خدا قطعاً قیامت را می‌آورد (آیه‌ی قبل) تا نیکوکاران را پاداش دهد (آیه‌ی فوق) و تا بدکاران را به کیفر رساند (آیه‌ی بعد). در سوره‌ی یونس (آیه‌ی۴) ظهور قیامت را به عدالت خدا ربط داده، زیرا لازمه‌ی عدل خدا این‌است که صحنۀ قیامت به ظهور رسد.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید کسانی‌که ایمان آورده و عمل صالح کردند، «**مغفرت** = آمرزش (خدا)» نصیبشان می‌شود. یعنی نتیجه‌ی ایمان و عمل صالح این‌است که گناهان گذشته‌ی شخص پاک شده لایق «**رزق کریم**» إلهی می‌گردد. دامنه‌ی «**رزق کریم**» نیز وسیع است و می‌تواند علم و مراتب معنوی را هم شامل شود. چنانکه عرب دعا می‌کند «**رَزَقَنَا اللهُ عِلْمًا كَثِيرا** =خدا ما را علم زیاد روزی کند» و در قرآن نیز واژه‌ی «**رزق**» برای بهره‌مندی‌های غیر مادّی هم به کار رفته، چنانکه می‌فرماید«**وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُون** = شما (کافران) روزیتان را این قرار دادید که تکذیب (حقیقت) کنید» (واقعه/۸۲).

(۵) **وَٱلَّذِينَ سَعَوْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ** .

« **و کسانی که در** (مخالفت با) **آیات ما می‌کوشند که** (به خیال خود) **ما را به عجز آورند، عذابی** (پُر) **از پلیدی و درد خواهند داشت** »،

به طور کلّی آنها که راه و روش‌هایی خلاف رضای خدا در زندگی پیش می‌گیرند، در واقع ادّعایشان این است که راه خدا راه عجز و سرشکستگی است و راه آنها راه موفّقیّت و پیروزی است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید این‌گونه افراد (علاوه بر آنکه در دنیا به قول معروف سرشان به سنگ خواهد خورد) در آخرت نیز نصیبشان «**عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ**» خواهد بود. واژه‌ی «**رِجْز**» در لغت به معنی «پلیدی» است و «**أَلِيم**» به معنی «دردناک» می‌باشد. بر این مبنا مفسّران از «**عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ** = عذابی از پلیدی دردناک» به «**أَشَدّ الْعَذَابِ**» یا شدیدترین عذاب‌ها که مملوّ از درد و اضطراب است، تعبیر کرده‌اند. در این قالب صاحب تفسیر المیزان می‌گوید: شاید منظور این است که اعمال پلید در دنیا، در آخرت به عذاب دردناک مبدّل خواهد شد.

بخش دوّم

(برخورد مردمان با وحی قرآنی و سطحی‌نگری کافران)

(۶) وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلْحَقَّ وَيَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ .

« و کسانی‌که به آنها دانش داده شده (با چشم دل) **می‌بینند که آنچه بر تو از خداوندت نازل شده، حقّ است و به راه** (خدای) **شکست‌ناپذیر و ستوده هدایت می‌کند »،**

مقصود از واژه‌ی «**يَرَىٰ** = می‌بینند» درآغاز آیه، رؤیت ظاهری نیست، بلکه درک فکری و رؤیت باطنی است. در مورد «**أُوتُوا الْعِلْم** = دانش داده‌شدگان»، برخی آنهارا اصحاب پیامبر ص و برخی منصفان اهل کتاب دانسته‌اند، ولی چون قبل و بعد آیه سخن از اهل کتاب نیست، واژه‌ی مزبور قابل تعمیم است. بدین‌معنی‌که برهان نبوّتِ پیامبر اسلام، قرآن‌است و دانشمندان از هر صنف ـ اگر منصف باشند ـ با تدبّر وتأمّل دراین‌کتاب، می‌فهمند که وحی خدا است (نه بافته‌های محمّد ص). همچنین اهل دانش درک می‌کنند که قرآن، بهترین کتابی است که مردم را به سوی خدا هدایت می‌کند. چنانکه عالمان متعدّد در بین مستشرقین ـ چون «توماس کارلایل» و «جان دیون‌پورت»، خود ـ با توجّه به طرز بیان و رابطه‌ها و نکات دقیقی‌که در قرآن هست ـ به این نتیجه رسیدند که قرآن، کتاب إلهی‌است.[۱]

(۷) وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ.

« و کسانی‌که کفر ورزیدند گفتند: آیا شما را به سوی مردی رهنمون شویم که خبرتان می‌دهد چون (بمردید و در خاک) **کاملاً متلاشی شدید، همانا** (باز) **در آفرینش جدیدی به ظهور می‌رسید؟! »،**

آیات اوّلین سوره به علم و قدرت خدا اشاره داشت و سپس فرمودکه علی‌رغم انکارکافران، خدای جهان‌آفرین که دارای علم و قدرت نامحدود است، آخرت را می‌آورد (آیه‌ی۳) تا نیکان را پاداش دهد و معاندان‌را به جزای خود برساند (آیات ۵و٤) و دانش‌یافتگان، حقّانیّت پیام اورا درک می‌کنند (آیه‌ی ٦).

حال در آیه‌ی فوق، اشکال کافران را درتکذیب آخرت نقل می‌نماید که با استهزاء به یکدیگر می‌گفتند: این‌مردی را که می‌گوید وقتی مردید و خاک شدید سپس دوباره زنده می‌شوید، دیده‌اید؟ عبارت «**مُزِّقْتُمْ كُلَّ**

---

(۱) ـ امّا چرا برخی مذهبی‌ها جاهل و بعضی دانشمندان بی‌دین‌اند؟ در پاسخ می‌توان گفت‌که منشأ بی‌دینی دانشمندان غروراست؛ کسانی در رشته‌ای متخصّص شده و مورد توجّه قرارمی‌گیرند و چه بسا در رشته‌ی خود دچار غرورعلمی شده و برای سایر حقایق عالم ارزشی قائل نمی‌شوند و این روحیّه باعث می‌گردد‌که به مطالب دینی به چشم حقارت بنگرند. متأسّفانه بسیاری‌از مردم دنیا یا دیندارجاهلند ویا دانشمند بی‌دین!

مُمَزَّقٍ = کاملاً پاره پاره شوید» حاکی از پوسیدگی و تلاشی کامل جسد در خاک است. کافران شبهه می‌افکندند که مگر ممکن است کالبد پوسیده و خاک شده و ذرّات پراکنده‌ی ما زیر خاک مجدّداً روزی، به صورت بدنی زنده و تازه درآید؟

(۸) **أَفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةٌۢ ۗ بَلِ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ فِى ٱلْعَذَابِ وَٱلضَّلَٰلِ ٱلْبَعِيدِ .**

« **آیا او بر خدا دروغی بسته یا جنونی در اوست؟!** (امّا چنین نیست) **بلکه آنها که به آخرت ایمان ندارند، در عذاب وگمراهی دور و درازند** »،

بخش اوّل آیه دنباله‌ی سخن کافران در آیه‌ی پیشین است که شبهه‌افکنی‌شان را در مورد معاد، به آن‌صورت اظهار می‌کردند که آن کس‌که این سخنان را می‌گوید یا از قول خدا دروغ می‌گوید و یا ـ اگر به راستی فکر می‌کند که خدا چنین خواهد کرد ـ دیوانه است!

بخش انتهایی آیه پاسخ خداوند به شبهات کافران درباره‌ی معاد است. می‌فرماید آنها که منکر آخرتند قطعاً ـ با نوع زندگانی که پیش می‌گیرند ـ رو به عذاب می‌روند و از حقّ بسیار به دور افتاده‌اند که تصوّر می‌کنند قدرت خلاّق خداوند و علم و حکمت فراگیر او (آیات۲و۱) عبث آفرینی کرده است! و خدایی‌که اعلام داشته «مؤمن» و «کافر» را به سرانجام شایسته‌ی خود می‌رساند (آیه‌ی٤) در برابر «خوب» و «بد» بی‌تفاوت خواهد بود.(۱)

(۹) **أَفَلَمْ يَرَوْا۟ إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ .**

« **آیا به آنچه ـ از آسمان و زمین ـ پیش رویشان و پشت سرشان است ننگریسته‌اند؟ اگر اراده کنیم آنها را در زمین فرو می‌بریم یا قطعاتی از آسمان بر آنها می‌افکنیم؛ همانا در این امر برای هر بنده‌ی بازگشت کننده عبرتی است** »،

در آیه‌ی قبل فرمود آنها که به آخرت ایمان ندارند قطعاً به سوی عذاب می‌روند و در گمراهی بعیدی بسرمی‌برند که آن‌عذاب را انکارکرده خودرا در این‌دنیا برای هرعمل زشتی آزاد می‌بینند. در آیه‌ی فوق می‌فرماید این انکارورزان، به آسمان بالای سر و زمین زیرپایشان بنگرند که تا چه حدّ درمعرض خطرات گوناگون قرار دارند؟ و خدا اگر بخواهد در همین دنیا عذاب سهمگین برایشان می‌آورد؛ پس دست از تجاوز و طغیان بردارند و به اصلاح خود پردازند. البتّه این تذکّرات فقط در بندگانی مؤثّراست که به سوی خدا بازگردند، وگرنه رویگردانندگان از خدا را هرچند پند دهی بی‌فایده است و نخواهند فهمید، تا به آن نقطه‌ی بی‌بازگشت برسند.

(۱) ـ این از چهره‌های بارز قرآن است که ایرادات مخالفان را ـ با همان لسان استهزاءآمیزشان ـ نقل کرده و سپس به آنها پاسخ می‌دهد؛ برخلاف کسانی‌که به مخالفان خود یا ناسزا می‌گویند و یا «راحت‌طلبی» پیشه کرده ابراز می‌دارند «يَمُوتُ الْباطِلُ بِتَرْكِ ذِكْرِه = با سکوت در برابر باطل به مرگش کمک کنید»!

بخش سوّم

(ماجرای داوود ع و سلیمان ع)

(۱۰) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَٰجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُۥ وَٱلطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيدَ .

« **و همانا داود را از جانب خود فضلی بخشیدیم؛** (گفتیم:) **ای کوه‌ها با او** (در تسبیح خدا) **همصدا شوید و ای پرندگان** (نیز)؛ **و آهن را برای او نرم گرداندیم** »،

در اینجا به شمّه‌ای از داستان دو تن از انبیاء پرداخته و پس از بحث «آخرت» (آیات قبل) موضوع «نبوّت» را عنوان کرده است؛ خصوصاً آنکه اخبار آخرت را انبیاء گزارش کرده‌اند.

به طور کلّی در چند سوره از قرآن، ذکر داود ع وسلیمان ع و عجایبی که ـ بنا به خواست و صلاحدید خدا ـ توسّط آنها انجام می‌گرفته، رفته است. احتمال می‌رود مقصود از این امر، آشناسازی ذهن مکّیان با فرهنگ نبوّت بوده که غالباً در برابر پیام انبیاء راه انکار پیش می‌گرفتند و اینکه انسانی چون خودشان پیامی از سوی خدا آورده و احیاناً معجزه و کرامتی نشان دهد، برای آنها پذیرفتنی نبود. آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که آنچه با ظهور پیامبر اسلام (ص) در مکّه پیش آمد، بی‌سابقه نیست و در ادوار مختلف از تاریخ بشر، پیامبران بوده‌اند که معجزات و کراماتی هم از جانب خدا داشته‌اند.

می‌فرماید کوه‌ها به امر خدا در نیایش‌های داود ع بااو همصدا می‌شدندکه به‌نظرمی‌رسد موضوع، فراتر از فقط انعکاس صدای داود در کوه‌ها بوده است. شاید مقصود این‌است که همچون صدایی از درخت که به سمع موسی ع رسید (قصص/۳۰)، شبیه همان احوال برای داود ع پیش می‌آمد و صدای تسبیح از دل سنگها برمی‌خاست، چنانکه در عهد عتیق می‌خوانیم «چشمان خود را به سوی کوه‌ها برمی‌افرازم که از آنجا اعانت من می‌آید. اعانت من از جانب خداوند است که آسمان و زمین را آفرید» (مَزامیر داود، مَزمور۱۲۱).

از امتیازات دیگر داود ع این بوده که پرندگان نیز با او در مناجات‌ها نغمه‌خوان می‌شدند وآهن سرد را نرم کرده زره می‌ساخت که ذکر زره‌سازی داود ع در آیه‌ی بعد رفته است. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه از قرآن به دست می‌آید که داود ع و سلیمان ع از مواهب معنوی و مادّی زیادی برخوردار بوده‌اند؛ از قبیل علم و دانشی فراتر از محیط زمان (نمل/۱۵)، فهم زبان پرندگان و حیوانات (نمل/۱٦) و مهارت در داوری به شکلی دادگرانه و فیصله‌بخش (ص/۲۰).

دوّم آنکه در آیه‌ی شریفه ابتدا مجمل می‌فرماید که به داود ع «**فضلی عطا کردیم**» و سپس فضل خداوند را توضیح می‌دهد که همنوایی کوهها و پرندگان، با سرود تسبیح و نیایش داود ع به درگاه خداوند بوده است، چنانکه ذکرش در سوره‌ی صاد (آیه‌ی۱۸) و سوره‌ی انبیاء (آیه‌ی۷۹) رفته است.

سوّم آنکه عطیّه‌ی دیگر إلهی به داود ع این بوده که «**أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ** = آهن را برای او نرم کردیم». در تفسیر این عبارت مفسِّران آورده‌اند که آهن به نیروی اعجاز إلهی، برای داود ع نرم و انعطاف‌پذیر می‌شد. امّا ظاهراً منظور از «**نرم شدن آهن**» در ارتباط با اعطای دانش زره‌سازی به داود ع بوده، چنانکه در آیات بعد سخن از این مطلب رفته است.[۱]

(۱۱) أَنِ ٱعۡمَلۡ سَٰبِغَٰتٖ وَقَدِّرۡ فِي ٱلسَّرۡدِۖ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ .

« (که) **زره‌های** (مستحکم و) **فراخ بساز و در بافتن** (حلقه‌ها) **اندازه نگه دار؛ و به شایستگی عمل کنید که من به آنچه می‌کنید بینایم »،**

آیه‌ی شریفه، دنباله‌ی مقطع آیه‌ی قبل است و می‌رساند که «**نرم شدن آهن برای داود ع**» برای آن بوده که در تدارک جنگ‌هایی که با آن رو به رو بوده‌اند، به زره‌سازی بپردازد. بنی‌اسرائیل آن زمان با دشمنان متعدّدی رویاروی بودند که در سوره‌ی بقره (آیات ۲۵۱←۲٤٦) به آن اشاره شده و از جمله نشان می‌دهد که داود ع در آن دوران، نقش عمده‌ای در پیروزی بنی‌اسرائیل ایفا کرد و به محبوبیّت بالایی بین آنها رسید (به توضیح آیات مربوطه نگاه کنید).

آیه‌ی شریفه بیانگر آموزش صنعت زره‌سازی به داود ع است. می‌فرماید زره‌ها باید متناسب با اندام جنگجویان باشد؛ نه آنقدر تنگ که جنگجو در آن حبس شود و از چالاکی و سرعت کارش بکاهد و نه آنقدر گشاد که دست و پا گیر شود، بلکه «**سابِغات** = زره‌های فراخ». در این راستا رهنمود می‌دهد که«**قَدِّرْ فِي السَّرْدِ** = در بافتن (حلقه‌ها» اندازه نگه دار»؛ بدین‌معنی که بافتن حلقه‌های آهنین زره سنجیده باشد، نه بی‌قاعده و بی‌قواره.

در مقطع آیه با خطاب جمع به داود ع و پیروانش، بر «**عمل شایسته**» تاکید دارد. به عبارت دیگر می‌فرماید نعمت وقدرت ناشی ازآن، برای برتری جویی نیست، بلکه باید در راه عدالت و صلاح به کار

---

(۱) ـ ملاحظه می‌شود که خداوند برای انبیاءِ گذشته، معجزات حسّی و بیرونی به‌منظور نشان دادن اصالت وحی و اثبات حقّانیّتشان آورده، ولی درمورد پیامبر اسلام (ص) وحی و معجزه را به‌هم آمیخته و قرآن را مظهر هر دو قرار داده است. از این‌رو قرآن وحی إلهی، مستند به قرائن و براهین تاریخی وعقلی است. چنانکه حدیث نبوی می‌گوید: **«مامِنَ الاَنْبِياءِ نَبِيٌّ اِلاّ اُعْطِيَ مِنَ الآياتِ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ البَشَرُ. و اِنَّما كَانَ الَّذِي اُوتِيتُ وَحْيًا اَوْحَى اللهُ اِلَيَّ. فَاَرجُو اَنّي اَكثَرُهُمْ تابِعًا يَومَ الْقِيامَةِ** = هیچ پیامبری از پیامبران نیست مگراینکه آیات (و معجزاتی علاوه بر وحی) به او داده شده که بشر بدانها ایمان آورد. و امّا چیزی‌که به من داده شد وحی است که خدا به سویم فرستاد (که مستند به براهین تاریخی و عقلی است) و از این‌رو امیدوارم پیروان من در روز رستاخیز بیش‌از همه باشند.» (صحیح بخاری، جزءِ۹، صفحه‌ی۱۱۳) البتّه پیامبراسلام ع معجزات تأییدی نیز داشته است، ولی معجزه‌ی اصلی و پایدار او، قرآن کریم است.

گرفته شود و بهره‌مندان، نظارت إلهی را در جمیع أمور در نظر داشته باشند که این احساس، ضمانت و زیربنای أعمال نیک است.

(۱۲) وَلِسُلَيْمَـٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ ۖ وَأَسَلْنَا لَهُۥ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ ۖ وَمِنَ ٱلْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ .

« **و برای سلیمان باد را** (تسخیرکردیم تا آنجا که در زمان کوتاه یک) **بامدادش** (سیر) **یک ماهه** (می‌پیمود) **و بازگشت شبانگاهی‌اش** (نیز به اندازه‌ی) **یک ماه بود؛ و معدن مس را برای او ذوب** (و روان) **گردانیدیم و** (برخی) **از جنّیان به فرمان خداوندش، نزد او کار می‌کردند و هرکس از آنها که از فرمان ما سربرمی‌تافت، از عذاب سوزان به او می‌چشاندیم »**،

بعد از اشاره به ماجرای داود ؑ و شرح مواهبی‌که خداوند به او بخشید، به شرح شمّه‌ای از احوال فرزندش سلیمان ؑ پرداخته و از مواهب اِعطایی خدا به او سخن آورده است.

نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه حرف «لام» در «**لِسُلَیْمَانَ**» متعلّق به فعل مقدّر «**سَخَّرْنَا**»ست که در آیه‌ی فوق مذکور نیست ولی در آیه‌ی ٣٦ سوره‌ی صاد به آن تصریح شده است، چنانکه می‌خوانیم «**فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ** = پس باد را برای او (سلیمان) تسخیر کردیم که به هر سو تصمیم می‌گرفت به فرمان او نرم، روان می‌شد».

دوّم آنکه واژه‌ی «**غُدُوُّهَا**» به مدّت «صبح تا ظهر» و «**رَوَاحُهَا**» به مدّت زمان ظهر تا غروب اطلاق شده است. بدین‌ترتیب در توصیف آمده که سلیمان (با بهره‌گیری از باد) در مدّت زمان صبح تا ظهر راه یک ماهه می‌رفت و در بازگشت نیز طیّ زمان ظهر تا شام، راه یک ماهه می‌پیمود.(۱)

سوّم آنکه واژه‌ی «**عَيْنَ**» در لغت به معنی «چشمه» می‌باشد، ولی مقصود از «**عَيْنَ الْقِطْرِ**» در آیه «معدن مس» است. ظاهراً در آن دوران ذوب فلزّات به سهولت میسّر نبوده، از این‌رو مس مورد نیاز برای ساختن ظروف و تماثیل که ذکرش در آیه‌ی بعد رفته ـ به مشیّت إلهی ـ به صورت مُذاب از معدن برای سلیمان و سپاهش حاصل می‌شد.

چهارم آنکه بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که کارگزارانی از موجودات پنهان (جنّیان) به أمر خدا در استخدام سلیمان ؑ بوده خدمات مورد نیاز او را بی‌هیچ تخلّفی، عرضه می‌داشتند.

---

(۱) ـ در این سوره‌ی شریفه به کیفیّت بهره‌برداری سلیمان ؑ از بادهایی‌که به سرعت حرکت می‌کردند اشاره‌ای نشده است و از این‌رو ما هم در این‌باره سکوت می‌کنیم چنانکه گفته‌اند: «أُسْكُتُوا فيما سَكَتَ اللهُ عَنْهُ»؛ و در پی خرافات اسرائیلی نمی‌رویم. با این‌حال می‌دانیم که بشر امروز توانسته به وسیله‌ی «گلایدرها» و استفاده از جریان باد، به سفرهایی در فضا با سرعت برود و البتّه قدرت باریتعالی در اِعطای معجزات به پیامبران، بالاتر از اینها است. م. طباطبایی

(۱۳) يَعۡمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٖ كَٱلۡجَوَابِ وَقُدُورٖ رَّاسِيَٰتٍۚ ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗاۚ وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ .

« (آن کارگزاران) **برای او هرچه از محراب ها و مجسّمه‌ها و ظروف بزرگ ـ مانند حوضچه‌ها و دیگ‌های استوار پابرجا ـ که می‌خواست، می‌ساختند؛** (پس گفتیم:) **ای خاندانِ داوود! شکرگزار باشید؛ و بندگانِ سپاس گزار من اندکند** »،

آیه‌ی شریفه نوع خدمات و فعّالیّتی را که موجودات پنهان برای سلیمان[ع] انجام می‌دادند بازگو کرده است. نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه می‌فرماید ظروف طعامی که آن موجودات برای سلیمان[ع] می‌ساختند در بزرگی همچون حوضچه بوده است؛ احتمالاً برای آنکه عدّه‌ی زیادی بتوانند برای صرف غذا اطرافش بنشینند.

دوّم آنکه واژه‌ی «**راسِیات**» جمع «**راسیة**» به معنی هرچیز استوار و پابرجا مانند کوه است؛ منظور دیگ‌هایی است که از بزرگی و سنگینی ظاهراً قابل حمل نبوده و باید بر زمین ثابت می‌شد.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که مجسّمه‌سازی درنفس خود، مذموم نیست چنانکه «**تماثیل**» را درکنار«**محاریب** = مِحْراب‌ها» آورده و شاید منظور این باشد که مجسّمه‌های افرادی را می‌ساختند که در حال عبادت بودند. بنابراین هنر و مجسّمه‌سازی قبح ذاتی ندارد، بسته به آن است که در چه راهی به کار گرفته شود.

چهارم آنکه آیه‌ی شریفه درخاتمه، سلیمان[ع] (و پیروانش) را ـ به مانند داود[ع] (و قومش ـ آیه‌ی ۱۱) ـ به سپاسگزاری از نعمت در جهت رضایت مُنعِم (خداوند) فرا خوانده و خاطرنشان می‌سازد که «**قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**»، بندگان شکرگزار خدای تعالی معدودند.[۱]

(۱۴) فَلَمَّا قَضَيۡنَا عَلَيۡهِ ٱلۡمَوۡتَ مَا دَلَّهُمۡ عَلَىٰ مَوۡتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلۡأَرۡضِ تَأۡكُلُ مِنسَأَتَهُۥۖ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلۡجِنُّ أَن لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٱلۡغَيۡبَ مَا لَبِثُواْ فِي ٱلۡعَذَابِ ٱلۡمُهِينِ .

« **پس چون قضای مرگ را بر وی** (سلیمان) **مقرّر داشتیم، جُز جنبنده**(موریانه)**ای که عصایش را** (به تدریج) **می‌خورد** (کسی) **بر مرگ او رهنمون نشد؛ و چون** (سلیمان) **فروافتاد، بر جنّیان مدلّل گشت که اگر غیب می‌دانستند، در آن** (کار پر رنج و) **عذاب خفّت‌بار باقی نمی‌ماندند** »،

از مفاد آیه نتیجه می‌شود که آن‌موجودات نامرئی که برای سلیمان بیگاری می‌کردند، ظاهراً گناهکار بودند. از این‌رو خداوند ـ تحت أمرسلیمان ـ کارهای سخت و عذاب‌آور بر آنها مقرّرداشته بود. همچنین به دست می‌آید که سلیمان به هنگام مرگ، با تکیه به عصایش بر کار جنّیان نظارت می‌نمود و در همان حال از دنیا رفت

(۱) ـ آل داود شکرِ حق گویید   کم بُوَد بنده‌ی سپاسگزار! م. ط

وهیچکس متوجّه مرگ وی نشد تا اینکه عصایش (که چه بسا عصایی کهنه و پوسیده بوده) در اثر خوردگی موریانه، شکست و او فروافتاد. می‌فرماید اگر جنّیان غیب می‌دانستند، همان‌لحظه که روح از بدن سلیمان رفت، به مرگ وی پی برده دست از کار می‌کشیدند، ولی چون غیب نمی‌دانستند، تا مدّتی به آن کار توأم بااعمال شاقّه ادامه دادند تا اینکه سلیمان فروافتاد وآن وقت متوجّه مرگ وی شده دست از کار کشیدند. نشان می‌دهد که انبیاء(ع)، در عین آنکه به خواست خدا ممکن است به قدرت‌هایی برسند، ولی مَعَ‌ذٰلِک بشر بوده و می‌میرند و جنبنده‌ی ضعیفی چون موریانه، می‌تواند باعث فرو افتادنشان شود. البتّه تفاسیر فریقین آورده‌اند که سلیمان[ع] پس از مرگ، یک سال بر همان وضع تکیه بر عصا مانده بود تا کِرمِ چوب‌خواره‌ای عصایش را خورد و او بر زمین افتاد. این مطلب بعید به نظر می‌رسد زیرا اگر سلیمان[ع] به مدّت طولانی در آن شرایط می‌ماند، بالأخره نزدیکانش درصدد تحقیق برآمده و مرگ او آشکار می‌شد. از این‌رو به نظر می‌رسد که عصای سلیمان مورد هجوم موریانه‌های زیادی بوده و جسم مرده‌ی او در آن حالت تکیه بر عصا، بیش از حدّ عادی (مثلاً صبح تا شام) باقی نمانده باشد.

بخش چهارم

(داستان قوم سَبَأ)

(۱۵) **لَقَدۡ كَانَ لِسَبَإٖ فِي مَسۡكَنِهِمۡ ءَايَةٞۖ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٖ وَشِمَالٖۖ كُلُواْ مِن رِّزۡقِ رَبِّكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥۚ بَلۡدَةٞ طَيِّبَةٞ وَرَبٌّ غَفُورٞ**.

«**همانا برای** (قوم) **سَبَأ در منزلگاهشان، نشانه‌ای** (از نعمت خدا) **بود؛ دو باغ از راست و چپ** (با میوه‌های فراوان و مقرّر داشتیم:) **از روزی خداوندتان بخورید و شکرگزار او باشید؛ شهری پاکیزه** (دارید) **و خداوندی آمرزنده** »،

به مناسبت تذکّر شکرگزاری در برابر نعمت که طی شرح ماجرای داود و سلیمان (عَلَيهِمَا السَّلام) به آن اشاره رفت (آیات ۱۱ و ۱۳) خداوند در آیه‌ی فوق و چند آیه بعد، داستان شهر سَبَأ و اهالی آن را ذکر می‌کند که سپاسِ نعمت خدا را نداشته دچار سوانح و ازهم پاشیدگی گردیدند.

سرزمین سَبَأ چنانکه قبلاً اشاره رفت (توضیحات کلّی در اطراف سوره) در عربستان جنوبی (یمن کنونی) قرار داشت و أهالی آن به پیشرفت‌های چشمگیر به خصوص در زمینه‌ی آبیاری و سدّسازی نائل آمده بودند که در نتیجه، کشاورزی مطلوب و باغ‌های پُرنعمت داشتند و از محصولات آنها بهره‌مند می‌شدند. در روزگارِ سلیمان[ع]، بلقیس ملکه‌ی سبا بود که به فلسطین سفرکرد و با سلیمان مرتبط شد (سوره‌ی نمل، آیات ۲۲ الی ٤٤). آن زمان اوج ترقّی و رفاه سبائیان بود ولی بعدها با استغراق در لذائذ مادّی و دوری از معنویّات (علی رغم آنکه در تفاسیر آمده خداوند سیزده پیامبر برای هدایت آنها برانگیخت[(۱)]) رفته رفته شایستگی نعمت خدادادی را ازدست داده دچار بلایا شدند (آیه‌ی ١٦).

آیه‌ی شریفه به «**جَنَّتَانِ** = دو باغ» در سمت راست و چپ شهر اشاره می‌کند که ظاهراً از سدّ بزرگی در دامنه‌ی کوه‌های آن نواحی(سدّ مآرب) آبیاری می‌شدند. البتّه مفسّران آورده‌اند که «دو باغ» در واقع، متشکّل از باغ‌های فرعی متعدّد بوده که به سبب اتّصال و درهم فشردگی آنها، به صورت دو رشته باغ اصلی به نظر می‌رسید که یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ رودخانه‌ای که از میان شهر می‌گذشت، قرار داشت و تا چشم کار می‌کرد پهنه‌ی سبز بوستان‌های انبوه و درهم تنیده ادامه می‌یافت. همچنین به دست می‌آید که تمامی سبائیان از آن دو رشته باغ بهره می‌بردند و چون تعبیرعمومی از آنها شده، ملک شخصی کسی نبوده‌اند.

آیه‌ی شریفه تصریح دارد که خداوند متوقّع است مردم مستغنی، درجهت رضای مُنْعِم از نعمت استفاده

---

(۱) ـ البتّه آنان، پیامبران اصلی (مانند موسی[ع] و عیسی[ع] و محمّد[ص]) نبودند بلکه افرادی بودند که به إلهام إلهی درصدد اصلاح اقوام برمی‌آمدند.

کنند و در این راستا به بهره‌مندان از آسایش و مواهب مادی ـ به زبان اشاری ـ پیام می‌دهد که از امکانات و توفیق‌هایی‌که یافته‌اند بهره جویند، ولی خدای خود و رضای او را فراموش نکنند.

(۱۶) **فَأَعۡرَضُواْ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سَيۡلَ ٱلۡعَرِمِ وَبَدَّلۡنَٰهُم بِجَنَّتَيۡهِمۡ جَنَّتَيۡنِ ذَوَاتَيۡ أُكُلٍ خَمۡطٖ وَأَثۡلٖ وَشَيۡءٖ مِّن سِدۡرٖ قَلِيلٖ.**

«**پس آنها** (از خدا) **روی گرداندند و ما سیل ویرانگری بر ایشان فرستادیم و دو باغستانشان را به دو باغ** (بی‌ارزش) **از خوردنی** (میوه‌های) **تلخ و شوره‌گز و چیز اندکی از** (درخت) **سدر** (کُنار) **تبدیل کردیم**»،

واژه‌ی «**أَعۡرَضُوا** = روی گرداندند» در آغاز آیه، حاکی از آن است که نعمت فراوان و آسایش‌گزینی‌ها، به تدریج در اهالی سَبَأ نوعی غفلت پیش آورد و رفته‌رفته راه کفر پیش گرفتند.

واژه‌ی «**عَرِم**» از ریشه‌ی «عَرامَة» به معنی «خشن و سختگیر» و همچنین به معنی «موش صحرایی» (که معمولاً فرارس سیل است) نیز آمده است. از «**سَيْلَ الْعَرِمِ**» به سیل ویرانگر و بنیان برانداز تعبیر شده است. «**خَمْط**» به معنی «هرگونه گیاه تلخ» است. «**أَثْل** = درخت شورگز»، درختی است که در کویر و شوره‌زار می‌روید و چوب محکمی دارد که از آن برای ساختن ظروف چوبی استفاده می‌کنند. «**سِدْر**» درخت «کُنار» است، درختی گرمسیری و بس تناور که برگ آن را پس از خشک کردن، می‌سایند و برای شستشو به کار می‌برند.

آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که ناسپاسی‌های قوم سبا باعث شد که سیل ویرانگری بر آنها فرستاده شود؛ سیلی که سدّ مآرب را درهم شکست[1] و سرزمین آباد آنها را به شوره‌زاری خشک مبدّل ساخت و به جای آن‌همه باغستان‌های آکنده از میوه‌های دلچسب، مجموعه‌ای از درخت‌های کویری برایشان ماند. البتّه بروز سیل به لحاظ علمی بر مبنای عوامل طبیعی تعلیل می‌شود، ولی خداوند آن را به خود نسبت داده تا روشن شود که اینگونه سوانح، با اهداف إلهی درخلقت انسان نیز بی‌ارتباط نیست.

(۱۷) **ذَٰلِكَ جَزَيۡنَٰهُم بِمَا كَفَرُواْۖ وَهَلۡ نُجَٰزِيٓ إِلَّا ٱلۡكَفُورَ.**

«**این جزای آنان به‌خاطر ناسپاسی‌شان بود؛ آیا جُز ناسپاسان را مجازات کنیم؟!**»،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که چه بسا بعضی اوقات بروز حوادث سهمگین، با عملکرد انسان‌ها ارتباط دارد. در این راستا مقطع آیه تصریح می‌نماید که خداوند بی‌دلیل مصائب طبیعی برای مردمان پیش نمی‌آورد؛ بلکه عکس العمل کفران خودشان است که به بلایا می‌رسند (یا همّت نکرده و با استفاده از عقل و علم در جهت پیشگیری از حوادث اقدام نمی‌کنند؛ یا همه‌ی اقدامات را کرده ولی رو به گناهان می‌روند و تصوّر دارند که جُز تدبیر و تلاش و رسیدن به خواسته‌هایشان، در عالم وظیفه‌ای ندارند و حساب و کتابی در کار نیست).

---

(۱) ـ مورّخان آورده‌اند که ویرانی سدّ مآرب در سالهای ۵۷۰←۵۴۲ میلادی پیش آمد (و ظاهراً خرابه‌های آن هنوز باقی است). مقطع زمانی مذکور با ۴۰ تا ۷۰ سال پیش‌از بعثت پیامبراسلام^ص تطبیق می‌شود و می‌رساند که چه بسا ماجرای مردم سبأ در زمان نزول آیات فوق، کماکان در حافظه‌ی تاریخی برخی قُدَمای اهل مکّه باقی بود.

از سوی دیگر این آیات به مردم مکّه پیام می‌داد که از سرگذشت ملل پیشین عبرت گرفته پاسدار نعمت‌های مادّی و معنوی (ظهور پیامبر اسلام) در میان خود باشند.

(۱۸) وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ٱلْقُرَى ٱلَّتِي بَٰرَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَٰهِرَةً وَ قَدَّرْنَا فِيهَا ٱلسَّيْرَ سِيرُواْ فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا ءَامِنِينَ .

« **و بین آنها** (مردم سبأ) **و شهرهایی‌که برکت داده بودیم، آبادی‌های آشکار** (پدید آوردیم) **و در** (میان) **آنها سیر** (و سفر آسان) **اراده نمودیم** (که ای مردم سبأ) **شبها و روزها در این** (آبادی)**ها با امنیّت سفرکنید** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که خداوند بی‌جهت مردمان را دچار مصائب نمی‌کند. در آیه‌ی فوق و آیات بعد ـ در جهت تعلیل موضوع ـ به نوعی به عقب بازگشته و مطالبی را که پیش‌تر به اجمال و فشرده آمد (نعمت و نقمت قوم سبأ) به بیانی دیگر، بازگفته است.

در آیه‌ی فوق سخن از گسترش نعمت در منطقه است که نه تنها شهر سبأ، بلکه شهرهای اطراف و فواصل بین شهرها را نیز فرا گرفته بود. غالب مفسّران عقیده دارندکه منظور از «**اَلْقُرَى الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا** = شهرهایی که برکت داده بودیم»، سرزمین شامات است؛ ولی تفسیر نمونه با استدلال منطقی، نتیجه گرفته که مقصود سرزمین صنعاء است. به هرحال بنا به آیه، به دست می‌آید که بین سبا وآن شهرهای پیش‌رفته (چه سرزمین شامات و چه صنعاء) آبادی‌هایی بوده، به طوری‌که مردم سبا در رفت و آمدها، نه از صحاری خشک و عریان، بلکه از آبادی‌ها عبور می‌کردند و ارتباطات و سفرهایشان از راحتی و امنیّت برخوردار بود. در این ارتباط «**قُرًى ظَاهِرَةً** = آبادی‌های نمایان» به این نکته اشاره دارد که آبادی‌ها و سرسبزی‌های هر شهر و شهر بعدی، چنان به هم متّصل بوده است که هیچ خشکی و هامونی میان آنها فاصله نیانداخته و مسافران می‌توانستند از هر آبادی، آبادی بعدی را ببینند. «**قَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ**» به این مفهوم است که فواصل بین شهرها و آبادی‌ها برابر و متناسب بود و راه‌ها و خطوط مواصلاتی نیز کاملاً أمن و بی‌خطر بوده، نه از وحوش درنده خبری بود و نه از راهزنان.

آیه‌ی شریفه تأکید دیگری است برآنکه تا چه حدّ سبائیان از ألطاف إلهی بهره‌مند بودند و مَعَذلک پاس نعمت خدا را نداشته به گناهان روی آوردند. به دست می‌آید که مبنای سعادت هرجامعه‌ای سه چیز است: (**۱**) تنظیم معیشت (**۲**) وجود امنیّت و(**۳**) شکرخدا ورعایت اخلاق.

(۱۹) فَقَالُواْ رَبَّنَا بَٰعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَٰهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَّقْنَٰهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ .

« **پس** (آنها با ناسپاسی) **گفتند: خداوندا!** (با تخریب آبادی‌های بین راه) **میان سفرهای ما فاصله انداز؛ و** (با این روحیّه) **به خود ظلم کردند؛ پس** (ماجرای) **آنها را** (موضوع) **حکایت‌ها قرار دادیم و کاملاً پراکنده‌شان ساختیم؛ همانا در این** (رویداد) **برای هر شکیبای سپاس‌گزار عبرتهاست** »،

یعنی کار کفر و خودخواهی مردم سبأ به جایی رسید که از سر هویٰ و هوس می‌گفتند ما دشت‌های سرسبز برای چه می‌خواهیم؟ بیابان کجاست؟ منظور از عبارت «**بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا** = بین سفرهای ما فاصله انداز» یعنی خدایا! بین آبادی‌ها و شهرهای اطراف ما به جای دشت‌های سرسبز، بیابان قرار بده (تا شهرها از یکدیگر جدا باشند و برای ما تنوّعی باشد؛ و از سفر بیشتر لذّت ببریم زیرا شهرهای نزدیک به هم ما را ملول می‌کنند). آیه‌ی شریفه میزان خودخواهی مردم سَبَأ را می‌رساند که آرزوی از بین رفتن آبادی‌های بین راه را داشتند تا بیشتر بهره‌مند باشند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه مشعر بر این‌معناست که مردم سبأ بی‌دلیل دچار بلایا نشدند (مقطع آیه‌ی۱۷) بلکه به دلیل رفتار و روحیّه‌های ناشایست‌شان بود که مستحقّ عذاب گردیدند و آن جامعه‌ی مرفّه و یکدست و مرتبط با همسایگان، با وقوع سیل ویرانگر، ازهم پاشید «**مَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ** = آنها را پاره پاره کردیم کاملاً متلاشی شده» یعنی هردسته به سویی پراکنده گردیدند. «**جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ**» تعبیری است از این‌که از آن قوم پر جلال و جبروت هیچ چیز باقی نماند مگر مشتی افسانه و حکایت.

بخش آخرین آیه مشعر بر این معناست که این آیات بیانگر سنّت خدا در عالم است و ماجرای سبائیان مایهٔ عبرت برای مردم «صبور و شکور» می‌باشد (و إلاّ آنها که اسیر امیالند، گوششان به این‌مواعظ بدهکار نیست و بهره‌ای نخواهند برد.)

(۲۰) وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُۥ فَٱتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **و به راستی ابلیس گمان خود را درمورد آنها راست یافت و جُز گروهی از مؤمنان** (همه) **او را پیروی کردند** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، همچنان در توجیه آن است که چرا خداوند آن ضایعه را بر قوم سبا وارد آورد.

اینکه می‌فرماید «**شیطان گمان خود را درمورد آنها راست یافت**»، به داستان خلقت آدم برمی‌گردد. در آن‌داستان می‌خوانیم که چون خدا به شیطان مهلت داد، برنامه‌ی او این‌شد که «**در کمین آدمیان نشیند**» و مطمئن بود که اکثرشان را گمراه خواهد ساخت (آیات ١٦ و١٧ سوره‌ی اعراف). در آیه‌ی فوق می‌فرماید شیطان در برنامه‌ی خود، نسبت به أکثریّت قوم سبا، به پیروزی رسید و جُز قلیلی از سبائیان، همه پیرو او شدند. البتّه آیه‌ی شریفه از عاقبت عدّه‌ی قلیلی از سبائیان که پیرو شیطان نشده رو به زشتی‌ها نرفتند، ساکت است ولی بنا به مقطع آیه‌ی۱۷که فرمود «**آیا جُز ناسپاسان را مجازات کنیم؟**» به دست می‌آید که آنها به نحوی از مهلکه‌ی سیل در أمان ماندند.

(۲۱) وَ مَا كَانَ لَهُۥ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِٱلْأٓخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ ۗ وَ رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ .

« **و او** (ابلیس) **را بر آنها تسلّطی نبود، جز آنکه ما** (خواستیم) **آنکه را به آخرت ایمان دارد از آن کس که نسبت به آن در شکّ است** (در میدان عمل) **بازشناسیم و خداوند تو بر هر چیزی** (همه‌ی امور) **نگهبان** (و مراقب) **است** »،

یعنی شیطان بر زشتکاران سبا تسلّطی نداشت که آنها را به جبر سوی بدکاری برد ، بلکه تقدیر خدا این بوده که آنان با شیطان روبروگردند تا در آن صحنه‌ی آزمایش، شخصیّت واقعی افراد به ظهور رسد و روشن شود که چه کسی واقعاً متدیّن و مؤمن به آخرت است و چه کسانی جُز این‌اند. (مقصود از واژه‌ی «**لِنَعْلَمَ** = تا بدانیم» علم شهودی خداست و إلاّ در علم ذاتی خداوند، واقعیّت هرکس روشن است ـ آل‌عمران/۱٤۲و۱٤۰). به‌عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه مشعر بر این‌معناست که حضور شیطان دردنیا، مولّد جبر نیست، زیرا او سلطه‌ای بر آدمیان ندارد، بلکه فقط ترغیب می‌کند. چنانکه می‌خوانیم شیطان در آخرت به گناهکاران (دوزخیان) می‌گوید «**مَاكَانَ لِیَ عَلَيْكُمْ مِن سُلْطَانٍ إِلّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی** = من هیچ سلطه‌ای برشما نداشتم جُز آنکه دعوتتان کردم و شما پذیرا شدید» (ابراهیم/۲۲). به بیان دیگر در پاسخ مثبت یا پاسخ منفی مردمان به دعوت شیطان است که اهل ایمان از اهل شک بازشناخته می‌شوند. در تشبیه، می‌توان حضور شیطان‌را درعالم مانند هروئین یا تریاک درنظرگرفت. این‌مواد نیز ابتدا فقط بر آدمی عرضه می‌شوند. امّا همین‌که انسان آنها را پذیرفت، بر او مسلّط می‌گردند. چنانکه می‌فرماید «**شیطان برآنها چیره شد پس یاد خدا را از خاطرشان برد**» (مجادله/۱۹). (به‌دست می‌آید که باید وساوس نفس را در همان ابتدا رد کرد و إلاّ در صورت گسترش، برآدمی مسلّط می‌گردند و آنگاه طردشان مشکل می‌شود).

مقطع آیه حاکی از آن است که خداوند مراقب اعمال آدمیان بوده و ناظر و آگاه است که چه کسانی فریب شیطان را خورده و چه کسانی اورا پیروی نمی‌کنند (واژه‌ی «**حَفِيظ**» در آیه‌ی شریفه هم به معنی «نگهبان و حافظ از خطرات» و هم به‌مفهوم «مراقب» است).

بخش پنجم

(هشدار و اتمام حجّت به منکران و شرح احوال آنان در قیامت)

(۲۲) قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ.

« **بگو: کسانی را که غیر خدا** (معبود خود) **پنداشته‌اید بخوانید؛ هموزن ذرّه‌ای در آسمان‌ها و زمین را مالک نیستند و هیچ مشارکتی در آن‌دو ندارند و هیچ کسی از آنها، پشتیبان او** (خداوند) **نیست** »،

به طور کلّی، آیه‌ی فوق و آیات بعدی در این بخش، همه بر محور توحید و نفی شرک است. پس از شرح ماجرای «سبائیان» در آیات قبل، در آیه‌ی فوق خطاب به همه‌ی آنها که از غیرخدا استمداد می‌طلبیدند، می‌فرماید که از سرنوشت آن قوم عبرت بگیرند که هیچ‌یک از معبودانشان در برابر خدا کارسازشان نبود. غیرخدا ـ هرچیز و کس باشد ـ نه ذرّه‌ای از آسمان‌ها و زمین را مالک است و نه در امور خلقت مشارکت داشته یاوری خدا می‌کند؛ آن غیرخدایان که مردم ـ ورای اسباب طبیعی ـ به کمک می‌طلبند، در امر هستی و سرنوشت آدمی هیچ کاره‌اند چنانکه فرموده «**قُلِ ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِن دُونِهِ فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَ لا تَحْوِيلًا** = بگو کسانی را که جز خدا (معبود خود) پنداشته‌اید، بخوانید؛ (آنها) نه از شما دفع ضرر می‌کنند و نه (آن ضرر را) متحوّل می‌سازند» (اسراء/٥٦).

(۲۳) وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ.

« **و شفاعت** (هیچ کس) **نزد او** (خدا) **سودی نبخشد، مگر برای کسی‌که** (خدایش) **اجازه داده باشد تا چون هراس از دل‌هایشان برطرف شود** (فرشتگان را) **گویند: خداوندتان چه گفت؟ گویند: حق** (را گفت) **و او والامقام و بزرگ است** »،

بخش اوّلینِ آیه تکمیل سخن آیه‌ی قبل است؛ می‌فرماید غیرخدا، علاوه برآنکه هیچ تأثیری در روال کار عالم نداشته نمی‌تواند از پیش خود جریان هستی را به نفع یا به ضرر کسی بگرداند، شفاعت اوهم نزد خدا سودی نخواهد داشت (نمی‌تواند اراده‌ی خدا را درباره‌ی کسی عوض کند). سپس آیه‌ی شریفه استثنایی قائل می‌شود. این استثناء بدین‌صورت نیست که افرادی هستند که اگر آنها برای کسی نزد خدا شفاعت نمایند، شفاعت «آنها» استثناءاً پذیرفته خواهد شد! بلکه می‌فرماید «**برای کسی‌که** (خدایش) **اجازه داده باشد**». یعنی

«شفاعت» بعد از اراده و اجازه‌ی خداست؛ آنجا که خداوند فردی را لایق رحمت خود دیده اجازه‌ی شفاعت برای او دهد (بقره/۲۵۵)، در این‌صورت ممکن است بزرگی ـ أعمّ از فرشتگان یا انسان‌ها ـ به شفاعت برخیزد و در حقیقت مأمور ابلاغ رحمت إلهی به او گردد. و إلاّ نه کسی می‌تواند به‌جای خدا رأی دهد و نه در رأی خدا تأثیر گذارد.

در بخش بعدی آیه خداوند وضع و حال گناهکارانی را که درخور رحمت خود دیده درصحنه‌ی قیامت، مجسّم می‌کند. در اینجا لازم به توجّه است که به طور کلّی از قرآن برمی‌آید که در قیامت مردمان بر سه دسته خواهند بود (**۱**) صالحان که با ایمان و کرداری که در دنیا داشته‌اند، در آخرت رستگار بوده و یک سر به بهشت می‌روند (**۲**) کافران و بدکاران که بلافاصله روانه‌ی جهنّم می‌شوند و (**۳**) عدّه‌ای که خدا تا صدور اجازه‌ی خویش نگاهشان می‌دارد و اینان تا مدّتی مضطربند که با آنها چه رفتاری خواهد شد و از فرشتگان می‌پرسند که خدا درباره‌ی ما چه گفت؟ ظاهراً مدّتی می‌گذرد تا فرشتگان می‌گویند: خدا حق را گفت (و اجازه‌ی شفاعت شما را داد) و اوست آن بزرگ والامقامی که فرمان از آنِ اوست. اینجاست که بیم از دل آن افراد برداشته می‌شود و به قول معروف نفسی به آسودگی می‌کشند.

البتّه طبری درمورد «**إلّا لِمَنْ اَذِنَ لَهُ** = مگر برای کسی‌که (خدایش) اجازه دهد»، دوقول آورده است. در یک قول آن را به «مَشْفوعٌ لَه = کسی‌که درباره‌ی او شفاعت می‌شود» نسبت داده ـ چنانکه ما براین معنا رفته‌ایم ـ و در قول دیگر می‌گوید مقصود «شافِع» است و به آیه‌ی شریفه بدین‌ترتیب می‌نگرد که آنها که خدا اجازه‌ی «شفاعت» به آنها داده در بیم و امیدند که خواست خدا درباره‌ی عدّه‌ای چیست تا آنکه ملائک رحمت خدا خبرشان می‌دهند و آنگاه آنها آسوده خاطر گردیده افراد را به سوی بهشت رهنمون می‌گردند.

(۲۴) **قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ قُلِ ٱللَّهُ ۖ وَإِنَّآ أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ** .

«**بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدا؛ و به یقین ما یا شما** (یکی از ما دو طرف) **بر هدایت یا گمراهی آشکاریم** »،

در آیات قبل مشارکت غیرخدا در نظام عالم و شفاعت آنها را ـ بدون اجازه‌ی خدا ـ ردّ کرد. در این آیه و آیات بعد، ظاهراً خداوند می‌خواهد مشرکان (رجوع کنندگان به غیرخدا) را ابتدا از آن جزمیّت بی‌دلیل به شکّ برَد و سپس به علم و آگاهی رساند(۱). لذا ابتدا از همه‌ی امیدواران به غیرخدا می‌پرسد: روزی دهنده‌ی شما از آسمان‌ها و زمین کیست؟ آیا مثلاً این باران را بت‌ها (آن غیر خدایان) می‌ریزند و گیاهان را معبودهای شما برون می‌آورند و آنها در پدید آمدن میوه‌ها نقشی دارند؟ یا همه‌ی این رویدادها بنا به مشیّت و قوانین إلهی ـ آفریدگار جهان ـ است؟ طبیعی‌است که همه خواهند گفت این امور کارِ خداست و حتّی مشرکان مکّه به

(۱) ـ سلسله آیات شریفه بدین‌ترتیب، بیانگر نوعی روش منطقیِ بحث با مخالف است که ابتدا او را با رجوع به مبانی مشترک، در عقایدش به شکّ ببرند و سپس از آنجا به حقّ رهنمون گردند.

«توحید خالقیّت» معترف بودند (مؤمنون/۸۹←۸٤). (البتّه مقصود از «**سَماوات** = آسمان‌ها» در آیه‌ی شریفه کلّ طبقات آسمان و نظام کیهان نیست زیرا واضح است که همه‌ی اجزاءِ کائنات در روزی آوری انسان نقشی ندارند. بنابراین واژه‌ی «آسمان‌ها» را می‌توان در اشاره به جوّ اطراف زمین (و یا آسمان‌های ممالک مختلف) در نظر گرفت (و البتّه تأثیر خورشید را هم نباید نادیده گرفت).

اینک در بخش بعدی آیه مطرح می‌سازد که «(پس) **ما یا شما** (یکی از ما دو طرف) **بر هدایت یا گمراهی آشکاریم**»؛ یعنی حال که «مؤثّر حقیقی» خداست؛ جمع نقیضین که نمی‌شود، پس یا ما (موحّدان) که مستقیم سوی او می‌رویم وفقط به‌او متوسّل شده از او حاجت می‌خواهیم و نذر و قربانی‌مان برای اوست؛ یا ما گمراهیم یا شما که شفاعت غیرخدا را به حال خود مؤثّر می‌شمرید و به غیرخدا روی آورده عبادتشان می‌کنید و از آنها حاجت می‌جویید؟ نمی‌توانیم هردو حق و یا هردو باطل باشیم، بالأخره یکی از ما بر سبیل درست و دیگری راه غلط می‌رود. حال بیاندیشیم که چه کس بر حقّ است؛ و پیش از آنکه به روشن ساختن حقّ پردازد در آیه‌ی بعد تذکّری می‌دهد:

(۲۵) **قُل لَّاتُسۡـَٔلُونَ عَمَّآ أَجۡرَمۡنَا وَلَانُسۡـَٔلُ عَمَّا تَعۡمَلُونَ .**

« **بگو: شما از آنچه ما مرتکب شویم بازخواست نمی‌شوید و ما** (نیز) **از آنچه شما می‌کنید پرسیده نخواهیم شد** »،

یعنی دیانت و اعمال ما موحّدان، با مذهب و کردار شما مشرکان (دلبستگان و امیدواران به غیرخدا) تفاوت دارد و مسلّماً نه ما مسئول اعمال شما هستیم و نه شما مسئول اعمال ما، فقط این را بدانیم که هریک از ما دو طرف از راه و روش خود بازخواست خواهیم شد. تعبیر «**أَجْرَمْنَا**» برای طرف خود و «**تَعْمَلُونَ**» برای طرف مقابل، بر اساس تواضع و دستور العملی است که در آیه‌ی۱۲۵ سوره‌ی نحل آمده و می‌فرماید «**اُدْعُ إلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ** = با حکمت و اندرز نیکو به راهِ خداوندت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله بنمای».

(۲۶) **قُلۡ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفۡتَحُ بَيۡنَنَا بِٱلۡحَقِّ وَهُوَ ٱلۡفَتَّاحُ ٱلۡعَلِيمُ .**

« **بگو: خداوندمان** (روز رستاخیز) **بین ما** (ما و شما را) **جمع می‌کند؛ سپس به حق بینمان داوری خواهد کرد و او داور داناست** »،

این مطالب همه إتمام حجّت است. به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید اینک که هرکس برای راه و روش انتخابیِ خود در دنیا بازخواست خواهد شد، پس لازم است پاسخ خود را برای آن روزِ بازخواست، آماده داشته باشیم تا بتوانیم از موضع خود دفاع کنیم. موضع ما موحّدان روشن است. خواهیم گفت خدایا تو ـ و فقط تو ـ کانون و محور زندگی ما در دنیا بودی. جُز به درگاه تو تضرع نکردیم، جُز به تو متوسّل نشدیم و جُز از تو حاجت نخواستیم و به شفاعت هیچ شفاعت‌گری ـ که رأی و اراده‌ی تو را درباره‌ی ما عوض کند ـ

دلخوش نبودیم و بنابراین صرفاً با در نظر گرفتن رضای تو زندگی کردیم. امّا حال و روز شما مشرکانی‌که طی عمر همواره غیر خدا را در نظر داشته از آنها یاری و استمداد می‌طلبید وبرای ایشان نذورات و مراسم قربانی به پا داشته و به شفاعتشان دلبسته بودید، در آن‌روز چگونه خواهد بود و چه جوابی برای خدا خواهید داشت؟ تمام توجیهاتی‌که در روی آوری به غیر خدا داشتید آن روز بی‌اثر است، زیرا با داوری داداری روبرو خواهید بود که مطلق علم وآگاهی است (واژه‌ی «**فَتْح**» در آیه‌ی شریفه به معنی «داوری» است ـ به سوره‌ی سجده، توضیح آیه‌ی۲۸ نگاه کنید).

(۲۷) قُلْ أَرُونِيَ ٱلَّذِينَ أَلْحَقْتُم بِهِۦ شُرَكَآءَ ۖ كَلَّا ۚ بَلْ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .

« **بگو: کسانی را که** (به عنوان) **شریکان، به او** (خداوند) **ملحق کرده‌اید نشانم دهید** (آیا ایشان در هستی اثر گذارند؟) **چنین نیست، بلکه اوست خداوند شکست‌ناپذیر حکیم** »،

پیرو آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه ـ برای آنکه نشان دهد مشرکان در قیامت پاسخی برای کردار دنیوی خود نزد خدا نخواهند داشت ـ به بطلان سرسپردگی آنها به غیر خدا پرداخته است.

اینکه تصوّر شود عاملی می‌تواند در رأی و اراده‌ی خدا تأثیر گذاشته قضاوت إلهی را به نفع شخصی تنظیم کند، در حقیقت قائل شدن به شرکت آن عامل در اُلوهیّت خدا است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید اگر بنا به شریکی در اُلوهیّت خدا باشد باید آن شریک یا شرکاء، بتوانند مانند خدا اثرگذار در هستی باشند. پس، از مشرکان می‌پرسد نشان دهید کجا آن خدایان خیالی! توانسته‌اند اثری در پدیده‌های عالم به بارآورند؟ حقیقت آن است که آن خدایان پنداری، هیچگونه تأثیری در روال کار عالم نداشته‌اند وخداست که با قدرت و حکمت بی‌نهایت بر همه‌ی امور غلبه دارد. پس هیچ تأثیرگذاری بر رأی و اراده‌ی إلهی در عالم نیست و شایسته است که همگان از «توحید خالقیّت» به «توحید عبادت» برسند.

(۲۸) وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ .

« **و ما تو را جز بشارتگر و بیم‌رسان برای عموم مردم نفرستادیم؛ لیکن اکثر مردم نمی‌دانند** »،

واژه‌ی «**كافَّةً**» در آیه به معنی «جملگی و مجموع» آمده است. می‌فرماید ای پیامبر، این رسالت تو ـ و پیامی‌که به مخالفان می‌دهی و بشارت و انذارهایت ـ فقط برای مردم مکّه و خطّه‌ی عربستان نیست، بلکه دعوتِ توحیدی تو جهانی است و برای نوید و هشدار به کُلّ جهانیان فرستاده شده‌ای؛ هرچند اکثر مردم به این حقیقت (یا حقایق آئین تو) توجّه ندارند وچه بسا عدّه‌ای یا اصولاً تو را پیامبر نمی‌دانند، یا فقط پیامبر عرب قلمداد می کنند!

(۲۹) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .

« **و می‌گویند: این وعده** (قیامت) **کی است، اگر راست می‌گویید** »،

در آیه‌ی ۲٦ به کافران هُشدار داده شد که روزی خداوند همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد و بینشان

به حقّ داوری خواهدکرد. در آیه‌ی فوق از کافران نقل شده که می‌پرسیدند این وعده کی به وقوع می‌پیوندد؟ و مقطع آیه (**إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** = اگر راست می‌گویید) می‌رساند که سؤالشان از سر انکار بوده است.

(۳۰) **قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَـْٔخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ .**

« **بگو: میعاد شما روزی است که نه زمانی** (لحظه‌ای) **از آن پس توانید رفت و نه پیشی توانید جُست** »،

هماهنگ با دیگر آیات قرآنی، آیه‌ی شریفه نشانی از زمان قیامت نمی‌دهد و فقط بر وقوع تأخیرناپذیر آن تأکید دارد. به قول امید مجد:

بگویند کی هست روز حساب   اگر راست گویید اندر خطاب
به آنان بگو بر شما وعده‌گاه   یکی روز باشد کـه آید ز راه
که آن روز آیـد ز پی ناگهان   که تقدیم و تأخیر نبود در آن

(۳۱) **وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَلَا بِٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ ۗ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ٱلْقَوْلَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُواْ لَوْلَآ أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ .**

« **و کسانی‌که کفر ورزیدند گفتند: نه هرگز به این قرآن ایمان آوریم و نه به آنچه پیش از آن** (تورات و انجیل) **بوده است؛ و ای کاش ستمگران را هنگامی‌که در پیشگاه خداوندشان بازداشته شوند می‌دیدی** (که چگونه) **برخی از آنان با برخی** (دگر) **گفتگو می‌کنند؛ آنها که** (در این دنیا) **مقهور بوده‌اند به سروری‌-طلبان گویند: اگر شما نبودید، ما مؤمن می‌بودیم** »،

البتّه مردم جاهل و عوام، معمولاً تحت تأثیر بزرگانشان با حقایق مخالفت می‌ورزند، و إلاّ خود علم و اطّلاعی ندارند. از این‌رو در آیه‌ی فوق خاطرنشان می‌سازد که در قیامت مقهوران (مقلِّدان) از سرورانشان تبرّی می‌جویند؛ هرچند در دنیا موضع معکوس داشته و می‌گفتند: ما به هیچ کتابی کاری نداریم (و فقط مطیع آقای خود هستیم!). عبارت «**الَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ**» در آیه، تعبیری از کتب آسمانی پیشین است.

واژه‌ی «**لَوْ** = ای کاش» در بخش بعـدی آیـه برای آرزو کـردن (تمنّی) می‌آیـد و حال و روز گنهکاران ـ مُریدان و مرادها ـ را در صحنه‌ی قیامت در نظر مجسّم می‌نماید. می‌فرماید مریدان گناه شرکشان را به گردن مرادهای خود می‌اندازند؛ می‌گویند: **اگر شما نبودید** (و ای کاش که نبودید) **ما مؤمن می‌بودیم**. بدین‌ترتیب سرسپردگان را هشدار می‌دهد که بدانند در آینده‌ی عالم سروَرانشان را ـ که امروز این چنین سر سپرده‌اند ـ مسئول گمراهی خود خواهند شمرد.

(۳۲) **قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُواْ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوٓاْ أَنَحْنُ صَدَدْنَٰكُمْ عَنِ ٱلْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَآءَكُم ۖ بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ .**

« **سروری‌طلبان به مقهوران گویند: آیا** (واقعاً) **ما بودیم که شما را از هدایت ـ زمانی‌که به سویتان آمد ـ**

بازمی‌داشتیم؟ (نه) **بلکه شما** (خود) **گناهکار بودید** (که به دنبال ما راه افتادید!) »،

یعنی آنها که امروز از سروَری و رهبری پیروانشان کوتاه نمی‌آیند، فردای قیامت از خود رفع مسئولیّت کرده به مقلّدان خواهند گفت: ما که شما را وادار به تبعیّت خود نمی‌کردیم، هدایت خدا سویتان آمده بود، می‌توانستید ازآن تبعیّت کنید.

ضعیفـان بگوینـد بـر رهبـران / بـه گردنکشـان و گـروه سـران
نبـودی گـر إغوایتـان در میـان / بگشتیـم مؤمـن بـه ربِّ جهـان
رئیسـان بگوینـد پاسـخ چنیـن / بـه آن زیـردستـان پائیـن‌نشیـن
کـه با آنکـه از سـوی یکتا خدا / هدایت نشـان داده شـد بر شما
چگونه شمـا را به اجبار و زور / ز آئیـن ایـزد بکردیـم دور؟
بجستید خود این طریق و کنش / کـه بودیـد خود مردمی بد منش
(امید مجد)

(۳۳) وَ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ بَلۡ مَكۡرُ ٱلَّيۡلِ وَ ٱلنَّهَارِ إِذۡ تَأۡمُرُونَنَآ أَن نَّكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَ نَجۡعَلَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ وَ أَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۚ وَ جَعَلۡنَا ٱلۡأَغۡلَٰلَ فِيٓ أَعۡنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ هَلۡ يُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ .

« و (آنگاه) **مقهوران به سروری‌طلبان گویند:** (خیر) **بلکه نیرنگ شب و روز** (شما بود) **زمانی‌که ما را فرمان می‌دادید به خدا کافر شویم و برای او شریکان قرار دهیم؛** و (همه) **هنگامی‌که عذاب را ببینند اظهار ندامت کنند، و در گردن کسانی‌که کفر ورزیدند غُل‌ها می‌نهیم؛ آیا جُز به**(سبب) **آنچه انجام دادند سزا می‌بینند؟!** »،

بگو مگوی سران گمراهی و گمراه‌شدگان در عرصه‌ی قیامت، مکرّر در قرآن آمده است (اعراف/۳۹ و۳۸ ـ ابراهیم/۲۱ ـ غافر/٤۸ و٤۷). واژه‌ی «**أَسَرُّوا**» از کلمات متضاد است و به معنی «پنهان کردن» و «آشکار کردن» هردو آمده است (یونس/٥٤).

در بخش آغازین آیه واژه‌ی «**کُفر**» نه به معنی انکار وجود خدا، بلکه به معنی «**شریک قائل شدن**» برای خدا آمده است. منظور از «شریک قائل شدن» برای خدا نیز جُز این نیست که ما اراده‌ی بخشایش و عذاب، و پناه دهی و حاجت روایی و اموری از این قبیل را که ـ ورای اسباب طبیعی ـ در اختصاص خدای تعالی است، به دیگران هم تسرّی دهیم. چنانکه مشرکان عرب این امور را خارج از «اختصاص» به خداوند شمرده و به بت هایشان نیز نسبت می‌دادند و آنها را صاحب نفوذ در رأی و اراده‌ی إلهی به نفع خود می‌شمردند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید در صحنه‌ی قیامت مریدان، مرادهای خود را متّهم می‌کنند که «شما» در دنیا شب و روز در تلاش بودید و صحنه‌ها پیش می‌آوردید تا ما سوای خدا، سوی دیگران رویم؛ و خداوند متعاقباً می‌فرماید که

همگی آنان مجرم بودند و هر دو دسته را مستوجب عذاب می‌شمرد.

بدین‌ترتیب بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که آن جدل ها به نفع هیچ‌یک از دو دسته تمام نمی‌شود. همچنانکه مقلَّدان زنجیر تقلید در دنیا برای مردم برداشته و مقلِّدان کورانه آن زنجیر را پذیرا شده بودند، در آخرت نیز هردو دسته زنجیر عذاب بر گردنشان خواهدبود. خصوصاً آنکه مقطع آیه اشاره‌ی صریح به تناسب مجازات اُخروی با اعمال دنیوی دارد.

(۳۴) وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ .

« **و ما در هیچ قریه‌ای هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه نعمت خواران** (و خوش‌گذران)**اش گفتند: همانا ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید** (پیامی که آورده‌اید) **کافریم** »،

به دنبال سخن از معاد و عذاب مشرکان در آخرت (آیات پیشین) آیه‌ی شریفه خاطرنشان می‌سازد که مخالفت با پیامبر اسلام و پیامش، نودرآمد نیست بلکه هرزمان ـ درطول تاریخ ـ که خداوند پیام‌آوری برای اصلاح امور و انذار مردم از کارهای ناپسند می‌فرستاده، «**نعمت خواران**» محیط که منافع خویش را در خطر می‌دیدند، به مخالفت برمی‌خاستند. به طور کلّی از آیات قرآن برمی‌آید که اشراف رفاه‌زده، غالباً در صف اوّل دشمنان پیامبران بوده‌اند؛ کما اینکه آیه‌ی فوق می‌رساند که مخالفان پیامبر اسلام^ص در مکّه نیز کُلّاً اشراف قریش و وابستگانشان بودند.

شایان توجّه اینکه واژه‌ی «**قریه**» در فرهنگ لغات فارسی به دِه، روستا و آبادی بزرگ که دارای خانه‌های بسیار و مزارع باشد، معنا شده است. می‌رساند که اجتماعات انسانی در گذشته‌ی تاریخ، کُلّاً در این مجموعه‌ها به پا می‌شده و از شهرهای بزرگ و گسترده در آن دوران، کمتر خبری بوده است.

(۳۵) وَقَالُواْ نَحۡنُ أَكۡثَرُ أَمۡوَٰلٗا وَأَوۡلَٰدٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ .

«**و گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم و ما عذاب نخواهیم شد** »،

آیه‌ی شریفه در تشریح روحیّه‌ی مترفین و تفاخر آنها به مال و منالشان می‌باشد که خود را به خاطر برخورداری‌های دنیوی، محبوب خدا انگاشته می‌گفتند اگرهم به فرض قیامتی باشد، ما محبوب خدا بوده و عذاب نخواهیم شد. خداوند دو پاسخ به آنها می‌دهد که طی دو آیه‌ی بعد آمده است.

(۳۶) قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ .

« **بگو: بی‌تردید خداوند من روزی را برای هرکس که بخواهد می‌گشاید و یا تنگ می‌گرداند؛ لیکن اکثر مردم نمی‌دانند** »،

یعنی گشایش و تنگی روزی به دست خداست؛ هرچند اکثر مردم مستغرق در عوالم دنیا بوده و درک این حقیقت نمی‌کنند. بنابراین نعمت خواران مغرور نباشند، اگر خدا بخواهد نعمتشان ازدست می‌رود چنانکه

فرموده «**أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِى الْخَيْرَاتِ بَل لَايَشْعُرُونَ** = آیا گمان بردند که ما (چون) از مال و پسران به ایشان مدد می‌دهیم؛ در (رساندن) خوبی‌ها برای ایشان شتاب می‌ورزیم؟ (نه) بلکه آنها درنمی‌یابند (که این امور ملاک مصون بودن از مجازات إلهی نیست)» (مؤمنون/٥٦ و٥٥).

(۳۷) وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمۡ فِي ٱلۡغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ .

«**و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما مقرّب گرداند؛ مگر آن‌کس که ایمان آورده و عمل صالح کند؛ پس برای آنان ـ به** (ازاءِ) **آنچه انجام می‌دادند ـ پاداش دو برابر است و هم ایشان در غرفه‌ها**(ی بهشت) **آسوده‌خاطر بسربرند** »،

یعنی صِرف مال ومنال دنیا، دلیل تقرّب اشخاص نسبت به خدا نمی‌شود، مگرآنکه مؤمن و نیکوکار باشند و دراین‌صورت است که به پاداش مضاعف إلهی وبهشت او خواهند رسید. سه نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**ضِعْف**» به طور کلّی «مضاعف» یا «چند برابر» است. و «ضِعفَین» به معنی «دو برابر» می‌باشد.

دوّم آنکه از عبارت «**تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ** = نزدیک گرداند شما را نزد ما نزدیک گردانیدنی» به تأکید در تقرّب تعبیر شده است.

سوّم آنکه واژه‌ی «**إلّا**» در «**إلّا مَنْ آمَنَ**» استثنای منقطع است، به معنی «لکن»؛ یعنی «لیکن کسانی مقرّب پیشگاه خدایند که ایمان داشته و عمل صالح کنند».

(۳۸) وَٱلَّذِينَ يَسۡعَوۡنَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ .

«**و آنها که در** (مخالفت با)**آیات ما عاجزگرانه می‌کوشند، آنهایند که در عذاب احضار می‌شوند** »،

برعکس کسانی‌که در آیه‌ی قبل فرمود «**در غرفه‌های بهشتند**» در آیه‌ی فوق می‌فرماید آنها که سعی در مقابله با آیات خدا دارند و مرتّب در طعن وعیب‌جویی از دین خدا و پیامبر او می‌کوشند، بدانند که اگر تمام ثروت و امکانات دنیا را هم صاحب باشند، از عقوبت إلهی نتوانند گریخت و سر از جهنّم به درخواهندآورد.

(۳۹) قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥۚ وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ .

«**بگو: به راستی خداوند من است که روزی را برای هریک از بندگانش که بخواهد** (و صلاح بیند) **می‌گشاید و یا تنگ می‌گرداند و هرچه شما** (در راه خدا) **انفاق کردید پس او جایگزینش می‌کند** (عوضش را می‌دهد) **و او بهترین روزی دهندگان است** »،

بخش اوّل آیه تکرار آیه‌ی ۳۶ است و این تکرار، دلیل دارد و دلیلش در متن آیه نهفته است. می‌فرماید قبض و بسط روزی به دست خداست (بخش اوّل) و بنابراین مردمان باید به خدا تکیه داشته از مال خود در راه او انفاق کنند و اطمینان داشته باشند که خدا به بهترین نحو عوض می‌دهد چرا که او بهترین روزی دهندگان است (بخش دوّم). بدین‌ترتیب مشاهده می‌شود که تکرارهای قرآن بی‌سبب نیست و چه بسا به - خاطر نتیجه‌گیری مضاعف، مقدّمه‌ی سخن، تکرار شود.

(۴۰) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ أَهَـٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمْ كَانُواْ يَعْبُدُونَ .

« **و روزی**(را در نظر آر) **که** (خداوندت) **همه‌ی آنها را گِرد می‌آورد** (روز قیامت) **سپس به فرشتگان گوید: آیا اینان** (بودند که) **شمارا بندگی می‌کردند؟** »،

در آیات قبل (۳۳←۳۱) منکران به دو دسته‌ی «**الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** = مقهوران» و «**الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** = سروری‌طلبان» تقسیم شده بودند که جدل آنها را با یکدیگر در صحنه‌ی قیامت برشمرد و متعاقباً کج‌فکری متکبّران را که ادّعا داشتند ـ باتوجّه به برخورداری‌های دنیوی ـ عزیز خدا بوده و عذاب نخواهند شد، ذکرکرد. اینک به جنبه‌ی دیگری از مشی منحرفانه‌ی آن منکران در زندگانی دنیا پرداخته خرافات آنها را گوشزد می‌کند.

گفته شده است که مشرکان عرب بیابان‌های آن دیار را تقسیم کرده هر بیابانی را به جنّی اختصاص داده بودند که هنگام عبور از آن بیابان، خویشتن را در پناه آن جنّ قرار داده می‌گفتند «**أعُوذُ بِرَبِّ هٰذَا الْوادِي** = پناه به خداوندگار این وادی می‌برم» و بدین ترتیب گمان داشتند که از هر گزندی محفوظ می‌مانند! امّا ظاهراً برای آنکه به پستی اندیشه محکوم نشوند ـ ویا به هردلیل دیگر ـ بعضاً می‌گفتند که مقصودشان از خدایان وادی‌ها، فرشتگان مقرّب إلهی هستند. چنانکه امروزه عدّه‌ای همواره در پی احضار ارواح یا پناه‌جویی از ارواح مردگان و یا جلب همکاری جنّیان و از این‌قبیل امورند؛ گویی پشتیبانی خدا کافی نیست[1]! آیه‌ی فوق صحنه‌ی بازخواست إلهی از آن مشرکان را در قیامت، مجسّم می‌سازد. می‌فرماید خداوند نیروهای تابع فرمان ـ فرشتگان ـ خویش را روزحشرِ آن افراد مخاطب قرار داده می‌پرسد آیا این مردم بودند که شما را بندگی می‌کردند؟

(۴۱) قَالُواْ سُبْحَـٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِمۖ بَلْ كَانُواْ يَعْبُدُونَ ٱلْجِنَّۖ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ .

« (فرشتگان) **گویند:** (خداوندا!) **تو منزّهی** (از اینکه شریک داشته باشی) **تو ولیّ ما هستی؛ نه آنهـا، بلکه**

(۱) ـ جنّ گیری و رمّالی و دنبال احضار ارواح رفتن درتورات نیز منع شده است، چنانکه می‌خوانیم: «چون به زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می‌دهد داخل شوی یاد مگیر که موافق رجاسات آن‌أمّت ها عمل نمایی. و درمیان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذراند و نه فالگیر و نه غیب‌گو و نه افسونگر و نه جادوگر و نه ساحر و نه سؤال کننده از أجنّه و نه رمّال و نه کسی که از مردگان مشورت می‌کند. زیرا هرکه این کارها را کند نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات یهوه خدایت آنها را از حضور تو اخراج می‌کند.» (سِفر تثنیه، باب ۱۸) و باز می‌خوانیم : «و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب أجنّه و جادوگرانی که جیک جیک و زمزم می‌کنند سؤال کنید، گوئید آیا قوم از خدای خود سؤال ننمایند و آیا از مردگان به‌جهت زندگان سؤال باید نمود.» (اشعیاء نبی، باب ۸ ، شماره‌ی ۱۹).

ایشان جنّیان را بندگی می‌کردند؛ اکثرشان به آنها باور داشتند »،

آیه‌ی فوق متضمّن پاسخ فرشتگان به سؤال إلهی در آیه‌ی قبل است که دو قسمت دارد:

بخش اوّل آیه مشتمل بر پاسخ فرشتگان به خداوند مطابق با روحیّه‌ی موحّدان است که خدایا ما جُز تو معبود و ولی‌نعمتی نداریم، آن‌کس‌که از غیر تو پناه و ایمنی جوید، درحقیقت دیگری را شریک تو قرار داده و تو منزّه ازآنی که شریک داشته باشی. شبیه این مضمون در آیات ۱۷ و۱۸ سوره‌ی فرقان نیز آمده است.

بخش دوّم آیه دنباله‌ی پاسخ فرشتگان به خداونداست. می‌گویند خدایا! اینان همان جنّ‌پرستان قدیم‌اند که بی‌جهت پای ما را پیش کشیده نزد مردم مطرح می‌کردند. همچنین فرموده «**إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَ إِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا** = مشرکان به جای خدا جز بتهای مادینه را (به دعا) نمی‌خوانند و جز شیطان سرکش را (که از جنّیان است) یاد نمی‌کنند» (نساء/۱۱۷).

(٤٢) فَٱلْيَوْمَ لَايَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ .

« پس امروز هیچ یک از شما مالک سود و زیانی برای دیگری نیست و به ستمکاران گوییم: عذاب آتشی را که دروغش می‌شمردید بچشید »،

آیه‌ی شریفه خطاب به جنّ پرستان دنیوی أعمّ از مستکبر و مستضعف (یا بالادست و زیردست) در صحنه‌ی قیامت است. می‌فرماید شما امروز ـ در پایان عمر دنیا ـ دیگر نتوانید سود یا زیانی به یکدیگر برسانید. هرچند طبری آیه را خطاب به فرشتگان دانسته و می‌گوید مقصود آن است که فرشتگان نمی‌توانند در قیامت برای مشرکان مالک سود یا زیانی باشند. ولی به نظر می‌رسد آیه‌ی شریفه لحن سرزنش دارد که با فرشتگان تطبیق نمی‌شود؛ و از مقطع آیه به دست می‌آید که افراد مورد اشاره، معاد را باور نداشتند و پناه جویی‌شان از جنّیان، به تصوّر کفایت از خطرات دنیوی بوده است. لذا می‌فرماید آن عذابی را که تکذیب می‌کردید اکنون بچشید.

(۴۳) وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُكُمْ وَ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّآ إِفْكٌ مُّفْتَرًىۚ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ .

« و چون آیات روشنگر ما بر آنها خوانده شود، گویند: این (شخص) **جُز مردی نیست که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان بندگی می‌کردند بازدارد؛ و گویند: این** (گفتار) **جُز دروغی‌که** (به خدا) **بسته شده، نیست و کسانی‌که به حق ـ چون سویشان آمد ـ کافر شدند، گفتند: این جُز جادویی آشکار نیست »،**

قبلاً از عناد منکران در برابر دعوت حق سخن گفت (که می‌کوشند تا به خیال خود خدا را عاجز کنند ـ آیه‌ی ۳۸). دراینجا آن«اجمال» به «تفصیل» رفته و شکل مخالفت و عناد منکران را دربرابر قرآن نشان می‌دهد. ابتدا

می‌فرماید که اوّلین عکس‌العمل منکران دربرابر آیات روشنگر قرآن (آیاتی که حقّ را روشن و باطل را نشان می‌دهد و به‌این معنی «**بیّنات**» است، چنانکه فرموده «**بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ**» ـ بقره/۱۸۵) این بوده که می‌گفتند این مرد (رسول‌خدا ^ص^) می‌خواهد ما را از آنچه پدرانمان بندگی می‌کردند بازدارد. یعنی اوّلین خصیصه و موجب اصلی عناد معاندان با حق، دلبستگی به عادات و مأنوسات و دوری از تبیین و تحقیق دربرابر سرسپردگی به بزرگان و تقلید از پدران بوده است.

سپس آیه‌ی شریفه آن خصوصیّت معاندان را بیشتر توضیح می‌دهد که بنایشان براین بوده که هرسخنی ـ هرچند مدلّل و مبیّن باشد ـ امّا همین‌که مخالف روش پیشینیان و سنّت‌های گذشته‌ی آنها به نظر رسد، حتماً باید دروغ و افترا به خدا شمرده شود!

در بخش آخرین، آیه‌ی شریفه، به سوّمین اتّهام منکران به کلام خدا اشاره دارد که چون می‌دیدند عدّه‌ای مجذوب شده و ایمان می‌آورند، می‌گفتند: سخنان سحرآمیزی است که احساسات افراد را برمی‌انگیزد! (و اینگونه برخوردها از جانب منکران امروزی نیز نسبت به قرآن و آورنده‌اش، کم نیست).

(۴۴) وَمَآ ءَاتَيْنَٰهُم مِّن كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا ۖ وَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَّذِيرٍ .

«**و ما آنها را کتاب‌هایی که بخوانند نداده بودیم و پیش‌از تو هشداردهنده‌ای سویشان نفرستاده بودیم**»،

یعنی سخن مشرکان مبتنی بر هیچ مستند شرعی و وحی إلهی نیست، آنها راه و رسم گذشتگانشان را پیش گرفتند و خیالات خود را دنبال کرده‌اند نه آنکه کتاب و برهانی از جانب خدا سویشان آمده باشد.

(۴۵) وَكَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُواْ مِعْشَارَ مَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ فَكَذَّبُواْ رُسُلِي ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ .

«**و کسانی‌که پیش‌از اینان بودند** (نیز حقّ را) **تکذیب کردند درحالی‌که اینان به ده یک آنچه به ایشان داده بودیم، نرسیده‌اند؛** (آری) **فرستادگان مرا تکذیب کردند؛ پس چگونه بود کیفر من؟**»،

یعنی قدرتمندتر از این منکران ـ چه به لحاظ نظامی و چه ازنظر مالی و غیره ـ در گذشته وجود داشتند (مانند اقوام عاد و ثمود) و در انکارشان به جایی نرسیده نابود شدند؛ پس چگونه باشد کیفر إلهی با کافران زمان که حتّی ده یک اسلافشان قدرت و مکنت ندارند؟ بدین ترتیب آیه‌ی شریفه، منکران را دعوت به عبرت آموزی از سرنوشت پیشینیان و تجدید نظر در احوال و کردار خود می‌کند.

(۴۶) قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍ ۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْ ۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ .

«**بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم؛ اینکه دو به دو یا به تنهایی، برای خدا به پا خیزید، آنگاه بیاندیشید که مصاحب شما گرفتار جنون نشده؛ همانا او جُز بیم‌رسانی برای شما ـ پیش از وقوع عذابی سخت ـ نیست**»،

به دنبال آیه‌ی قبل که مخالفانِ قرآن را به عبرت آموزی از سرنوشت کفّار پیشین دعوت کرد، در اینجا خداوند آنان را به مشورت و تفکّر خالصانه برای خدا فرا می‌خواند. «**بَيْنَ يَدَيْ**» به معنی «مقابل، پیش روست».

می‌فرماید منصفانه فکر کنید و باهم به مشورت پردازید و آنگاه بیاندیشید که آیا واقعاً مردی که شما را به رهایی از بستگی‌های سُست و بی‌اثر می‌خواند و به مسئولیّت دربرابر آفریننده‌ی هستی دعوت می‌کند، دیوانه است[1]؟ آیا دیوانگی است که گفته شود غیرخدا را رها کرده مستقیم سوی خدا روید؟ دیوانه کسی است که سخنی پست تر از باور عموم بگوید ولی آنکه بالاتر از باور عمومی سخن می‌گوید، نه دیوانه بلکه مصلح است و مردمان را از فرجام سختی‌که با راه و روش‌هایشان درپیش دارند، بیم می‌دهد («**نَذِير**» یا «**مُنْذِر**» کسی را می‌گویند که پیشاپیش سپاه حرکت کرده از بروز خطرات احتمالی خبر می‌دهد).

(۴۷) **قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ .**

« **بگو: هر پاداشی** (اگر فکر می‌کنید) **من از شما خواسته‌ام، از آنِ خودتان که پاداش من جُز از جانب خدا نیست و او بر همه چیز گواه است** »،

جمله‌ی آغازین آیه که «هر مزدی‌که از شما خواستم ارزانی خودتان باد» یعنی «من هیچ‌وقت چشم‌داشتِ دنیوی از شما مردم نداشته‌ام»، چنانکه به کرّات در قرآن (ازجمله یونس/۷۲) آمده که رسولان إلهی هیچگاه تبلیغ دین را راهی برای درآمد مادّی قرار ندادند.[2]

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ می‌فرماید مصلح (پیامبر[ص] و پیروان راستین او) نه تنها دیوانه نیست، بلکه طمع جاه و مال نیز ندارد و انتظار اجر و پاداش فقط از خدای شاهد و ناظری دارد (ناظر بر همه چیز) که صدق دعوت و تلاش‌های او را می‌داند.[2]

(۴۸) **قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ .**

« **بگو: بی‌گمان خداوندم حق را القاء می‌کند؛** (هموست) **دانای نهان‌ها** »،

برخی گفته‌اند منظور از «**يَقْذِفُ بِالْحَقِّ**» در آیه‌ی شریفه، یعنی «حق را بر باطل می‌افکند»، چنانکه در سوره‌ی انبیاء (آیه‌ی۱۸) فرموده «**نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ**». ولی سیاق آیات در آنجا با آیه‌ی فوق متفاوت است. زیرا دراینجا باتوجّه به اینکه در آیات قبل به نسبت جنون که مشرکان به پیامبر[ص] می‌دادند اشاره داشت، آیه‌ی شریفه در موضع ردّ آن اتّهام است و بنابراین باید مقصود از «**حق**» را قرآن دانست که خداوند آن را الهام می‌کند.

در واقع آیه‌ی شریفـه، پس از دفع شبهه‌ی فریبکاری وجنـون و طمع مال و مقام از پیامبر[ص]، خطاب به

---

(۱) ـ در آیات مختلف آمده که مشرکین عرب نسبت جنون به پیامبر[ص] می‌دادند (حِجر/۶ ـ صافّات/۳۶ ـ دُخان/۱۴ و قلم/۵۱).

(۲) ـ جا دارد بپرسیم که وقتی پیامبرخدا ـ که اصل دین را آورده و در راه ترویجش جانفشانی‌ها کرده، هیچ مزدی از کسی نمی‌طلبد، پس آنها که ادّعای پیروی اورا دارند چگونه به خود حقّ می‌دهند که دین را سرمایه‌ی دنیا سازند و از راه دین به امرار معاش پردازند؟

پیامبر^ص^ (وهمه‌ی پیروان راستین او) می‌فرماید بگو: قرآن حقّ است و از سوی خدا نازل شده، خدایی‌که آگاه به غیب و نهان است و مقاصد و اهداف باطنی همه را می‌داند.

(۴۹) قُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ .

« **بگو: حق آمد و باطل، نه** (دیگر) **ازسر می‌گیرد و نه باز می‌گرداند** »،

منظور از«**حقّ**» دراینجا، اسلام است. می‌فرماید اسلام آمد ودیگر شرک شما مشرکان جولانی نخواهد داشت؛ نه با آن باورها منطق نویی توانید آورد و نه به نفوذ گذشته برمی‌گردید، شوکت وصولتتان شکست خورده و ترمیم شدنی نیست و رو به اضمحلال می‌رود. آری، شرک جاهلی با نزول قرآن درهم شکست و رفت، ولی به تدریج شرک، با صُوَردیگری ـ تحت تأثیر غلوّها و سایرعوامل ـ به جوامع اسلامی راه یافت و اکنون بلیّه‌ای است که فقط با رجوع به قرآن می‌توان از آن انحرافات رهایی یافت .

(۵۰) قُلۡ إِن ضَلَلۡتُ فَإِنَّمَآ أَضِلُّ عَلَىٰ نَفۡسِيۖ وَإِنِ ٱهۡتَدَيۡتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٞ قَرِيبٞ .

« **بگو: من اگر گمراه شوم فقط به زیان خود گمراه شده‌ام و اگر هدایت یافتم، پس به وحی ایست که خدا سویم می‌فرستد؛ همانا او شنوا و نزدیک است** »،

خطاب به پیامبر^ص^ می‌فرماید به مردم بگو: اگر من راه بدی پیش گرفته‌ام به‌قول معروف «دودش به چشم خودم می‌رود»! و اگر هدایت شدم به‌لطف إلهی بوده است.

چنانکه مشاهده می‌شود، در سراسر آیاتی‌که گذشت دستور سخن با مخالفان را درکمال تواضع داده است. می‌فرماید ای پیامبر! به مردم بگو: دیوانه نیستم، مُزدی هم از شما نمی‌خواهم، منّتی نیز بر کسی ندارم، اگر گمراه شده‌ام خود گمراه شده‌ام و اگر هدایت یافته‌ام به‌لطف خدا بوده است؛ خدایی‌که شنوای گفته‌ها و ناگفته‌ها و از رگ گردن به آدمی نزدیک تر است و هیچ مقوله‌ای از علم و آگاهی او برکنار نیست. اگر این بیانات وحی را با تمجیدها و گزافه‌گویی‌های رایج بین انسان‌ها مقایسه کنیم، آنگاه اصالت وحی و تفاوت بین حقّ و باطل، روشن می‌شود.

(۵۱) وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ فَزِعُواْ فَلَا فَوۡتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٖ قَرِيبٖ .

« **و اگر ببینی زمانی را که** (کافران) **به هراس افتاده‌اند؛ پس** (در آنجا) **از دست نروند** (راه گریزی نیابند) **و از مکانی نزدیک گرفتار آیند** »،

پس از نصیحت و اندرز در آیات قبل، منکران را هشدار داده خطاب به پیامبر^ص^ می‌فرماید ای کاش این معاندان را که ـ علی‌رغم همه‌ی نصایح ـ باز دربرابرحق می‌ایستند، در آن لحظات سکرات مرگ که از رؤیت حقیقت به هراس افتاده و با عذاب فاصله‌ای ندارند، می‌دیدی. در آن‌موقعیّت، استکبارهایی‌که در دنیا داشتند، به حقارت تبدیل می‌شود. در تبیین مقطع آیه، چه بسا آیه‌ی۸۳ سوره‌ی هود رهگشاست که می‌فرماید «**هیچ**

ستمکاری از عذاب خدا دور نیست» و قهر و عذاب إلهی سایه به سایه‌ی ستمکاران حرکت می‌کند.

(۵۲) **وَقَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦ وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٖ .**

« **و گویند: به آن** (قرآن) **ایمان آوردیم؛ و چگونه از جایی** (چنان) **دور** (به ایمان) **توانند رسید؟** »،

ضمیر «هاء» در «**بِهِ**» به «**حَقّ**» در آیه‌ی٤٩ بازمی‌گردد که نزدیک‌ترین مرجع به ضمیر مزبور می‌باشد؛ و «**حق**» در آیات پیشین به معنی «قرآن» آمده است.

آیه‌ی شریفه حاکی از این معناست که در آن‌حال احتضار همه‌ی منکران مؤمن می‌شوند و خدا می‌فرماید اکنون چه جای ایمان آوردن است؟ آنجا از دنیایی‌که می‌بایست تفکّر و انصاف به خرج داده با اختیار و انتخاب ایمان می‌آوردند، فاصله‌ای بس دور خواهند داشت. ایمان از سر ترس، نجات‌آور نیست. فضیلت آدمی در پرتو ایمانی به دست می‌آید که با تفکّر و از سرِ آزادی و اختیار حاصل آید. چنانکه افراد را ازطریق مشورت و تفکّر منصفانه به ایمان فراخواند (آیه‌ی ٤٦). همچنین در همین ارتباط فرموده «**وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَ أَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ** = و جهنّم را در آن روز (حاضر) آورند؛ آن روز است که انسان پند گیرد؛ و(لی) کجا او را جای پند گرفتن است؟» (فجر/٢٣).

(۵۳) **وَقَدۡ كَفَرُواْ بِهِۦ مِن قَبۡلُۖ وَيَقۡذِفُونَ بِٱلۡغَيۡبِ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٖ .**

« **و به تحقیق پیش از این به آن** (قرآن) **کفر ورزیدند و از دوردست‌ها** (تیر) **به ناپیدا** (تاریکی) **می‌افکنند** »،

آیه‌ی شریفه وصفی از شرح وضع منکران در دنیاست که پس از ذکر احوال آنان در نشئهٔ مرگ، یادآور شده است. «**قَذْف بِالْغَيْب**» معادل «**رَجْمًا بِالْغَيْب**» در آیه‌ی٢٢ سوره‌ی کهف است و منظور از آن حدس‌های غلط (در ارتباط با هستی) و در واقع تیر در تاریکی افکندن است. می‌فرماید انکار منکران در دنیا مقرون به انصاف و دقّت علمی نبود، بلکه با گمان‌های نسنجیده، در حقیقت، تیری از دور به تاریکی‌ها می‌افکندند.

(۵۴) **وَحِيلَ بَيۡنَهُمۡ وَبَيۡنَ مَا يَشۡتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشۡيَاعِهِم مِّن قَبۡلُۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ فِي شَكّٖ مُّرِيبِۭ .**

« **و** (آنجا) **میان آنان و آرزوهایشان حایلی افکنده شود؛ همانگونه که در گذشته با امثال آنها رفتار شد که همانا** (همواره) **سخت در شک بودند** »،

می‌فرماید منکران حق ـ به هنگام رفتن از دنیا ـ سدّی میان خود و آرزوهایشان می‌بینند. طبری می‌گوید آرزوی آنها در آن‌موقعیّت این است که به دنیا برگردند تا عمل صالح کنند، همانگونه که امثال ایشان (فرعون و غیره) نیز در شرایط احتضار و احساس عذاب خدا، چنین آرزو می‌کردند و قانون خدا این اجازه‌ها را نمی‌دهد (مؤمنون/١٠٠). در مقطع آیه در مقام تعلیل، به احوال منکران دردنیا اشاره شده که هیچگاه در کفرشان به یقین نرسیده و درعین حال نمی‌خواستند تردیدها را از خود برانند و با تفکّر وانصاف و رهاسازی وساوس، به سوی ایمان نجات‌بخش حرکت کنند (از «**شکّ مُریب**» به شکّی سخت و غلیظ تعبیر می‌شود).

سوره‌ی فاطر

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران مکّه نازل شده و برطبق روال کلّی سوره‌ها در آن دوران ، به تبیین و تحکیم اعتقادات پرداخته است. واژه‌ی «**فاطِر**» در لغت به معنی «پدید آورنده و کسی است که اوّل‌بار چیزی را می‌آفریند» چنانکه از **ابن عبّاس** نقل شده که گفت: من معنی «فاطر» را نمی‌دانستم تا از عربی شنیدم که به دیگری می گفت: «**أَنَا فاطِرُ الْبِئْر** = من کسی هستم که نخستین‌بار این چاه را حفر کردم» .

آغاز سوره ـ به مانند سوره‌ی «حمد» ـ با حمد وستایش خداست ، خدایی که پدید آورنده‌ی آسمان و زمین و خداوندگار فرشتگان است. سپس آیات طی سوره، از قدرت و عظمت خداوند ازیکسو و ـ درنتیجه ـ از لزوم انحصار عبادت به او ازسوی دیگر، سخن می گوید و بدین ترتیب از«توحیدخالقیّت» به «توحیدعبادت» می‌پردازد. در این راستا در اواخر سوره خاطرنشان می‌سازد که قرآن برای احیاء خلق آمده و پس از پیامبر میان اُمّتش به میراث نهاده شده که بنا به آن شایستگان أمّت، به بهشت وکافران به دوزخی پایان ناپذیر راه می‌یابند. درپایان سوره ـ به‌تناسب ـ منکران، به عبرت آموزی از سرانجام کفّار پیشین دعوت شده و از مهلت و رحمت خدا سخن می گوید که اگر نبود، جنبنده‌ای در زمین باقی نمی‌ماند.

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در پنج بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۸) **؛ خدایی که رحمت و عذابش را بازدارنده‌ای نیست**

بخش دوّم (آیات ۹ تا ۱۸) **؛ خدای مدبِّر که همه‌ی عزّتها نزد اوست**

بخش سوّم (آیات ۱۹تا ۳۰) **؛ تدابیر خدا در طبیعت و هدایت بندگان**

بخش چهارم (آیات ۳۱ تا ۳۸) **؛ سرانجام نیک صالحان و عاقبت شوم بدکاران**

بخش پنجم (آیات ۳۹ تا ۴۵) **؛ شرک بی‌دلیل و مهلت خدا به مردمان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(خدایی که رحمت و عذابش را بازدارنده‌ای نیست)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ جَاعِلِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلْخَلْقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

« **ستایش خداوندی را که نوآفرین آسمان‌ها و زمین است؛ فرشتگان را ــ با بال‌های دوگان و سه‌گان و چهارگان ــ فرستادگان** (خود) **قرار داده است؛ هرآنچه بخواهد در آفرینش می‌افزاید؛ همانا خدا بر همه چیز** (و هر کاری) **تواناست** »،

به واژه‌ی «**فاطِر**» به عنوان کسی‌که اوّل‌بار چیزی را می‌آفریند، در مقدّمه‌ی سوره اشاره رفت و وصف «**فاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ**» برای خداوند، در سوره‌ی انعام (آیه‌ی۱٤) نیز آمده است. آیه‌ی آغازین سوره در مقام ذکر قدرت خدا در آفرینش است و ابتدا از ساختمان محسوس عالم سخن گفته و سپس به قوای باطنی عالم ـ فرشتگان ـ اشاره دارد. به عبارت دیگر می‌فرماید نه تنها ساختمان محسوس عالم، بلکه قوای باطنی جهان نیز از آن خداست. فرشتگان با بالهایشان دسته بندی شده‌اند. هرچند لزوماً بالهای فرشتگان مانند بالهای پرندگان نیست؛ بلکه «**جَناح**» در اینجا به معنی «نیروی محرّکه» است و قوای محرّکه‌ی هرموجودی متناسب با سازمان وجودی اوست. بدین‌ترتیب فرشتگان، از نظر قدرت تحرّک و شگفتی‌های وجودیشان دسته بندی شده‌اند و درمقطع آیه می‌فرماید «**یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشاء** = خدا هرچه بخواهد درآفرینش می‌افزاید» یعنی فرشتگان خدا به دسته‌بندی مذکور نیزخلاصه نمی‌شوند، بلکه فرشتگانی هم هستند که موتور حرکت وقوای پروازشان بیش از اینهاست.[1] همچنین فرشتگان، «**رسولان خدا**» خوانده شده‌اند که با سرعت های گوناگون فرامین إلهی را به مقاصد مختلف می‌رسانند (و در انجام مأموریّت‌های خداوند سستی نمی‌ورزند).

---

(۱) ـ البتّه با بسط معنا، منحصر کردن «افزایش خلقت إلهی» به تعداد بالهای فرشتگان خلاصه نمی‌شود و مفهوم وسیعی دارد. چنانکه خدا هرنوع آفرینشی را در هرچیز و هرکس که اراده کند می‌افزاید؛ به گُلی از گُلها طراوت بیشتری می‌دهد، حیوانی را زیباتر و باهوش‌تر می‌آفریند و سرزمینی را حاصلخیزتر می‌کند و قِسْ عَلیٰ هٰذا.

(۲) ما يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ .

« هر رحمتی که خدا بر مردم گشاید، بازدارنده‌ای بر آن نیست و آنچه را که بازدارد بعدِ آن، گشاینده‌ای ندارد؛ واو شکست ناپذیر و حکیم است »،

به‌دنبال آیه‌ی قبل در ذکر «خالقیّت» خدا واینکه عالم محسوس وقوای باطنی جهان در کف اختیار و قدرت اوست، در آیه‌ی فوق می‌فرماید هیچکس نمی‌تواند از رحمت و نعمت خدا جلوگیری کند و یا مانع سختگیری از جانب او گردد و خداوند آن مقام یگانه‌ایست که درعین قدرت ، سنجیده‌کاراست. مفهوم این آیه به بیان دیگر در سوره‌ی یونس (آیه‌ی۱۰۷) و احزاب (آیه‌ی۱۷) آمده است.

(۳) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ .

« ای مردم! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید؛ آیا جز خدا، آفریدگاری هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی جُز او نیست، پس به کجا منحرف می‌شوید؟ »،

در اینجا از«توحید خالقیت» به «توحید عبادت» رفته و پس از ذکر تسلّط خدا بر عالم وآدم در آیات قبل، می‌فرماید ای مردم! نعمت‌بخش اصلی و روزی دهنده‌ی شما از آسمان و زمین، آفریدگارتان خداست، مقامی درخور عبادت و بندگی (و اطاعتِ محض) جز او نیست؛ پس شما را به کجا منحرف می‌کنند که از بندگی خدایتان غافل مانده، بنده‌ی این و آن می‌شوید و خود را در برابر غیر خدا می‌شکنید؟[1]

(۴) وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ .

« **و اگر تو را تکذیب می‌کنند** (امر جدیدی نیست) **همانا پیامبران پیش از تو** (نیز) **تکذیب شدند، و همه‌ی امور به سوی خدا بازگردانده می‌شود »،**

---

(۱) ـ مشرکان عرب «توحید خالقیّت» را قبول داشتند و از این‌رو قرآن ـ بااستفاده از همان باورـ به «توحید عبادت» پل زده است. شایان توجّه این است که اصرار قرآن براینکه مردم فقط خدارا بندگی کنند، فقط اصرار در یک امر انتزاعی نیست، بلکه پیامبر اسلام با این منشور، به تحوّل بزرگ اجتماعی رسیدکه طی آن دیانت، با تعقل و استدلال گره خورد و این توجّه به وجود آمد که نمی‌توان بی‌دلیل چاکر کسی شد و هیچ‌کس جز خدایی که عالم و آدم را آفریده درخور بندگی نیست؛ خدایی که درعین قدرت از عبادت مردمان بی‌نیاز است و جز سعادت آنها چیزی نمی‌خواهد. به علاوه بساط بت پرستی و بند و بست‌هایی که سردمداران آن داشته شب و روز به تحمیق مردم می‌پرداختند تا بازار مکّه را به سود جیبشان گرم نگهدارند، با ندای توحید برچیده شد و نظام نوینی متولّد گردید که فرهنگ‌های بزرگ زمان را تحت تأثیر قرارداد.

آیه‌ی شریفه در تسلیت خاطر پیامبر^ص آمده که اگر تو را تکذیب می‌کنند و همچنان سر چاکری بر آستان غیرخدا می‌برند امر تازه‌ای نیست، پیامبران پیشین نیز با این لجاجت و انکار مواجه بودند.

آیه‌ی شریفه ازجمله آیات عدیده ایست که نشان می‌دهد «گوینده» و«مخاطب» در قرآن متفاوتند. می‌فرماید ای پیامبر (و ای موحّدان درطول تاریخ) اگرمی‌بینی(و می‌بینید)که افراد با این مطلب بدیهی که باید فقط خدا را پرستید و بندگی نمود (فقط ازاو ـ ورای اسباب طبیعی ـ حاجت خواست، تنها به او متوسّل شد و فقط چاکر و مطیع محض خدا بود) به مخالفت برخاسته ستیزه می‌کنند، نگران مباش (و نباشید) پیامبران گذشته (و پیروانشان) نیز دچار این مشکلات بوده‌اند، خدا بر همه گواه است وعاقبت امور به او بازمی‌گردد (داوری نهایی بااوست). طبیعی است وقتی انسان متوجّه می‌شود که در افسردگی خود تنها نبوده و به نظارت إلهی و داوری نهایی او توجه می‌کند، احساس افسردگی وی کمتر می‌شود.

(۵) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ .

« **ای‌مردم! به تحقیق وعده‌ی خدا حق‌است، پس این زندگی دنیا فریبتان ندهد وآن** (نیروی) **فریبنده شما را درباره‌ی خدا نفریبد** »،

واژه‌ی «**غُرور**» در قرآن به معنی «فریب دادن» و واژه‌ی «**غَرور**» به معنای «بسیار فریبنده» آمده و در این راستا مراد از آن، شیطان است. می‌فرماید مردمان مطمئن باشند که وعده‌ی خدا درمورد برپایی قیامت و محاسبه‌ی اعمال بندگان، واقعیّت داشته و فرا خواهد رسید. پس حال که چنین است مردم فریب آن نیروی فریبنده و گمراه کننده (شیطان) را نخورند و دروغ‌های او را در مورد هدف و رضای خدا باور نکنند.

در قرآن گاهی ملاحظه می‌شود که «گوینده» با دو دسته روبروست و خود هیچیک از آن دو دسته نیست؛ گاهی به پیامبر^ص و مؤمنان دلداری می‌دهد (به مانند آیه‌ی قبل) و گاه به مخالفان پرداخته آنها را هشدار می‌دهد. در آیه‌ی فوق بعد از دلداری به پیامبر^ص و مؤمنان، عموم مردم مورد خطاب قرار گرفته هشدار داده شده‌اند که مراقب باشند به‌خاطر منافع دنیا و وساوس شیطانی، با پیامبر حق ورضای إلهی درنیافتند. به‌عبارت دیگر آیه‌ی شریفه «رضای خدا» و «ظواهر دنیا» را در دو کفّه‌ی ترازو نهاده و به مردم می‌گوید مراقب باشند تحت تأثیر وسوسه‌های شیطان، «تأکید» را در زندگانی، بر «ظواهر دنیا» ننهاده «رضای خدا» را برآن نفروشند (و تا این مقایسه‌ها و سنجش‌ها در ذهن آدمی نیاید، از خواب غفلت بیدار نمی‌شود).

(۶) إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ .

« **بی‌تردید شیطان دشمن شماست؛ پس** (شما نیز) **او را دشمن بدارید؛ جز این نیست‌که او حزبش را فرا می‌خواند تا از یاران آتش شوند** »،

یعنی آن نیروی فریبکار (آیه‌ی قبل) هرچند اموری را در ذهن انسان می‌آراید، ولی در واقع دشمن آدمی است و پیروانش را گرفتار عذاب می‌کند (چه با اضطراب‌ها و اغتشاش‌ها در این دنیا و چه با التهابها و

فشارها در سرای دیگر)، پس ای انسانها شما نیز اورا به دشمنی گیرید و دست رد به خواهشهایش بزنید. چنانکه فرموده «**كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ** = بر او(شیطان) نوشته شده که هرکس با وی دوستی کند، پس او قطعاً به گمراهی‌اش کشد و به عذاب آتش‌اش رهنمون گردد» (حج/٤).

(٧) **ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ**.

«**آنها که کفر ورزیدند عذابی سخت دارند و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، برایشان آمرزش و پاداشی بزرگ است**»،

آیه‌ی شریفه به‌دنبال آیه‌ی قبل، عاقبت کسانی را که حزب شیطان شدند ـ در برابر آنها که دست رد به خواسته‌های شیطان زده راه ایمان و عمل صالح را پیمودند ـ بیان کرده است.

(٨) **أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنًا فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَٰتٍ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِمَا يَصْنَعُونَ**.

« **پس آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و او آن را نیکو می‌بیند** (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ **و خدا هرکه را خواهد** (ولایق بیند) **به گمراهی سِپُرَد و هرکه را خواهد** (و شایسته بیند) **هدایت می‌کند؛ پس** (چرا بر آنها اندوه می‌خوری؟) **نفس خویش را بر ایشان به حسرت‌ها میفکن؛ به راستی خدا به آنچه می‌کنند آگاه است**»،

آیه‌ی شریفه در اشاره به نحوه‌ی فریب انسان توسّط شیطان است که زشتی‌ها را در نظر آدمی می‌آراید؛ و می‌فرماید آیا شأن آن‌کس که بدینگونه به حزب شیطان رفته، با آن کسی‌که دست ردّ به وسوسه‌های شیطان زده و واقع‌بین است و زشت و زیبا را درجای خود می‌بیند، یکسان است؟ مسلّماً خیر چنانکه فرموده «**قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا** = بگو: آیا شما را از زیانکارترینِ مردم آگاه گردانم؟ کسانی‌که کوششان در زندگی دنیا به گمراهی رفته و خود پندارند که کاری نیک انجام می‌دهند» (کهف/١٠٤ و١٠٣).

سپس در آیه‌ی ٨ سوره‌ی فاطر اشاره دارد که خداوند اشخاص را بنا به لیاقتشان امداد می‌رساند؛ آنها را که منصف و جویای حق می‌بینند، در برابر وساوس یاری می‌کند و فکرشان را برای تشخیص «زشت» از «زیبا» بازمی‌نماید و کسانی را که مصمّم به گزینش گناه در برابر رضای خود ببیند، به گمراهی‌ها می‌سپرد. بنابراین در مقطع آیه خطاب به پیامبر (و همه‌ی پیروان راستین او درطول تاریخ) می‌فرماید اندوه کسانی را که بنا به نفوسشان از هدایت إلهی محروم گردیده‌اند مخورید و بدانید خداوند شیطنت‌هایشان را می‌بیند و آنان را به عکس‌العمل کامل اعمالشان می‌رساند.

بخش دوّم

(خدای مدبِّر که همه‌ی عزّت‌ها نزد اوست)

(۹) وَٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ.

«**و خداست آنکه بادها را می‌فرستد؛ پس** (بادها) **ابری را برمی‌انگیزند؛ سپس آن** (ابر) **را به سوی سرزمینی مرده می‌رانیم؛ و زمین را ـ بعد از مرگش ـ به آن** (بارانی که از ابر فرو می‌ریزد) **زنده می‌کنیم؛ رستاخیز این چنین است** »،

آیه‌ی شریفه ـ درپی آیات اوّلینِ سوره در بیان قدرت خدا، و متعاقب مقطع آیه‌ی قبل در آرام سازی پیامبر (و پیروان راستین‌اش) در برابر بی‌ایمانی منکران ـ مجدّداً به آیات قدرت و نعمت خدا بازگشته است. در این راستا جریان بادها، حرکت ابرها و تشکیل باران ـ که همه برطبق قوانین خدا در طبیعت انجام می‌گیرد ـ نمونه آورده شده و در پایان، رستاخیز مردگان به حیات زمین پس از مرگش تشبیه شده است. سه نکته در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجه است:

اوّل: آنکه ابتدا از خداوند غائبانه سخن رفته و می‌فرماید «**خداست آنکه بادها را می‌فرستد**» وسپس با تذکّر« (**ابر**) **را به‌سوی سرزمین مرده روانه کنیم**»، خداوند حضورخود را اعلام می‌دارد (صنعت التفات).

دوّم آنکه با ذکر «(**بادها**) **ابری را برمی‌انگیزند**» نظام «**علّیّت**» تأیید شده است.

سوّم آنکه خاطرنشان می‌سازد که سرانجام وزش باد، حرکت و متراکم شدن ابر و ریزش باران و حیات مجدّد زمین (رویش گیاهان و منافع حاصل از آن) است و بدین ترتیب «غائیّت» و هدفداری در کار عالم نشان داده شده‌است. مجموعه‌ی عبارات آیه ترکیبی از آیات اعراف/۵۷، فرقان/۴۸ و روم/۴۸ می‌باشد.

(۱۰) مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ جَمِيعًا ۚ إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ ۚ وَٱلَّذِينَ يَمْكُرُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۖ وَمَكْرُ أُو۟لَٰٓئِكَ هُوَ يَبُورُ.

« **هرکس سربلندی می‌طلبد، پس** (بداند که) **همه‌ی عزّت‌ها از آن خداست؛ سخن پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح آن را رفعت می‌بخشد؛ و کسانی‌که با مکر** (و حیله) **به کارهای ناشایست می‌پردازند، عذابی سخت دارند و نیرنگ آنهاست که تباه می‌گردد** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که طالبان سربلندی، باید آن را نزد خدای عالم که آفریننده و گرداننده‌ی امور هستی است (آیه‌ی قبل) بجویند و با زندگی بر طبق رضای خدا، به او نزدیک شوند، «**عِزَّت**» آنجاست. چنانکه فرموده «**اَلَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَ یَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلهِ جَمِیعًا** = کسانی‌که کافران را غیر از مؤمنان دوستان (خود) می‌گیرند، آیا عزّت را نزد آنها می‌جویند؟! همانا عزّت، همه از آنِ خداست» (نساء/۱۳۹) و همچنین در مقام سرزنش مشرکان می‌فرماید: **وَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا کَلَّا سَیَکْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ یَکُونُونَ عَلَیْهِمْ ضِدًّا** = و غیر خدا معبودانی گرفتند تا مایه‌ی عزّت‌شان شود چنین نیست؛ زودا که (آن معبودان) پرستش ایشان را انکار کنند و بر ضدّشان خواهند بود (علیه‌شان موضع می‌گیرند)» (مریم/۸۱ و ۸۲)

بخش بعدی آیه مکانیسم عزّت‌جویی از خدا (زندگی بر طبق رضای خدا) را بیان می‌دارد که دو بخش دارد:

(۱) سخن پاک و صادقانه که به سوی خدا عروج کند (پذیرفته‌ی خدا شود) چنانکه فرموده: «**أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ** = آیا ندیدی که خدا چگونه مثل زده است؟ سخنی پاک مانند درختی پاک است که ریشه‌اش (در زمین) استوار و شاخه‌اش در آسمان است» (ابراهیم/۲٤).

(۲) عمل صالح که به سخن راست رفعت می‌بخشد (چنانکه گفته‌اند «دو صد گفته چون نیم کردار نیست») و به قول شاعر:

گفتِ طَیّب را به سوی حضرتش   می‌دهد اعمال صالح رفعتش

برخی از مفسّران نیز گفته‌اند که در کلمه‌ی «**یَرْفَعُهُ**» فاعل که ضمیرِ مستتر است به خدای تعالی بازمی‌گردد یعنی: «**یَرْفَعُهُ اللهُ**». نتیجه آنستکه هم سخن پاکیزه قبول می‌شود و هم عمل صالح بالا می‌رود.

بخش آخرین آیه حاکی از آن است که آنها که با مکر وحیله (شبیه ریاکاران) درصدد مخالفت با خدا و بندگان او برمی‌آیند، مکرهایشان به جایی نرسیده و سرانجام به تباهی می‌رود.

(۱۱) وَ ٱللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا ۚ وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ ۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِى كِتَـٰبٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ .

« **و خداست که شما را از خاکی سپس از نطفه‌ای آفرید؛ آنگاه شما را زوج‌ها** (زن و مرد) **قرار داد و هیچ زنی باری برنگیرد و نه** (آن را) **می‌نهد، مگر به علم او؛ و هیچ عمر کننده‌ای عمر** (دراز) **نمی‌کند و از عمرش کاسته نگردد، مگر آنکه در کتابی** (کتاب تقدیر إلهی ثبت) **است؛ همانا این** (امر) **بر خدا آسان است**»،

بخش نخستین آیه به خلقت انسان اشاره دارد که نظیر آن در آیات حج/۵ و مؤمنون/۱٤←۱۲ آمده است. می‌فرماید مبدأ (یا مبنای) آفرینش انسان از خاک و موادّ عنصری زمین (کلسیم، کربن، ازت، فُسفر و غیره) بوده است. آنگاه ایجاد آدمی از «نطفه» را مدّ نظر قرار داده و این‌که طی آن، انسان‌ها به «زن» و«مرد» تقسیم شده «نطفه» در رحمِ زن شکل می‌گیرد و رشد می‌کند.

سپس می‌فرماید هیچ زنی باری برنمی‌دارد (حامله نمی‌شود) و وضع حمل نمی‌کند، مگر بنا به دانش و تحت نظر إلهی و هیچکس عمر دراز نداشته یا در اثر بیماری و حوادث عمرش کوتاه نمی‌گردد، مگر آنکه در کتاب تقدیر (و علم) خدا ثبت است و این تقدیر امور، بر خدا ـ آفریننده‌ی هستی ـ آسان است.

(۱۲) وَ مَا يَسْتَوِي ٱلْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى ٱلْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

« **و دو دریا یکسان نیستند؛ این یک** (آب) **شیرین، خوش‌کام، شُربَش گواراست؛ و آن** (یک) **شور تلخ** (مزه)؛ **و از هریک گوشتی تازه می‌خورید و زیوری برون آرید که خود را با آن می‌آرایید؛ و کشتی‌ها را در آن** (دریا، آب) **شکافندگان می‌بینی تا از فضل او بجویید و باشد که سپاس دارید** »،

آیه‌ی شریفه درتعقیب آیات قدرت و نعمت خدا در جهان است که پیش‌از این گذشت و از هریک نتائجی در «توحید عبادت» و «سپاس نعمت خدا» به دست داد.

در بخش اوّلین آیه، به دو دریای شیرین و شور توجّه داده شده، چنانکه همین مضمون درسوره‌های فرقان (آیه‌ی۵۳) نمل (آیه‌ی ٦١) و رحمٰن (آیات ۲۰ و۱۹) آمده است. نکات زیر در این‌باره شایان توجّه می‌باشد:

یکم: برخی از مفسّران درباره‌ی «**دو دریا**» دست به تأویل زده و وجوهی آورده‌اند که خروج از منطوق و سیاق آیه است. مانند آنکه گفته‌اند منظور، دریای زمین و دریای آسمان است؛ یا آنکه مقصود از «دریای شور» انسان کافر و غرض از «دریای شیرین» انسان مؤمن است که هرچند این دو در جوامع در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، امّا در واقع بین آنها حائلی است و این اختلاطِ ظاهری سبب اختلاط باطنی آنها نمی‌گردد. چنانکه صاحب تفسیر المیزان بر این رأی رفته و ذیل آیه‌ی۵۳ فرقان آورده «این کلام عطف است بر همان چیزی که آیه‌ی٤٨ سوره (سوره‌ی فرقان) به آن عطف شده و در این جمله مسئله‌ی رسالت از این‌جهت میانه‌ی مؤمن و کافر جدایی می‌افکند، با این‌که هردو در یک زمین زندگی می‌کنند و در عین‌حال با هم مخلوط نمی‌شوند».

دوّم: برخی دیگر از مفسّران، کوشیده‌اند برای دو دریای مورد اشاره در آیات مذکور فوق، به لحاظ طبیعی و جغرافیایی مصادیقی بیابند و لذا از مواردی چون محلّ پیوند دریای بالتیک به دریای شمال در کناره‌ی شهر «اسکاگن» دانمارک نام برده‌اند یا حتّی گفته‌اند که مقصود، به طور کلّی همه‌ی دریاهای شور و دریاهای شیرین در جهان است که مناطق خشکی آنها را از هم جدا می‌کنند و یا برخی متفکّرین از لایه‌های شور و شیرین اقیانوس‌ها نام برده‌اند که تفاوت غلظت یا گرانروی موجب جدایی آنها از یکدیگر می‌گردد (به توضیح آیه‌ی فرقان/۵۳ نگاه کنید).

امّا این موارد همه از یک اشکال اساسی برخوردار است؛ زیرا به مصادیقی اشاره دارد که هیچ‌یک در حوزه‌ی علم و آگاهی عرب زمان نبوده و بعید است که آیات شریفه در موضع اشاره به نشانه‌های عظمت خدا،

به مواردی از خلقت اشاره نماید که به کلّی برای مخاطبان زمان بیگانه بوده است. به علاوه از «**دریای شیرین**» در دنیا ظاهراً فقط می‌توان از پنج دریاچه‌ی آب شیرین در ایالت میشیگان امریکا نام برد که به هنگام نزول آیه اساساً کشف نشده بود.

سوّم و نظریّه‌ای که نسبتاً قابل قبول می‌نماید، این‌که آب شیرین رودخانه‌ها چون به دریا می‌ریزند تا شعاعی در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی‌شوند، زیرا قوانین ناشی از ترکیبات شیمیایی در منبع آبی، حاجزی است که مانع اختلاط سریع آنها با یکدیگر می‌شود. تفسیر نمونه چنین وضعیّتی را مصداق خارجی واژه‌ی «**دو دریا**» در آیات مربوطه‌ی قرآنی دانسته که نمونه‌ای از آن در ریزش رودخانه (یا دریا)ی نیل به دریای مدیترانه حوالی بندر پورت سعید مشاهده می‌شود که نزدیکترین فاصله‌ها را با عربستان داشته و چه بسا عرب‌ها طی سفرهای دریایی، از آن محلّ عبور کرده و آن شرایط را می‌دیدند.

بخش بعدی آیه در اشاره به صید از دریاست که گوشت تازه به‌دست می‌دهد (نحل/١٤) و همچنین انواع مرجان و مروارید که از دریا استخراج گردیده مایه‌ی زینت انسانهاست (رحمٰن/۲۲). به دست می‌آید که خداوند آراستگی و زیبایی را دوست دارد.

در ارتباط با بخش آخرینِ آیه، شایان توجّه است که قانون نقصان جِرم اجسام در سیّال‌ها که خداوند در طبیعت نهاده و اوّل‌بار «ارشمیدس» موفّق به کشف آن شد، این قانون، به پیدایش کشتی از عصر نوح (ع) در عالم امکان تحقّق داده و سپس صنعت کشتی‌سازی به سرعت در دنیا رشد کرد، به طوری که قرنهاست کشتی‌های بزرگ امواج دریاها را می‌شکافند و وسیله‌ی انتقال کالا و ارتباط تجاری و فرهنگی جوامع با یکدیگرند. آیه‌ی شریفه مردمان را به سپاس این نعمت، یعنی استفاده ازآن درجهت رضای منعم، فرا خوانده است.

(۱۳) يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ وَٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ.

« **شب را به روز درمی‌آورد و روز را در شب فرو بَرَد و خورشید و ماه را مسخّر کرده** (که) **هریک تا زمانی معیّن روانند؛ این است معبود حقیقی، خداوندگار شما؛ فرمانروایی از آنِ اوست و کسانی را که جُز او می‌خوانید، مالک پوست هسته‌ی خرمایی** (هم) **نیستند** »،

در پی ذکر نعمت‌های خدا در دریا، آیه‌ی شریفه از تدابیر إلهی در نظام کائنات و افزودن و کاستن از روز و شب طی فصول و تسخیر خورشید و ماه سخن گفته است. سپس «توحید عبادت» را نتیجه گرفته که این است آن مقام والایی که حق است مردمان فقط به درگاه او بندگی کنند و بدانند که هرکس را ـ غیر اوـ بخوانند، مالک ذرّه‌ای از هستی و پدیده‌هایش نیست و افراد بااینگونه أعمال، فقط روح و شخصیّت خود را تباه ساخته دچار شرک و پیامدهای زیانبار آن می‌شوند (واژه‌ی «**قِطْمِیر**= پوسته‌ی نازک هسته‌ی خرما» تعبیری از ناچیزترین و کمترین چیز است، مانند تعبیر «**نَقِیر**= شیار پشت هسته‌ی خرما» که در نساء/۵۳ آمده است).

(۱۴) إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ .

« **اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند و اگر** (هم به فرض) **بشنوند، اجابتتان نتوانند کرد و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند؛ و** (هیچ کس) **چون** (خدای) **آگاه تو را خبر نمی‌دهد** »،

آیه‌ی شریفه در بیان بی‌حاصلی روی آوری به غیرخداست. در اشاره به معبودهای عرب جاهلی می‌فرماید آنها درخواست های شما را نمی‌شنوند و اگر به فرض بشنوند، قدرت اجابت ندارند و روز رستاخیز که همگان حیات مجدّد می‌یابند، آن معبودها، شرک روی آورندگان به خود را محکوم می‌کنند. در مقطع آیه توضیح می‌دهدکه هیچ‌کس به‌خوبی خدای دانا نمی‌تواند ازاین واقعه ـ که مربوط به آینده است ـ خبردهد؛ یا این خبر را کسی به شما می‌دهد که آگاه مطلق است (چنانکه از احوال مشرکان و معبودهایشان در قیامت مکرّر خبر داده است ـ بقره/١٦٦، یونس/٢٨، قصص/٦٣).

عدّه‌ای از مفسّران پنداشته اند که معبودهای مورد اشاره در آیه، همان بُت های مشرکان بوده‌اند که روز قیامت زنده شده شرک مشرکان را محکوم می‌کنند. ولی اگر درنظر گرفته شود که بُت ها، سمبل شخصیّت‌هایی بوده‌اند که عرب‌ها با پرستش و حاجت‌خواهی از آنها، درواقع آن‌شخصیت ها را می‌پرستیدند مقصود روشن‌تر می‌شود؛ یعنی منظور، آن شخصیّت‌ها هستند که روز رستاخیز زنده شده شرک پرستندگان خود را محکوم می‌کنند [چنانکه در قرآن تصریح شده روز رستاخیز عیسی(ع) در پیشگاه خداوند از عمل عیسی‌پرستان بیزاری می‌جوید (مائده/۱۱۷)]. بنابراین نمی‌توان گفت که مصداق آیه‌ی شریفه، تنها بُت‌هایی از سنگ و چوب بوده‌اند بلکه روی سخن آیه با کسانی است که با توجّه به بُت‌ها، به گمان خود شخصیّت های والامقامی را مورد پرستش (طلب یاری و حاجت خواهی و غیره) قرار می‌دادند. به ویژه آنکه در سوره‌ی مکّی إسراء می‌فرماید «**قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِن دُونِهِ فَلايَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُم وَ لا تَحْوِيلاً أُولئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إلىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا** = بگو: آنان را که جُز خدا (سزاوار عبادت) می پندارید، بخوانید! پس نه می‌توانند ضرر از شما بردارند و نه بگردانند، کسانی‌که مردم ایشان را می‌خوانند هرکدام که به خدا نزدیکترند، خود به سوی خدایشان قرب و منزلت می‌جویند و به رحمت او امیدوارند واز عذاب وی بیمناکند؛ همانا عذاب خداوندت شایان حذر است» (الإسراء/۵۷ و٥٦). واضح است که این اوصاف نمی‌تواند با سنگ و چوب یعنی بُت‌های ناآگاه تطبیق شود.

(۱۵) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ .

« **ای مردم! شما** (همه) **به خدا محتاجید و خداست که بی‌نیاز و ستوده است** »،

پس از نفی شرک مشرکان در آیات قبل، در آیه‌ی فوق خطاب به همه‌ی انسانها، می‌فرمایدکه بی‌شکّ شما همه به‌لحاظ تکوینی به خدا نیازمندید؛ نیازمند به این‌که به پشتوانه‌ی امداد او در زندگی رفع همّ و غم کنید و در

کشاکش حوادث ایمن باشید. پشتوانه‌ی واقعی شما همان خدا آفریننده‌ی هستی است[۱] که تمام امور در کف قدرت اوست و بی‌نیاز و ستوده است.

(۱۶و۱۷) إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ . وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٍ .

« اگر بخواهد شما را می‌برد و خلقی نو برمی‌آورَد » و « این، بر خدا گران نیست »،

یعنی خداست که می‌تواند خلق را از میان ببرد همچنانکه اوّل بار آنها را پدید آورد (انعام/۱۳۳). حاکمیّت مطلق و فرمانروایی بر عالم وآدم ویژه‌ی خداست و بنابراین شایسته نیست که مردمان، عدّه‌ای مخلوقِ نیازمندرا ـ هرچند بزرگ و والامقام ـ بندگی کنند و دست نیاز به سوی آنها ببرند.

(۱۸) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰٓ ۗ إِنَّمَا تُنذِرُ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ ۚ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِۦ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ .

« و هیچ باربرداری بار (گناه) **دیگری را برندارد؛ و اگر گرانباری** (دیگری را) **به سوی برداشتن بارش فرا خواند ـ هرچند خویشاوند باشد ـ چیزی از آن** (بار) **برداشته نشود؛** (ای پیامبر!) **جُز این نیست که تو کسانی را بیم می‌دهی که از خداوند خویش در نهان می‌ترسند و نماز برپا می‌دارند؛ و هرکس پاکیزگی جوید فقط به سود خویش پاکی را می‌طلبد و فرجام** (امور) **به سوی خداست»،**

بخش اوّل آیه مشعر بر آن است که هیچ کس در قیامت جز خود آدمی، نمی‌تواند بار مسئولیّت خویش را به دوش کشد و هرچند درخواست‌کننده خویشاوند باشد، نتوان مسئولیّت وی را قبول کرد. واقعیّتی که در آیات انعام/١٦٤، اسراء/۱۵، زُمَر/۷، نجم/۳۸ و شعراء/۸۸ نیز بر آن تصریح شده است. بنابراین نمی‌توان در دین به دیگران تکیه کرد و چشم و گوش بسته سخنانی را پذیرفت یا ردّ نمود. ولی چه کس از این سخنان پند می‌گیرد؟ بخش بعدی آیه پاسخ می‌دهد که بیم دادن تو ای پیامبر فقط می‌تواند در دل مستعدّان اثر کند.

یعنی سخن قرآن در کسی مؤثر می‌افتد که در برابر خدایش احساس مسئولیت کند و إلاّ آنها که با دیده‌ی عبرت به دنیا نمی‌نگرند و با عناد در برابر حق و تکرار گناهان حسّاسیّت وجدانشان رو به خاموشی رفته، از این مواعظ بهره نمی‌برند و هرچه استدلال شود بی‌نتیجه است.

بخش آخرینِ آیه حاکی از آن است که آنها که دربرابر خدای نادیده احساس مسئولیّت کرده با نماز و نیایش خود را پاک می‌کنند و از مواعظ قرآن بهره می‌برند، البتّه این پاکی به نفع خودشان تمام می‌شود و بازگشت همه به سوی خدایی است که نیک و بد و موحّد و مشرک را پاداش و کیفر لازم خواهد داد. واژه‌ی «**مَصِیر**» در انتهای آیه به معنی «بازگشتن» است.

(۱) ـ البتّه انسان قابلیّت‌های زیادی دارد که اساسش از خداست و از این‌رو آدمی در برابر آن علم و قدرت بی‌انتها ـ که زمینه و استعداد کسب قابلیّت را در او نهاده ـ مرتبتی ندارد. مشکل، زمانی آغاز می‌شود که انسان تصوّر کند خود از هیچ و بدون کمک از نعمت‌ها و قوانین خدا، توانسته به قابلیّت‌هایش برسد.

بخش سوّم

(تدابیر خدا در طبیعت و هدایت بندگان)

(۲۲ ← ۱۹) وَ مَا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ . وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ . وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلْحَرُورُ . وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَحْيَآءُ وَلَا ٱلْأَمْوَٰتُ إِنَّ ٱللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَآءُ وَمَآ أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي ٱلْقُبُورِ .

« و نابینا و بینا یکسان نیستند » « و نه تاریکی‌ها و نه روشنایی » « و نه سایه و نه گرما(ی آفتاب) **» « و زندگان و مردگان یکسان نباشند؛ همانا خداست که هرکس را که بخواهد** (و شایسته بیند) **شنوا می‌گرداند؛ و تو شنوا کننده‌ی کسانی که در گورهایند، نیستی »**،

در آیات گذشته ذکر دو دسته رفته بود که **عدّه‌ای** گناهکار و بار گناه آنان را دیگران نمی‌توانند حمل کنند؛ و **دسته‌ی دیگر** افرادی‌که در پنهان وآشکار از خدای خود بیم داشته نماز برپا می‌دارند و مواعظ پیامبر[ص] در آنها مؤثّر می‌افتد. در آیات فوق دو دسته‌ی مزبور به ترتیب، به کور و بینا، تاریکی و روشنایی، سایه و آفتاب و زنده و مرده، تشبیه شده‌اند.

به بیان دیگر آیات فوق، تمثیل‌هایی در تفاوت احوال مؤمنان و کافران و امتیاز ایمان بر کفر است. مؤمنان بینا و روشندل و در سایه (آسایش باطن) بسرمی‌برند و صاحب زندگانی حقیقی‌اند. برعکس کافران، کوردل و در تاریکی‌ها و همواره در معرض تلاطم‌ها و التهابات قرار دارند و هرچند به ظاهر زنده و فعّال این طرف و آن طرف در پی برخورداری‌های دنیوی می‌دوند، ولی در واقع و به لحاظ باطنی، مردگانند (حرف «**لا**»ی نافیه بر سر کلمات «**نور**»، «**حَرور**» و «**أموات**»، برای نفی مساوات از دو جانب آمده است).

متعاقباً می‌فرماید که تو ای پیامبر! نمی‌توانی مرده‌دلانی را که در گور غفلت مدفونند، به حقایق إلهی بیدار کنی؛ بلکه تو فقط بیم‌دهنده‌ای. یعنی قرار نیست هرکس که در برابر دعوت و تبلیغ أنبیاء قرار می‌گیرد حتماً هدایت یابد؛ بلکه سخن درست در کسی اثر می‌کند که نوعی سنخیّت با درستی و نیّت خیر برای نیل به حقیقت داشته باشد. این قانون خداست و بر طبق قوانین إلهی، کسانی از کلام حق تأثیر می‌پذیرند که خود طالب حقّ باشند.(۱) از این‌رو می‌فرماید که تو ای پیامبر شنواننده‌ی مردگان در گورها نیستی، یعنی تلاش برای هدایت کسانی که قلبشان برای ورود حقیقت قفل خورده، به مانند تلاش برای زنده کردن

---

(۱) ـ همانگونه که گفته‌اند «**السّنخیّة علّة الانضمام** = تناسب دو شیء باهم مایه‌ی پیوستن آنها به یکدیگر می‌شود» چنانکه مثلاً در شیمی این، یک قانون فراگیر است و هرچیزی با شیء دیگر قابل ترکیب نیست. در عالم روحی نیز پیوستن افراد به حقّ، سنخیّت‌ها و مشابهت‌هایی می‌طلبد. آنها که درد کشف حقیقت ندارند و توجّه‌شان کلاً به ظواهر دنیاست، مسلّم است که تحت تأثیر دعوت انبیاء قرار نمی‌گیرند و چه بسا آن را به استهزاء بگیرند و أوهام و خیالبافی قلمداد نمایند.

مردگان است که کار بشر نیست، بلکه کار خداست.[۱] مضمون آیات فوق ـ به بیانی دیگرـ در سوره‌های انعام/۱۲۲ و نمل/۸۱ نیز آمده است.

(۲۴و۲۳) إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ . إِنَّآ أَرْسَلْنَـٰكَ بِٱلْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۚ وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ .

« به راستی تو جُز هشداردهنده‌ای نیستی » « همانا ما تو را به حق، بشارتگر و بیم‌رسان فرستادیم و هیچ اُمّتی نبوده مگر آنکه در آن، بیم‌دهنده‌ای گذشته است »،

یعنی پیامبر مأمورِ «به هدایت رساندن» افراد نیست، بلکه فقط نسبت به ناشایستگی‌ها بیم می‌دهد و راست رُوان را بشارت می‌رساند (و البتّه مفهوم این‌مطلب نیز این نیست که اگر در جریان «بشارت و انذار» مورد هجوم قرار گرفت ومی‌توانست از خود دفاع کند، دست روی دست بگذارد وظالم را به‌جای خود ننشاند).

شایان توجّه این‌که برخی مفسّران چون آلوسی واژه‌ی «**نَذِير**» را در عبارت «**وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ**» مطلق گرفته و گفته‌اند مقصود این است که هیچ جمع کثیری در هیچ دورانی نبوده جز آنکه پیامبری یا عالِمی آن اُمّت را از زشتی‌ها بیم می‌داده است (**إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ عالِمٍ يُنْذِرُها**). و این قول بعید نیست به ویژه که **نَذِيرٌ** با تنوین آمده و ضمناً شبهه‌ای را که گفته می‌شود: در برخی از اُمَم پیامبری را سراغ نداریم ولی علماء و مصلحان فراوان بوده‌اند مثل یونان و چین و غیره، پاسخ می‌دهد.

(۲۵) وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ وَبِٱلزُّبُرِ وَبِٱلْكِتَـٰبِ ٱلْمُنِيرِ.

« و اگر تو را تکذیب می‌کنند، پس همانا پیشینیان ایشان (نیز) **به تکذیب پرداختند** (درحالی‌که) **پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته‌ها و کتاب روشن برایشان آوردند »،**

واژه‌ی «**زُبُر**» در آیه‌ی شریفه (جمع «زَبُور») به معنای«نوشته‌ها» است؛ درحالی‌که «**كِتاب مُنِير**» ظاهراً در حکم عطف تفسیری است و مشعر بر آن است که کتب انبیاء، نوربخش و هدایتگر بوده است. آیه‌ی شریفه در مقام دلداری پیامبر (وهمه‌ی پیروان راستین او) در برابر عناد منکران حقیقت است. می‌فرماید این پدیده در تاریخ تازگی ندارد، پیامبران خدا و منادیان حق در هر اُمّتی بوده‌اند و همواره مخالفت‌ها دیده‌اند، هرچند دلایل آشکار و براهین مستدلّ به مردمان ارائه دادند. (انعام/٣٤).

(۲۶) ثُمَّ أَخَذْتُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ .

« آنگاه کسانی را که کافر شدند (به کیفر) **گرفتم؛ پس چگونه بود کیفر من؟ »**.

به دنبال آیه‌ی قبل و پس از آنکه فرمود همیشه در برابر مصلحان، تکذیب‌کنندگان وجود داشته‌اند، در آیه‌ی

---

(۱) ـ آیه‌ی شریفه تصریح دارد که مردگانِ در قبور نمی‌شنوند و از این‌رو، کافرانِ پند ناپذیر را به مردگانِ قبور تشبیه فرموده است که سخن زندگان را درنمی‌یابند و تأثیری در آنها ندارد. بدین‌ترتیب همه‌ی حاجت خواهی‌ها از مردگان توجیهی ندارد.
به‌قول شاعر مصری: «**أحياؤُنا يسترزقُون بِدرهَمٍ و بِألفِ ألفٍ تُرزَقُ الأموات**»
یعنی«زندگان ما یک درهم روزی می‌طلبند درحالی‌که هزاران هزار صرف ارتزاق اموات می‌شود»! (برایشان مقبره‌سازی و نذورات و موقوفات ترتیب می‌دهیم)!

فوق می‌فرماید و چنان نیز نبوده که خداوند در این رویارویی‌ها بی‌تفاوت باشد، بلکه مقابله‌کنندگان با حقیقت هیچگاه عاقبت به خیر نشده همواره به نتائج اعمال ناپسند و عنادشان با حقّ رسیده‌اند و چشم حقیقت‌بین می‌خواهد تا چگونگی کیفر إلهی را دیده و عبرت گیرد.

(۲۷) أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهَا ۚ وَمِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌۢ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ .

« **آیا ندیده**(و توجّه نکرده)**ای که خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و به آن** (آب) **میوه‌هایی با رنگ‌های گوناگون برون آوردیم؟ و برخی از کوه‌ها با رگه‌هایی سپید و سرخ ـ به رنگهای مختلف ـ و** (بعضی را) **سیاه پُررنگ** (پدید آوردیم) »،

به‌دنبال سخن درباره‌ی منکران در آیات قبل، خداوند ـ در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد ـ از حکمت‌ها و زیبایی‌های آفرینش سخن گفته تا بی‌مایگی شرک مشرکان روشن شود. به عبارت دیگر خداوند به هنرنمایی‌های خلقتش توجّه داده و عقل آدمی را به چالش می‌برد که چرا باید موجودات بی‌تأثیر در نظام عالم پرستش شوند و آنگاه خدایی‌که با چنین عظمت‌هایی در طبیعت تجلّی کرده، کفران گردد؟ در عبارت «**رگه‌های سپید و سرخ کوه‌ها که رنگ‌هایش مختلف است**» به خاکها و سنگهای مختلف الألوان و زیبای کوهستان اشاره دارد. واژه‌ی «**غرابیب**» به معنی «سیاهِ پَرْکلاغی» است و واژه‌ی «**سُود**» جمع «أسوَد» به معنی «سیاه» است. بدین‌ترتیب از «**غرابِیب سود**» به «سیاه پُررنگ» تعبیر شده است.[۱]

(۲۸) وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلْأَنْعَٰمِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَ ۗ إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَٰٓؤُا۟ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ .

« **و از مردمان وجانوران و چهارپایان ـ که رنگهایشان همانگونه مختلف است ـ** (بیافریدیم)؛ **جُز این نیست که از بندگان خدا دانشمندان از او بیم دارند؛ همانا خدا شکست‌ناپذیر و آمرزنده است** »،

آیه‌ی شریفه اِفاده‌ی حصر در مورد دانشمندان به معنی عام دارد. می‌فرماید کسانی‌که با مایه‌های فکری و اطّلاعاتی و روحیّه‌ی عبرت‌آموزی به پدیده‌های عالَم می‌نگرند، از خدا می‌ترسند، و اشعار می‌دارد که با توجّه به نظام علمی عالَم، آنها که به این نظامِ بدیع واقف شده‌اند ـ به شرط انصاف ـ قطعاً در برابر پدیدآورنده‌اش احساس مسئولیّت می‌کنند. بدین‌ترتیب مراد از «**دانشمندان**» درآیه‌ی شریفه، طبیعت شناسان منصفند خواه از دانشمندان علوم باشند یا مردمان عادی. دراینجا سخن از علم فقه واصول و روایت نرفته است[۲](که البتّه

(۱) ـ البتّه در تشخیص و احساس رنگها، ساختمان ادراکی انسان نیز که خداوند آن را آفریده، مؤثّر است.

(۲) ـ اصولاً «دانشمند» از دیدگاه قرآن کسی است که به معرفت حق رسیده به سرنوشت نهایی خویش در آخرت می‌اندیشد که این معنی در آیات مختلف قرآن ازجمله آل‌عمران/۱۹۱ و زُمَر/۹ توضیح داده شده است. بنابراین آنها که چنین درکی ندارند، از منظر قرآن «دانشمند» محسوب نمی‌شوند و برعکس کسانی که به چنان فهم و روحیّه‌ای دست یافته‌اند، هرچند مدرسه و دانشگاهی ندیده باشند، از دیدگاه قرآن دانا و دانشمندند.

آنها نیز به شرط آنکه به عمل پیوندند، اهمّیّت دارند ولی در اینجا مراد نشده‌اند). از سوی دیگر شایان توجّه است‌که محورتوجّهات قرآن، طبیعت و تاریخ و مطالب ملموس است. (واژه‌ی «**کذٰلِک**» در آیه‌ی شریفه به تنوّع رنگ‌آمیزی در طبیعت چنانکه در مورد کوه‌ها در آیه‌ی قبل توجّه داد، اشاره دارد).

در مقطع آیه به دو صفت إلهی اشاره رفته که یکی «**عَزیز**» از صفات جلال و دیگری «**غَفور**» از صفات جمالیّه است وآدمی را برمی‌انگیزد تا با توجّه به پدیده‌های طبیعت به خالق گیتی ـ خدای قدرتمند و آمرزنده ـ بازگردد.

(۲۹) إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ يَرۡجُونَ تِجَٰرَةٗ لَّن تَبُورَ.

« بی‌تردید کسانی‌که کتاب خدا را می‌خوانند و نماز به پا داشته از آنچه روزیشان داده‌ایم ــ در نهان و عیان ــ انفاق می‌کنند، به تجارتی امید دارند که خسارت نمی‌پذیرد »،

دو واژه در آیه‌ی شریفه شایان توجّه است: «**یَرْجُون** = امید دارند» و «**لَنْ تَبُور** = هرگز تباه نشود»

به دنبال نگرش به کتاب طبیعت (آیات قبل) به سراغ کتاب شریعت رفته است. ابتداء به «**تلاوت**» کتاب و سپس به «**عمل**» به کتاب اشاره دارد. تأیید انفاق به «**آشکار**» و «**نهان**» از یکسو به خاطر تعلیم دیگران و از سوی دیگر از نظر دوری از ریا است. می‌فرماید هیچ زیانی در کار این افراد نیست، زیرا خشنودی خدا سرانجامشان را دردنیا وآخرت، بیمه کرده است.(صف/۱۰←۱۲).

(۳۰) لِيُوَفِّيَهُمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ غَفُورٞ شَكُورٞ.

« تا خدا پاداش آنان را تمام دهد و از فضل خویش برآنان بیافزاید که او آمرزنده و قدردان است »،

حرف «**لام**» در «**لِـيُوَفِّيَهُمْ**» در آغاز آیه، احتمالاً «لام» عاقبت است، یعنی نتیجه‌ی عملکرد آن مؤمنان (آیه‌ی قبل) این است که به پاداش حق و «فضل إلهی» می‌رسند. احتمال دیگر آنست که حرف «**لام**»، لام تعلیل باشد برای انفاق آنان که در آیه‌ی قبل فرمود آنها انجام می‌دادند و در این راستا گفته شده که عبارت «**فَعَلُوا ذٰلِکَ**» در آیه در تقدیر می‌باشد: فَعَلُوا ذٰلِکَ لِیُوَفِّیَهُمْ (چنان کردند تا خدا پاداش کامل به ایشان دهد) ولی قول اوّل (لام عاقبت) بهتر است. واژه‌ی «**شَکُور**» در مقطع آیه هرگاه برای مخلوق به کار رود به معنی «شکرگزار» است ولی در ارتباط با خداوند، به معنی «قدردان و پاداش‌دهنده» است.

با توجّه به موارد فوق آیه‌ی شریفه دلالت بر این معنا دارد که خداوند نه تنها اجر صالحان درگاهش را تمام می‌دهد، بلکه از فضلش بر آنان می‌افزاید و گناهان گذشته‌شان را می‌آمرزد و قدردان بندگی آنهاست.

بخش چهارم

(سرانجام نیک صالحان و عاقبت شوم بدکاران)

(۳۱) وَٱلَّذِیٓ أَوۡحَیۡنَآ إِلَیۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ هُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَیۡنَ یَدَیۡهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِعِبَادِهِۦ لَخَبِیرُۢ بَصِیرٞ.

« **و آنچه از این کتاب** (قرآن) **به‌سوی تو وحی کردیم، حقّ است؛ درحالی‌که** (کتب) **پیشین را تصدیق دارد؛ همانا خدا به** (احوال) **بندگانش آگاه و بیناست** »،

در آیات قبل سخن از صالحانی رفت که کتاب خدا را خوانده و به آن عمل می‌کنند. در آیه‌ی فوق برحقّانیّت قرآن کریم تأکید داشته تصریح می‌نماید که این کتاب، وحدتی با کتب پیشین دارد. در این راستا شایان توجّه است که عبارت «**مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ**»، بر این نکته دلالت دارد که قرآن، تصدیق کننده‌ی کتب پیامبرانِ مقدّم، تورات و انجیل است. به عبارت دیگر اسلام، در پیوند با ادیان قبلی است و نه حذف کننده‌ی آنها، بلکه در مقام تکمیل کتب گذشته آمده است. مقطع آیه مشعر بر تذکّر به بندگان در انتخاب راه زندگی است و به آگاهی خدا از عملکرد ایشان توجّه می‌دهد.

(۳۲) ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِینَ ٱصۡطَفَیۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَیۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِیرُ.

«**سپس این کتاب را به بندگان خود که آنها را برگزیدیم، به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستم کرده و برخی‌شان میانه‌رو و بعضی‌شان به فرمان** (و توفیق) **إلهی پیشگامان در** (کارهای) **خیراند، این همان فضل بزرگ است** »،

آیه‌ی شریفه به دنبال آیه‌ی قبل، توضیح کتاب (قرآن) را ادامه داده است. می‌فرماید قرآن پس از آنکه بر پیامبر[ص] نازل شد، به أمّت او میراث داده شده است. واژه‌ی «**گزینش**» (**اِصْطَفَیْنَا**) در اینجا به معنی برگزیدن برای رسالت نیست (زیرا تصریح دارد که برخی از برگزیدگان ظالم بر نفس خود بوده‌اند) بلکه به معنی گزینش در توفیق ایمانی است. چنانکه در سوره‌ی حج نیز گزینش إلهی به عموم مؤمنان اطلاق شده است (**هُوَ اجْتَبَاكُمْ** ـ حج/۷۷). می‌فرماید از آنها که لیاقت نشان داده و به توفیق خدا به افتخار «ایمان» نایل آمدند، عدّه‌ای سراغ گناهان نیز می‌روند (**ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ**)، امّا عدّه‌ای میانه‌رو(**مُقْتَصِدٌ**) هستند و عدّه‌ای سبقت گیرنده در خیراتند (**سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ**) که این فضل بزرگی است.

شایان ذکر است که منظور از «مؤمنانِ گناهکار» مسلّماً کسانی نیستند که صرفاً ادّعای مسلمانی داشته امّا در طلب دنیا دست به هر ظلم و جور و فسقی می‌زنند، بلکه مقصود مؤمنان سست اراده است که ایمان داشته

و بر آن محور زندگی می‌کنند ولی گاهی می‌لغزند و خواهش‌های نفسانی بر آنان چیره می‌گردد. و إلاّ آنکه فقط نام مسلمانی را بر خود می‌نهد ولی در عمل دست به هر ناشایست و ظلمی می‌زند، او در مقوله‌ی «**اِصْطَفَیْنا**» از نظر ایمانی نیست و اساساً ایمانش دروغ و از مقوله‌ی «نفاق» است.

(۳۵←۳۳) جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ . وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ . ٱلَّذِىٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ .

«(به) **باغستان‌های جاودان وارد شوند؛ در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته گردند و لباسشان در آنجا** (از) **حریر است** » « **و گویند: سپاس خدایی را که اندوه از ما بزدود؛ همانا خداوندمان بس آمرزنده و سپاسدار** (قدرشناس) **است** » « **همو که ما را از فضل خویش، در این سرای جاودان جای داد؛ در اینجا نه هیچ رنجی به ما رسد و نه خستگی به ما دست می‌دهد** »،

آیات فوق، وعده‌ی بهشت به مؤمنان مذکور در آیه‌ی قبل را دربر دارد که البتّه در درجات مختلف قرار خواهند داشت (واقعه/۱۰تا٤٠). در این آیه از سه خصوصیّت عمده برای نیکان در بهشت یاد شده است: (۱) به لحاظ ظاهری با بهترین زینت‌ها آراسته و درمرفّه‌ترین لباس‌ها خواهند بود (۲) ازنظر روحی درآسایش کامل قرار می‌گیرند وحزن ورنج‌هایی را که در دنیا داشتند، به‌کلّی از آنان برداشته می‌شود وخداوندِ «**غَفور**» و «**شَکور**» گناهان کوچکشان را آمرزیده سپاسشان خواهد داشت و (۳) این شرایط برایشان ابدی است.

شایان توجّه این‌که در آیات شریفه دوبار از بی‌اندوهی و بی‌رنجی اهل بهشت یاد شده که از جمله آمال روحی بشر است و خداوندی که این طلب را در انسان نهاده، پاسخش را در بهشت به بندگانی که لیاقت یافته‌اند، می‌دهد (واژه‌ی «**شَکور**» می‌رساند که بهشت را بی‌دلیل به کسی نمی‌دهند، بلکه نعمت بهشت به‌منزله‌ی قدردانی خدا از کارهایی است که بهشتیان در دنیا انجام داده‌اند) و هم نشانه‌ی فضل و کرم بی‌اندازه‌ی إلهی است.

دو واژه در آیه‌ی۳۵ شایان توجّه است: (۱) «**دَارَ الْمُقَامَةِ** = سرای اقامت» به معنی منزلگاه ابدی است و (۲) این‌که می‌فرماید مؤمنان در بهشت «**لُغُوبٌ** = خستگی» نخواهند داشت، بدین‌معنی است که مواهب بهشت با گوناگونی و فیوضاتی‌که دربر دارد، هیچگاه برای مقیمان آن دیار عادی و کسالت‌آور نمی‌شود.

(۳۶) وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُواْ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِى كُلَّ كَفُورٍ .

« **و برای کسانی‌که کافر شدند آتش دوزخ است؛ نه فرمان** (مرگ) **برایشان صادر شود تا بمیرند و نه از عذابشان کاسته می‌گردد؛ این‌چنین هر ناسپاسی را کیفر می‌دهیم** »،

آیه‌ی فوق وآیه‌ی بعد، در شرح احوال بدکاران درآخرت است. مقطع آیه جهنّمیان را «**کَفُور**= ناسپاس» خوانده، به معنی مردمانی‌که در دنیا از نعمت‌ها برخوردار شدند ولی درجهت خلاف رضای مُنعِم از آن

استفاده کردند. می‌فرماید عذابشان در آخرت ـ به‌مانند ناسپاسی‌هایشان در دنیا ـ مستمرّ است. چنانکه فرموده «**لَایَمُوتُ فِیهَا وَ لَایَحْیی** = نه در آن (عذاب) می‌میرد و نه زندگی می‌یابد» (طه/٧٤) و نه از شدّت عذاب آنها کم می‌شود، چنانکه آیات بقره/١٦٢ و ٨٦، آل‌عمران/٨٨ و نحل/٨٥ به این‌معنا دلالت دارد.

(۳۷) وَهُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَـٰلِحًا غَیْرَ ٱلَّذِی كُنَّا نَعْمَلُ ۚ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا یَتَذَكَّرُ فِیهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِیرُ ۖ فَذُوقُواْ فَمَا لِلظَّـٰلِمِینَ مِن نَّصِیرٍ.

« **و آنها در آنجا فریاد برمی‌آورند: خداوندا! ما را برون آر** (و به دنیا بازگردان) **تا غیر از آنچه می‌کردیم، عملی شایسته کنیم؛** (و خدا گوید:) **آیا شما را آنقدر عمر ندادیم تا پندپذیران در آن** (مدّت) **بتوانند پند گیرند؟! و شما را بیم‌دهنده نیز آمد؛ پس** (عذاب را) **بچشید که ستمکاران را یاوری نیست** »،

آیه‌ی شریفه در بیان پشیمانی بدکاران در دوزخ است؛ امّا چه دیر از خواب غفلت بیدار شده‌اند؟! وقتی موقعیّت «انتخاب» و «پیمودن» راه راست را ازدست داده و به شرایطی که جز «تسلیم» و قبول چاره‌ای ندارند، رسیده‌اند.

این‌گونه آیات به ما در زندگی دنیا، پیام می‌دهدکه به درخواست اهل دوزخ در آن موقعیّت توجّه کنیم و تا فرصت هست ـ طی عمر ـ از حوادث و تذکّرات پند بگیریم؛ مبادا به زمانی رسیم که فرصت نجات ازدست رفته است. مقطع آیه می‌رساند که عذاب إلهی بی‌جهت نیست و جهنّمیان به خاطر مظالمی که داشته‌اند، در آخرت یاری نمی‌شوند. (در آیه‌ی ٢٨ سوره‌ی انعام می‌فرماید آن‌کافران اگر بازهم به دنیا بازگردانده شوند، کارهای زشت خود را ازسر می‌گیرند و دروغگویانند ـ به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی مزبور نگاه کنید).

(۳۸) إِنَّ ٱللَّهَ عَـٰلِمُ غَیْبِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّهُۥ عَلِیمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ.

« **همانا خدا دانای پنهان آسمان‌ها و زمین است و هموست که از درون سینه‌ها خبر دارد** »،

آیه‌ی شریفه به آیات قبل «محوریّت» می‌بخشد. می‌فرماید خصوصیّات بهشت ودوزخ که ذکر شد، از خدایی است که به پنهان آسمانها و زمین و تحوّل نهایی آنها به دو قطب «بهشت» و «جهنّم» (شوری/٧) آگاه است و ازسوی دیگر، نیّات و عملکرد آدمیان را نیز می‌داند و می‌داند چه کسانی لایق کدام قطب اُخروی خواهند بود (مقصود از «**ذَاتِ الصُّدُورِ** = درون سینه‌ها» مکنونات قلبی انسانهاست. چنانکه فرموده «**یَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ مَا تُخْفِی الصُّدُورُ** = (خدا) نگاه‌های دزدانه و آنچه را که دل‌ها نهان می‌دارند، می‌داند ـ غافر/١٩).

بخش پنجم

(شرک بی‌دلیل و مهلت خدا به مردمان)

(۳۹) هُوَ ٱلَّذِی جَعَلَكُمْ خَلَٰٓئِفَ فِی ٱلْأَرْضِ ۚ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُۥ ۖ وَ لَا يَزِيدُ ٱلْكَٰفِرِينَ كُفْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا ۖ وَ لَا يَزِيدُ ٱلْكَٰفِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا .

« **اوست آنکه شما را در زمین جانشینان قرار داد؛ پس هرکه کفر ورزد، کفرش به** (زیان) **اوست؛ و کافران را کفرشان نزد خداوندشان جُز خشم نیافزاید؛ و کفر کافران جُز به خسرانشان نمی‌افزاید** »،

در آیات قبل از مؤمنان و احوالشان در بهشت؛ و کافران و مشکلاتشان در جهنّم، سخن رفت. اینک ـ در آیه‌ی فوق ـ می‌فرماید خداوند شما انسان‌ها را در زمین، جانشین نسل‌های پیشین قرارداد. طرف خطاب، مکّیان زمان‌اند و به علاوه، همه‌ی مردمان را درتمامی عصرها و مکان‌ها نیز شامل می‌شود. می‌فرماید نسل گذشته رفت و شما مردم به جایشان آمدید و نعمت‌هایی‌که به آنها داده شده بود، اکنون به شما به میراث رسیده است؛ پس می‌توانید ـ اگر بخواهید ـ از سرنوشت آنها عبرت بگیرید. آنها نیز ـ به مانند شما ـ عدّه‌ای‌شان کافر و عدّه‌ای مؤمن بودند و کفر کافران سودی به آنان نرساند و بنابراین شما نیز اگر راه آن‌کافران را پیش گیرید، به همان نتیجه می‌رسید. ضمناً دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجه است:

اوّل آنکه نشان می‌دهد منظور از خطاب «**خلیفه**» به انسان، «جانشین خدا» نیست زیرا به وضوح از کفر برخی از **خَلائِف** سخن گفته است. بنابراین از دیدگاه قرآن، همه‌ی مردم در هرزمان «خلیفه» هستند، یعنی نسل‌های پیش از خود را جایگزین گردیده‌اند. طبری نیز «خلیفه» را به همان معنی «جانشین نسل‌های پیشین» آورده است.

دوّم آنکه واژه‌ی «**مَقْت**» در آیه، بنا به‌قول طبری به معنی «دوری از رحمت خدا» است (**بُعْدًا مِن رَحْمَةِ الله**).

(۴۰) قُلْ أَرَءَيْتُمْ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمْ ءَاتَيْنَٰهُمْ كِتَٰبًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِّنْهُ ۚ بَلْ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعْضُهُم بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا .

« **بگو: آیا به شریکان خود که ـ سوای خدا ـ آنها را می‌خوانید، توجّه کرده‌اید؟ مرا نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند یا ایشان را در** (خلق) **آسمانها مشارکتی بوده است؟ یا به ایشان کتابی داده‌ایم که** (طبق آن) **بر دلیل روشنی از جانب او** (خدا) **باشند؟** (نه هیچ‌یک) **بلکه ظالمان جز وعده‌ی فریب به یکدیگر نمی‌دهند** »،

گفته‌اند که واژه‌ی «**أَرَأَيْتُمْ** = آیا دیده (و توجّه کرده)اید» در آیـه ـ با توجّـه به واژه‌ی«**قُلْ** = بگو» در آغاز ـ به معنی «أَخْبِرُونی = مرا خبر دهید» آمده است.

آیه‌ی شریفه به کُفر غالب مردم که شرک است، اشاره دارد. کم پیش می‌آید که افراد به هیچ مذهب و مرامی معتقد نباشند، بلکه غالباً به مذاهب منحرف و رؤسای موقعیّت‌طلب خود متّکی می‌باشند و مأنوسات و مطلوبات آباء و اجدادی خود را دنبال می‌کنند. از این‌رو آیه‌ی شریفه دلیل می‌طلبد. می‌فرماید از مشرکان بپرس آیا آن‌معبودهای خیالی، هیچ دخالتی در خلقت زمین یا اجرام آسمانی داشته‌اند؟ (تا بتوانند حوادثی را به نفع شما بگردانند؟) آیا دلیلی از جانب خدا دارید که خداوند آنان را در آفرینش شریک خود قرار داده باشد؟ مسلّماً چنین چیزی نیست وهمه‌ی وعده‌ها و دلخوشی‌ها که افراد در تأثیر آن معبودان گزینشی بر سرنوشت و برآورد حاجات خود به یکدیگر می‌دهند، جُز دروغ و فریب چیزی نیست. مفهوم آیه به بیان دیگر در آیات نحل/۱۷ ، حج/۷۳ و لقمان/۱۱ نیز آمده است.

(۴۱) إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا .

« همانا خدا آسمانها و زمین را از زوال نگه می‌دارد و اگر زائل شوند، هیچکس بعد از او، آنها را نتواند نگه داشت؛ به راستی خدا دیرکیفر و آمرزنده است »،

آیه‌ی شریفه ـ بعد از طرد معبودان دروغین در آیه‌ی قبل ـ معبود حقیقی را معرّفی کرده است.

واژه‌ی «**زوال**» به معنی «کژی و انحراف از نظام» آمده و بر این مبنا مفهوم آیه این است که خداوند نظام سیر افلاک را چنان ترتیب داده که هیچ‌یک از مدار خود خارج نمی‌شوند و اگر خدا این نظم را بردارد کسی قادر به عودت آن نیست. به عبارت دیگر خدا آسمان‌ها و زمین را نگه می‌دارد تا از نظام خود منحرف نشوند.

نتیجه این‌که آن قدرت و حکمتی‌که عالم و آدم را آفریده و حفظ می‌کند، سررشته‌ی حوادث و قوانین عالم در اختیار اوست و هموست که می‌تواند به داد آدمی برسد؛ و آن خدا در برابر ناسپاسی مردمان حلیم است و به سرعت کیفر نمی‌کند بلکه فرصت اصلاح می‌دهد و مجال توبه و بازگشت برای خاطیان قرار داده است.

(۴۲) وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ لَّيَكُونُنَّ أَهۡدَىٰ مِنۡ إِحۡدَى ٱلۡأُمَمِۖ فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ مَّا زَادَهُمۡ إِلَّا نُفُورًا .

« و به خدا ـ با سخت ترین سوگندهایشان ـ قسم یاد کردند که اگر بیم رسانی سویشان آید، قطعاً از هرأمّتی راه‌یافته‌تر خواهند بود؛ پس چون بیم دهنده‌ای سویشان آمد جُز بر گریز و بیزاریشان نیافزود »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که چه بسا مشرکان مکّه خود دریافته بودند که گم‌کرده‌راهند و فلسفه‌ی زندگی و راه روشن حیات را نمی‌دانند. بنابراین سوگند یاد کرده بودند که اگر افق تازه‌ای بیابند، تغییر وضع دهند و هدایت کننده‌ای را که رهنمونشان شود از دل و جان پیروی نمایند. این حالتی است که در بسیاری از مردم مشاهده می‌شود. مثلاً چه بسا معتادان موادّ مخدّر که می‌گویند مجبوریم و شرایط، جُز این راهی پیش پایمان نگذاشته است؛ ولی وقتی راهی بازمی‌شود، یعنی رویّه‌ی ترک اعتیاد و همه‌ی موجبات آن به معتاد ارائه می‌گردد، آن‌وقت است که افراد، چون می‌بینند با هوس‌هایشان مخالفت می‌شود، شروع به بهانه آوردن می‌کنند و بر آن می‌شوند تا به نوعی همچنان در راه و روش‌های مأنوس خود باقی بمانند. لذا مقطع آیه می‌فرماید چون هدایت برایشان آمد، «**مَازَادَهُمْ إلّا نُفُورًا** = جُز بر(امتناع و) گریزیشان نیافزود».

(۴۳) **اِسْتِكْبَارًا فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَكْرَ ٱلسَّيِّيِٕ وَ لَا يَحِيقُ ٱلْمَكْرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِۦ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ ٱلْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحْوِيلًا .**

« (این ازسر) **استکبار در زمین و نیرنگ بد بود و نیرنگ بد جُز اهلش را فرانگیرد؛ پس آیا جُز آنچه را برپیشینیان رفت انتظار می‌کشند؟ و هرگز برای سنّت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز سنّت خدا را دگرگون نخواهی یافت** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، می‌فرماید علّت گریز منکران از قبول «هدایت» این است که آنها استکبار نشان می‌دهند؛ یعنی «امیال» خود را برتر از «قوانین حق» می‌دانند و متکبّرانه قوانین إلهی را که محدودیّت خواسته‌هایشان را می‌طلبد، پس می‌زنند و چون می‌خواهند توجیهاتی بیابند، به دنبال مکر و حیله می‌روند. آیه‌ی شریفه این حیله‌گری را «نیرنگ بد» خوانده می‌فرماید مکر ناپسند دامن اهل‌اش را می‌گیرد. چنانکه عرب می‌گوید «**مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لأخيهِ وَقَعَ فِيهِ** = هرکه چاهی برای برادرش برکَنَد خود درآن می‌افتد». مقطع آیه مشعر بر این معناست که چنان افرادی همیشه در سنّت خدا گرفتار عقوبت می‌شوند و سنّت إلهی هیچ تبدیل و تحویلی نمی‌پذیرد («**تَبْدِيل**» به معنی «عوض شدن» و «**تَحْوِيل**» به معنی «تغییر شکل دادن» است). در سوره‌ی اسراء (آیه‌ی۷۷) سخن از عدم «تحویل» سنّت إلهی رفته و در سوره‌ی احزاب (آیه‌ی٦٢) سخن از عدم «تبدیل» آن. امّا در آیه‌ی فوق، هردو موضوع را یکجا آورده است.

(۴۴) **أَوَ لَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعْجِزَهُۥ مِن شَيْءٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا .**

« **آیا در زمین سیر نکردند تا بنگرند سرانجام کسانی‌که پیش‌از ایشان بودند چگونه بود؟ آنها نیرومندتر از ایشان بودند؛ و هیچ چیز ـ نه در آسمانها و نه در زمین ـ او** (خدا) **را درمانده نکرده است؛ همانا او دانا و تواناست** »،

آیه‌ی شریفه، منکران را به مشاهده‌ی آثارِ شومی‌که پیشینیان آنهـا ـ درنتیجه‌ی مخالفت با هدایت‌های إلهی ـ

گرفتارش شدند، فرا می‌خواند. می‌فرماید تکذیب کنندگان و مقابله کنندگان با سنّت‌های إلهی درعالم، در آثار بنگرند و سرانجام اقوام منحطِّ پیشین را که ـ با کفران تعالیم انبیاء ـ گرفتار عذاب شدند، ببینند. در ارتباط با مشرکان عرب و مخاطبان زمان، به نظر می‌رسد که مقصود از «**اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**» بدکاران لوط، عاد و ثمود بوده باشند که آثارشان همچنان در عربستان باقی بود. ولی البتّه آیه‌ی شریفه انحصار زمانی نداشته به طور کلّی اهل دنیا را درهرزمان و مکان، به‌عبرت آموزی از سرنوشت پیشینیانشان فرا می‌خواند.

در مقطع آیه تصریح دارد که همگان بدانند هیچ چیز در آسمانها و زمین مانع و رادعی در برابرخداوند ـ هرگاه اراده‌ی عذاب قومی را نماید ـ نیست که علم و قدرت بیکرانش همه جا را فرا گرفته است. پس چون مهلت دهد، باید فرصت را برای جبران و اصلاح غنیمت شمرد، نه آنکه بر طغیان‌ها بیافزایند!

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه همگان را به عبرت‌آموزی از حوادث گذشته فرا می‌خواند که نظائرش در سوره‌های یوسف (آیه‌ی۱۰۹) روم (آیه‌ی۹) محمّد (آیه‌ی۱۰) انعام (آیه‌ی۱۱) نحل (آیه‌ی٣٦) و نمل (آیه‌ی٦٩) آمده است.

(۴۵) وَلَوْ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُواْ مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَـٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّىۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِۦ بَصِيرَۢا .

« **و اگر خدا مردم را به آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌فرمود، جنبنده‌ای بر پشت‌زمین باقی نمی‌گذاشت؛ و امّا تا مدّتی معیّن مهلتشان می‌دهد؛ پس چون اجلشان دررسد، خدا به** (احوال) **بندگانش بیناست** »،

در آخرین آیه‌ی سوره همه‌ی بدکاران تهدید شده‌اند. درعین‌حال نشان می‌دهد که خداوند باگذشت و دیرکیفر است. می‌فرماید **اوّلاً** خدا از بسیاری از ناسپاسی‌های بندگان درمی‌گذرد و **ثانیاً** مهلت می‌دهد تا بلکه گناهکاران متنبّه شده به سوی خدای خویش بازگردند. امّا اگر طغیانگران از مهلت، سوءِ استفاده کرده بر طغیانشان بیافزایند، بدانند که خداوند بینا به احوالشان بوده و در انقضای مهلت، به حساب آنچه می‌گفتند و می‌کردند می‌رسد. البتّه باید دانست که مهلت مذکور دراین آیه‌ی شریفه به‌معنای « **تأخیر عذاب**» تا مدّت معیّن است. امّا مهلتی‌که بر اثر توبه و عبادت و تقوی داده می‌شود، به معنای «**رفع عذاب**» تا پایان عمر مقرّر، می‌آید چنانکه در آیه‌ی ٤ ازسوره‌ی نوح، ذکر آن رفته است.

سوره‌ی یس (یا سین)[۱]
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، از سوره‌های مکّی است که با تأکید بر رسالت محمّد(ص) طی سوگند به قرآن، آغاز شده ودرحقیقت قرآن را بررسالت پیامبرأکرم ص شاهد گرفته است. سپس مواجه‌شدگان با دعوت قرآن را به دو دسته تقسیم می‌کند: (۱) منکران که به‌سختی دربرابر قرآن مقاومت ورزیده از پذیرش آن سربازمی‌زنند و (۲) آنها که دربرابر خدا احساس مسئولیّت کرده پیرو قرآن می‌شوند. می‌فرماید خداوند اعمال هردو دسته را ضبط نموده هریک را به نتایج اعمالشان می‌رساند.

آنگاه نمونه‌هایی از پیروان أنبیاءِ گذشته ارائه می‌دهد که آنها نیز با «مؤمن» و «کافر» رو به رو بوده و هردو گروه، به نتایج «کفر» یا «ایمان» خود رسیدند. تصریح دارد که دعوت پیامبران، همواره به «توحید عبادت» و اجتناب از شفاعت‌طلبی‌های بی‌جای مشرکان و غرور بی‌جای آنها بوده (و این، همان چیزی بوده است که منکران نمی‌پذیرفتند).

سپس برای نشان دادن یکتایی خدا، از آیات گوناگون او در زمین و آسمان سخن آورده شبهات مخالفان را درباره‌ی معاد، بازگو می‌نماید و به توضیح قیامت پرداخته اصول دیانت را استوار می‌سازد. خاطرنشان می‌سازد که این بیانات قرآنی هرچند موزون، ولی «شعر» نیست و از تخیّلات شاعرانه برنخاسته بلکه وحی إلهی است که حقایق آفرینش را بیان می‌کند.

در انتها، با پاسخ به شبهات منکران به طرق گوناگون، سوره را پایان بخشیده که شاید به همین علّت است که مرسوم شده آیات این سوره را بر محتضران و مردگان می‌خوانند. درحالی‌که قرآن برای استفاده‌ی زندگان آمده و قرائت آیاتش بر مردگان، امری بی‌اثر و نامعقول است. به‌علاوه، بسیاری از سُوَر قرآن ، درباره‌ی مرگ و معاد و رستاخیز آدمی سخن گفته‌اند و این امر اختصاصی به این سوره ندارد.

آیات سوره را می‌توان در پنج بخش به قرار زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۲) **؛ نزول قرآن و رسالت محمّد ص از جانب خدا و عناد مخالفان!**

(۱) ـ مشهوراست‌که این سوره را «قلب قرآن» گفته‌اند، چنانکه گویی قلب تپنده وجوهر اعتقادات قرآنی در این سوره است.

بخش دوّم (آیات ۱۳ تا ۲۹)؛ **داستان سه پیامبر که بر قومی ارسال شدند و عکس العمل آن قوم**

بخش سوّم (آیات ۳۰تا ۵۰)؛ **کفران مردمان و مراحم إلهی**

بخش چهارم (آیات ۵۱ تا ۶۸)؛ **ظهور رستاخیز و سرنوشت بهشتیان و گنه‌پیشگان**

بخش پنجم (آیات ۶۹ تا ۸۳)؛ **نزول قرآن و تذکّرهای خداوند و بازگشت به مسئله‌ی مهمّ معاد**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(نزول قرآن و رسالت محمّد^ص از جانب خدا و عناد مخالفان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) **يسٓ .**

« یاء. سین »،

درباره‌ی اینگونه حروف مقطّعه‌ی آغاز برخی سُوَر قرآنی قبلاً توضیح داده‌ایم (بقره/۱ و ...). گفته‌ایم که این حروف به ظنّ قوی، مخفف اسماءِ إلهی‌اند. چنانکه در اکثر زبان‌های دنیا اخیراً رسم شده که اسماء و معانی را مختصرمی‌کنند. بدین‌ترتیب «**یاء**» می‌تواند دراشاره به «**حَکیم**» (بنا به قول ابن عبّاس) و«**سین**» معرِّف صفت «**سَمیع**» خداوند باشد. هرچند برخی «**یاء. سین**» را به مفهوم «یا انسان» یا «یا سیّدَ الْمُرسلین (که لقب رسولِ اکرم^ص است)» گرفته‌اند که صحیح نیست زیرا **اوّلاً** «یاء» حرف نداء به معنی «ای» نیست و **ثانیاً** هم «**یاء**» و هم «**سین**» در آغاز سُوَر دیگر نیز (مریم، شوریٰ) آمده است و نمی‌توانند چنان مفهومی را منتقل کنند. نظرما با قول طبری تطبیق می‌کند که در تفسیرآیه از ابن عبّاس آورده «**یاء . سین**» از نوع قسم است و از اسماءِ إلهی است. بر این پایه با در نظرگیری آیات بعد، آیه‌ی آغازین سوره می‌فرماید سوگند به خداوند حکیم و سمیع و سوگند به این قرآن حکمت آموز که تو (ای محمّد) از پیامبرانی و بر طریق مستقیم می‌باشی و این قرآن نازل‌شده از سوی آن قدرت غالب و شکست ناپذیری است که بر خلق جهان مهربان است.

(۲) **وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡحَكِيمِ .**

« سوگند به قرآن حکمت‌آموز »،

قرآن به «حکمت» وصف شده و چنانکه توضیح داده‌ایم (لقمان/۱۲) حکمت، شامل دو بخش **نظری** و **عملی** است و قرآن، بیانگر هردوبخش می‌باشد. هم بینشی از جهان و فلسفه‌ی آفرینش ارائه می‌دهد و هم درباره‌ی اخلاق و رفتار انسانی سخن گفته است.

(۳) **إِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ .**

« که تو قطعاً ازفرستادگان(خدا)**یی »**،

آیه‌ی شریفه پاسخ قسم در آیات پیشین است. سوگند به قرآن و حکمت قرآنی، درحقیقت شاهدی بر رسالت پیامبر اکرم می‌باشد[1].

(۴) عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسۡتَقِيمٍ .

« **بر راه مستقیم** (قرارداری) »،

به دنبال آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، توصیف تکمیلی از پیامبر اسلام[ص] است.

«**صِراطِ مُستقیم**» را آیه‌ی ٦١ سوره توضیح داده است‌که می‌فرماید «**وَ اَنِ اعْبُدُونِی هٰذا صِرَاطٌ مُسْتَقِیم** = خالصانه مرا عبادت کنید این است راه راست». خداوند خطاب به پیامبرش ـ که اورا برای همه‌ی مسلمان‌ها الگو قرارداده (احزاب/۲۱)ـ می‌فرماید که تو بی‌هیچ شکّی، بر طریق بندگی خالص خداوند قرارداری. زمخشری می‌گوید «**عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِیم**» جمله‌ی حالیّه برای ضمیر «**إنَّكَ**» است؛ بدین‌معنی که می‌فرماید «تو از پیامبران هستی درحالی‌که برطریق مستقیم ـ راه عبودیّت خالصانه‌ی خدا ـ قرار داری».

(۵) تَنزِيلَ ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ .

« (و این قرآن) **فرو فرستاده‌ی آن قدرت شکست ناپذیر و مهربان است** »،

در صفت «**عزیز**» قدرت و غلبه و در صفت «**رحیم**» رحمت إلهی متجلّی است. می‌فرماید قرآن رحمتی از جانب آن قدرت فائقه و فراگیر است. **تَنْزِیل** به اصطلاح نحوی، مفعول مطلق است که به فاعل خود (**الْعَزیز**) اضافه شده است.

(۶) لِتُنذِرَ قَوۡمًا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمۡ فَهُمۡ غَٰفِلُونَ .

« **تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشده‌اند و در غفلت مانده‌اند، بیم دهی** »،

به دنبال آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه «علّت» و «هدف» رسالت پیامبر[ص] را توضیح می‌دهد.

واژه‌ی «**ما**» را در آیه‌ی شریفه اکثر مفسّران نافیه دانسته‌اند که در این‌صورت احتمالاً منظور از «**آبَاؤُهُمْ**» نیاکان نزدیک آنهاست زیرا بر نیاکان دورشان پیامبرانی چون ابراهیم[ع] و اسماعیل[ع] گذشته بودند. برخی نیز گفته‌اند «**ما**» موصوله است و بر این مبنا می‌فرماید «**لِتُنْذِرَ قَوْمًا شَیْئًا أَوْ عَذابًا أُنْذِرَ بِهِ آباؤُهُمْ** = تا بترسانی قومی‌را از چیزی یا عذابی‌که پدرانشان را نیز ترسانده‌اند» و البتّه این قول به قرینه‌ی آیه‌ی۳ از سوره‌ی سجده، ضعیف است.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که پیامبراسلام در درجه‌ی اوّل برای ارشاد و هشدار قوم عرب مبعوث شد تا عرب جاهلی را ـ به وسیله‌ی قرآن ـ ازجهل وغفلت به در آورده و به آگاهی وحکمت رهنمون

---

(۱) ـ جای تعجّب دارد که «رشاد خلیفه‌ی» مصری (که ادّعای مهدویّت و رسالت داشت و اخیراً در امریکا کشته شد) در ترجمه و توضیحی که از قرآن به زبان انگلیسی آورده، خطاب «**إنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِین**» را متوجّه خود دانسته است!

گردد. امّا به قول معروف «اثبات چیزی نفی ماسوای آن نمی‌کند». یعنی اگر پیامبر[ص] با قرآن و فرامینی از جانب خدا برای بیداری مردمِ موطن خویش برخاست، دلیل آن نیست که آن‌هدایت إلهی، به مردم سایر نقاط جهان عرضه نشود. هم ازاین‌رو در مواضع دیگر[۱]، پیامبرِ اسلام را «**رسولی برای جهانیان**» خوانده است؛ و چنانکه می‌دانیم ـ بر همین مبنا ـ پیامبر[ص] نامه‌هایی به سران کشورهای مختلف نوشت و آنها را به اسلام دعوت کرد. هم ازاین‌رو درسوره‌ی جمعه می‌فرماید که تو ای پیامبر مبعوث شدی تا اُمّیّین عرب را کتاب و حکمت بیاموزی و تزکیه کنی و سپس اقوام دیگرراکه هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند، درس آموزی (جمعه/۲و۳).

(۷)لَقَدْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَىٰٓ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .

« **همانا گفتار** (خدا) **درباره‌ی اکثرشان محقّق گردیده و آنها ایمان نمی‌آورند** »،

یعنی ای پیامبر، آنها که با دعوت تو رو به رو می‌شوند، اکثرشان، به خاطر لجاجت‌ها و روحیّه‌ی عناد با حق، بنا به قانون خدا (که در روان انسان‌ها جاریست) «قلبشان قفل شده» و در نتیجه آنها ایمان نمی‌آورند (در مورد «**خَتَمَ اللهُ عَلىٰ قُلُوبِهِم** = خدا بر دل‌هایشان مُهر زده» ذیل آیه‌ی۶ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم). «**حَقَّ الْقَوْل**» در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی اسراء به روشنی توضیح داده شده است.

امّا چنانکه می‌دانیم نهایتاً ـ اواخر عمر پیامبر[ص]ـ اکثر عرب‌ها به اسلام گرویدند. بنابراین اشاره‌ی آیه باید صرفاً به عربهای حاضر به هنگام نزول آیه باشد که اکثرآنها سرکش بوده و سرانشان در جنگ بدر کشته شدند. عدّه‌ای نیز راه نفاق پیمودند وآنها که بعد از چند سال به رشد وآگاهی رسیده از دعوت پیامبر[ص] استقبال کردند، نسل تازه‌ای بودند که سوره‌ی نصر از ایشان حکایت می‌کند.

(۸و۹) إِنَّا جَعَلْنَا فِيٓ أَعْنَٰقِهِمْ أَغْلَٰلًا فَهِيَ إِلَى ٱلْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ . وَ جَعَلْنَا مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ .

« **همانا ما درگردن‌هایشان تا زیر چانه‌ها غُل‌ها نهاده‌ایم و** (در نتیجه) **سرهایشان بالا گرفته شده است!** » « **و فرا روی آنها سدّی و پشت سرشان** (نیز) **سدّی قرار داده‌ایم و پرده بر** (چشمانشان) **کشیده‌ایم که نمی‌توانند ببینند** »،

پیرو آیات قبل در آیات فوق، توضیحی از روحیّه‌ی لجوج و متعصّب دربرابر حق ـ ضمن تمثیلی ـ ارائه شده است.

واژه‌ی «**أَغْلال**» جمع «**غُلّ**» به معنی طوق آهنینی است که با آن اسیران و زندانیان را می‌بستند. «**أَذْقَانِ**» جمع «**ذَقَن**» به معنی «چانه» است. و «**مُقْمَحُونَ**» جمع «**مُقْمَح**» به معنی کسی است که سرش بالا مانده و نمی‌تواند زیر پایش را ببیند. می‌فرماید عناد و لجاج کافران آنان را در بند کرده و مانند غُل و زنجیر از سینه تا زیر چانه‌شان را گرفته و نمی‌توانند جلوی پای خود را ببینند.

---

(۱) ـ (قلم/۵۲ ، أنعام/۹۰، یوسف/۱۰۴، أنبیاء/۱۰۷، فرقان/۱، تکویر/۲۷، أعراف/۱۵۸، سبأ/۲۸).

در وصف دیگر فرموده که کافران، همانند آنستکه پشت سرشان دیواری و پیش رویشان نیز دیواری است و چشمانشان را پرده‌ای فرا گرفته است؛ از این‌رو نمی‌بینند که از کجا آمده و به کجا می‌روند و از رؤیت آیات انفسی و آفاقی و هدایتی حق، محرومند.

البتّه در تمثیل‌های مذکور، خداوند گرفتاری‌های کافران را که بنا به قانون إلهی ـ در نتیجه‌ی روحیّه‌ی انکار و لجاج آنها دربرابر حق ـ گریبانگیرشان می‌شود، در مقام قانون‌گذار هستی، به خود نسبت داده است؛ و با این تمثیل، وضع روحی آنها را که در تعصّب فرومانده و چیزی وراءِ آراءِ نادرست خود نمی‌بینند و گامی به جلو برنمی‌دارند، نشان داده است.

(۱۰) **وَ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ .**

« و بر آنها مساوی است که بیمشان دهی یا ندهی؛ ایمان نمی‌آورند »،

آیه‌ی شریفه در حقیقت اشعار می‌دارد که کافران سیه‌دل، استعداد فطری حقیقت‌جویی را که در نهاد بشر قرار داده شده، با عنادهایشان ازدست داده‌اند و از این‌رو انذار یا عدم انذار پیامبر برایشان علی السّویّه است؛ چنانکه فرموده «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَايُؤْمِنُونَ** = آنها که به کفر خو کرده‌اند، تفاوتشان نکند که بیمشان دهی یا ندهی؛ ایمان نمی‌آورند» (بقره/٦).

(۱۱) **إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكۡرَ وَخَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِۖ فَبَشِّرۡهُ بِمَغۡفِرَةٍ وَأَجۡرٍ كَرِيمٍ .**

« **جُز این نیست که بیم‌دادن تو کسی را** (مؤثّر)**است که این ذکر**(کتاب حق)**را پیروی کرده از** (خدای) **رحمان در نهان بترسد؛ پس او را به آمرزش و پاداشی کریمانه بشارت ده »،**

یعنی هشدار و بیم دربرابر زشتی‌ها، در کسی مؤثّر است که دربرابر خدا و حقیقت، وجدان زنده‌ای داشته و احساس مسئولیّت کند. چنین کسی حتماً ارزش قرآن را دریافته ازآن پیروی می‌کند وآمرزش گناهان گذشته و پاداش کریمانه‌ی خداوند درانتظار اوست . باید یادآور شد که واژه‌ی «**بِالْغَيْب**» حال از فاعل یا معفولٌ‌به را نشان می‌دهد یعنی او از خدای رحمان در نهان می‌ترسد؛ یا از خدای رحمان که در غیب است، می‌ترسد (و با آنکه او را نمی‌بیند در برابرش احساس مسئولیّت می‌کند).

(۱۲) **إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ .**

« همانا ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند ـ با آثارشان ـ ثبت می‌کنیم و همه چیز را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم »،

به تناسب وعده‌ی عذاب به کافران و بشارت پاداش به مؤمنان، درآیه‌ی فوق از رسیدگی به اعمال هر دو دسته سخن گفته است. می‌فرماید ما اعمال و آثار آنها را ثبت می‌کنیم و حتّی قبل از اینکه به اعمالی دست زنند عملکردشان در علم إلهی یا **أُمُّ الْكِتاب** إحصاء شده است. آیه‌ی شریفه از جمله آیاتی است که به‌وضوح

نشان می‌دهد خداوند از آینده‌ی اعمال آدمی خبر دارد (و البتّه این امر موجب بروز اعمال توسّط انسان بالإجبار و بدون اراده، نیست بلکه خداوند می‌داند که بنده‌اش به اختیار، چه برمی‌گزیند و چه خواهدکرد). شایان توجّه این‌که اگر از «**إمام**» به کتاب یا کارنامه‌ی اعمال تعبیر شده، احتمالاً از آن‌روست که در قیامت کتاب اعمال آدمی، مرجع محاسبه‌ی اوست.

بخش دوّم

(داستان سه پیامبر که بر قومی ارسال شدند و عکس العمل آن قوم)

(۱۳) وَ ٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَٰبَ ٱلْقَرْيَةِ إِذْ جَآءَهَا ٱلْمُرْسَلُونَ .

« **و برای ایشان مَثَلی** (از) **آن قریه‌نشینان بیاور؛ زمانی‌که رسولان** (خدا) **سویشان آمدند** »،

در قرآن به هرکجا که مردم زندگی اجتماعی داشته‌اند «**قریه**» گفته شده است (سوره‌ی سبأ/ توضیح آیه‌ی ٣٤).

آیات شریفه در این بخش ـ پس از شرح مخالفان و موافقان پیامبر ـ به گزارشی از انبیاءِ گذشته پرداخته و نشان می‌دهدکه آنها نیز باچنان دو دسته‌ای مواجه بودند و رویارویی حق و باطل پیوسته در تاریخ ادیان بوده است. می‌فرماید برای آنان ـ ای پیامبر ـ حکایت آن‌قریه‌نشینان‌را بیاور که رسولان خدا سویشان آمدند و سپس توضیح می‌دهدکه بر منکران و پیروان آنها چه رفت؟

(۱۴) إِذْ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوٓا۟ إِنَّآ إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ .

« **آنگاه که دو تن را سویشان فرستادیم که هر دو را تکذیب کردند؛ پس آن دو را به سوّمی تقویت نمودیم؛ و** (هرسه نفر) **گفتند** : (ای قوم!) **همانا ما فرستادگان** (خدا) **به سوی شما هستیم** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که رسولان اعزامی به سوی قوم مذکور، ابتدا دو نفر بودند و سپس می‌فرماید «**عَزَّزْنَا بِثَالِثٍ** = با (رسول) سوّمی ایشان را یاری دادیم».

دراینکه آن قریه کجا بوده و رسولان چه کسانی بودند، بین مفسّران گفتگوست. **اکثر مفسّرین** عقیده دارند که نام آن قریه **انطاکیه** در رُم شرقی بوده(۱) و فرستادگان، حواریّون عیسی‌ع بوده‌اند که برای تبلیغ به شهرهای مختلف اعزام می‌شدند.(۱) در تأیید این‌نظر گفته شده است که کمتر سابقه دارد سه پیامبر باهم به شهری وارد

---

(۱) ـ انطاکیه از قدیمی‌ترین شهرهای شامات، در شمال سوریّه‌ی امروزی قرار داشته است. این شهر حدود سیصد سال پیش از میلاد مسیح‌ع توسّط جانشینان اسکندر مقدونی (سلوکی‌ها) ساخته شد و مرکز تمدّن یونانی به شمار می‌آمد. گویند حضرت مسیح‌ع حواریّانی برای تبلیغ دین خدا به آنجا اعزام داشت که در مرحله‌ی اوّل «شمعون» و «یوحنّا» بودند و چون آنها به نزدیک شهر رسیدند با پیرمرد چوپانی به نام «حبیب نجّار» برخورد کردند که به آنها ایمان آورد. این خبر در شهر پیچید و پادشاه از حضور آن‌دو احساس نگرانی کرد و مردم را علیه آنها شورانید. در نتیجه آن دو حواری مضروب و رانده شدند و سپس عیسی‌ع سوّمین فرستاده‌ی خود «پولُس»را به آنجا گسیل داشت [ولی پولُس بنابر آنچه در ملحقات اناجیل (کتاب اعمال رسولان) آمده، پس از عیسی‌ع بدو ایمان آورد و بنابراین فرستاده‌ی آنحضرت نمی‌توانسته باشد؛ لذا اگر این قول درست باشد، رسول سوّم، شخص دیگری از حواریّون بوده است. با این‌حال اصل روایت قابل تردید است].

شوند، مگرآنکه درنظرگیریم آنها فرستادگانی به نمایندگی از عیسی(ع) بوده‌اند ودرانجیل مَتّی باب ۱۰ می‌خوانیم که «(عیسی) دوازده شاگرد خود را طلبیده ایشان‌را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها‌را (به‌دعای خود و به اذن خدا) بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند ... این دوازده را عیسی فرستاده بدیشان وصیّت کرده گفت ... نزد گوسفندان گم شده‌ی اسرائیل(گمراهان یهود) بروید و چون می‌روید موعظه کرده گویید که ملکوت آسمان نزدیک است ...». امّا این نظر مشکلاتی دارد، زیرا **اوّلاً** خداوند نسبت ارسالِ آن پیامبران را به خود داده است (**إِذْ أَرْسَلْنَا** ...) نه به عیسی(ع). **ثانیاً** اینکه سه پیامبر باهم در مقطعی از زمان همکاری داشته باشند، مانع تاریخی ندارد و چنانکه می‌دانیم عیسی و یحیی، موسی و هارون، ابراهیم و لوط، همه همزمان و در یک عصر بوده‌اند. **ثالثاً** از آیات ۲۳ به بعد برمی‌آید که برطبق معمول، درگیری رسولان با اهل قریه عمدتاً برسر«توحیدعبادت» بوده که با مشرکان و بت پرستان بیش از بنی‌اسرائیل تطبیق می‌شود.

از نظر ما کندوکاو تاریخی در این زمینه که قریه‌ی مذکور کجا و آن رسولان چه کسانی بودند، چندان مهم نیست و در آیات فوق قصد اصلی، بیان منطق پیامبران و تشریح روحیّه‌ی مخالفان آنها بوده، نه ذکر جزئیّاتِ تاریخی؛ چنانکه طبری نیز در این‌باره سکوت کرده است.

(۱۵) **قَالُواْ مَآ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَآ أَنزَلَ ٱلرَّحْمَـٰنُ مِن شَىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ .**

« (قریه‌نشینان) **گفتند: شما جُز بشری همانند ما نیستید و** (خدای) **رحمان چیزی نازل نکرده؛ بی‌تردید شما جُز دروغ نمی‌بافید** »،

در قرآن همواره بر «بشر بودن» انبیاء تأکید شده است، چنانکه فرموده «**وَ مَامَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُواْ إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَن قَالُواْ أَبَعَثَ اللهُ بَشَرًا رَسُولًا . قُل لَوْ كَانَ فِى الْأَرْضِ مَلَآئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا** = و (چیزی) مردم را ـ آنگاه که هدایت به سویشان آمد ـ از ایمان آوردن بازنداشت، جز این‌که (منکرانه) گفتند: آیا خدا بشری را به رسالت مبعوث کرده است؟! بگو: اگر در روی زمین فرشتگان گام می‌زدند (می‌زیستند)، البتّه بر آنان فرشته‌ای را به رسالت فرو می‌فرستادیم» (إسراء/۹۵ و ۹٤).

امّا همان روحیّه باعث شده که حتّی امروز ـ که قرن‌ها از ظهور انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلام می‌گذرد ـ پیروان آنها انتظار احوال غیربشری از انبیاء داشته باشند و اوصاف عجیب و غریب برای آنان قائل شوند (که البتّه در عالم تشیّع غلوّگویی‌ها بیشتر درمورد أئمّه(ع) سرزده است).

(۱۶و۱۷) **قَالُواْ رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّآ إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ . وَمَا عَلَيْنَآ إِلَّا ٱلْبَلَـٰغُ ٱلْمُبِينُ .**

« (رسولان) **گفتند: خداوندمان می‌داند که ما فرستادگان**(اش) **به سوی شما هستیم** »، « **و بر** (عهده‌ی) **ما جُز ابلاغ روشن پیام** (وظیفه‌ای) **نیست** »،

پیامبران، خدا را بر اصالت خود شاهد گرفته می‌گویند جُز ابلاغ پیام (ارشاد و انذار) وظیفه‌ای ندارند (و هرکس مختاراست که بپذیرد یا نپذیرد، حسابش با خداست). به عبارت دیگر، رسول إلهی کارش ابلاغ پیام

است؛ هدایت یا ضلالت مردم از جانب خداست که بنا به لیاقت افراد ـ طی عملکرد قانون خدا در نهاد بشر ـ به آنها می‌رسد (بقره/ توضیح آیه‌ی٦).

(۱۸) قَالُوٓاْ إِنَّا تَطَيَّرۡنَا بِكُمۡۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهُواْ لَنَرۡجُمَنَّكُمۡ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« (اهل قریه) **گفتند: ما شما را بدشگون گرفته‌ایم، اگر دست برندارید قطعاً سنگسارتان می‌کنیم و همانا عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید** »،

واژه‌ی «**تَطَيَّرۡنَا**» در آیه‌ی شریفه، از مادّه‌ی «طائر» به معنی «پرنده» است. برخی اقوام قدیم مانند عربها، بعضی پرندگان ـ از جمله کلاغ ـ را بدشگون می‌دانستند و به آنها فال بد می‌زدند. این موردِ استعمال رفته رفته توسعه یافت تا آنجا که کلاً، به بخت بد «طائر» گفته می‌شد.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که قریه‌نشینان نه تنها در برابر دعوت رسولان از در ایمان درنیامدند، بلکه گفتند ما اساساً شما را بدشگون و بدقدم می‌دانیم. در این ارتباط برخی مفسّران آورده‌اند که آن سال در انطاکیه باران نباریده بود و انطاکیان خشکسالی حاصل را به شومی ورود آن رسولان نسبت می‌دادند. امّا زمخشری در کشّاف می‌گوید عادت نابخردان این است که هرچه با هوای نفسشان سازگار افتد آن را مبارک می‌شمرند و هرآنچه را با خواهش‌های دلشان ناسازگار آید، بدشگون می‌پندارند.

آری، قومی در منجلاب زشتی‌ها و زندگانی نفسانی که به آن خو گرفته‌اند ـ و تصوّردارند رضای خدا با آنهاست ـ آنگاه که به راه و روشی جُز آن هدایت شوند، هدایت‌کننده را به فال بد گرفته شوم قلمداد می‌کنند! و برخوردشان با او نه از طریق بحث ومنطق، بلکه تهدید است که ای ناصحان اگر دست برندارید، چنین و چنانتان می‌کنیم! این‌موضوع درآیات مختلف قرآن آمده که اقوام منحرف، ناصحان‌را «شوم» تلقّی می‌کردند و چه بسا به سنگسار تهدید می‌نمودند (اعراف/۱۳۱، هود/۹۱، نمل/٤٧).

(۱۹) قَالُواْ طَـٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ أَئِن ذُكِّرۡتُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ مُّسۡرِفُونَ .

« (فرستادگان) **گفتند: شومی شما با خودتان است؛ آیا اگر شما را پند دهند** (پند دهندگان را به فال بد می‌گیرید؟! نه) **بلکه شما قومی تجاوزکارید** »،

رسولان خدا پند می‌دادند و جاهلان آنها را شوم قلمداد می‌کردند! عکس العمل رسولان این بوده که ای گمراهان! شومی شما نه درمواعظ ما، بلکه در راه و روش‌ها و اعمالی است که خودتان انجام می‌دهید، و إلاّ دعوت به خداپرستی و ترک گناهان که شومی ندارد! بدین‌ترتیب رسولان، قوم مشرک را متوجّه کژاندیشی خود می‌کردند و گرفتاری آنها را از خود و طرز فکرشان قلمداد می‌نمودند. به عبارت دیگر به آن قوم منحط می‌گفتند عامل اصلیِ مشکلات شما درونی است، نه بیرونی و به حضور ما در شهر شما و دعوت مردم به یکتاپرستی ربطی ندارد؛ بلکه این سینه‌ی پر کینه و معاند شما در برابر حق است که مصائبی برایتان به بار آورده است؛ این‌که در شرک به خدا و کُفران نعمت او پایدار مانده‌اید.

شایان توجّه این‌که گفته‌اند بعد از «**أَئِن ذُكِّرْتُم**» در آیه‌ی شریفه، عبارت «**تَطَيَّرْتُم**» یا «**قُلْتُمْ هٰذَا الْقَوْل**» در تقدیر است؛ بدین معنی که رسولان در پاسخ تهدیدشان به سنگسار (آیه‌ی قبل) می‌گویند «آیا چون پند داده شوید، ما را شوم می‌پندارید؟ و چنین می‌گویید که سنگسارتان می‌کنیم؟!»

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اساس دعوت پیامبران، بیشتر مبتنی بر روشنگری و دعوت مردم به تعقّل و رعایت مسایل اخلاقی بوده، نه معجزه که غالباً باحالت شگفتی افراد روبرو می‌شود تا تشویق آنها به تفکّر و اصلاح نفس. ازهمین‌رو قرآن نشان می‌دهد که حتّی معجزات انبیاء نیز معاندان‌را قانع نمی‌کرده، بلکه همواره آنهارا به سحر و جادو متّهم می‌نمودند.

(۲۱و۲۰) **وَجَآءَ مِنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلْمُرْسَلِينَ . ٱتَّبِعُواْ مَن لَّايَسْـَٔلُكُمْ أَجْرًا وَ هُم مُّهْتَدُونَ .**

« و (در این میان) **مردی از دورترین نقطه‌ی شهر شتابان** (سویشان) **آمد؛ گفت: ای قوم من! فرستادگان**(خدا) **را پیروی کنید، کسانی را که هیچ مزدی از شما نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند، پیروی نمایید** »،

در آیات فوق از مرد مؤمنی سخن آورده که برخی در هویّت او مناقشه کرده‌اند. بیشتر گفته شده که او همان «حبیب نجّار» بوده است (رجوع به پاورقی آیه‌ی١٤). از اینجا تا پایان آیه‌ی۲۷، درباره‌ی همین شخصیّت و نصایح او به قومش سخن آورده است.

از دو آیه‌ی فوق می‌توان چنین برداشت کرد که گاهی «نزدیکان دورند و دوران نزدیک». مردی از دورترین نقطه‌ی شهر همین‌که دعوت ومنطق پیامبران را می‌شنود با شتاب آمده و مبلّغ دعوت ایشان می‌شود ولی مخاطبان رسولان چون سنخیّت روحی با دعوت آنها نداشتند، پیامبران را تکذیب کردند. (چنانکه سلمان فارسی از سرزمینی دوردست، نزد پیامبر اکرم(ص) آمده ایمان آورد ولی عموی آن‌حضرت ـ ابولهب ـ راه عناد و انکار پیش گرفت).

(۲۵←۲۲) **وَمَا لِيَ لَآ أَعْبُدُ ٱلَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ . ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدْنِ ٱلرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَّاتُغْنِ عَنِّي شَفَٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا وَلَايُنقِذُونِ . إِنِّيٓ إِذًا لَّفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ . إِنِّيٓ ءَامَنتُ بِرَبِّكُمْ فَٱسْمَعُونِ .**

« **و چیست مرا که کسی را که مرا آفرید و به سوی او بازگردانده می‌شوید، عبادتگر نباشم؟** »، « آیا **جُز او** (آفریدگار هستی) **معبودانی برگزینم که اگر** (خدای) **رحمان اراده‌ی گزندی به من کند، نه شفاعتشان به حالم هیچ سودی بخشد و نه می‌توانند مرا برهانند؟** »، « **درآن‌صورت من، قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود** »، « (پس آن مرد به فرستادگان روی آورده گفت:) **من به خداوندگار شما ایمان آوردم؛ پس** (اقرار) **مرا بشنوید** »،

سخنان مرد مزبور ـ که بیشتر مفسّران او را حبیب نجّار گفته‌اند ـ نشان می‌دهدکه پیامبران مردم را به یکتاپرستی و «توحیدعبادت» پندمی‌دادند و از این‌بابت هیچ مزدمادی هم مطالبه نمی‌کردند (برخلاف برخی از

روحانی‌نمایان ـ در همه‌ی عصرها و نسل‌ها ـ که مردمان را به نام دین به شرک و پرستش شخصیّت‌ها فراخوانده درمقابل، أجر و مزدهم می‌طلبیدند!). ازسوی دیگر آیات فوق، «شفاعت استقلالی» را ردّ می‌کند و چنانکه از آیات متعدّد به دست می‌آید شفاعت صحیح، بعد از اذن و رضای خداست.

(۲۶و۲۷) قِيلَ ٱدْخُلِ ٱلْجَنَّةَ ۖ قَالَ يَٰلَيْتَ قَوْمِى يَعْلَمُونَ . بِمَا غَفَرَ لِى رَبِّى وَجَعَلَنِى مِنَ ٱلْمُكْرَمِينَ .

« (سپس به وی) **گفته شد: به بهشت** (خدا) **درآی** (و او با حسرت) **گفت: ای کاش قومم می‌دانستند که خداوندم مرا آمرزید و در زمره‌ی گرامی‌داشتگانم قرار داد** »،

دراینجا مفسّران گفته‌اند که آن مرد را قومش می‌کشند و او «در بهشت» حدیث نفس کرده به حال قومش تأسّف می‌خورَد. برخی گفته‌اند که مراد از این «**جَنَّت**»، بهشت برزخی بوده است و برخی دیگر (چون مجاهد، مفسِّر قدیمی) گفته‌اند که ورود در بهشت بر او محقّق و قطعی شد. ولی این قول با عبارت بعد: (**قالَ يَا لَيْتَ قَوْمِى يَعْلَمُونَ** ...) نمی‌سازد. در المیزان آمده که «**ما**» در **بِما غَفَرَ لِى رَبّى،** «مصدریّه» است و جمله‌ی بعد به تأویل مصدر می‌رود یعنی کاش قوم من از آمرزش خداوندم نسبت به من آگاه می‌شدند.

(۲۸و۲۹) ۞ وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِۦ مِنۢ بَعْدِهِۦ مِن جُندٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ . إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَٰمِدُونَ .

« **و ما پس از آن، سپاهی از آسمان بر قوم او** (برای کیفرشان) **نازل نکردیم و ما فرود آورنده**(ی چنان سپاهی) **نبودیم** »، « **همانا جُز یک بانگ سهمگین** (که همگیشان را فراگرفت) **نبود؛ و آنگاه** (درجای خود سرد و) **بی‌حرکت شدند** »،

در آیات فوق خداوند پایان ماجرا را شرح داده است. می‌فرماید برای تنبیه آن‌بدکاران، لزومی به ارسال سپاه از آسمان نبود، بلکه فقط صیحه‌ای که به امر خدا در محیط رخ‌داد، همگی آنان را به وادی مرگ فرستاد.

بخش سوّم

(کفران مردمان و مراحم إلهی)

(۳۰) یَـٰحَسۡرَةً عَلَى ٱلۡعِبَادِۚ مَا یَأۡتِیهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا۟ بِهِۦ یَسۡتَهۡزِءُونَ .

« ای دریغ بر بندگان! هیچ رسولی بر آنها نیامد مگر این‌که او را به استهزاء می‌گرفتند »،

پس از شرح داستان سه رسولی که بر مردمان قریه وارد شده و مورد استهزاء قرارگرفتند ـ و فقط یک نفر به رسولان گروید که اوراهم کشتند ـ می‌فرماید ای دریغ بربندگان که این‌چنین به هدایتگران و خیرخواهانِ خود پشت می‌کنند.[۱] به عبارت دیگر می‌فرماید ای پیامبر! این نه فقط قصّه‌ی توست ـ که در قبال دعوت مردمان به راه صلاح و سعادت مورد آزار و ریشخند جاهلان قرار می‌گیری ـ بلکه داستان غم‌انگیز همه‌ی مصلحانِ بشری است.

شایانِ توجّه این‌که واژه‌ی «**حَسرَت**» به معنی «غایت اندوه» است که البتّه در خداوند «اندوه» راه ندارد، بلکه نهایت دلسوزی و محبّت او را در حقِّ بندگان می‌رساند.

(۳۱) أَلَمۡ یَرَوۡا۟ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ أَنَّهُمۡ إِلَیۡهِمۡ لَا یَرۡجِعُونَ .

« **آیا ندیده**(و توجّه نکرده)**اند که چه بسیار نسل‌ها که پیش از آنها** (به خاطر عناد و عصیانگریشان) **هلاک کردیم که** (دیگر) **آنها به‌سویشان بازنمی‌گردند؟ »**،

واژه‌ی «**قُرُون**» در آیه‌ی شریفه، جمع «قرن» به معنی «نسل» است که به مردمی‌که در یک عصر زندگی می‌کنند، گفته می‌شود.

می‌فرماید آیا دنیاطلبان ـ شیفتگان نمودها و استهزاءگران انبیاء(ع) ـ نمی‌بینند که دنیا جای استقرار نیست و مرتّب دسته‌ای جانشین دسته‌ی دیگر می‌شوند یا با عذاب إلهی (طوفان و سیل و...) به هلاکت می‌رسند؟ پس چرا از این رفت و آمدها عبرت نگرفته مقصود آفرینش را درنمی‌یابند؟ (هرچند حسّ‌گرایان که اشاراتِ

---

(۱) ـ به طورکلّی در عالم، نمودها و پدیده‌هایی است که ثابت نبوده و در گذر است . انسانها با این پدیده‌های درگذر، سرگرم می‌شوند و رفته رفته آنها را حقیقت زندگی می‌پندارند. امّا همواره عقلاء و در رأسشان انبیاء، بوده‌اند که بشر را به حکمت و قدرتی ماوراءِ پدیده‌های موقّت و گذرا، توجّه می‌دادند. می‌گفتند در پس این ظواهر و نمودها، باطن و حکمت و قدرتی‌است که باید به او توجّه کرد و بر طبق رضای او زندگی را پیش برد. این پیامی است که اگر بشریّت بپذیرد، زندگانی‌اش رو به صلح و آرامش می‌رود و حرص و خودخواهی‌ها از جوامع انسانی رخت بربسته جای خود را به صلح و محبّت و انصاف می‌دهد. بنابراین وقتی بشر پیامی را که مولّد چنین سعادتی است پس زده خود را به اغتشاش‌ها و ناآرامی‌ها ـ که نتیجه‌ی دلبستگی به ظواهر دنیاست ـ می‌افکند، واقعاً جای حسرت و افسوس دارد.

آفرینش را درنمی‌یابند، گویند باید ازفرصت موقّت دنیا استفاده کرد وهرچه بیشتر خوش بود! این روحیّه برایشان پریشانی می‌آورد و نمی‌فهمند!).

ضمناً آیه‌ی شریفه برخلاف عقیده‌ی «رجعت» به دنیا است، زیرا می‌فرماید رفتگان «دیگر به سویشان بازنمی‌گردند» درحالی‌که گروهی معتقدند بعد از ظهور امام غایب شیعیان بسیاری ازگذشتگان ـ از بدان و نیکان ـ به دنیا بازمی‌گردند.

(۳۲) وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ .

« و جُز این نیست که همگیشان نزد ما احضار خواهند شد »،

واژه‌ی «**لَمّا**» را در آیه‌ی شریفه، مفسّران به‌معنی «**إلّا**» گرفته‌اند که مفهوم حصر پیش می‌آورد.

به دنبال انتهای آیه‌ی قبل می‌فرماید آری، آن گذشتگان دیگر نزد شما دنیائیان بازنمی‌گردند، ولی همه‌ی خلایق روز رستاخیز در پیشگاه خدا احضار خواهند شد (و به عکس العمل کامل اعمالشان می‌رسند.)[1]

(۳۳) وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ .

«وزمین مرده برایشان نشانه‌ای است که آن‌را زنده کردیم و دانه را از آن برون آوردیم که از آن می‌خورند »،

به دنبال آیه‌ی قبل این آیه، درمقام رفع استبعاد از اذهان در بازآوری انسان به حیات مجدّد پس‌از مرگ (معاد) است. در این راستا به بهار طبیعت بعداز پائیز و زمستان توجّه می‌دهد. به‌عبارت دیگر می‌فرماید آن قدرتِ مطلق (خدایی) که زمین مرده را زنده می‌کند ـ به طوری‌که گیاهان خشک به برگ وگل و ثمرات نشسته و آن ثمرات خوراک انسان می‌شود ـ چگونه ممکن‌است از زنده کردن انسان بعداز مرگش عاجز باشد؟ درحالی که پیدایش ثمرات گیاهی به قول معروف «مطلوب بِالْعَرَض» و حیات آدمی «مطلوب بِالذّات» است و هیچ حکیمی «وسیله» را بر «هدف» ترجیح نمی‌دهد.

مقصود از «**حَبًّا** = دانه» در آیه‌ی شریفه می‌تواند گندم و جو و برنج و انواع حبوبات باشد.

(۳۴) وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ .

« و در آن(زمین) **باغستان‌هایی از درختان خرما و انگورها قرار دادیم و چشمه‌ها در آن روان ساختیم »،**

---

(۱) ـ واقعاً اگر آخرتی نباشد، زندگانی پوچ و بی‌معنی است. آیا مقصود آفرینش فقط این بوده که انسان‌ها مدّتی در دنیا بگردند و از لذّت‌هایی که هرنوشش با صد نیش همراه است، دردمندانه بهره برده و سپس خاک شوند و نیکوکار و بدکار به یک نتیجه برسند؟ چه اثری بر این‌کار مترتّب بوده و کدام «حکمت مطلق» چنین برنامه‌ای را امضاء می‌کند؟ از همین روست که ادبا و شعرایی که به آخرت توجّه ندارند همواره می‌نالند زیرا پاسخ دردهایشان را نمی‌توانند در دنیا پیداکنند. آری وجدان بشر از مشاهده‌ی مظالم دنیا ناراضی است و فقط وقتی آرام می‌گیرد که بفهمد در پس این عمر موقّت، عالم باقی است و در آن‌جهان به حسابها رسیدگی خواهدشد و ظالمان و مقابله کنندگانِ با آنها ـ هردو ـ به نتایج اعمال خود می‌رسند.

آیه‌ی شریفه، آیه‌ی قبل را «تفصیل» داده که چگونه زمین مرده به باغستان‌هایی از درختان گوناگون تبدیل می‌شود.

واقعاً چه کاردانی‌ها و صنعت عظیمی در دل طبیعت هست و انسان‌ها بی‌اعتنا از کنارشان می‌گذرند! فقط ذرّه‌ای تأمّل لازم است که اگر بشر می‌خواست یک حبّهٔ خرما و یا انگوری را که با آن تنوّع حیرت‌انگیز ـ متشکّل از انواع موادّ غذایی و ویتامین‌ها ـ از دل خاک به او تقدیم می‌شود خود بسازد، چه تکنولوژی و کارخانه‌ی عظیمی لازم می‌بود و تازه معلوم نبود که چنان محصولاتی با آن کیفیّت و خواص و ظرافت‌ها، اساساً حاصل آید؟! دیانت چیزی جز تواضع و احساس مسئولیّت آدمی در برابر آن قدرت و حکمت عظیمی که چنان هنرمندی‌هایی را در صحنه‌ی آفرینش به نمایش گذارده، نیست.

(۳۵) لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۚ أَفَلَا يَشْكُرُونَ .

« تا از ثمره‌ی آنها ـ که کارکرد دستان ایشان نبود ـ بخورند؛ آیا سپاس نمی‌گزارند؟ »،

درمورد عبارت «**ما عَمِلَتْهُ أيْدِيهِمْ** = کارکرد دستان ایشان نبود» در آیه‌ی شریفه، دو قول تفسیری هست: قول **اوّل** عبارت مزبور را به معنای نفی می‌گیرد، چنانکه ما در ترجمه آورده‌ایم. قول **دوم** کلمه‌ی «**ما**» را به معنای موصولی در نظرمی‌گیرد؛ بدین معنا که «تا ازمیوه‌های آن و کارکرد دستانشان بخورند» که دراکثر قرآن‌ها آیه‌ی شریفه بدینصورت ترجمه شده است (تا از نتیجه‌ی فعّالیّت زمین و دسترنج خود بخورند).

امّا باتوجّه به سیاق آیه که بشررا به سپاسگزاری ازنعمت خدا فرامی‌خواند، ازنظرما معنای نفی مناسب‌تر است.

(۳۶) سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ .

« **منزّه** (از هر کاستی و نقص خدایی) **که همه‌ی اصناف موجودات را ـ از آنچه زمین می‌رویاند و از نفوس خودشان** (آدمیان) **و از آنچه نمی‌دانند ـ همه را آفرید** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس از تنزیه خداوند از هر عیب و کمبود ـ درمقام بیان قدرت إلهی، به خلقت موجودات اشاره دارد که چه وسیع و متنوّع‌اند. در این راستا بر حاکمیّت اصل «زوجیّت» در جهان خلقت تصریح شده است.

شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**أزْواج**» جمع «زوج = جفت»، معمولاً به مجموعه‌ی دو جنس مذکّر و مؤنّث گفته می‌شود (خواه در جهان جانوران و خواه در دنیای گیاهان و آدمیان) ولی توسّعاً به هر موجود قرین و حتّی متضاد نیز «**زوج**» گفته می‌شود و از این‌رو، مفسّران «**أزْواج**» را در این آیه‌ی شریفه به معنای «اصنافِ» گوناگون موجودات تفسیر نموده‌اند.

(۳۷) وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ ٱلنَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ .

« **و نشانه‌ای** (دیگر) **برای ایشان شب است که روز را** (همچون پوستی) **از آن برمی‌کَنیم و به ناگاه آنها** (همه) **در تاریکی فرو روند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در بیان خلقت موجودات و کثرت و تنوّع آنها، در آیه‌ی فوق و آیات بعد، به نشانه‌های دیگری از علم و قدرت و تدبیر إلهی در عالم خلقت اشاره دارد.

واژه‌ی «**نَسْلَخُ** = برمی‌کَنیم» در آیه‌ی شریفه، به معنی کندن پوست حیواناتی مانند گاو و گوسفند است. این تعبیر زیبایی در بیان ظهور شب می‌باشد که می‌فرماید «**روز را از شب برمی‌کنیم**»، گویی شب به موجودی می‌ماند که جامه‌ای سپید بر تن کرده و هنگام غروب آن جامه از تن قیرگونش به‌در آمده، تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد. البتّه این پدیده مربوط به فضای اطراف زمین است. درهمین فضاست که تاریکی و روشنایی ظهور می‌کنند. چنانکه می‌فرماید «**قسم به روز زمانی‌که خورشید را ظاهر می‌کند و قسم به شب زمانی‌که خورشید را می‌پوشاند**» (الشمس/۳و٤). یعنی فضای زمین است که با گردش خود موجب می‌شود خورشید، برما مَحو و آشکارگردد و درحقیقت روز از شب « برکنده» شود و شب در پی روز پدید آید.

(۳۸) وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ .

« **و خورشید در قرارگاهش جریان دارد؛ این است تقدیر** (خداوند) **دانا و شکست ناپذیر** »،

پس از اشاره به شب و روز که مرتبط با فضای اطراف زمین است، در آیه‌ی فوق به «**شَمْس** = خورشید» که ازجمله عوامل مؤثّر در پیدایش شب و روز است، توجه می‌دهد.

آیه‌ی شریفه از حرکت خورشید سخن گفته است؛ در حالی‌که بنا به هیئت جدید خورشید از جمله‌ی ثوابت است و زمین و ماه حول آن در حرکت‌اند. به‌عبارت دیگر خورشید خود حرکتی ندارد، بلکه حرکت زمین باعث می‌شود که افراد احساس کنند خورشید از مشرق طلوع کرده و در مغرب غروب می‌کند و بدین‌ترتیب به ظاهر زمین را ثابت و خورشید را ظاهراً متحرّک دانسته‌اند، درحالی‌که واقعیّت عکس آن است. بنابراین باید دید منظور از «حرکت خورشید» در آیه‌ی شریفه چیست؟

برخی گفته‌اند که اخیراً روشن شده خورشید ـ در مجموعه‌ی منظومه‌ی شمسی در کهکشان ما ـ به سوی ستاره‌ی معیّنی به نام «وُگا» در حرکت است. چنانکه در کتاب «زندگی و مرگ خورشید» اثر ژُرژ گاموف آمده «خورشید و اقمارش به سمت معیّنی از کهکشان با سرعت ۱۹ کیلومتر بر ثانیه در حرکت است و این حرکت ۱۲ میلیارد سال بعد به خاموشی آن می‌انجامد. امّا چنین مطلبی ـ صرف‌نظر از درستی یا نادرستی آن ـ نمی‌توانسته منظور آیه بوده و مخاطبان زمان نزول را به حرکتی از خورشید رجوع داده باشد که به‌کلّی برای آنها ناشناخته بوده است.

از سوی دیگر برخی از مفسران مقصود از «**وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرّ لَهَا**» را این دانسته‌اند که خورشید تا هنگامی که ازحرکت بازایستد، درجریان است. ولی اگر چنین قولی منظور بود، انتظار می‌رفت گفته شود «**إلی مُسْتَقَرٍّ لَها**» و اینکه می‌فرماید «**لِمُسْتَقَرٍّ لَها**» یعنی خورشید در جایگاه خود جریان دارد (همان حرکات نامحسوسی است که خورشید حول محور خود دارد).

بنابراین از **نظر ما** عنایت آیه به آن‌گونه موارد نیست، بلکه دراینجا و آیه‌ی بعد که از حرکت ماه سخن می‌گوید، جریان محسوس گذر خورشید و ماه را از افق ساکنان زمین درنظر گرفته است که فواید گوناگون برآن مترتّب است.

(۳۹)وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ .

«**و ماه را منازلی مقرّر داشتیم تا همچون شاخک خشک خوشه‌ی خرما** (از قرص کامل به هلال) **بازگردد**»،

شکّ نیست که منازلی که ماه طی می‌کند، به نسبت رُؤیت اهل زمین است، و إلاّ خارج از مشاهدات ساکنان زمین درنقاط مختلف، ماه، کره‌ی کامل است ومنازلی ـ ازهلال تا قرص کامل ـ طی نمی‌کند. بنابراین حرکات خورشید و ماه، حرکات مطلق آن اقمار نیست، بلکه داخل در نظمی است که برای انسان مشهود بوده و به سود او تقدیر شده است. چنانکه ابراهیم[ع] در مباحثه‌ی با نمرود، به امر محسوس طلوع و غروب خورشید از شرق به غرب اشاره می‌کند و نه به وضع فیزیکی و حقیقی آن (بقره/۲۵۸).

بنابراین منظور از «**منازل ماه**» همان منزلگاه‌های بیست و هشت گانه است که ماه ـ طی یک گردش حول زمین ـ طی می‌کند. هنگامی‌که ماه سی روز کامل است، معمولاً تا شب بیست وهشتم در آسمان قابل رؤیت است ولی در دو شب باقیمانده، قابل رؤیت نیست و اصطلاحاً می‌گویند ماه در «محاق» است. سپس در انتهای شب سی‌ام ماه به صورت هلال باریک و کم‌رنگی قابل رؤیت می‌گردد. این هلال باریک و زرد رنگِ ماه در آیه‌ی شریفه به «**عُرْجون** = شاخه‌ی خشک خوشه‌ی خرما» تشبیه شده است. زیرا «عُرْجون» در اصل، به معنی شاخه‌ی درخت خرما از مقطع تنه، تا محلّ انشعاب برگهاست و این قسمت از درخت، معمولاً به علّت سنگینی برگها و خوشه‌های خرما، خمیده و هلالی‌شکل می‌گردد و چون کهنه شود، زرد فام می‌شود.

(۴۰)لَا ٱلشَّمْسُ يَنۢبَغِى لَهَآ أَن تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ وَلَا ٱلَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ .

« **نه خورشید را سزاست که ماه را دریابد و نه شب از روز پیشی می‌گیرد و هر کدام در سپهری شناورند** »،

یعنی نظام، ثابت است . اقمار آسمانی همه در مدار خود ـ نسبت به ناظران اهل زمین ـ شناورند؛ و ما اگر به چشم «خدابین» به نظام خورشید و ماه بنگریم ، حکمت و هدایت و قدرت إلهی را می‌بینیم، ولی البتّه با چشم «جسمانی»، جُز طلوع و غروب های ظاهری چیزی برداشت نمی‌شود.

(۴۱)وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ .

« **و نشانه‌ای** (دیگر) **برای ایشان این‌که ما فرزندان آنها را در کشتی سنگین حمل کردیم** »،

دراینجا عدّه‌ای واژه‌ی «**ذُرّيّة**» را به معنی «نیاکان» گرفته و اشاره‌ی آیه را به نجات قوم نوح دانسته‌اند. ولی این مفهوم با سیاق آیات قبل در جلب ایمان افراد، هماهنگ نیست. به علاوه در قرآن واژه‌ی «ذُرّيّة» همواره

به معنی «فرزندان» به کار رفته چنانکه می‌فرماید «**ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوح** = ای فرزندان کسانی که به همراه نوح در کشتی آنها را حمل کردیم» (إسراء/۳). بنابراین به نظر ما خطاب آیـه‌ی فـوق به معاصران پیامبـر و نسل‌های بعدی است و از نعمت خدا درباره‌ی انسان سخن می‌گوید. می‌فرماید ما فرزندان شما مردم را (سخن از فرزند در اینجا از باب جلب عواطف است) در کشتی حمل می‌کنیم و آسوده خاطر سفر می‌کنند درحالی‌که همواره (باتوجه به عوامل گوناگون) درمعرض غرق و هلاکت هستند(آیه‌ی۴۳). واژه‌ی «**مَشْحُون**» در آیه‌ی شریفه به معنی «سنگین و انباشته» است واشاره دارد که چگونه کشتی‌ها با آنکه مملوّ از کالا و سرنشین‌اند، بنا به قانون خدا (تقلیل وزن اجسام در سیّالات به ازاءِ سیّال هم حجمشان) در آب شناور مانده و به عمق نمی‌روند.

(۴۲) وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِۦ مَا يَرْكَبُونَ .

« **و به مانند آن** (کشتی) **برایشان مرکب‌ها**(ی دیگر) **آفریدیم** »،

مفسّران گفته‌اند منظور از «**مرکب همانند کشتی**»، شتر است که به منزله‌ی کشتی در دریای بیابان است و برخی گفته‌اند مقصود، مطلق چهارپایان و ستوران می‌باشد.

(۴۳) وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ .

« **و اگر اراده کنیم غرقشان دهیم و هیچ فریادرسی نمی‌یابند و روی نجات نمی‌بینند** »،

آیه‌ی فوق نظر ما را در مورد مفهوم آیه‌ی۴۱ تایید می‌کند. زیرا اگر مقصودِ آیه‌ی۴۱ قوم نوح می‌بود، در اینجا باید می‌فرمود «اگر می‌خواستیم غرقشان می‌کردیم» ولی آیه می‌فرماید «**وَ إن نَشَأ نُغْرِقْهُمْ** = اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم». این بیان به وضوح با فرزندان مخاطبان تطبیق می‌شود.

(۴۴) إِلَّا رَحْمَةً مِّنَّا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٍ .

« **مگر رحمتی ازجانب ما** (شامل حالشان گردد) **و تا چندی بهره‌مندشان سازیم** »،

انواع کشتی‌ها، اعمّ از بادبانی تا کشتی‌های غول‌پیکر و ناوهای حیرت‌انگیز ـ علی‌رغم همه‌گونه تجهیزاتی‌که می‌توانند داشته باشند ـ موفّقیّت سیرشان در دریاها، در گرو همکاری حوادث است و حوادث هم دست خداست؛ پس در واقع تنها رحمت إلهی است که مسافران را به ساحل أمن و آرامش می‌رساند.

اصولاً عواملی که می‌توانـد موجب مرگ آدمـی شـود، بسیـار سهل الحصول تر از عواملـی است کـه تداومبخش حیاتند. هر مسافری به آسانی می‌تواند با تغییرات ناگهانی در شرایط جوّی یا دریایی، به مهلکه افتد و وقتی چنین نمی‌شود، گویی دستی او را در مسیر نگاهداشته و عوامل گوناگون را در تناسب با شرایطِ وی، تنظیم و حفظ می‌کند.

(۴۵) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّقُواْ مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ .

« **وچون به ایشان گفته شود از آنچه پیش رو و پشت سر دارید پروا کنید باشد که مورد رحمت** (خدا)

قرار گیرید (بی‌اعتنا می‌گذرند) »،

به دنبال آیات قبل همچنان بحث با منکران را ادامه داده است. در مورد «**ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ**» برخی مفسّران گفته‌اند مقصود، وقایعی است که برای اُمَم گذشته پیش آمد و می‌بایستی مورد عبرت مشرکان قرار می‌گرفت و منظور از «**ما خَلْفَکُمْ**» را قیامت دانسته‌اند. چنانکه طبری به نقل از مجاهد آورده که مقصود از «**ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ وَ ما خَلْفَکُمْ**» رویهمرفته، گناهان گذشته‌ی مشرکان بوده که عواقبش را پیش روی دارند؛ و طبری خود معتقد است که منظور از عبارت مزبور، برحذر داشتن مشرکان از گناهان گذشته وآینده است. از نظر ما نیز آیه‌ی شریفه هشدار خداوند به مردم مشرک وگناهکار است که از آنچه در گذشته کرده‌اند و از آینده‌ی خویش ـ اگر آن روش را ادامه دهند ـ بترسند. امّا البته مردمی‌که با تکرار گناهان روح و قلبشان در برابر تذکّرات معنوی و دعوت به زندگی ایمانی قفل شده است، بی‌اعتناء از اینگونه هشدارها می‌گذرند. در این راستا شایان توجّه است که جواب «**إذا**» در آغاز آیه‌ی شریفه، محذوف است و تعبیر آن است که آنها نسبت به ارتکاب گناه حسّاس نبوده و در برابر نصیحت به توبه و ترک گناهان، بی‌اعتناء می‌گذرند.

(۴۶) **وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ .**

«**و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های خداوندشان بر آنها نیامد، جز این‌که از آن رویگردان بودند** »،

به دنبال (مقطع) آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، از روحیّه‌ی لجوج و سرسخت مردم مشرک و کافر خبر می‌دهد. می‌فرماید آنها این‌چنین حسّاسیّت خود را در برابر همه‌ی نشانه‌های إلهی از دست می‌دهند که همه‌ی دلائل قرآنی در مورد توحید و نبوّت و معاد را نادیده گرفته زندگانی گناه‌آلودشان را ادامه می‌دهند.

(۴۷) **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ أَطْعَمَهُۥٓ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ .**

« **و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا روزیتان داده انفاق کنید، کافران مؤمنان را گویند: آیا کسی را که اگر خدا می‌خواست** (خود) **او را طعام می‌داد، اِطعام کنیم؟ همانا شما جُز در گمراهی آشکار نیستید** »،

آیه‌ی شریفه در بیان مغالطه و توجیهاتی است که مال‌دوستان و دنیاپرستان در امتناع خود از کمک به محرومان جامعه می‌آورند. اینان نمی‌فهمند (یا نمی‌خواهند بفهمند) که خدا از سفارش ما به دستگیری از مستمندان فقط بهبود شرایط آنهارا مقصود ندارد، بلکه پرورش رحم و مروّت و انصاف و ارتقاءِ روحی کمک کننده را نیز در نظر گرفته است. به عبارت دیگر البتّه خدا می‌تواند خود به رفع نیاز محتاجان اقدام کند ولی می‌خواهد این کار به دست توانگران انجام شود تا در این‌میان افراد توانگر نیز به لحاظ روحی تربیت شوند. چنانکه فرموده است «**خُذْ مِن اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا** = از اموال آنان (برای مستمندان) صدقه بگیر تا به وسیله‌ی آن پاک و پاکیزه‌شان کنی» (توبه/۱۰۳) و در مورد دفع شرّ کفّار مهاجم می‌فرماید «**قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِاَيْدِيكُم** = با آنان بجنگید تا خدا آنهارا به‌دستان شما عذاب کند» (توبه/١٤)، و همین‌طور اعلام

می‌دارد «**وَ لَوْ يَشَاءُ اللهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْض** = اگرخدا می‌خواست خود از آنها (کفّار مهاجم) انتقام می‌گرفت، ولی می‌خواهد شمارا به یکدیگر بیازماید» (محمّد/٤).

(۴۸) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .

« **و گویند این وعده** (قیامت) **ـ اگر راست می‌گویید ـ کی می‌آید؟** »،

آیه‌ی شریفه دلخوشی دیگری را از دلبستگان به فرصت محدود دنیوی نقل می‌کند، از همانها که می‌گویند «نقد را بگیر ونسیه را رهاکن» و کی قیامت را دیده و از آن خبر آورده است؟ می‌فرماید اینان به عوض توجّه به اعمالشان و بیم ازعقوبت و کیفر، مرتّب زمان آن‌را می‌جویند، درحالی‌که «عاقل» همواره سرانجام اعمالش را ـ حتّی اگر نداند کی فرا می‌رسد ـ درنظر می‌گیرد.

(۴۹) مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ .

« (آنها) **جُز یک فریاد** (مرگبار) **را ـ که آنان را در حالی‌که سرگرم جدال** (درباره‌ی مطامع دنیوی) **هستند می‌گیرد ـ انتظار نمی‌کشند** »،

یعنی دنیاپرستان در توجیه کردارشان، همواره جدل می‌کنند تا سرانجام به آن نقطه‌ای رسند که به قول شاعر «ناگهان بانگی برآمد خواجه مُرد»!

(۵۰) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَآ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ .

« **پس** (در آن دم) **نه توان وصیّتی خواهند داشت و نه می‌توانند به کسان خویش بازگردند** »،

آری قرآن در پاسخ آنها که می‌پرسند قیامت کی می‌آید؟ زمان تعیین نمی‌کند، بلکه می‌فرماید باید همواره آماده بود. یعنی ای مردم! این کنجکاوی‌های بی‌حاصل را رها کنید و در عوض، تا فرصت هست در جهت ارتقاءِ ایمان و کار شایسته بکوشید. به قول شاعر:

برگ عیشی به گور خویش فرست   کس نیـارد ز پس تو پیش فرست.

بخش چهارم

(ظهور رستاخیز و سرنوشت بهشتیان و گنه‌پیشگان)

(۵۱) وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ .

« و در صور دمیده شود؛ پس به ناگاه آنها از گورهایشان، به‌سوی خداوندگار خود می‌شتابند »،

در آیات قبل سخن از روزرستاخیز بود که منکران، زمانش را می‌پرسیدند. اکنون آیات شریفه ـ بی‌آنکه زمان موعود را تعیین کند ـ اوصافش را بیان می‌دارد.

«**نفخه‌ی صور**» در آیه‌ی شریفه، آغاز قیامت را می‌رساند که همه‌ی مردگان با این نفخه، زنده شده راهی سرنوشت نهایی و ابدی خود می‌گردند (به اوّلین نفخه‌ی صور که همه‌ی زندگان با آن می‌میرند، قبلاً در آیه‌ی ٤۹ اشاره شد). چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه البتّه با ظهور قیامت همگان محشور می‌شوند؛ ولی به مقتضای سخن از منکران در آیات قبل، ضمیر «**هُمْ** = آنها» در ابتدای آیه، به «منکران» اشاره دارد.

دوّم آنکه واژه‌ی «**يَنْسِلُون**» در متن آیه ازمصدر «نَسَل و نَسَلان» به معنی«شتافتن» می‌باشد. و عبارت «**اِلیٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُون** = شتابان سوی خداوندشان می‌روند» به دست می‌دهد که چون قیامت فرا رسد، آن منکران از قبور خود خارج گردیده به سوی خدای خویش می‌شتابند.

سوّم آنکه از عبارت مزبور استفاده می‌شود که ظهور قیامت، پایان اختیار آدمی و آغاز سلطنت إلهی بر انسان‌ها است، چنانکه در همین ارتباط فرموده «**لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِى الصُّوَرِ** = روزی‌که در صور دمیده شود، فرمانروایی از آنِ اوست» (انعام/۷۳). از این‌رو «**اِلیٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُون**» نوعی حرکت سریع و خارج از اختیار افراد را به سوی دادگاه إلهی می‌رساند. در وصف دیگر از احوال منکران در آن شرایط فرموده «**خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ. مُهْطِعِينَ إِلَى الدّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هٰذا يَوْمٌ عَسِرٌ** = در حالی‌که دیدگان خود فروهشته‌اند چون ملخ‌های پراکنده از گورها برمی‌آیند، به سرعت سوی آن دعوتگر می‌شتابند؛ کافران گویند: امروز، روز دشواری است» (قمر/۸ و۷).

چهارم آنکه البتّه ممکن است برخی مثلاً در دریا غرق شده یا جسدشان سوزانده گردیده و در نتیجه گوری نداشته باشند که از آن برخیزند. در این زمینه باید توجّه داشت که اساس پیام آیه اعلام زنده شدن مردگان در قیامت است و سخن از برخاستن اموات از قبور، بنا به وجه غالب در زمان و مکان نزول آیه بوده و الاّ خداوند البتّه قادر است که هر مرده‌ای را ـ فارغ از آنکه چگونه مرده و با جسدش چه کرده باشند ـ بازگرداند.

(۵۲) **قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرۡقَدِنَاۜۗ هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلۡمُرۡسَلُونَ .**

«**گویند: ای وای بر ما؛ چه کس مارا از خوابگاهمان برانگیخت؟ این است آنچه** (خدای) **رحمان وعده داد و پیامبران راست گفتند** »،

واژه‌ی «**مَرْقَد**» در آیه‌ی شریفه به معنی «خوابگاه» است وکاربرد آن برای گور می‌رساند که مرگ نه نابودی، بلکه شبیه خوابی است که متعاقب آن بیداری است. چه بسا به همین دلیل لفط «**مَدْفَن**» در اینجا به کار نرفته و از گور آدمی به «**مَرْقَد** = خوابگاه» تعبیر شده است.(۱)

می‌فرماید اوّلین سخن منکران وقتی از خواب مرگ برمی‌خیزند، حاکی از نوعی احساس ترس و ملامتِ نفس است؛ درست برعکس مؤمنان که می‌فرماید «**لايَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ و تَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِكَةُ هٰذا يَوْمُكُمُ الّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** = آن‌وحشت بزرگ‌تر غمگینشان نکند و فرشتگان به دیدارشان آیند (وگویند:) این است روزی که به شما وعده داده شده بود» (انبیاء/۱۰۳). آری مؤمنان در قیامت خوشحالند زیرا صحّت عقایدشان را به وضوح می‌بینند ومنکران وحشت زده از اینکه بی‌پایگی همه‌ی انکارهایشان اکنون، پیش رویشان قرار دارد.

(۵۳) **إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ جَمِيعٞ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ .**

« **آن** (صیحه‌ی آسمانی) **جُز یک بانگ شدید نیست، پس آنگاه همگان در محضر ما حاضر شوند** »،

عبارت «**إن كَانَتْ إلّا** = نیست مگر» در آغاز آیه حاکی از نفی قطعی است. می‌فرماید آن نفخه‌ی صور ـ که متعاقب آن همه‌ی مردگان زنده می‌شوند ـ جز صیحه‌ای نیست که با ایجاد آن، جمله‌ی مردگان به پیشگاه خدا فرا خوانده می‌شوند (به دو صیحه‌ی مرگ و حیات مجدّد، در سوره‌ی زُمَر ـ آیه‌ی۶۸ ـ اشاره شده است).

(۵۴) **فَٱلۡيَوۡمَ لَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗا وَلَا تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ .**

« **و امروز بر هیچکس هیچ ستمی نرود و جُز به ازای آنچه می‌کردید جزایی نمی‌بینید** »،

می‌فرماید در قیامت، به هیچکس ظلم نمی‌شود و هرکس دقیقاً، به عکس العمل«کامل» اعمال خود می‌رسد. بنابراین هرکه درستکار بوده، نباید ترسی در دل داشته باشد، ولی منکران و بدکاران حق است که از حضور در قیامت بترسند.

(۵۵) **إِنَّ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ ٱلۡيَوۡمَ فِي شُغُلٖ فَٰكِهُونَ .**

« **بی‌تردید امروز اهل بهشت** (به کارهایی) **مشغولند که** (از آنها) **شادمانند** »،

واژه‌ی «**شُغُلٍ**» به معنی هر کاری است که شخص را به خود سرگـرم می‌دارد. «**فاكِهُون**» جمع «**فاكِه**» به

---

(۱) ـ ضمناً درارتباط با کسانی هم که پس از مرگ به خاک سپرده نشده‌اند بلکه اجسادشان سوزانده شده و یا در قعر دریاها طعمه‌ی ماهیان گردیده‌اند، واژه‌ی «مَرقَد» در اصل معنا، گویاست زیرا که خوابگاه‌های ایشان همان مدفن آنها است ـ هرکجا که باشد ـ و آنان به أمر خدا بدن پذیرفته و ظهور عینی می‌یابند. ازسوی دیگر می‌توان گفت که واژه‌ی «مرقد» به اعتبار «اَکثر» درآیه به کار رفته است.

معنی «شادمان» است. «**فِی شُغُلٍ فَاکِهُونَ**» یعنی (اهل بهشت) در سرانجام عالم هریک، در کاری مهم هستند که از آن شادمان می‌باشند. به عبارت دیگر آنها که استحقاق بهشت یافته‌اند، دوران خوشی را در پیش دارند که مملوّ از نعمت‌های مادّی و معنوی خداوند است.

(۵۶) **هُمۡ وَأَزۡوَٰجُهُمۡ فِی ظِلَٰلٍ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ مُتَّكِـُٔونَ .**

« **آنان و همسرانشان در سایه‌ها، بر تخت‌ها تکیه زنند** »،

در تعقیب آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد، در شرح احوال بهشتیان و احوال نیکوی آنهاست. منظور از «**همسران**» ممکن است همسران همفکر دنیوی (رعد/۲۳ و غافر/۸) و یا همسران بهشتی باشند.

(۵۷و۵۸) **لَهُمۡ فِیهَا فَٰكِهَةٌ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ . سَلَٰمٌ قَوۡلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ .**

« **برای ایشان در آن**(جا، همه‌گونه) **میوه و هرآنچه خواهند** (آماده) **است** »، « (و برای ایشان) **سخن سلامی از جانب خدای مهربان است** »،

آیات شریفه جمع بندی نعمت‌های مادّی برای اهل بهشت است وسپس نعمت معنوی آنها را ذکر می‌کند. مقصود از «**سَلامٌ**» در اینجا امنیّت معنوی خاصّ است که رابطه‌ی خداوند را با اهل بهشت نشان می‌دهد. طبری در توجیه نحوی «**سَلامٌ**» می‌نویسد: سلام، خبر برای «**وَ لَهُم ما يَدَّعُونَ**» است: وَ ذٰلِکَ هُوَ سَلامٌ مِنَ اللهِ عَلَيْهِمْ. چه بسا این درود و نویدِ امنیّت إلهی‌را مؤمنان، دراین‌دنیا نیز تاحدودی احساس می‌کنند و همین‌است‌که آنان را از ظلمات دور می‌دارد و به سوی نور می‌برد و در کشاکش اضطرابات و انواع وساوس و فشارها، ثابت قدم و استوار نگه می‌دارد. چنانکه می‌فرماید: «**هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا** = اوست که برشما (مؤمنان) درود می‌فرستد و فرشتگانش (نیز) تا شما را از تاریکی‌ها(ی جهل) به سوی روشنایی (ایمان) به در آورد و (خدا) به مؤمنان مهربان است» (احزاب/۴۳). آیات بعد در شرح وضع و حال مجرمان است.

(۵۹) **وَٱمۡتَٰزُواْ ٱلۡيَوۡمَ أَيُّهَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ .**

« **و ای گناهکاران! امروز** (از پاکان و نیکان) **جدا شوید** »،

واژه‌ی «**اِمْتازُوا**» از مصدر «امتیاز» به معنی «جدایی» است. در آیات قبل سخن از وقوع قیامت و برخاستن مردگان از قبور بود و فرمودکه «**همگان در محضر ما حضور یابند**» (آیه‌ی۵۳). دراینجا می‌فرماید با یک فرمان، نیکوکاران ازبدکاران جدامی‌شوند (جاثیه/۲۱) و درآیات بعد گروه بدکار طرف خطابند:

(۶۰) **أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِیٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوٌّ مُّبِينٌ .**

« **آیا به شما ای فرزندان آدم، سفارش نکردم که شیطان را بندگی نکنید همانا او دشمن آشکار شماست؟!** »،

واژه‌ی «**عهد**» در آیه‌ی شریفه به معنی «سفارش کردن» است. موقعیّت خطاب نه در دنیا، بلکه در آخرت است.

خداوند روز قیامت به آنها که در زندگی دنیا کج رفتند، می‌فرماید آیا به شما سفارش نشد (توسّط انبیاء) که تسلیم وساوس شیطان نشوید؟ (که ضمناً نشان می‌دهد تسلیمِ کسی جُز خدا شدن و همه‌ی فرامین او را بی‌چون و چرا اطاعت کردن، نوعی بندگی و عبادت اوست[1]). مقطع آیه تذکّر می‌دهد که دشمنی شیطان با انسان و وجه تخریبی وساوس او، بر عقل سلیم روشن است.

(۶۱) وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ .

« و این‌که مرا بندگی کنید؛ این‌است راه راست »،

یعنی فقط دربرابر خالق هستی ـ که وجود ما از اوست ـ باید اطاعت بی‌چون وچرا داشت و از این «بندگی» به «**صِراط مستقیم**= راه راست» تعبیر شده که همان مضمون ششمین آیه‌ی سوره‌ی حمد است.

(۶۲) وَلَقَدۡ أَضَلَّ مِنكُمۡ جِبِلّٗا كَثِيرًاۖ أَفَلَمۡ تَكُونُواْ تَعۡقِلُونَ .

« و به راستی (شیطان) **گروه انبوهی از شما را گمراه کرد؛ آیا تعقّل نمی‌کردید؟! »**،

طبری می‌گوید «**جِبِلّٗا كَثِيرًا**» به معنی «خلق یا گروه بسیار» است. آیه‌ی شریفه دنباله‌ی خطاب إلهی به گناهکاران دنیوی در آخرت است. می‌فرماید شما در دنیا به وضوح می‌دیدید که شیطان بسیاری را گمراه کرد. به عبارت دیگر می‌فرماید بدی کار کسانی‌که پیروی شیطان می‌کردند (مشرکان، جانیان، دزدان، مال‌اندوزان، هوسبازان و غیره) بر عقل و وجدان شما آشکار بود؛ پس چـرا اندیشه نکرده و خود تابع شیطان شدیـد؟ آیه‌ی شریفه نشـان می‌دهد که بدکاران در کُنه وجدان خویش، به زشتی کارهایشان معترفند (چرا که قبح آن اعمال را در دیگران خوب تشخیص می‌دهند) امّا تبعیّت ازهواهای نفسانی ـ که به خاطر غفلت از خداوند و ضعف ایمان، پیش می‌آید ـ نمی‌گذارد که به ندای وجدان خویش عمل کنند.

(۶۴و۶۳) هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ . ٱصۡلَوۡهَا ٱلۡيَوۡمَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ .

« این است همان دوزخی‌که به آن وعده داده می‌شدید » **« امروز ـ به** (سبب) **کفرورزی‌ها که داشتید ـ به آن وارد شوید »**،

آیات شریفه نشان می‌دهد که فرمانروایی خداوند و احکام جزا و پاداش او، مبتنی بر برهان و حکمت است (هرچند که حکمت کارهای خدا در برخی موارد بر ما روشن نباشد). از این‌رو سرانجام عذاب افراد در آخرت را مستدل می‌نماید و بعد از آنکه روشن ساخت با نداهای عقلانی و هدایت بیرونی توسّط پیامبران، حجّت بر همگی تمام شده بود و معذلک افراد به کفر و زشتکاری روی آوردند، می‌فرماید پس اکنون راهیِ

---

(۱) ـ شرک، فقط شرک در خالقیّت ـ که انسان به خدایان متعدّد در عالم قائل باشد ـ نیست، بلکه غلوّ درباره‌ی شخصیّت‌ها و مراسمی را که باید فقط برای خدا انجام داد (نذر، قربانی، حاجت‌طلبی و غیره) به غیرخدا تسرّی دادن، نیز شرک است (**شرک عبادی**) و همچنین مطیع محض و سرسپرده‌ی دستورات کسی شدن، درواقع بندگی اوست و شرک محسوب می‌شود (**شرک در طاعت**).

دوزخ شوید. با بیان این صحنه‌ها در آخرت، خداوند در واقع می‌خواهد تا سخنانش مایه‌ی عبرت و بیداری مردمان دردنیا شود و پیش از آنکه خود در آن‌موقعیّت قرار گیرند، به تهذیب نفس و عمل صالح بپردازند.

(۶۵)اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰٓ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَآ أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ .

« **امروز بر دهان‌هایشان مُهرمی‌نهیم و دستانشان** (از آنچه کرده‌اند) **با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه می‌کردند، گواهی می‌دهند** »،

مفهوم آیه‌ی شریفه این است که گناهکاران در آخرت می‌خواهند از خود دفاع کنند ولی قدرت تکلّم را ازدست می‌دهند و در عوض اعمالشان بر آنها عرضه می‌شود؛ اعضای وجودی‌شان بر ضدّ آنها گواهی داده دروغگویی‌شان را برملا می‌سازند. ظاهراً هر عضوی از اعضای بدن انسان آن روز، به نطق می‌آید و ذکر دست و پا در اینجا به احتمال قوی از باب نمونه است.

(۶۶و۶۷)وَلَوْ نَشَآءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰٓ أَعْيُنِهِمْ فَٱسْتَبَقُواْ ٱلصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ . وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا ٱسْتَطَاعُواْ مُضِيًّا وَلَايَرْجِعُونَ .

« **و اگر بخواهیم دیدگانشان را محو کنیم، پس** (آنگاه) **در راه ازیکدیگر پیشی جویند، ولی از کجا** (راه را) **توانند دید؟** » « **و اگر بخواهیم هرآینه آنان را درجای خود مسخ می‌کنیم که نه بتوانند گذر کنند و نه بازگردند** »،

به دنبال سخن از مجازات بدکاران درآخرت (آیات قبل) اکنون به دنیا بازگشته و می‌فرماید خداوند قدرت دارد که اگر بخواهد در همین دنیا گناهکاران را مجازات کند و آن مجازات را یا به صورت بردن فروغ از چشمان ــ به طوری‌که راه کج و راست را نتوانند از هم تشخیص دهند ــ پدید آورد و یا به کلّی تغییر شکل دادن و سلبِ قدرت حرکت از شخص را پیش آورد؛ و هرچند هردو نوع مجازات را به واژه‌ی «**لَوْ نَشاءُ** = اگر بخواهیم» موکول نموده که صورت تهدیدی دارد، ولی متعاقباً برای آنها شاهد طبیعی ذکر می‌کند:

(۶۸)وَمَن نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي ٱلْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ .

« **و هرکه را عمر دراز بخشیم او را در خلقت واژگونه کنیم، آیا نمی‌اندیشند؟** »،

می‌فرماید چگونه انسان‌ها پیر شده و با بروز پیری، قدرت دیدشان ازدست می‌رود، چهره‌شان دگرگون و قامتشان خمیده می‌گردد و به همین‌ترتیب تمامی قوایشان تحلیل می‌رود؛ همان خدایی‌که این قانون را آورده وچنین تغییراتی برای عمر آدمی مقرّر داشته، می‌تواند ــ اگربخواهد ــ زمان را کوتاه گرداند و آن دگرگونی‌ها را سریع تر و شدیدتر پیش آورد (نحل/۷۰، روم/۵٤). آنگاه در مقطع آیه خواننده را به تفکّر فرا می‌خواند که در این موضوعات اندیشه کرده به اصلاح خود پردازد.

بخش پنجم

(نزول قرآن و تذکّرهای خداوند و بازگشت به مسئله‌ی مهمّ معاد)

(۶۹)وَ مَا عَلَّمْنَٰهُ ٱلشِّعْرَ وَ مَا يَنۢبَغِى لَهُۥٓ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْءَانٌ مُّبِينٌ .

« **و ما او** (پیامبر) **را شعر نیاموختیم و سزاوارش** (نیز) **نبود؛ این**(سخن) **جُز اندرز و قرآنی روشن نیست** »،

در آیات قبل از ظهور رستاخیز و سرانجام نیکوکاران و گنه‌پیشگان سخن گفت و در این راستا از خشنودی مؤمنان و حسرت و پشیمانی منکران، صحنه‌هایی را ترسیم کرد. در آیه‌ی فوق توجّه می‌دهد که این مطالب نه شعر و خیالبافی، بلکه واقعیّات خلقت است.

به طور کلّی شعر، منشأ تخیّل دارد و هرچه صُوَر خیال در آن بیشتر باشد، لطیف‌تر و زیباتر به نظر می‌آید.[۱] امّا واقعیّت با خیال سر و کار ندارد، بلکه صریح، روشن ومسئولیّت طلب است (و هم از این‌رو در نظرها سنگین می‌آید و تلخ شمرده شده است زیرا آدمیان را از آسودگی در خیال‌ها به‌در آورده با حقایق و سرانجام واقعی امور مواجه می‌سازد). امّا ادیان نیامده‌اند تا انسان را در خوش‌خیالی‌هایش رهاسازند، بلکه رسالت ادیان ذکر واقعیّات هستی و «بشارت» و «هُشدار» است. از این‌رو آیه‌ی شریفه می‌فرماید وحی به پیامبر^ص^، صورت‌های تخیّلی نیست که به نظم درآمده باشد، بلکه گفتاری است که با حقایق عالم رابطه دارد و قرآن، کتاب روشنی است که با یاد خدا و واقعیّات هستی پیوند خورده است. به علاوه دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه مفهوم عبارت «**وَ مَا يَنْبَغِى لَهُ** = سزاوارش نبود» را می‌توان بدین‌صورت در نظر گرفت که زیبنده‌ی پیامبر إلهی ـ که برای بشارت و هشدار مردمان آمده ـ نیست که به شعر و شاعری دست زند؛ و به جای توجّه دادن بندگان خدا به مسئولیّت‌هایشان، آنان را به بیابان بی‌انتهای خیالات و دلخوشی‌های کاذب بکشاند.

---

(۱) ـ زیرا در شعر، تشبیه هست و تشبیه از طریق تخیّل ارائه می‌شود. چنانکه شاعر می‌گوید:

لَوْ لَا الدُّمُوعُ وَ فَيْضُهُنَّ لَأَحْرَقَتْ　　　أَرْضَ الْـوَدَاعِ حَـرَارَةُ الأَكْبـادِ

یعنی، اگر اشک‌ها و فوایدش نبود، حرارت دلها زمین خدا حافظی را به آتش می‌کشید!

و شاعر پارسی‌زبان، فردوسی سروده است:

زِ ســمّ ستوران در آن پهـن دشت　　　زمین شش شدوآسمان گشت هشت!

زیبایی این اشعار همه در تشبیهاتی است که با توسعه‌ی خیال ارائه می‌دهند. بنابراین اگر قوّت خیال را از شعر بردارند، دیگر شعر نبوده و به نثر منظوم تبدیل می‌شود از این‌رو از پیامبر اسلام^ص^ روایت شده که درباره‌ی شعر فرمود: «**أَصْدَقُها أَكْذَبُها** = راست‌ترینش دروغ‌ترین است» یعنی بهترین شعر بالاترین مبالغه‌ها را دارد. همین‌طور از عایشه نقل شده که گفت پیامبر خدا^ص^ بیش از هرچیز از اشعار مبالغه‌آمیز بدش می‌آمد و آن را ناپسند می‌شمرد و هرگاه از اینگونه اشعار شاهد می‌آورد، اوّل و آخر آنها را تغییر می‌داد.

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه ـ با سبک بیان فوق ـ به یکی از شایع‌ترین اتّهامات که به رسول اکرم (ص) می‌زدند و پیام إلهیِ او را به شعر و شاعری نسبت می‌دادند (انبیاء/۵ ، صافّات/۳٦ و طور/۳۰) پاسخ داده است.

(۷۰) لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ .

« **تا هرکه را زنده است بیم دهد و سخن** (خدا) **درباره‌ی کافران محقّق گردد** »،

واژه‌ی «**حیات**» وزنده بودن را در«**مَنْ كانَ حَيًّا**» مفسّران به «عقل» تعبیر کرده‌اند ولی شاید منظور عقل عادی که کافران هم دارند، نباشد بلکه وجدان بیدار ـ که در برخورد با آیات خدا تأثیر می‌پذیرد ـ مراد بوده باشد؛ چنانکه درمقابل فرموده است «**ماأَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِى الْقُبُورِ** = ای پیامبر تو مردگان را (آنها که وجدانشان خفته است) نمی‌توانی بشنوایانی» (فاطر/۲۲). بنابراین دربرابر پیام پیامبر^ص، افراد دو دسته می‌شوند: آنها که وجدانشان پاک و بیدار است پند می‌پذیرند و آنان که به لجاج و عناد می‌پردازند، به شرائطی می‌رسند که وعده‌ی عذاب إلهی درباره‌شان محقّق می‌گردد. چنانکه طبری مقصود از«**يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ**»را این دانسته که «تا وعده‌ی عذاب خدارا دربارهٔ کافران با اعمالی که انجام می‌دهند محقّق گرداند» همانگونه که در آیات آغازین سوره فرمود «**لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لايُؤْمِنُونَ** = گفتار خدا درباره‌ی اکثرشان محقّق شده و آنها ایمان نمی‌آورند» (یس/۷).

(۷۱←۷۳) أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَآ أَنْعَٰمًا فَهُمْ لَهَا مَٰلِكُونَ . وَذَلَّلْنَٰهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ . وَلَهُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ .

« **آیا ندیده**(و توجّه نکرده)**اند که ما به دست** (قدرت) **خویش برایشان چهارپایانی آفریدیم که آنها را مالک هستند؟** » « **وآنها را رام ایشان گردانیدیم؛ پس از برخی‌شان سواری می‌گیرند واز بعضی می‌خورند؟** » « **و در آنها برایشان سودها و نوشیدنی‌هاست؛ آیا سپاس نمی‌دارند؟!** »،

پس از بیان «قدرت» خدا در آیـات پیشین و متعاقباً اشاره به ماهیّت و رسالت قـرآن، اینک گوشه‌ای از «نعمت‌های» خدا را ـ که حتّی امروزه نیز نقش مهمّی در زندگی انسان دارند ـ برشمرده است. نشان می‌دهد که خداوند فقط صاحب قدرت نیست، بلکه حکیم، مُنعِم و رحیم نیز هست. می‌فرماید ازجمله آیات نعمت خدا چهارپایانی‌است‌که مردمان استفاده‌های مختلف از آنها می‌کنند ـ از سواری گرفته تا خوراک گوشت و شیرشان ـ و آنها (برخلاف حیوانات وحشی) رام انسان شده‌اند که اینگونه بهره‌برداری‌ها را از آنان میسّر می‌سازد. پس حقّ است که مردمان فقط به دنبال بهره‌جویی از نعمت نباشند، بلکه با بندگی و سپاس از مُنعِم زندگی کنند.

(۷۴) وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ .

« و(لی) **سوای خدا معبودان گرفتند تا مگر یاری شوند!** »،

در آیات قبل ذهن خواننده را به بخشی از نعمت‌های نهاده شده در طبیعت توجّه داد تا انسان‌ها با تأمّل در

آنها، متوجّه برنامه‌ریزی‌های دستگاه خلقت در تأمین نیازهای دنیوی خود شوند و به تواضع در برابر خالق برسند. در آیه‌ی فوق اظهار شده که مردمان ـ برخلاف انتظار ـ نعمت را از خدا می‌گیرند و سپس شیفته و بنده‌ی غیرخدا می‌شوند! و چه بسا دست تضرّع و یاری به سوی کسانی دراز می‌کنند که **اوّلاً** سالهاست از دنیا رفته و نه ندایی می‌شنوند و نه کاری از ایشان ساخته است و **ثانیاً** چه بسا خود عمری را در بندگی خدا گذرانده راضی به آنکه در کنار خداوند، محور توجّهات قرار گیرند نبوده‌اند (واژه‌ی «**مِنْ دُونِ اللهِ**» در آیه‌ی شریفه مصادیق مختلف دارد، از بت‌های عرب جاهلی گرفته ـ که آنها نیز سمبل شخصیّت‌های گذشته‌شان بوده‌اند (احقاف/۵ و٦، فاطر/۱۳و۱٤، انبیاء/۵۲، نوح/۲۳ و آیات دیگر) ـ تا همه‌ی غیرخدایانی که بشر در عصرها و نسل‌ها، به آنان روی آورده است.

(۷۵) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ .

« (امّا آنها) **توان یاریشان را ندارند و آنان سپاهی در حضور** (و آماده به خدمت) **ایشانند!** »،

از آن بت‌های بی‌جان یا آرامگاه و روح فلان شخصیّت که از دار دنیا رفته و تماسش با اهل جهان قطع گشته، چه کاری برای دل‌سپردگانش در این دنیا ساخته است؟ هیچ، بلکه آن بت‌ها و أماکن و مقابر بلند و مزیّن که برای برپایی شکوه وجلال آنها ساخته می‌شوند هستند که به خادمان و شیفتگانشان محتاجند!

با نگرش دیگر، آیه‌ی شریفه می‌فرماید: مشرکان به جای خدا، معبودان می‌گیرند به این امید که آن معبودان یاریشان دهند و آنها را در آخرت از آتش دوزخ برهانند. ولی آن معبودان، چنین کاری نتوانند کرد و آنها برای معبودانشان در روز قیامت، سپاهی احضار شده خواهند بود که در معیّت یکدیگر وارد دوزخ می‌شوند. این قول را طبری تضعیف نموده و گوید آنها روز رستاخیز از بت‌ها بیزاری می‌جویند پس چگونه برای بت‌ها سپاهی حاضر و آماده خواهند بود؟!

(۷۶) فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ .

« **پس سخنانشان تو را** (ای پیامبر) **محزون نکند؛ به تحقیق ما آنچه را مخفی می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌دانیم** »،

یعنی، ای پیامبر (و ای پیروان راستین او درطول تاریخ) از گفتار و رفتار چنان مردمان جاهلی محزون نشو (و نشوید) خداوند آشکار و پنهان آنها را می‌داند (طه/۷) و می‌داند که چه بسا آگاهند که آنچه می‌گویند و تو را متّهم به شاعری و دروغگویی می‌کنند، حقّ نیست ولی خودخواهی‌ها و منفعت طلبی‌هایشان نمی‌گذارد حقّ را بپذیرند.

(۷۷) أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ .

« **آیا انسان ندیده** (و توجّه نکرده) **است که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم؟ پس به ناگاه او ستیزه‌جوی آشکاری شده است!** »،

پس از تذکّر به پیامبر (و پیروان اصیلش) که از لجاج و عناد منکران محزون نشوند، خداوند سرزنش می‌فرماید که انسانِ آفریده شده از نطفه‌ی ناچیز، جسورانه در برابر خدای خویش سرکش و ستیزه‌گر می‌شود! چنانکه طبری می‌گوید منظور از «**خَصِيم**» در آیه‌ی شریفه، جدال با خدا و انکار قدرت او در ایجاد معاد است (که متعاقباً به انکار معاندان از معاد پاسخ گفته و به سخنان مخالفت‌آمیز یکی از معرکه‌داران شرک در محیط، اشاره می‌کند). برخی نیز گفته‌اند که مراد از «**خَصِيم**» قدرت مخاصمه و جدال است که خدا به نطفه‌ای ناچیز بخشیده است.

(۷۸)وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُۥ قَالَ مَن يُحْيِ ٱلْعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٌ .

«و برای ما مَثَلی آورد و خلقت خویش را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوانها را ـ که چنین پوسیده است ـ زندگی می‌بخشد؟! »،

می‌گویند شخص مورد اشاره در آیه «اُبَیّ بن خلف» استهزاءگر شاخص معاد در محیط بوده که سطحی‌نگران را با سخنانش چون: (چه کسی به استخوان‌های پوسیده‌ی ما بعد از مرگ حیات می‌بخشد؟!) تحت تأثیر قرار می‌داد (و امثال او در این عصر و زمان هم بسیارند). خداوند می‌فرماید این انسان (و انسان‌هایی نظیر او) خلقت خود را فراموش کرده‌اند که چگونه آدم وجود خارجی نداشت و ایجاد شد!

(۷۹)قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِىٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ .

« بگو: همان‌کس که اوّل‌بار آن را آفرید، زنده‌اش می‌کند و او به هر آفرینشی داناست »،

یعنی ای انسان همان خدایی که تو را بدون سابقه به «ظهور» آورد، می‌تواند پس‌از مرگ نیز دوباره تو را ایجاد کند زیرا او به هر آفرینشی علم دارد. (بُرهان مِثْلَیْن).

(۸۰)ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَآ أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ .

« **همان کسی که برایتان از درختِ سرسبز آتش قرار داد که** (به هنگام نیاز) **از آن** (درخت) **آتش می‌افروزید** »،

مفسّران قدیم در تفسیر آیه آورده‌اند که در عربستان درخت‌هایی به نام «عَفار» و«مَرْخ» بوده که در اثر مالشِ شاخه‌هایشان به هم ـ باآنکه شاخه‌ها سبز و زنده بوده‌اند ـ جرقّه تولید می‌شده و عربها از این پدیده برای روشن کردن آتش استفاده می‌کردند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید آن قدرتی که از درخت سرسبز و آبدار آتش ایجاد می‌کند ـ که آب و آتش ظاهراً ضدّ هم اند ـ می‌تواند اجزاءِ مرده را نیز به حیات آورد (برهان ضِدَّیْن).

مفسّران متأخّر گفته‌اند که درخت تر و آبدار، آتش را نیز بالقوّه در خود ذخیره دارد. زیرا درختان به هنگام کربن‌گیری از هوا و تولید اکسیژن و ساختن سلولز گیاهی، مقداری از انرژی خورشید را نیز در خود ذخیره می‌کنند و چون چوب را می‌سوزانیم، آن انرژی ذخیره شده‌ی خورشیدی، به صورت آتش، آزاد می‌گردد. پس همان‌طور که زبانه کشیدن آتش سوزان از دل سرد و تیره‌ی چوب میسّر است، جاری شدنِ

حیات نیز در کالبد بی‌جانِ مردگان توسّط خداوند، امری ممکن است.

(۸۱)أَوَ لَيْسَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمۚ بَلَىٰ وَهُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ.

« **آیا آن‌کس که آسمان‌ها و زمین را آفرید، قادر به خلقت أمثال ایشان نیست؟ آری** (قادر است) و **او آفریننده‌ی داناست** »،

آیه‌ی شریفه در حقیقت به زبان ساده می‌فرماید آن قدرتی‌که امر بالاتر یعنی آفرینش آسمان‌ها و زمین را انجام داده (غافر/۵۷) قطعاً بر بازآفرینی انسان‌ها پس از مرگ تواناست (بُرهان اَولویّت). در این مضمون می‌فرماید خدا «**خَلّاق** = بسیار خلق کننده» و «**عَلِيم** = بسیار داناست (از همه‌ی شیوه‌های حیاتبخشی آگاه است)». درمورد «**يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ** = مثل ایشان بیافرینند» در متن آیه، مفسّران گفته‌اند «مثل ایشان» یعنی «خود ایشان». امّا به نظر ما مفهوم عبارت احتمالاً عمیق‌تر از آن است. زیرا چنانکه از ظاهرآیات قرآن برمی‌آید در بازآفرینی انسان پس‌از مرگ، مادّه‌ی اصلی وجودی او عیناً باقی مانده و صورت جدیدی برای وی پدید می‌آید که احتمالاً مثل صورت پیشین است، ولی نه عین آن!

(۸۲)إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ.

«**جز این نیست که فرمان او چون چیزی را اراده کند، اینست‌که بدو می‌گوید: باش! پس** (بی‌درنگ) **موجود می‌شود** »،

آیه‌ی شریفه در پاسخ به این سؤال مقدّر است که خدا چگونه و بااستفاده از چه اسباب و عناصری، انسان را پس ازمرگ زنده می‌کند؟ آیه‌ی شریفه می‌فرماید چون خدا اراده‌ی کاری کند، آن کار انجام می‌شود. به عبارت دیگر کار خدا، به مانند انسان با استفاده از اعضایی چون دست و پا نیست، بلکه از آنجا که حیات و هستی در قدرت و اختیار اوست، کافی‌است به امری اراده نماید و بلافاصله آن امر انجام می‌شود. به توضیحِ نحوی، «**فَيَكُونُ**» جزای فعل «**امر**» نیست، بلکه تفریع بر «**كُنْ**» است (بقره/۱۱۷، آل‌عمران/۵۹ و ٤٧، انعام/۷۳، نحل/٤٠، مریم/۳۵ و غافر/٦٨).

(۸۳) فَسُبْحَٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

« **پس منزّه** (از هر نقص وکاستی)**است آن‌کس که سلطنتِ بر همه چیز به دست اوست و** (همگان) **به سوی او بازگردانده می‌شوید**»،

مالکیّت و حاکمیّت مطلق بر همه چیز، به دست خداست و چنین مقامی از هرگونه عجز و ناتوانی مبرّاست و زنده کردن مجدّد مردگان هرگز برای علم و قدرت لایتناهای او مشکلی نیست (انعام/۷۳). بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، با تأکید بر (**۱**) قدرت مطلق خداوند و سلطنت او بر تمامی عالم و آدم و (**۲**) حشر همگان به سوی او (در قیامت) سوره را به پایان برده است.

حسن ختام

از: مصطفی حسینی طباطبایی

تجلّی حکمت در سوره‌ی یس (یا سین)

در آغاز سوره‌ی شریفه‌ی **یس**، چنانکه ملاحظه می‌کنیم به «**قرآن حکیم**» سوگند یاد شده و جواب این سوگند، با حقّانیّت رسالت پیامبر[ص] پیوند دارد و ربط این‌دو امر با یکدیگر همچون پیوند میان «**دلیل و مدلول**» و «**شاهد و مشهود**» است.

توصیف کتاب خدا به «قرآن حکیم» ما را به یاد موضوع پر أهمّیّت «**حکمت قرآنی**» می‌افکند که متأسّفانه تاکنون آنگونه که باید و شاید، مورد توجّه قرار نگرفته است وحکمای اسلامی بیش از آنکه بدین حکمت ربّانی روی آورند، به تفسیر و تحلیل «**حکمت یونانی**» پرداخته‌اند و صدها کتاب و رساله در شرح آن ساخته‌اند. از میان فیلسوفان مسلمان، کسی‌که شارح بزرگ آراءِ یونانیان شمرده می‌شود و در عین‌حال از حکمت قرآنی نیز بهره‌ای دارد أبوالولید **محمّد بن احمد بن رشد** اندلسی را می‌توان نام برد که متأسّفانه غربی‌ها (مانند **ارنست رنان** و امثال او) بیش از حکمای ایران از وی سخن گفته‌اند به‌گونه‌ای که در آثار بزرگان حکمت چون **ملاّصدرا** و **حکیم سبزواری** و سایرین ذکری از آراء و آثار وی نرفته است. از ابن رشد کتابی به جای مانده که آن را «**مناهج الأدلّة فی عقائد الملّة**» نام نهاده است. وی در این کتاب می‌کوشد تا نشان دهد که آراء **معتزله** و **اشاعره** در اثبات عقاید اسلامی، بیشتر **جدلی**است واز**حکمتِ برهانی** فاصله دارد. سپس نمونه‌هایی از قرآن کریم

را ارائه می‌دهد که در آنها، حکمت ماورائی(إلهی) به معنای صحیح آن تجلّی کرده است. حقّاً بر ما مسلمانان فرض‌است که در کشف و تبیین این حکمت نورانی بکوشیم و در استخراج وتدوین و ترتیب آن بیش از پیش اهتمام ورزیم. البتّه برخی از شیعیان **زیدی** در این‌مقام پیشگام شده‌اند و به عنوان نمونه: محمّدبن ابراهیم حسنی مشهور به **ابن الوزیر** درکتابی با عنوان « ترجیحُ أسالیب القرآن علی أسالیب الیونان» بدین‌مهم پرداخته است ولی این رشته از علوم قرآنی، هنوز به کمال نرسیده و راه نهائی را نپیموده است.

باید دانست که شیوه‌ی بیان قرآن کریم در این‌باره همانند روش اهل منطق نیست که از راه **صُغریٰ** و **کُبریٰ** به **نتیجه** دست می‌یابند، قرآن با سبک متمایز خود، به حقایق هستی اشاراتی داردکه با تدبّر و نکته‌یابی باید آنها را دریافت و چه بسا نگاه خواننده‌ای که دقیق و حقجو نباشد از آنها می‌لغزد و از مقصود اصلی دور می‌افتد.

در سوره‌ی شریفه‌ی **یٰس** که مورد بحث ما قرار دارد، برهانی آمده است که گویند معلّم ثانی **أبونصر فارابی** می‌گفت: دوست داشتم **ارسطو** زنده بود و من این برهان متین را بر او عرضه می‌کردم. آنچه مورد توجّه ابونصر قرار گرفته بود این آیه‌ی کریمه است که می‌فرماید:

وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَن یُحْیِی الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ (یس:۷۸)

در این آیه‌ی شریفه ابتدا شبهه‌ی یکی از مخالفان (بدون نام بردن از او) مطرح شده و در میان شبهه با **جمله‌ای معترضه** وکوتاه (**نَسِیَ خَلْقَه**) ذهن را برای جواب تفصیلی آماده می‌سازد و می‌فرماید: «برای ما مَثَلی زد ـ و آفرینش خویش را فراموش کرد! ـ و گفت: چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند درحالی‌که پوسیده‌اند؟!» آنگاه در پاسخ وی می‌فرماید:

قُل یُحْیِیهَا الَّذی أنشَأها أوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ (یس : ۷۹)

« بگو: آن استخوانهای پوسیده را همان‌کس زنده می‌کند که نخستین بار آنها را پدید آورد و او به هرآفرینشی دانااست» .

در این پاسخ، به اصطلاح « **قیاس مِثلَیْن**» به کار برده شده یعنی دو امرِ **مثل‌هم**، حکم یگانه‌ای دارند و به قول حکماء: **حُکمُ الأمثالِ فِیما یَجُوزُ و فِیما لایَجوزُ واحدٌ** «حُکم اشیائی‌که همانند یکدیگرند در امکان و عدم امکان، یکی‌است». و این همان قضیّه‌ای است که مولانا **علی** عَلَیهِ‌السَّلام درباره‌اش فرمود: **إنَّ الأمورَ إذَا اشتَبَهَت اعتُبِرَ آخِرُها بأوَّلِها**[1]. یعنی: «کارها چون با یکدیگر همانند شوند، پایانِ آنها به آغازشان قیاس می‌گردد».

آنگاه برای پاکترشدن ذهن از **شبهه‌ی مقدّر** (مبنی براینکه تقابل حیات و مرگ، **تقابل ضدّین** است و ضدّ از ضدّ برنمی‌خیزد) می‌فرماید:

اَلَّذی جَعَلَ لَکُم مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نارًا فَإذا أَنْتُم مِنْهُ تُوقِدُون (یس : ۸۰)

« همان‌کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید پس شما از آن آتش می‌افروزید».

مفسّران نوشته‌اند که در عربستان دو درخت سرسبز و با طراوت، به نام **مَرخ** و **عَفار** روییده می‌شود که چون شاخه‌های آنها را به هم مالند، جرغّه‌ی آتش از این کار پدید آید[2]. آیهٔ شریفه می‌خواهد این پیام را برساند که خدای‌تعالی حیات را در دل مرگ پدید می‌آورد چنانکه آتش را از میان درخت سبز و مرطوب بیرون می‌کشد.

سپس به « **قیاسِ أولویّت**» می‌پردازد و نشان می‌دهد کسی‌که کار سنگین‌تری را به انجام رسانده **به مراتبِ أولیٰ** بر انجام کار سبکتر توانایی دارد و می‌فرماید:

---

(۱) ـ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی۷۶.

(۲) ـ تفسیر مجمع البیان، اثر طبرسی، ذیل آیه‌ی ۸۱ از سوره‌ی یس.

أَ وَ لَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلىٰ أنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلىٰ وَ هُوَ الْخَلاّقُ الْعَلِيم (یس: ۸۱)

«آیا کسی‌که آسمان‌ها و زمین را آفرید توانا نیست که همانند ایشان را بیافریند؟ آری او آفریدگار دانا است». آنگاه این سؤال پیش می‌آید که خداوند به چه وسیله و چگونه، خلق را پدید می‌آورَد؟ آیا از راه زایش این‌کار انجام می‌گیرد؟ یا از طریقی دیگر؟!

آیه‌ی شریفه پاسخ می‌دهد:

إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئًا أَنْ يَقولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون (یس: ۸۲)

«جُز این نیست که هرگاه چیزی را اراده کند، به او گوید: باش و او بی‌درنگ موجود می‌شود».

بنابراین نشان می‌دهد که خالق عالم: «**فاعل بالإراده**» است نه زاینده و یا **فاعل موجب!** (مانند خورشید که بی‌اراده نورافشانی می‌کند)

سپس ریشه‌ی این فاعلیّت را خاطرنشان می‌سازد که همان **احاطه‌ی قیّومی** خدا و **سلطنت او** بر عموم موجودات است و می‌فرماید:

فَسُبْحانَ الَّذِی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْءٍ... (یس: ۸۳)

«پس منزّه است خداوندی که سلطنت هرچیز بدست اوست ... »

و سرانجام، **اصل ادّعا** را که همه‌ی مقدّمات برای بیان آن ترتیب داده شده است بازگو می‌فرماید:

وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُون (یس: ۸۳)

«و به سوی او بازگردانده می‌شوید».

بدین‌ترتیب می‌بینیم که قرآن مجید **قواعد عقلی** را در بیان اعتقادات دینی به کار می‌برَد وسراسر قرآن حکیم از این شیوه و اسلوب آکنده است.